ایرانشهر

برمبنای جغرافیای موسی خورنی

تألیف

پروفسور یوزف مارکوارت

ترجمه

دکتر مریم میراحمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

ایرانشهر

بر مبنای جغرافیای موسی خورنی

تألیف

پروفسور یوزف مارکوارت

ترجمهٔ

دکتر مریم میراحمدی

انتشارات اطلاعات
تهران ـ ۱۳۷۳

این اثر ترجمهٔ کتاب زیر است:

Ēranšahr mach der Geographie des ps. Moses Xorenaci

(Abh. der Kgl. Ges. der Wiss. zu Göttingen, Phil - hist. Klassen, N. III/2), (Berlin, 1901)

By

Prof. Josef Marquart

Trs.

Dr. Maryam Mir - Ahmadi

مارکوارت، یوزف

ایرانشهر

ترجمهٔ دکتر مریم میراحمدی

چاپ اوّل: ۱۳۷۳

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسهٔ اطلاعات

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

یکی از بارزترین متون قدیمی تاریخ کشورداری و جغرافیای تاریخی ایران، کتاب جغرافیای موسی خورنی متعلق به دورهٔ ساسانیان است که به زبان ارمنی نوشته شده است، اهمیت این اثر در قرون گذشته بر مورّخان و محققان روشن بوده است، به‌طوری که این کتاب، اساس نوشته‌ها و کارهای تحقیقاتی آنان قرار گرفته است.

موسی خورنی (Moses Xornaci) تاریخ‌نویس ارمنی عهد ساسانی از جمله نویسندگانی است که آثار ارزنده تاریخی و جغرافیایی چندی از خود به یادگار گذاشته است. یکی از آن آثار، کتاب جغرافیای موسی خورنی است که نکات و مسائل تاریخی و جغرافیایی سرزمین ایران را برمبنای منبع موثق دیگری به نام جغرافیای بطلمیوس شرح و تفسیر کرده است.

در قرن نوزدهم میلادی و به دنبال توجه بیشتر محافل علمی اروپایی به تاریخ و فرهنگ ایران و بویژه به زبانهای ایرانی و پیشرفت علم فقه‌اللغه ایرانی، یوزف مارکوارت[1] (۱۹۳۰ ـ ۱۸۶۴م)، دانشمند و ایران‌شناس معروف آلمانی، بر آن شد که کتاب قدیمی و ارزشمند موسی خورنی را که به زبان ارمنی بود و در اواخر قرن نوزدهم میلادی در دو متن، یکی به صورت کامل و دیگری به صورت تلخیص و خلاصه شده منتشر

1. Josef. Marquart (Markwart).

شده بود، تفسیر و شرح دهد. از نظر دانشمندان، شرح این اثر قدیمی بسیار ضروری بود، زیرا در طول تاریخ، بسیاری از شهرستانها (= استانها) و نقاط تاریخی و جغرافیایی ایران تغییر نام یافته و یا بکلی ازبین رفته بود.

تفسیر و شرح یوزف مارکوارت بر کتاب **جغرافیای موسی خورنی**، با نام **ایرانشهر** که حاوی استانها و بخشهای مختلف ایران در عصر ساسانیان است، در سال ۱۹۰۱م در برلین با مشخصات ذیل چاپ و منتشر شد:

Josef Marquart: **Ērānšahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenaci** (Berlin), (Abh. der Kgl. Ges. der Wiss. zu Göttingen, Phil - hist. Klassen, N.III/2).

آگاهی مارکوارت به فرهنگ ایران، و تسلّطش به زبانهای ایرانی و ارمنی و سالها تجربه و تحقیق در مقامات علمی و فرهنگی، به وی امکان داد که شرح و تفسیرش بر کتاب موسی خورنی، به صورت کتابی جامع در دسترس دانش‌پژوهان قرار گیرد که امروزه در جهان علم به منزلهٔ «کتاب مرجع»، راهگشای محققان متأخر است.

زندگانی موسی خورنی

موسی خورنی در دهکدهٔ خورَنگ در استان تارون در ناحیهٔ غرب ارمنستان به دنیا آمد. تاریخ دقیق تولد وی از منابع قدیمی مشخص نیست. برخی از مورخان متأخر مانند «استپانوس اوربلیانی»[2] که در قرن سیزدهم میلادی می‌زیست، در کتاب **تاریخ استان سیونیك** خود، دهکده خورَنگ را متعلق به استان سیونیك و در نتیجه وی را از اهالی سیونیك دانسته‌اند. امّا اغلب مورّخان، او را تارونی و از دهکده خورَنگ می‌دانند که دور از ناحیهٔ سیونیك قرار داشته است. منابع ارمنی او را مؤسس خورناتسی می‌نامند.

موسی خورنی کتاب ارزشمند دیگری نیز به نام **تاریخ ارمنستان** تألیف کرده است که بیشتر آگاهیها از زندگی او، از طریق مطالب و نوشته‌های همین اثر به‌دست آمده است.[3]

موسی خورنی به احتمال زیاد در اوایل قرن پنجم میلادی متولد شده است، زیرا

2. Stepanus Orbeliani
3. M. Khorenatsi: **Istorii Armeii**, (St. Petersburg, 1893).

وی پس از دوران تحصیلات خود در کلیسای افس (Efes)، در سال ۴۳۱م برای فراگیری بیشتر، عازم مرکز علمی جهان آن روز یعنی اسکندریه شد. هرگاه تصوّر شود که در زمان عزیمت به مصر، بیست یا بیست و پنج ساله بوده است، می‌توان تاریخ تولد او را بین سالهای ۴۰۵ تا ۴۱۰م در نظر گرفت.

تحصیلات مقدماتی موسی خورنی در مدارس محلی سپری شد و وی ریاضیات، نجوم، زبان یونانی و علوم مذهبی را در آنجا فراگرفت. پس از آن موسی خورنی به شهر واگار شاپارت (Vagar Shapart، احتمالاً اچمیادزین کنونی) مرکز مهم فرهنگی ارمنستان رفت و در زمرهٔ شاگردان مخترع خط و کتابت ارمنی، مسروپ ماشتوتس (Mesrop Mash-tuts) به اندوختن علم پرداخت. در همین مرکز علمی بود که موسی خورنی علوم طبیعی، فلسفه، قوانین مذهبی و کلیسایی و زبان سریانی را فراگرفت و تحت تأثیر کلیسای ارمنی، متوجه اهمیت ترجمهٔ متون قدیمی شد.

موسی خورنی با حمایت استادانش مسروپ ماشتوتس و ساهاك پرثوه (Sahak Parteva) از طریق سوریه و پس از دیدار از مراکز فرهنگی و مذهبی شهر ادسا (Edessa = اورها = رُها = اُورفه)، از راه فلسطین رهسپار مصر و اسکندریه شد. خورنی سفر خود و موقعیت مصر را در هنگام ورودش بخوبی شرح می‌دهد و می نویسد که این سرزمین در جایی مناسب از جهان قرار گرفته و دارای محصولات زیادی است، رودخانه نیل به مثابه دیواری محافظ، بخشهایی از آن را فراگرفته و سبب آبادانی و ارزانی می شود. شهر اسکندریه نیز در کنار آب و در محیطی بسیار خوش آب و هوا قرار گرفته است.[۴]

در آن ایام، اسکندریه یکی از مراکز مهم علمی جهان و وارث فرهنگ هلنی بود. کتابخانهٔ معروف آن نیز در همان ایام مرکز عمدهٔ جمع آوری نسخه های خطی به زبانهای مختلف یونانی، رومی و زبانهای شرقی بود.

در اسکندریه، موسی خورنی زبان یونانی، فلسفه، حکمت، علوم دقیقه و فن خطابه را یاد گرفت و پس از اقامتی چند ساله و فراگیری علوم، عازم آتن شد، امّا به علت تغییر مسیر کشتی مسافرتی، مدتی را نیز در شهر رم گذرانید. اقامت موسی خورنی در آتن

4. M. Khorenatsi: **Istorii Armeii**, Chast [1] 62.

نیز چندی نپایید و او حدود سال ۴۴۰م، از طریق قسطنطنیه به ارمنستان بازگشت.

از اقامت موسی خورنی در قسطنطنیه و شرکت وی در جلسات مباحثهٔ دانشمندان آن زمان و پیروزی او در این مباحث، منابع ارمنی مطالبی گزارش داده اند. از همین منابع، تاریخ بازگشت او به ارمنستان روشن می شود. همچنین موسی خورنی در مطالب و نوشته های خود درکتاب تاریخ ارمنستان در فصل «اشگ» اشارات روشنی به زمان بازگشت خویش کرده است. خورنی شادی و شعف خود در بازگشت به وطن را شرح می دهد، امّا عدم استقبال از او و یارانش، و نیز مرگ استادش، به جای خرسندی برای او، «اشگ» به ارمغان می آورد.[5] وی در صفحات همین فصل، از آزار و اذیت کلیسا و خوار شمردن دانش او و یارانش به وسیله کلیساییان گله می کند و چاره را در دوری جستن از آنان می یابد. موسی خورنی از آن پس به ترجمهٔ آثاری از زبانهای مختلف و بویژه یونانی می پردازد و کتب متعددی را نیز تألیف می کند که همگی نشانگر احاطهٔ وی به علوم و زبانهای گوناگون و علمی آن عصر است.

تألیفات و ترجمه های موسی خورنی

کلیهٔ آثار و ترجمه های موسی خورنی به دست نیامده و تنها چند اثر از وی به جا مانده است. برخی نوشته های خطی نیز به موسی خورنی نسبت داده می شود که هنوز تحقیقات زیادی باید دربارهٔ آنها انجام شود. امّا آنچه به طور مسلم به وی تعلق دارد، عبارت از سه گروه است:

۱. کتابهای فلسفی: بررسی موسی، پاسخهای موسی، ده قاطیغوریاس ارسطو، مسائل یووانالا، بررسی منطقی مسائل مورد اختلاف فلاسفهٔ یونانی مکتب ملیتوس و فیلسوف ارمنی آتنی، فلسفه داود شکست ناپذیر، کتاب هری شامل درسهایی از فن خطابه و اثر معروفش به نام تاریخ ارمنستان که در ایام پیری و به توصیهٔ سمبات باگراتونی[6] از بزرگان

5. M. Khorenatsi: **Istorii Armenii**, p. 68.
تاریخ ارمنستان موسی خورنی به وسیلهٔ پروفسور گئورگی نعلبدیان، رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه ایروان به فارسی ترجمه شده است.

6. Smbat Bagratuni.

ارمنستان نوشته شد و نیز ترجمهٔ خطابه گریگور نازانزین[7]، از یونانی به ارمنی.
۲. کتابهای مذهبی: آفرین به گروه دوشیزگان ریپسیمه[8]، تاریخ گروه دوشیزگان ریپسیمه و نیایش ویژه خداوند.
۳. تاریخ و جغرافیا: که شامل اثر معروف تاریخی وی موسوم به تاریخ ارمنستان (تألیف حدود ۲ـ۴۸۱م) است و دیگر ترجمهٔ زندگانی اسکندر از یونانی به ارمنی است. اثر جغرافیایی و مشهور وی، کتاب معروف جغرافیای موسی خورنی است که برمبنای کتاب جغرافیای بطلمیوس به زبان ارمنی تدوین و تألیف شده است.

متن اصلی جغرافیای موسی خورنی که در واقع دربارهٔ مسائل جغرافیای تاریخی ایران است، به زبان اصلی آن یعنی ارمنی و توضیحاتی به زبان فرانسه به وسیلهٔ محقق شهیر آرسن سوکری (P. Arsen Soukry) از روی چند نسخهٔ خطی به دو صورت «نسخه کامل» و «نسخهٔ تلخیصی و خلاصه شده» در ونیز در سال ۱۸۸۱م منتشر شد. ترجمهٔ کامل همین اثر به زبان فرانسه به وسیلهٔ سن‌مارتین (J. Saint Martin) در سال ۱۸۱۹م صورت گرفت.

بهترین و آخرین چاپ این کتاب ارزشمند به وسیلهٔ یوزف مارکوارت و به زبان آلمانی است. مارکوارت به‌دلیل اهمیت این اثر قدیمی، هردو نسخهٔ متن اصلی یعنی «نسخهٔ کامل» و «نسخهٔ خلاصه شدهٔ» ویرایش سوکری را اساس تحقیق خود برای کتاب ایرانشهر قرار داده است و تفسیرهای تاریخی و توضیحات جغرافیایی مفصلی بدان افزوده است. کتاب ایرانشهر به همراه تعلیقات مارکوارت، بسیاری از نکات علمی و پیچیدهٔ جغرافیای تاریخی ایران را روشن می کند که به صورت کتاب حاضر در اختیار محققان و علاقه‌مندان قرار می گیرد.

***

یادداشتهای مارکوارت بر کتاب جغرافیای موسی خورنی که به‌دلیل احاطهٔ مارکوارت به زبانهای ارمنی، چینی، یونانی، سریانی و زبانهای ایرانی، توأم با واژه‌های متعددی از این زبانهاست، یکی از دشواریهای ترجمهٔ کتاب ایرانشهر را به‌وجود آورده

7. Grigor Nazanzin
8. Ripsime.

است. مترجم در کلیهٔ این مراحل کوشش کرده است که معادل فارسی واژهٔ مورد نظر را در متن و در موارد لزوم و متعدد، اصل یونانی و یا چینی و سریانی آن را برای اطلاع علاقه‌مندان در پاورقی و یا متن گنجانده است. همچنین همان گونه که سبک نگارش قرن نوزدهم محققان آلمانی زبان است، مارکوارت ارجاعات خود را در داخل متن آورده بود که به‌دلایل فنی و برای سهولت در تفهیم متن اصلی، کلیهٔ این ارجاعات به پاورقی همان صفحه منتقل شد. واژه‌ها و اسامی تاریخی در منابع فارسی به صورتهای مختلف ثبت شده است که برای اطلاع علاقه‌مندان، در فهرست اعلام و در پایان کتاب حاضر، تغییرات آن منظور و درج شده است.

زندگانی و تألیفات مارکوارت

پروفسور یوزف مارکوارت، استاد تاریخ و فرهنگ ایران در دانشگاه برلین، در سال ۱۸۶۴م در شهر کوچک رایشتاخ ناحیهٔ وتمبرگ آلمان به دنیا آمد. وی فعالیت خود را با مطالعات شرقی، فلسفه باستان و تاریخ ملل شروع کرد. مارکوارت پس از پایان تحصیلات دکترایش، در کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن به کار مشغول شد و دورهٔ پروفسوری خود را نیز در این شهر گذرانید. وی بعدها به موزهٔ مردم‌شناسی شهر لیدن در هلند رفت و فعالیت علمی خود را در آنجا ادامه داد. مارکوارت در سال ۱۹۱۲م به عنوان استاد کرسی زبانهای ایرانی و زبان ارمنی دانشگاه برلین برگزیده شد و بدین شهر بازگشت.

یوزف مارکوارت در سال ۱۹۳۰م در اثر مسمومیت گاز، دیده از جهان بربست.

تألیفات مارکوارت به طور عمده فرهنگ و تاریخ سرزمینهای ایران، ارمنستان و اقوام ساکن در منطقهٔ آسیای مرکزی و شرق اروپا را دربرمی گیرد. احاطهٔ وی به زبانهای مختلف این سرزمینها، غنای خاصی به نوشته‌های او داده است بویژه که او علاوه بر توجه به علم تاریخ، به علوم دیگر مانند نقشه برداری و مطالعات مسّاحی و دیگر زمینه‌های جغرافیایی نیز توجه و تسلّط داشته است. این گستردگی در بینش علمی او، آثار و تألیفات وی را برای محققان متأخر به صورت آثار مرجع و دست اولی درآورده است که در هر زمینهٔ تحقیقی دربارهٔ این سرزمینها، بی نیاز از مراجعه به آثار و نوشته‌های مارکوارت نخواهند بود.

مهم ترین نوشته ها اعم از مقاله ها و کتابهای مارکوارت برای علاقه مندان به شرح ذیل در اینجا ذکر می شود:

Josef Marquart (Markwart):

1895 «Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān», in: **ZDMG**, 49, S. 628 - 672.

1895 «Untersuchungen zur Geschichte von Erān», in: **Philologus**, 54, S. 212 - 240.

1898 **Die Chronologie der Alttürkische Inschriften**. Mit einem Vorwort und Anhang von Prof. W. Bang in Löwen (Leipzig).

1898 «Historische Glossen zu den Alttürkische Inschriften», in: **WZKM**, 12, S. 157 - 200.

1903 **Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge, Ethnologische u. historische - topographische Studien zur Geschichte des 9. u. 10. Jahrhunderts**, (Leipzig).

1904 «Über das Volkstum der Komanen», in: **Abh. der Adw** in: Göttingen.

1905 «Untersuchungen zur Geschichte von Erān», in: **Philologus**, Supp. - Band X, (Leipzig).

1914 Über das Volkstum der Komanen, in: **Ostiranische Dialektstudien,** (Berlin), (Abh. d. Kgl. Ges. d. Wiss. zu Göttingen, Phil. hist. Kl. N. F. Bd. XIII/I).

1915 Das Reich Zabul und der Gott Zun von 6. - 9. Jahrhundert, (mit Jan Jakob Maria de Groot), in: **«Festschrift Eduard Sachau... gewidmet»**, S. 248 - 249 (Berlin).

1919 **Die Entstehung und Wiederstellung der armenischen Nation**, (Potsdam).

1928 **Skizzen zur historische Topographie von Kaukasus**, (Wien).

1930 **Südarmenien und Tigrisquellen**, (Wien).

1931 **A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr**, (Pahlavi Text, Version and Commentary), Ed. by Giuseppe Messina, (Analecta Orientalia 3), Rom.

در محافل فارسی‌زبان و در ایران، کتاب مارکوارت که با عنوان فهرست شهرستانهای ایران شهرت دارد، بیشتر از دیگر تألیفات مارکوارت شناخته شده است. این اثر مبتنی بر رسالهٔ کوچك چند صفحه ای به زبان پهلوی است که شهرستانهای ایران نام دارد. اصل این رسالهٔ کوچك به زبانهای فرانسه، انگلیسی و فارسی ترجمه شده است.

شهرستانهای ایران به زبان پهلوی و احتمالاً در قرن سوم هجری / نهم میلادی نوشته شده است که اطلاعات جامعی دربارهٔ جغرافیای تاریخی ایران و وضعیت استانهای ایران بویژه درعصر ساسانیان دارد. از آنجایی که در بند ۶۱ که تقریباً آخرین عبارات این رسالهٔ کوچك را دربرمی گیرد به بنای بغداد در زمان ابوجعفر دوانیقی، دومین خلیفهٔ عباسی (۱۵۸ ـ ۱۳۶هـ) اشاره شده است، می توان چنین برداشت کردکه ازمتن اولیهٔ ساسانی آن، بعدها مجدداً رساله‌ای تدوین و بازنویسی شده است. دراین رساله، سرزمین «ایرانشهر» برحسب جهات اربعه به چهار ناحیه «شرق، غرب، جنوب و شمال» تقسیم شده است.

رسالهٔ شهرستانهای ایران با جغرافیای موسی خورنی شباهتهای متعددی دارد. احتمالاً همین شباهتهای علمی مارکوارت را برآن داشته است که هریك را جداگانه شرح دهد و تفسیر عالمانه‌ای برای هردوی این آثارمهم تاریخی و جغرافیایی بنویسد.[۹]

---

۹. شهرستانهای ایران با ویژگیهای ذیل به زبانهای مختلف اروپایی چاپ شده است:

Blochet, E.: **Liste géographique des villes de L'Iran,** Recueil des Travaux relatifs a la Philosophie et á l'archéologie égyptiennes et assyriènnes, T.XVII, 1895, p.165 - 176.

Darmesteter, J.: **Textes Pehlavis relatifs ou Judaisme**, p. 17 - 29.

دارمستتر در این اثر خود، فقط دو فصل آن را ترجمه کرده است که مربوط به شوشن‌دخت، ملکه یهودی یزدگرد اول بود.

Jamasp - Asana, J.M.G.: **Pahlavi Texts** (Bombay, 1897).

Modi, J.J.: **Aiyadgar-i Zariran, Shatroiha-i Eran...** (Bombay, 1899).

مدی (شمس‌العلماء) متن و ترجمه گجراتی وانگلیسی این رساله را منتشر کرده است.

Marquart, J.: **A Catalogue of Pahlavi,** II Vols. (wiesbaden, 1964 - 1974).

رسالهٔ شهرستانهای ایران نیز چندین بار به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

(۱) اولین ترجمهٔ فارسی متعلق به صادق هدایت است که با نام «شهرستانهای ایران» یك بار در مجلهٔ مهر، سال ۷، شماره ۳،۲،۱ (ص۴۷ تا ۵۵، ۱۲۷ تا ۱۳۱ و ۱۶۹ تا ۱۷۴) در سال ۱۳۲۱ به چاپ رسید و بار دیگر نیز در مجموعه مقالات هدایت با عنوان مجموعه نوشته‌های پراکندهٔ صادق

←

توضیحات و افزوده‌های مترجم در داخل متن و پاورقیها در داخل [ ] قرار گرفت، تا رعایت امانت درمتن اصلی شده باشد.

دکتر مریم میراحمدی

تهران - فروردین ۱۳۷۲

→

هدایت (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴)، ص ۴۱۲ تا ۴۳۳ منتشر شد.

(۲) سعید عربان: «شهرستانهای ایران»، **مجله چیستا**، سال ۲، شمارهٔ ۵، دی‌ماه ۱۳۶۱، ص ۵۹۳ تا ۶۱۹.

(۳) احمد تفضلی: «شهرستانهای ایران»، در **مجموعه مقالات شهرهای ایران**، به کوشش یوسف کیانی (تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸)، ص ۳۳۲ تا ۳۴۹.

(۴) محمدجواد مشکور: **جغرافیای تاریخی ایران باستان** (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۲ تا ۲۲۷.

مقدمهٔ مؤلف

حتی پس از انتشار نسخهٔ کامل جغرافیای موسی خورنی که از روی چند نسخهٔ خطی کمیاب به وسیلهٔ «پ.آرسن سوکری»[1] ونیزی انجام گرفته است، بازهم بخشهای متعددی از سرزمین جالب توجه ایران بنابر متن موجود، به دلیل مشکلات گوناگون همچنان ناشناخته باقی مانده است. در این اثر اغلب اسامی ترکیبی، کراراً به صورت مجزا آمده، و برعکس بسیاری از نامهای مستقل، به نام دیگری پیوسته است. به نظر می‌رسد که «سوکری» به این قناعت کرده است، که پیش‌نویس کار خود را همان‌طور به چاپ برساند. اگرچه تعداد سرزمینهای جمع‌آوری شده و متعلقات هر بخش، می‌بایستی باعث تعجب و شگفتی وی شده باشد، اما او کراراً کوشش کرده است تا به مسیر اصلی تحقیق خود بازگردد. حتی اسامی سرزمینهای شناخته شده بیگانه و اسامی شهرهایی که دشواری کمتری دربردارد، می‌بایستی در موضع اصلی خود قرار می‌گرفت. نسخهٔ «سوکری» ـ که باید از وی به علت اساس قراردادن متن کامل این نسخهٔ ارزشمند تشکر کرد ـ در رابطه با آثار تاریخی و زبان‌شناسی در وضعی قرار دارد که بازنگری متن به وسیلهٔ مصحح، ضروری به نظر می‌رسیده است.

در کتاب حاضر ملاحظه می‌کنیم که همسان قرار دادن و تداخل چهار بخش

---

1. P.Arsen Soukry: **Gégraophie de Moise de Corène**, P.27 f., 40 - 44.

«اسپاهپت نشین» ایرانشهر ساسانی با استانهای بطلمیوس که ما اخیراً از طریق چاپ «نسخهٔ خلاصه شده» با آن آشنا شدیم، از قلم افتاده است. فقط کلمه «اریك»[2] دقیقاً برابر خراسان ساسانی قرار داده شده است. در چاپ نسخهٔ «خلاصه شده»، ترتیب ردیفها تغییر یافته است. در این کتاب، این ترتیب عبارت است از:

ماد = کوست (= ناحیه) کیلوه، ایلام = کوست خوربران، پارس = کوست نیمروج، ارمك = کوست خراسان. هردو چاپ کتاب را من برای مقایسه و دقت بهتر، مقابل یکدیگر قرار دادم.

تنها برای اثبات ترتیب دقیق اماکن و جابجایی بخشها، مقایسهٔ بخش مربوط به ایران کافی است. زیرا «نسخهٔ کامل» چاپی کتاب **جغرافیای موسی خورنی** (شمارهٔ ۱) ـ یعنی نسخهٔ اساس متن چاپی ـ و نسخهٔ تکمیل شده و نسخهٔ متأخر ـ به فرض اینکه هردو نسخه می توانسته همزمان مورد استفاده سوکری قرار گرفته باشد ـ پاسخگوی همهٔ مسائل مشکل ادبی نبوده است. بخصوص که نسخهٔ «خلاصه شده» (شمارهٔ ۲)، نسخه ای ناقص و ضعیف بوده است. شبیه همین وضع را ما بین کتاب اصلی «کوریون»[3] و کتاب منسوب به وی[4] ملاحظه می کنیم، که «لنگوآ» آن را ترجمه کرده است.[5] آخری مجموعه ای است به سبك رونویسی، و این نکته نیز برای کتاب آگاثانجلوس که در اختیار ماست، همچنین صادق است.[6]

این نکته که به اصطلاح موسی خورنسی (خورنی)، جغرافیا و تاریخ باهم ارتباط دارند ـ و یقیناً این عبارت مانند کتاب حاضر به همین مؤلف تعلق دارد ـ به حق بیش از هرکس دیگر، به وسیلهٔ سوکری پذیرفته شده است. از خصوصیات جالب ارتباط هردو

---

۲. کلمه Arik'، و کلمه **Ἀρεία** بطلمیوس، در واقع برابر Ἀριανή جغرافیدانان قدیمی است (صفحه ۴۲، س ۱ کتاب، ترجمهٔ مارکوارت).

3. Koriun, (Venedig 1833).

4. Koriun: **Leben der Vater**, 1854 t.XI.

5. Langlois: **Collection des historiens de l'Arménie II**, p.9 - 16.

۶. برای اثبات این ادعا، در تحقیقات خود دربارهٔ آغاز تاریخ نویسی ارمنستان مطالبی ارائه خواهم داد. البته این امر در صورتی است که مناسبات خارجی، امکان دستیابی به منابع را به من بدهد.

اثر، نه تنها باید یادآوریهایی مانند صفحات ۱۷ و ۳۰ باشد: که سپاه «ارتاشس» پادشاه ارمنستان، جزیره «اوبوآ»[۷] را به تصرف درآورد، تا بدین وسیله کشتی های تدارکاتی تا هنگام محاصره دژ زیبا و شگفت انگیز (یعنی آتن) دور بمانند[۸]، و یا اینکه «ارتاشس» شاه می بایست درآنجا مرده باشد، بلکه اخبار فرار «اسپار ـ هروك» پسر «خوبرات» [خوبراد] از ترس خزران، و استقرار وی در جزیره ای از دانوب به نام «پویکه»[۹]، و یا مطالبی درбارهٔ «خزران»، «بارسیلك»ها و «بلغار»ها[۱۰] نیز ارائه شده است. آنچه که بویژه قابل توجه است، گزارشهای تاریخی در مورد «ارتاشس» است.[۱۱] در این گزارش آمده است که ارتاشس، اسرای آلانی را در نواحی جنوب شرقی ماسیس[۱۲] که «شاورشکن» نام داشت، اسکان داد، اما اسرای آلانی نام قبیلهٔ خود «اَرتَز» را همچنان حفظ کردند، لذا سرزمینی که اسرا را از آن خارج کرده بودند، «اَردُوز» نامیده شد[۱۳] و تا به امروز همچنان به همین نام باقی است.[۱۴] احتمالاً نام ایالت «اَرتَز» بسیار قدیمی تر است و شاید در کتاب

7. Euboi

۸. این جریان مربوط به محاصره «پیراوس» (Peiraiues) و آتن به وسیلهٔ «سولا» (Sulla) در سال ۸۷ قبل از میلاد مسیح است. رجوع کنید به: Th. Reinach: **Mithridate Eupator**, P. 154 SS.
ضمیر نسبی «զոր» مربوط به [illegible] است نه به جزیرهٔ کوچك «آتلانته» که مابین «اوبوآ» و قسمت های خشکی «هلاس» (لوکریس) قرار دارد. رجوع کنید به **کتاب موسی خورنی**، کتاب دوم، بند۱۲، ص۸۵؛ بند ۱۳، ص ۸۷.

۹. همان منبع، بند ۵، ص ۱۷؛ بند ۲۵، ص ۲۵.

۱۰. همان منبع، بند ۲۲، ص ۲۵؛ بند ۱۶، ص ۲۶؛ بند ۱۹، ص ۲۷ و ص ۴۲، س ۲۶؛ ص۴۳، س ۱۰ و نیز مقایسه شود با **کتاب موسی خورنی**، کتاب دوم، بند۶، ص۷۵؛ بند۵۸، ص۱۳۵؛ بند۶۵، ص۱۴۵؛ بند۸۵، ص ۱۶۸.

۱۱. همان منبع، کتاب دوم، بند ۵۲، ص ۱۳۰.

12. Masis.

۱۳. در نسخهٔ خطی وندیداد (وی‌دودات) به صورت «ارتز» Artaz است. در نسخهٔ اصلی کتاب موسی خورنی به صورت **[illegible]** در وندیداد **[illegible]** ذکر شده است.

۱۴. استرابون: کتاب ۵۳، بند ۱۳۱، ص ۱۹.

استرابون نیز آمده باشد.[۱۵] توضیحی نیز برای ریشه‌یابی لغت مزبور، از کتاب موسی خورنی[۱۶] صفحات ۲۶ و ۲۷ ارائه می شود:

و نیز تکوارها (تگورها) همان آلان‌ها هستند که در حوالی دیکور[۱۷] بسر می برند. دیکور در ناحیه اَردُوز کوههای قفقاز قرار دارد که رودخانهٔ «ارمنج» (ارمناج) ازآن سرچشمه می گیرد و به طرف شمال جریان می‌یابد و به جلگه‌های هموار «آتل» (آتیل) سرازیر می شود. در آن کوهها، پس از قوم اَردُوز، قوم «داغناك» و غیره بسر می برند.»

احتمالاً استرابون از لغات آلانی‌های «آرگوِل»[۱۸] مذکور، می بایست واژهٔ «اَروِلینك»[۱۹]، در کتاب ۲، بند ۵۸، س ۱۳۵، را اخذ کرده باشد.

بدان شکل که این منابع، ترتیب سرزمینها و شهرها را مطرح می کنند، نباید تصور کنیم که مؤلف ما از فهرستهای رسمی دولتی استفاده کرده باشد. تقسیمات «خوربران» (خورباران) این موضوع را نشان می‌دهد، در حالی که ما از نامهای رسمی دیگر جاها بی خبریم. برعکس درهمانجا با بخشی از تقسیمات استانهای تحت پوشش کلیساهای نسطوری آشنا می شویم که فقط با استفاده از فهرست کشیشان نسطوری قابل تشخیص بوده است. همچنین برای تقسیمات «نیمروج» این فرض وجود دارد که بخشی ازآن با

---

۱۵. همان منبع، کتاب ۱۴، بند ۳، ص ۵۲۷؛ بند ۶، ص ۵۲۹. نام شهر در نسخه‌های خطی در اولین محل Άξαρα و در محل دوم Αρζατα یا Αρξατα نوشته شده است. این محل‌ها می بایستی مانند «ارتخسه» در «ارخس» (آراکس، ارس)، اما در نزدیکی مرزهای «اتروپاتن» قرار داده شود. محل اخیر با محل «ارتز» مطابقت دارد، که معمولاً بامحل «ماکو» یکسان قرار داده می شود. البته محل اخیر در «ارخس» قرار ندارد، بلکه در جنوب رودخانه‌ای فرعی در همان محل واقع است.

۱۶. در مورد ارزش لغت شناسی موسی خورنی کافی است به بخش نام کانتون «وننند» (وند) اشاره شود که به وسیلهٔ قومی به نام «ولندر ـ بلکار» و «وننند» اسکان یافته شد (این نام فقط به صورت مالکیت ընդայ، است که باید به صورت Վնղնդայ خوانده شود. همان منبع، کتاب دوم، بند۶، ص۷۵). رجوع کنید به: Marquart: **Chronologie der alttürkischen Inschriften**, S.91.

17. Dik'or

18. Արգուել (Argvel)

19. Առուեղեանք (Arveleank)

استفاده از فهرست کشیشان نسطوری تهیه شده است. در وهلهٔ اول، منابع مورد استفادهٔ او می بایستی گزارشهای تاریخی بوده باشد. در صفحه ۴۲ کتاب خود به کتاب «الیزه (الیشی) وارداپت» و «لازارفاربی» اشاره می کند و به احتمال زیاد از «تاریخ سبئوس» هم استفاده کرده است. علاوه بر آن در صفحه ۴۱، یادداشتهایی دربارهٔ محل تولد اردشیر دارد که آشنایی با تاریخ اردشیر [کارنامك، اردشیر بابکان] را نشان می‌دهد. نام «خوژهرستان» (خوژیهرستان) رادقیقاً به «**کارنامك**» ارجاع می دهد که مؤلف در تاریخ، کتاب دوم بند ۷۰، خلاصه ای از محتوای آن را ارائه داده است.[۲۰] مؤلف با نوشتهٔ **بهرام چوبین نامك** هم آشنایی داشته است و در ص ۴۲، س۴ به داستانهای رزمی ایرانی اشاره می کند.

از موارد بسیار جالب توجه، فهرست شهرهای خراسان است که به طور شگفت انگیزی با گزارش جهانگرد چینی «هوان ـ چوآنگ»[۲۱] (۶۴۴ ـ ۶۲۹م)، و با فهرست مالیاتی «عبدالله بن طاهر» از سالهای ۲۱۱ و ۲۱۲هـ در ارتباط است. در همانجا، اسامی محل هایی به چشم می خورد که بخشی هرگز ذکر نشده و بخشی برای اولین بار در فهرست مالیاتی عبدالله طاهر به عنوان ناحیهٔ ویژه ای ذکر شده است، که نام بعضی از قسمت های آن از داستانهای رزمی ایرانی، و یا **بهرام چوبین نامك** سرچشمه گرفته است. بیش از همه محل «گچك» و «اسن» است. «اسن» هرگز ناحیهٔ اداری ویژه ای را تشکیل نمی داده است، اما هردو محل در گزارشهای مربوط به نبرد بزرگ اعراب به فرماندهی «امیر اسعدبن عبدالله» درمقابل خاقان ترکان غربی در گوزکان در سال ۱۱۹هـ/۷۳۷م نقش داشته است. در حالی که این دو شهر به نظر من در زمانهای قدیمی تر، به هیچوجه در تاریخ، نامیده نشده اند. ازاین رو در پایان، باید بدین وسیله این نکته را تصحیح نمایم که مؤلف، گزارشهای کتبی درمورد آن لشکرکشی را در اختیار داشته است. علاوه برآن، مؤلف برای توصیف «اکیت ها» و «سارامت ها» (سرمت ها) از گزارشهایی استفاده کرده است

---

۲۰. توضیحات مربوط به «خوژهرستان» در بسیاری ازمتنها، می بایستی تصحیح شود، زیرا فهمیدن آن بسیار دشوار است و من در صفحات بعد توضیح خواهم داد.

21. Huan - Čuang

که نه تنها فقط از لشکرکشی اسلاوها به شبه‌جزیره بالکان تا مقدونیه، دالمات و آخای آشنا بوده است (ص ۱۶، س ۴ و صفحات دیگر)، بلکه آگاهیهایی نیز از فرستادگان ترکی ـ بیزانسی امپراتور ژوستین دوم[۲۲]، و اطلاعاتی هم دربارهٔ هیاطله (هپتالان) و آوارها[۲۳]، و مهاجرت احتمالی بلغارهای دانوب تحت رهبری «آسیاروخ» (سال ۶۰۹م)[۲۴] داشته است.

از واقعیت‌های ذکر شده، چنین نتیجه می شود که زمان تألیف اثر، حداکثر به پایان قرن هفتم میلادی مربوط می شود. اوصاف خراسان و بازگشت به سرگذشت آن نه تنها ضروری است، بلکه باید به لشکرکشی بهرام چوبین علیه ترکان، و به نبرد اعراب و ترکان در گوزکان در سال ۱۱۹هـ/۷۳۶م نیز توجه شود. با این ترتیب، اثر مؤلف می تواند حداقل در پایان عصر امویان و یا دوران آغازین عباسیان متقدم نوشته شده باشد [و یا بعدها همان متن، با برخی تغییرات، بازنویسی شده باشد].

اگر قرار باشد که فهرست سرزمینهای ایران برای بررسیهای دیگرنیز مفید واقع شود، یك تفسیر انتقادی ضروری به نظر می‌رسد. از آنجا که از عصر ساسانیان مدارك جغرافیایی در اختیار نداریم، و گزارشهای اعراب و ایرانیان نیز به بررسیهای درست و دقیق‌تری نیاز دارد، لذا این امر به طور طبیعی به تحقیقی تاریخی و انتقادی دربارهٔ حدود امپراتوری ساسانیان منجر می شود، که توجه به روندِ ادوار مختلف تاریخی وتفسیر هریك ازآن وقایع را افزایش خواهد داد. توضیحات تاریخی و نقشه برداری تا حدودی به روشن شدن موقعیت حقوقی مرزهای ایالات و همچنین تعیین وضع تعداد زیادی از محلها و بخشهای مهم کمك می کند. متأسفم که در هنگام بررسی این اثر، تعداد محدودی نقشه در

۲۲. علاوه بر فرستادهٔ امپراتور ژوستین، ازسفارت ماریکیوس دربارهٔ تجارت با سغدیان **Σογδαΐται** نیز نام می برد.

23. **Οὐαρχωνῖται**

۲۴. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Marquart: **Chronologie der Alttürkischen Inschriften**, S.87 f. Nikephoros **ἱστ. σύντ.** P.33, 12 ff. ed. de Boor; Theophan: **Chronogr.** ed. de Boor, P.356, 18ff.

اختیار دارم.[۲۵]

در پایان وظیفه خود می‌دانم که از آقای پروفسور گلزر[۲۶] مشاور عالی دربار که ترجمهٔ بخشی از کتاب سبئوس را در اختیارم گذاشت، و همچنین از پروفسور وِلهاوزن[۲۷] که زحمات وی چاپ کتاب را ممکن ساخت، و بویژه از آقای پروفسور فِتِر[۲۸] که در متون ارمنی به من کمك کرد، تشکر کنم. از همگی آنان قلباً سپاسگزارم.

نسخهٔ دستی کتاب موجود، در شب کریسمس ۱۸۹۷ به اتمام رسید، و ازآنجا که به دلایل فنی، چاپ آن کراراً مشکلاتی پیش آورد، در دسامبر ۱۸۹۸ بار دیگر تغییرات اساسی در آن داده شد. از آن تاریخ تا ژوئن ۱۸۹۹ در اختیار شرکت انتشارات دیتریش قرار داشته است.[۲۹]

---

۲۵. تألیف برادران ویستون (لندن ۱۷۳۶، چاپ رقعی)، و نیزکتاب زیر ApnqIIckaq
Patkanean: **Армянская географія** VII **вѣка** etc. St. Petersburg 1877
در اختیار من نبوده است، اگر در یك یا چند مورد مراجعه به کتاب آخری ضروری بود، تقاضا می‌کنم به شرایط مذکور توجه شود.

26. Gelzer.

27. Welhausen.

28. Vetter.

29. Dieterischschen Verlagsbuchhandlung (Theodor Weicher) in Leipzig.

متن اصلی جغرافیای موسی خورنی
و ترجمهٔ آن

Աշխարհ Պարսից.

A լԹ. Պարսից աշխարհ ընդ չորս բաժանի այսպէս. Քուստի Խորբարան, որ p. 40 է կողմ արեւմտեայ. յորում աշխարհք են.

Մայ,
Մասպտան,
Միհրական-քատակ.
Քաշկար,
Գարմական
Նրան-աստն-քարտ-կաւատ.
Նոտատրայ,
Շիրական,
Արձն
[Արհեն].

Քուստի Նիմռոջ. որ է կողմն միջօրեայ որ է հարաւ, յորում աշխարհ են Ժ տասն.

Պարս,
Խուժաստան,
Սպահան,
Կուրման
Տուրան,
Մեշուն,
Հագար,
Պանխատրշիր,
Մակուրան,
Սինդ,

Սրման,
Սպիտ,
Վաշտ,
Սակաստան
Զապլաստան,
Դիր, կղզի գոլով ծովուն.
Մեշմահիկ, եւ սա կղզի է.
Մազուն.
Խուժիհրստան,
Սպահլ, 'ի Հնդկաց հանեալ,
Դեբուհլ, նոյնպէս 'ի Հնդկաց հանեալ:

Քուստի Խորասան, որ է կողմ արեւելից. յորում է աշխարհ քսան եւ վեց, այսինքն զոր ասեմ. Ահմադան, Կոմշ, Վրկան, Ապրշահր, Մրվ, Մռոտ, Հրեւ, Կատաշան, Նասի-միանակ, Բժին, Տաղկան, Գոզկան,

Անդրապ, Վախտ, Հրում, Զամր, Պիրոզ-Նախճիր, Գզէն-Աւազակ, Վարճան, [Մանսան], Փճակ. Աման, Բահլի-բամիկ, *Դրմատ, Զարմանկան, Շերի-Բամիկան, Գզերոյին.

*Քուստի Կապկոհ, որ է կողմն Կաւկասու լերանց, յորում են աշխարհ երեքտասան.

Ատրպատական,
Արմն (որ է) Հայք,
Վարջան 'որ է Վիրք,
Ռան 'որ է Աղուանք,
Բաղասական,
Սիսական,
Առէ
Գիլան,
[Ճանճան]
Դլմունք,
Դմբաւանդ,
Տապրստան,
Ռուան,
Ամլ,

զոր պատմել առաջի կայ մեզ:

Լ. Աշխարհ Ասիոյ է Մարք, զոր ասեն 'ի Մադեայ որդւոյ Կողքացւոյ Թագաւորին զաւակին սերեալ են, որոյ քոյր Մադա է. որ Յասոնի առփեալ զոսկեկերպն մորթին մատնեաց. բայց պատճառ գալըյն այսր 'ոչ ասէ: Այլ ասէ թէ Արտաշէս Ոքոս մասն ինչ 'ի Հռոմայեցւոցն եւ 'ի Հրէից առեալ բնակեցոյց *առ Վրկանաւք Կասբից, որ այժմ ոչ է յայտնի. բայց Պտղոմէոս զՄարս յելից (եւ
41 'ի հարաւոյ) եւ Կասբից ասէ բնակել. եւ զոր ասեն ընդ մի իշխանութեամբ, եւ ոչ ուրեք գտանին Մարք. բայց Պտղոմէոս ասէ զաշխարհս սոցա 'Կասբ, Քադուշ, Գելք, Դիլումք. եւ Ռէ եւ Ասպահան քաղաքք են Մարաց:

ԼԱ. Աշխարհ Ասիոյ Եղիմացւոցն է, որ է Խուժաստան, որում Յոյնք

B ԼԲ. Մարք, որ կոչին Քուստի Քապկոհ, յելից կալով Հայոց եւ առ
612/3 երի Կասբից ծովուն. եւ ունի աշխարհս զայսոսիկ ... Ունի լերինս եւ գետս, եւ զծովակն որ կոչի Կապուտան ուր վքուռամղեղն գործեն : Ունի քաղաքս բազումս: η)

ԼԳ. Եղիմացիք, որ կոչին Քուստի Խուժաստան, յելից կալով Դկղաթայ
A Շովշանիկ կոչեն, յաղագս Շովշան քաղաքի, եւ Տաճիկք 'Ախրա: Սահմանի 'ի մտից կուսէ Դկղաթով, որ բաժանէ ընդ Բաբելոն եւ ընդ Խուժաստան. իսկ 'ի հարաւոյ` Պարսկային ծոցովն. եւ 'ի հիւսիսոյ` Ասորեստանիւք: Ունի գետս երեք. ունի ոստանս հինգ, այսինքն աշխարհք` յորս քաղաքք այսոքիկ. Որմշիր, Սուլուռա, Շովշ, զոր Դանիէլ շինէ, Գունդիո-Շապուրհ, յորում աղնիւ շաքար գործեն. Բարի աշխարհ եւ ամենագիւտ. ունի երկու կղզի հանդէպ իւր 'ի Պարսկային ծոցոյն:

ԼԴ. Աշխարհ Ասիոյ է Պարսք, յելից Խուժաստանի, առ երի Մարաց. ունի քաղաք զՍտահր, ուստի Արտաշիր որդի Սասանայ ի Ստահր գեղջէ. եւ ըստ ելից հիւսիսոյ է` Պարսա քաղաք. յորում եւ գաւառն է Քորար, թէ ար-

գեաւք զսա յիշէ Եզեկիէլ: Ունի կղզիս երկու, զոր Պտղոմէոս զմինն Աղեքսանդրի կոչէ, եւ զմիւսն Մորաժ. եւթէ զսա յիշէ Երեմիա, „Ոսկի եկեալ 'ի Ոփաժայ“: (ուր) լինի տասն գոհարք. ա̄, աղար որ վեցզանկեան է, արժէ դրամ քառասուն. բ̄, ռոմիա. գ̄, մշիա. դ̄, դանքա.[l] ե̄, պարմուշա որ է անգոյն. զ̄, պարմուշիտ. է̄, հավտադրամ. ը̄, հաշտադրամ.[m] թ̄, նոյնադրամ. ժ̄, դասադրամաքարթա, զոր մեք անիծ կոչեմք:

ԼԳ. Աշխարհ Ասիոյ՝ Արիք են, յելից կալով Մարաց եւ Պարսից, եւ ձգին մինչեւ 'ի Հնդիկս, յերի Վրկանի եւ մասին Սկիւթեայ : Ունին աշխարս մետասան. յորում կարճարեր աշխարհն, Գետմոն եւ Կրման ջերմ, *Կրման անապատ, զոր Պարսիկք ցուրտ Կրման կոչեն. որոյ 'ի հիւսիսոյ Պարթեւաց

B եւ 'ի մտից՝ Պարսից: Եւ ունին Եղիմայեքն աշխարհս փոքունս զայսոսիկ . . . . Ունի *գետս երիս, քաղաքս հինգ՝ յորոց մին է Գունդիշապուհ, յորում զազնիւ շաքարն գործեն. եւ կղզիս երկու հանդէպ իւր 'ի Պարսկային ծոցին :

ԼԴ. Պարսք, որ կոչին Քուստի Նիմռոզ, յելից կալով Խուժաստանի եւ առ երի Մարաց, ունի յինքեան *աշխարհս փոքունս զայս. . . . Ունի գետս *եւ կղզիս եւ քաղաքս բազումս, յորոց մի է Ուէհշիրի-Պահրսան քաղաք՝ յորում ազնիւ մարգարիտն ելանէ, *եւ գոհարք մարգարտի այս է. դրակ վեցզանկեան, արժէ քառասուն եւ վեց. դոմիայ, հինգ հարիւր. միշայիայ, երեք. դանկայ,

A աշխարհն, ասէ Պտղոմէոս ընդ մէջ ցուրտ Կրմանայ եւ Վրկանի. բայց Պարսիկք
42 կոչեն այժմ յաղագս Բահլ քաղաքի զնա Բահլի-Բամիկ, որ է Բահլ-արաւատին. ինձ թուի եւ աստուածային գիրն զամենայն Արեաց աշխարհն Պարթեւս կոչէ. վասն թագաւորութեան 'ի նոցանէ լինելոյ: Բայց Պարսիկք կոչեն զկողմանս[t] զայս Խորասան, այսինքն է արեւելեայ. յորում ասեն զաշխարհս զայս. *Կոմշ, Վրկան, Ապրշահր, Մրվ, Մռոտ, Հրեւ, Կատշան, Գոզկան. յորում լինի ձի արքունական, Գզի-բոյին, մինչեւ ցգետն զոր կոչեն Արանգ. զորմէ առասպելեն թէ ծծումբ բերէ. լայն է եւ անհուն, որ թուի թէ փիսոն է, զոր Պարսիկք Վեհռոտ կոչեն. եւ անհուն ասելն առ 'ի մտս է. վասն զի հզաւր ազգացն Պարսից եւ Հնդկաց անճանապարհ եւ անանց է՝ պայմանաւ. եւ Հրեւ դաշտն եզր արեւելեայ Վրկան աշխարհին, ուր է Վադգէս գաւառն, ուր վկայեցին սուրբքն մեր առաջնորդք: Քուստի-Տուխարստան աշխարհ ասեն, եւ լինի անդ մուշկ՝ թէպէտ ոչ ազնիւ. եւ թուի թէ գերութիւն Հրէից 'ի յայս Գոզական[y] աշխարհս բնակեցան, զոր գիր ասէ բնակել առ գետովն Գոզանայ:

Եկեալք յարեւելս՝ դարձցուք առ հիւսիւսի:

ԼԵ. Աշխարհ Ասիոյ Սկիւթիա է, որ սկսանի յ Էթլ գետոյ, եւ (ունի) զերկայնութիւն իւր առ 'ի շեղ յելս հարաւոյ մինչեւ ց Իմաւոն լեառն. եւ որպէս թէ Իմաւոն լերամբն յերկուս բաժանեալ է Սկիւթիա, որ են Ապախտարք որ են Թուրքաստանք. ըստ հիւսիւսոյ (սահմանի)[h] Անծանօթ երկրաւ, եւ ըստ մտից

B չորս. պարմուշքա. պարմուշիտ. հաւտադրամ. հաշտադրամ. դահադրամ.[v]

614 ԼԹ. Արիք, որ կոչին Քուստի Խորասան, յելից կալով Մարաց եւ Պարսից մինչեւ ՚ի Հնդիկս եւ յերի Վրկանի ծովուն. եւ աշխարհք են Արեաց այսոքիկ. . . . . Ունի Արիք լերինս եւ գետս բազումս: Լինի հրամուշկ թէպէտ եւ ոչ ազնիւ: Եւ կղզի մի է հանդէպ Արեաց ՚ի Հնդկաց ծովուն, յորում թզուկք լինին երեքթզեան հասակաւ, որք պատերազմին ընդ խորդուց հաւուց վասն ճարակելոյ նոցա զանդաստանս թզկացն:

Խ. Սկիւթիա, որք են Ապախտարք, այսինքն Թուրքք. որ սկսանին

A Սարմատացոց աշխարհաւ, առ Ռէթլ գետով. եւ ՚ի հարաւ Վրկան ծովուն, եւ Արեաւք եւ Հնդկաւք առ հարաւային բազկաւն Իմաւոն լերինն, եւ անդր եւս մինչեւ ցԻմոդա լեառն. որ եւ նա բաժանէ զՍկիւթիա ՚ի Հնդկաց. իսկ ըստ յելից կուսէ՝ սահմանի ՚ի Ճենաց: Եւ ազգք են նորա քառասուն եւ երեք, յորոց մինն է Զինակեր, եւ մինն Կաթնակեր, եւ մին է Հոբրացիք որ է Հրէաւ աշխարհն, զոր Պարսից հանեալ է ՚ի նոցանէ: Եւ զայլ ազգ ասէ խուժական անուամբ, զոր չէ հարկ ասել. զի այժմ այլազգ ոչ գիտեմք, բայց միայն Բղ-Բուղխն ազգ, որ ճարակի զերկիրն զայն: Եւ ունի Սկիւթիա լերինս եւ դաշտս անապատս եւ անջուր: Ունի աշխարհս ը, զՍոգդիանի՝ որ է Սագաստան, եւ զՍակէ. ընդ երկուսին են ազգ հնգետասան, հարուստք արուեստաւորք վաճառականք՝ որ բնակեն ՚ի մէջ Թուրքաստանի եւ Արեաց (առ) Իմաւոն լերամբն.
43 որ է բարձր եւ երկայն քան զամենայն լերինս եւ ձեւով որպէս կարակին, եւ որպէս զԼին գիր Հայոց. որ ունի արմունկն յարեւելից հարաւակոյս. եւ բազուկ մի ձգէ ՚ի մուտս կոյս, մղոնս հազար երկու հարիւր ութսուն. եւ զմին բազուկն ՚ի հիւսիւս, մղոն հազար հինգ հարիւր յիսուն, եւ այլ եւս երթայ ընդ Անծանաւթ երկիր: Բայց երեքհարիւր մղոնաւ յարմկանէն ըստ հիւսիսոյ՝ ՚ի վերայ լերինն ճանապարհ եւ աւթեւան է, ուր ՚ի Ճենս երթան, գալով ՚ի Սագաստանեայ, ճանապարհորդեալ ընդ Քարէ-բուրգն. որ ՚ի զարմանալի դաշտին է: Եւ ՚ի հնգետասան ազգաց կոչի մին Մասագետացիք, յորոց դշ[illegible]որ զԿիւրոսն եսպան. եւ Բուղխ[1] ազգն, եւ միւս ազգ Խորզմի վաճառականք, ՚ի հիւսիւսոյ յարեւմուտս. եւ ՚ի նոսա լինի ՚խոլոլմնկ քարն. ՚ի Տուր գաւառի նոցա, եւ աղեղն ազնիւ: Եւ միւս ազգ (Սովդիկք՝ եւ միւս ազգ Թուխարիկք. բայց ՚ի քառասուն եւ երեք

B յՌէթիլ գետոյն մինչեւ ցԻմաւոն լեառն եւ անդր. եւ ձգի մինչեւ ցՃենս: Եւ Իմաւոն լեառն է բարձր եւ երկայն քան զամենայն լերինս: Եւ ունի Սկիւթիա ազգս քառասուն եւ չորս. Սովդիք,[6] Թուխարիք, Հեփթաղք, եւ այլ խուժադուժ անուանք: Եւ ունի Սկիւթիա լերինս եւ գետս հզաւրս, եւ զդաշտս անաքատս, եւ ջերմ երկիր եւ անջուր. ՚ի նմա հրապոյն դաշտն: Եւ են Սովդիք հարուստք եւ արուեստաւորք, վաճառականք, որ բնակեալ են ՚ի մէջ Թուրքաստանի եւ Արեաց աշխարհին:

A ազգէդ մին Հեփթաղք եւ մին Աղխոն եւ միւսն Վալխոն, ըստ հոմանուն քաղաքացն

առ մեծ գետովն որ կոչի Գուլմոս. եւ այլ եւս տասն գետ 'ի լերանց Նոցա հոսին :
37 ԻԶ. Աշխարհ Միջագետք՝ յելից Ասորւոց, յերի մեծ Հայոց. սահմանի
Նովաւ ըստ հիւսիսոյ, Բաբիլոնիւն եւ Անապատաւն Արաբիաւ *ըստ հարաւոյ.
Ունի լերինս երկու, ասէ Պտղոմէոս, զմինն կոչէ Մեգաուոս, զոր ոչ գիտեմ ուր է.
եւ զմիւսն կոչէ Մասիոն, յորմէ ասէ երկու գետս բղխեալ, *որ անկանին յԵփ-
րատ. զմիւսն կոչէ Քաբուռան. զոր կարծեմ Խաբուր լինել. բայց սա ոչ 'ի
լեռնէ այլ 'ի դաշտէ բխէ, հուպ 'ի Ռաշայնա 1) քաղաք. եւ 'ի հոմանուն լեռնէ
բխէ Թրթար, եւ գնայ դէպ ուղէղ յարեւելս, եւ միանայ յԵփրատ : Զայս երկու
գետս գիտեմ Միջագետաց Ասորւոց. եւ լերինս երկու զԿոհի-Շէնգար, եւ զմիւս
լեառն երկայն՝ յորում Մարդէ բերդ, եւ Տուռաբդին գաւառ եւ Բղարքէ. Եւ
երկու այլ փոքունք լերինք, մի Ամադ, քաղաք իւր կոչի Աշխուն. եւ միւս
լեառն կոչի Բեմադա : Եւ Եփրատ բաժանէ 'ի Միջագետաց զԱսորիս, եւ ըզ-
Անապատն Արաբիա եւ զԲաբիլացւոց աշխարհ : Եւ Տիգրիս երթալով ընդ հարաւ՝
պատահէ լերինն, եւ *գնայ 'ի հարաւոյ 'ի դառնալ յարեւելս կոյս՝ բաժանել
'ի Միջագետաց, Թողու զհիւսիսեաւ զԱղձնիս Հայոց, որ է Արզն, յորում
քաղաք Կոստեմուան. որ է Քղմար, եւ Քէշ եւ Շուկառաբա. եւ ամենայն քամի
լերանց Հայոց 'ի Դկլաթ իջանէ. նախ Քաղերթ, որ բղխէ 'ի լերանց Սալնայ եւ
Սանասնոյ, եւ իջեալ կտրէ յերերաց զՆփրկերտ եւ զՔղիմար, որով բաժանեցան
38 Հռոմք եւ Պարսիկք եւ կոչի այժմ Շիթիթմա, որ է արեւնարբու : Եւ Դկլաթ
երթայ ընդ Նինուէ. եւ պատահէ նախ քաղաքիկ մի՝ որ կոչի Բղաթ, որ կոչի
Թուք, զի անդ ասեն Թքանել զՅունան : Եւ է Միջագետք ութ մասն երկայն,
եւ երեք լայն :

ԻԷ. Աշխարհ Բաբիլացւոցն յերի Միջագետաց առ Դկլաթաւ, մինչեւ
ցՊարսկային ծոցն, սահմանի յարեւելից Խուժաստանաւք. Իսկ 'ի հիւսիսոյ եւ

B ԻԱ. Միջագետք յելից կալով Ասորւոց *եւ Եփրատ գետոյ, Ասորես-
611 տանիւ առ Դկղաթ գետով, յերի կալով մեծ Հայոց. եւ ունի լերինս երկու եւ
գետս երկու, եւ քաղաքս բազումս. յորոց մի է Ուռհա՝ ուր անձեռագործ պատ-
կերն է փրկչին :

A յարեւմտից Եփրատով եւ մասամբ ինչ Անապատ Արաբիաւ : Ունի փոքր աշխարհս
զԱւառինտիա եւ զԱմառդոկէ եւ զՍոռոփէ եւ զՔաղդեայ, որպէս Պտղո-
մէոսն ասէ : *Եւ է երկու աշխարհ ընդ մէջ Դկլաթայ եւ Եփրատայ Նորաշէն 'ի
Պարսից, Կաւատ եւ Կաշկար : Ունի գետ զԵփրատու վտակս տասն զաւրաւորս,
յորոց եւ այլք յոլով բաժանին, յարբուցումն երկրին 'ի սպառ. բայց 'ի չորեց
վտակաց, որք ուժով հոսեալ, երեքն անկանին *'ի լիճ նորին, եւ մին 'ի
Դկլաթ, որք կոչին 'մինն Սոր. միւսն Սորիտ, միւսն ընդ մէջ Բաբելոնի
անցանէ, *որք յիրեարս եկեալ անցանեն յելից Ակողայի բնակեալ բանակի
Տաճկաց, եւ միւսն ասի Քութայիդ. Բայց կարծեմ զայս վտակ, որ այժմ
Քութայս անուանի, սա կոչել Աքիւթենայ՝ Արմակաղէս. . . Եւ է Բաբելոնի

աշխարհ երկայն ութն մասն, եւ երեք լայն. գտանի 'ի սահմանս Նորա ակն սարդիոն, լինի անդ եւ քռոսոլիթիս, որ է ոսկէքարն: Որ ասեն հիացման արժանի է բան, եթէ ամենայն գիշերատուի երկիցս բարձրանայ ջուր 'ի ծոցոյն Պարսկաց:

B
613 ԼԶ. Ասորեստան, որ կոչի Սուրիստան՝ այս ինքն Մուծղ, յելից կալով Միջագետաց առ երի Հայոց. ունի լերինս եւ գետս, եւ քաղաք զՆինուէ.

612 ԼԷ. Բաբելոն յելից կալով Միջագետաց առ Դկղաթաւ մինչեւ ցպարսկական ծոցն, եւ ունի աշխարհս չորս. զԱկոզա, զՊասրա, զՏիսբոն, զԲաբելոն. եւ գետս ունի զԵփրատու վտակսն եւ զԴկղաթայ. եւ ունի այլ քաղաքս եւ գաւառս բազումս: Լինի 'ի սահմանս այսորիկ ակն սարդիոն եւ ոսկէքար. Նա է Պասրա ամենայնից վաճառաւք. եւ եկք նաւաց 'ի Հնդկաց եւ յամենայն կողմանց արեւելից:

ترجمهٔ متن اصلی جغرافیای موسی خورنی (از ارمنی)

شهرستانهای ایران

سرزمین ایران به چهار ناحیه به صورت زیر تقسیم شده است:

۱. کوست[۱] خوربران، یعنی ناحیه غرب که دارای نُه استان است:

* ماى
* ماسپتان
* مهرکان ـ کتك کشکر
* گرمکان
* ایران ـ اَسن ـ کرت کوات
* نوهاترج [نوتاترج]
* شیرکان [شیزکان]
* ارزن [اَرْهِن]

۲. کوست نیمروج (نیمروز)، یعنی ناحیهٔ جنوب با نوزده استان به شرح زیر:

* پارس
* خوزستان
* اسپهان
* میشون [میشان]
* هگر [بعدها هجر]
* پنیات رشیر [بنیاد اردشیر]

---

۱. در اصل به معنی «جانب» یا «طرف» (Côte) است.

* این علامت نشانگر اماکن اسقف‌نشین است.

کورمان [کرمان] * دِر، که جزیره‌ای است در دریا
توران * میش مهیک (ماهیک)، آن نیز جزیره‌ای است
مکوران [مکران] [سند ـ سرمن] مزون
اسپت [اِسپیت] خوزه رستان
وَشْت اَسپهل [اسپال]، که هندیان تصرف کردند
* سکستان دیبهول (دیبول)، که همچنین هندیان تصرف کردند
زاپلستان

۳. **کوست خراسان**، یعنی ناحیهٔ شرق که دارای بیست و شش استان است که از آنها به شرح زیر نام می‌برم:

* اهمدان * هرو
* کُمْش * کتاشان
* ورکان نسای ـ میانك
* اپرشهر بژن (بژین)
تالکان [طالقان]
گوزکان
* مرو زمب [زم]
* مروت پیروز ـ نخجیر
اندراپ دزین ـ اوزك [آوازك]
وست ورچان
دْرمَت
هروم [مَن‌سن] (من‌سان) چرمنکان
گَچَك شیر ـ بامیکان
اسن (اسان) دزروئین [دز ـ رویان]
بهلِ ـ بامیك

۴. **کوست کپکوه** که در نواحی کوه قفقاز است و دارای سیزده استان است، بدین ترتیب:

* اتروپاتکان * اَری
* اَرْمن (هیك) * ِگلان و شنچان

ورجان که همان «ورك» است

رَن (الوانك)

بلسکان (بلاسکان)

سیسکان

دلمونك

دمباوند

تپرستان

رَون [رویان]

* آمُل

پایان متن اصلی جغرافیای موسی خورنی

تفسیر متن

فصل اول

ناحیهٔ غرب

کوست خوربران

غرب یا کوست خُربَران[۱]، به زبان پهلوی: کوست خوربران[۲] و در بندهش: کوست خورؤران[۳] و بنابر نوشتهٔ ابن خردادبه: خُربران[۴] است.

در «چاپ خلاصه شدهٔ کتاب جغرافیایی موسی خورنی»، این قسمت، با نام منطقهٔ «الیمائی»[۵]، اشتباهاً برابر نام «خوزستان» در اثر بطلمیوس، قرار داده شده و به همین

---

1. Քուստի Խորբարան
2. E. Bloche: **Städteliste**, §22, P. 169.
3. F. Justi: **Bundahesch**, (Hieldesheim - New York), S. 15, Z.14; S.20, Z.16.

همچنین رجوع کنید به:

Saleman: «Mittelpers. Studien», **Bulleten de L' Academie de Ṡt. Pétersburg,** t. XXXI, 1886, P.431, 439.

و نیز:

H. Hübschman: **Persische Studien**, 120 N.3; Arm. Gramm I, 258.

۴. ابن خردادبه: **المسالك والممالك**، ص ۷۲، س ۷؛ همچنین رجوع کنید به: ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۱۰۳، س۱۹؛ مسعودی: **التنبیه والاشراف**، ص ۳۱، س۵؛ خوارزمی: **مفاتیح العلوم**، ص ۱۱۴، س۱۳.

۵. [الیمائی یا الیمائیس Elymais نام مملکت بنی‌عیلام است که نواحی خوزستان و لرستان را دربرمی گرفته است].

سبب آن را جزو آخرین استان در این منطقه محسوب کرده است. درحالی که در «چاپ جدید و کامل کتاب جغرافیای موسی خورنی»، این منطقه دقیقاً در کوست نیمروز قرار دارد. نظریه های جغرافیدانان ما دربارهٔ حدود این منطقه از ایرانشهر، مخالف نظریه های جغرافیدانان و مورخان عرب است، زیرا [بنابر نوشتهٔ جغرافیدانان و مورخان عرب]، استان «ماه»، «ماسبذان» و «مهرگان کذك» [کُواد] جزو منطقهٔ جبال یعنی سرزمینهای مرتفع مادها محسوب می شد و مرزهای بین «سواد» (سورستان) و جبال، در «جولاء» یعنی در معبر «حلوان» قرار داشت.[۶] تنها توضیح مفصلی که از سرزمینهای «خربران» به‌وسیلهٔ اعراب در اختیار داریم، در تاریخ یعقوبی است[۷] که محدود به عراق می شود. ابن خردادبه توضیحی دربارهٔ سپاهپت نشین ساسانی خربران نداده است و فقط یادآوری می کند که استاندار، دارای عنوان «خربران اصبهبذ» [اسپهبذ] بود.[۸] وی توضیح مشروحی دربارهٔ ناحیهٔ «سواد»[۹] می دهد. ناحیهٔ فرات در قسمت شمالی تا «قرقیسیاء»[۱۰]، و ناحیهٔ موسوم به بین النهرین ایران (عربی: دیار ربیعه)، و نواحی قسمت غربی تا «نسیبس» [نصیبین] و استان موصل یا آسور، جزء قلمرو ایران محسوب می شد.[۱۱] توصیف مرز غربی ایران به‌وسیلهٔ جغرافیدانان ما، با نوشته‌های ارامنه متفاوت است.[۱۲] از نظر ما، او «ارزن = ارزنه» را جزء قلمرو ایران می داند، و در صفحهٔ ۳۷ کتاب که برابر ۵۰ ترجمه است، صریحاً متذکر می شود که «کتیرته»[۱۳] ناحیهٔ «نپرکرت» (مارتیروپلیس)[۱۴] یعنی

---

۶. رجوع کنید به ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۱۰۴، س ۱۰؛ یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ۲۹؛ برای اطلاعات بیشتر در این مورد رجوع شود به «کوست کپکوه».

۷. یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ص ۲۰۱.

۸. ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۷۲، س ۷.

۹. همان منبع، ص ۵۴؛ بنابر یعقوبی: **البلدان**، چهار ناحیه به نام «سواد» نامیده می شود: «سواد اردن»، «سواد ارمنستان»، «سواد بغداد» و «سواد کوفه».

۱۰. ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۷۳، س ۳ الی ۵.

۱۱. همان منبع، ص ۹۵ _ ۹۴.

۱۲. موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، (ونیز ۱۸۶۵)، ص ۳۰ = ص ۴۱ ترجمه شده آن.

۱۳. سریانی: «کلث» ***Kullath = Νυμφιος,*** (باتمن چای امروزی).

14. Martyropolis.

«سوفنه»[15] و «کلیمر» را جدا می سازد، و بدین ترتیب مرز بین رومیان و ایرانیان را به وجود می آورد. این مرز تا برخورد خسرو پرویز دوم با امپراتور ماریکیوس در سال ۵۹۱م، وجود داشت. تا اینکه «ارزن» [ارزون، ارزنه، ارزونه] به رومی‌ها واگذار شد و استان جدیدالاحداث بین النهرین علیا تقسیم گردید.[16]

با توجه کامل به موضوع، چنین برمی آید که جغرافیدانان ما به استثنای سه نفر اولی، خوربران را نه به صورت استانهای سیاسی، بلکه استانهای کلیسایی، یعنی مقر مطران‌ها محسوب می کرده اند.

مای

«مای»[17] به فارسی امروزه، «ماه» و به فارسی باستان «ماذه»[18] است که از ناحیهٔ معبر «حلوان» تا نزدیکی همدان ادامه داشت[19]. توماشِك[20]، مرز شرقی آخرین استان را، «بید سرخ» امروزی می داند. اما به نظر من، در عصر ساسانی، حتی «ماذَران» (مندرآباد) و کِنْکِوَر[21] یا «قصراللصوص» به استان ماه تعلق داشت.[22] در شمال غربی همان ناحیه، دینور تا «مایَبْهَرج» و تا نزدیکی «سی سر» [سیسر][23]، «سَنَه» [سنندج] امروزی در استان اردلان[24] و جنوب شرقی نهاوند را دربرمی گرفته است.

---

15. Sophane.

۱۶. وضع اخیر در شرح «الزنیك»، ص ۳۰ گزارش شده است برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:
H. Gelzer: **Georigus Cypr**, P.XlVI. Sqq.

17. Thoma Arcruni II3, beı Brosset 1,1.I83.

18. ***Māδa.***

۱۹. این نام مطابق نام استانهای پارتی ***Μηδία*** [ἡ κάτω], ***Καμβαδηνή*** درکتاب ایزیدور - خاراکسی (بند۴، س۵) است.

20. W. Tomaschek: **Zur historische Topographie von Persia**, I, (Wien, 1883), S.9.

۲۱. (بنابر نظریهٔ خاراکسی) ***Κογκοβάρ***

۲۲. رجوع کنید به ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۶۷.

۲۳. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۸.

←

استان ماه، با دو مقر اسقف نشین شرق سوریه[۲۵] در سالهای ۴۸۵، ۴۴۹، ۵۵۳ و ۶۰۵م و ناحیهٔ بلاشفرّ در سالهای ۴۳۰، ۴۸۵ و ۵۶۶م تطابق دارد.[۲۶]

بنابر نوشتهٔ سبئوس، نبرد معروف نهاوند در محلی[۲۷] اتفاق افتاد که در **«کتاب جغرافیای موسی خورنی»** به مفهوم «در سرزمین ماد» است.

در زمان استیلای اعراب، اگر نخوارجان (عربی: النخارجان) - رئیس گنجینه های خسروپرویز - بنابر نوشتهٔ دینوری (ص ۱۳۰) پس از نبرد قادسیه در جنگ تن به تن با زُهَیر بن سلَیم برادر مخنف بن سلیم ازدی کشته نشده بود، می توانستیم بگوییم که صحبتی از مرزبان ماه نیامده است. اما گفته می شود که پس از نبرد نهاوند، هیربذی گنجینهٔ او را در شهر ماه به «حُذَیفة بن الیَمانی»[۲۸] تحویل داد. به عنوان مالك بزرگ و مستحکم ترین وضع در استان نهاوند از خانواده «کارن»، به زبان ارمنی: کرون و به زبان عربی: قارن[۲۹] یاد شده است. پس از نبرد، نجیب زاده ای ایرانی به نام «دینار»[۳۰] با امیر

→

24. G. Hoffmann, **Auszüge** 265 N. 2095. K. F. Andreas, Pauly - Wissowa's RE.: ² I s. v. Ἀλίνζα.

۲۵. «ܡܗܝ» یا «ܒܝܬ ܡܕܝܐ»

۲۶. رجوع کنید به **مجلهٔ شرق شناسی آلمان**، شماره ۴۳، ص ۳۹۷، س ۱۱؛ ص ۳۹۸، س ۸؛ ص ۳۹۹، س ۲ و ۱۸؛ ص ۴۰۱، س ۳؛ ص ۴۰۳، س ۱و۸؛ همان مجله، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س۱۷؛ ص ۳۹۷، س ۸؛ ص ۳۹۸، س ۱۰؛ ص ۳۹۹، س ۳ و ۱۸؛ ص ۴۰۱، س ۴۰۴، س ۷؛ همچنین رجوع کنید به نولدکه در **مجلهٔ شرق شناسی آلمان**، شماره ۲۸، ص ۱۰۰؛ و نیز همان مؤلف درکتاب: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، (لیدن، بریل، ۱۹۷۳)، ص ۱۳۴، زیرنویس ۴؛ و نیز: G. Hoffmann, a.a. O. S. 67, 107, 120.

۲۷. این محل به نام ի Մ՛արսսգաւառի' است که اگر عبارت مزبور به صورت ի՛ Մ՛արաց գաւառի خوانده شود، مفهوم «در سرزمین ماد» روشن می شود.

۲۸. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۶۲۷، س ۳؛ ص ۲۵۹۸، س ۱۹ و بعد؛ ص ۲۴۳۹، س ۱۷ و بعدها؛ بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۴۹، س۳؛ ص ۱۴۵، س۱۳.

۲۹. از قطعه شعری در دوران استیلا خلاصه شده است.

۳۰. در واقع «دین - یار» (کمك گیرندهٔ قانون) است، مانند «یزت - ایار» در اثر سبئوس، ص ۷۶ و ۷۷؛ «مایزدیار» = «مازیار» در بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۳۴، س ۱۴.

عرب به نام «حذیفة بن الیمانی» قراردادی منعقد کرد که در مقابل پرداخت مالیات سرانه، به عنوان امیر نهاوند شناخته شود. پس از او، این ناحیه «ماه دینار»[۳۱] نامیده شد. «دینار» تا اواخر خلافت معاویه می زیسته است.[۳۲]

حتی قبل از نبرد، «نُعمان بن مُقرِّن» با فرد معروف دیگری به نام «بهزاد» یا «بهزاذان»[۳۳] قرارداد مشابهی در مورد بخشی از استان منعقد کرد. یاقوت (**معجم البلدان**، ج ۴، ص ۲۰۶) با این وضع جغرافیایی چندان آشنایی نداشته، و گمان برده است که این محل درناحیهٔ هردو «راذان»، که جزء منطقهٔ دجله بود، قرار دارد.[۳۴] ظاهراً این موضوع ممکن است برحسب مشابهت و طنین اسمی هردو نام محل پیش آمده باشد. اما در سر راه «اصطخر» از «ارّجان» به «حلوان» قرار داشته است.

بخش دیگر «ماه» به نام «ماه شهریاران» منسوب به شخصی به نام «شهریار» بوده است. این ناحیه شامل محلهای «طَزَر»، «مَطامیر»، «زُبیدیه»، «مَرگ»، یعنی «مرگ القلعه»[۳۵] بود. این نام اخیر در ازمنهٔ قدیم تر قابل اثبات نیست.

در زمان معاویه، نهاوند از فتوحات اهل کوفه بود و دینور از فتوحات اهل بصره. چون مسلمانان کوفه کثرت یافتند، به زمینهای بیشتر که خراج آن میان ایشان تقسیم شود، نیازمند شدند. پس دینور را که از فتوحات بصره بود، به ایشان سپردند، و بصریان در عوض، نهاوند را بگرفتند، زیرا آن شهر از اعمال اسپهان است. فزونی خراج دینور بر

---

۳۱. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۶۳۳، س ۹؛ ص ۲۶۷۳، س ۱۰؛ ج ۲، ص ۹۹۱، س ۶ و ۸؛ ص ۹۹۲، س ۴؛ در سال ۷۷ هجری.

۳۲. همان منبع، ج ۱، ص ۲۷۲۸، س ۲ و بعد؛ ص ۲۶۳۱، س ۱ و بعد؛ بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۰۶، س ۵ و بعد؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۲۵۸، س ۱۷ و بعد؛ دینوری: **اخبار الطوّال**، ص ۱۴۰، س ۱ و بعد، ابن حجر: ج ۲، ص ۲۰۶.

۳۳. این نام درآثار «ابن حبیش» و «ابن اثیر» به همین صورت است. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱ ص ۲۶۲۸، س ۸؛ ص ۲۶۳۳، س ۱؛ و نسخهٔ خطی، ج ۲، ص ۹۴۱، س ۶؛ «ماه بهزاذان» اسم شخص نیست؛ بلکه اشتقاقی از آن است، مانند ترکیب «ماه شهریاران» و مرکب با نام واقعی «بهزاد» است.

۳۴. ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۶، س ۸؛ ص ۱۲، س ۹.

۳۵. یاقوت حموی: **معجم البلدان**، ج ۴، ص۴۰۶، س ۲۰.

خراج نهاوند از آن کوفیان شد.[۳۶] ازاین‌رو، نهاوند «ماه البصره» و دینور «ماه الکوفه» نامیده شد. اما هردو ناحیه، اغلب زیر اسم «ماهان» (الماهان)، که شامل هردوی آن نواحی بود، نامیده می‌شد. استعمال آن به صورت جمع «ماهات» نیز متداول است.[۳۷]

ماسپتان

«ماسپتان» به زبان عربی ـ فارسی: «ماسَبَذان» و نیز «ماه سُبُذان» نوشته می‌شود.[۳۸] شکل ارمنی «ماسپتان» بنابر اصول صوتی ارمنی از قدیم با تلفظ «ماه سبدان» ترکیب می‌شد. محل اصلی به نام سِیرَوان (السیروان) و حال به نام «شهر کِیلون» است که شش روز از پل «نهروان» فاصله دارد.

«ماسپتان» در عهد اشکانیان متقدم، جزء قلمرو الیمائی [عیلامی] بود. اما بنابراظهارات (غیردقیق) دیگری، برعکس به مادها تعلق داشت.[۳۹] بطلمیوس (در کتاب چهارم) اشتباهاً این شهر را در پارس، جنوب «پاریتَکِنه» می‌داند.[۴۰] در سال ۵۵۳ و ۵۷۷م[۴۱]، در اینجا شهید «پثیون»[۴۲] (وفات ۴۴۸م)، وعظ می‌کرد.[۴۳] در هنگام استیلای

۳۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۶، س ۹ و بعد؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۰۹، س ۳ و بعد؛ سیف به استناد تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۷۲، س ۶، این توازن مالیاتی را در زمان عمر می‌داند.

۳۷. برای مثال: ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۱۹۹، س ۶؛ مسعودی: التنبیه والاشراف، ص ۳۰، س ۱۰ و صفحات دیگر.

۳۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۸۹، س ۱۱؛ مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۸۹، س ۵؛ استرابون در کتاب سیزدهم، بند ششم، ص ۵۲۴، و کتاب اول قسمت ۱۸، ص ۴۵ ـ ۷۴۴، آن را **Μεσσαβάται** می نامد، و درکتاب Dionys. Perieg. 1015 به صورت سرزمین **Μασαβατική** ذکر شده است.

۳۹. استرابون، کتاب اول، بند ۱۸، ص ۷۴۵.

۴۰. **[illegible]** به عنوان اسقف نشین سوریه شرقی نامیده می‌شد.

۴۱. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۲؛ ص ۴۰۴، س ۸.

42. Pethion.

۴۳. رجوع کنید به: تئودور نولدکه، در مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۲۸، سال ۱۸۷۴، ص ۱۰۲ و نیز: G. Hoffmann: **Auzüge aus Syrischen Akten Persischen Märtyrer**, S. 67.

اعراب، «آذین»، یکی از پسران «هرمزان» معروف، از ماسبذان در مقابل نفوذ مسلمانان دفاع کرد[۴۴]، که این خود رابطه نزدیك سیاسی این سرزمین را با خوزستان می‌رساند.

مهرکان ـ کتك

به عربی: «مهرجان قَذَق» در سالهای ۵۷۷ و ۵۸۸م اسقف‌نشین سوریه شرقی بود.[۴۵] در نهمین سال یزدگردی (= سال ۴۴۸م) «پثیون» شهید اعدام شده در اینجا تبلیغ می‌کرد.[۴۶] درواقع «مهرکان ـ کتك» در سال ۴۹۹م با اسپهان اسقف‌نشین واحدی را تشکیل می‌داد. زیرا نام سریانی آن[۴۷] فقط ترجمه «مهرکان ـ کتك» (خانهٔ مهرك) است. در تاریخ طبری[۴۸] از مهرگان ـ کذك به عنوان قلمرو حکومتی و ناحیه‌ای از خوزستان یاد شده است. در تاریخ «طبری»[۴۹] و فتوح البلدان «بلاذری»[۵۰]، از «مهرگان کذك» به عنوان موطن اصلی [هرمزان] نام برده می‌شود. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که این شهر، با خوزستان رابطهٔ نزدیکی داشته است.[۵۱]

---

۴۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۴۷۸.

۴۵. به سریانی: ܡܗܪܩܝܐ یا ܡܗܪܩܢܝܐ به معنی «بت مهرکانه» = خانهٔ مهرك‌هاست، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان**، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۶؛ ص ۴۰۵، س ۲.

۴۶. رجوع کنید به: نولدکه، در **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان**، شماره ۲۸، سال ۱۸۷۴، ص ۹۹ و ۱۰۱ و بعد و همچنین: G. Hoffmann: **Auszüge aus Syr. Akten**..., S.67.

۴۷. ܒܝܬ ܡܗܪܩܝܐ مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۹، س ۱ و ۲؛ ص ۴۰۰، س ۱ و ۵) با کلمه سریانی ܒܝܬ ܡܗܪܢܐ ارتباطی ندارد (همان مجله، ص ۳۹۴، زیرنویس ۴). این نام در ارتباط با یکی از قبایل کرد است که محل اصلی آنان «صَیْمرة» بود و دو روز راه تا شیروان فاصله دارد. «مهرگان ـ کذك» که یك میلی «صَیْمرة» است، مقر هرمزان خوزستان بود (رجوع کنید به: دینوری، **اخبار الطوّال**، ص ۱۴، س ۱۰).

۴۸. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۵۳۴، س ۶.

۴۹. همان منبع، ص ۲۰۶، س ۲.

۵۰. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۸۰، س ۱۳.

۵۱. نولدکه در منبع زیر، از «هرمزان» به نام یك مادی نام می‌برد.

Th. Nöldeke: **Syr. Chron.** 42.

کشکر

این نام در کتاب وارداپت[52]، «کَشْکَر» و به عربی «کَسْکَر» است.[53] در کتاب بلوشه[54] (به ترتیب درهمی) «اَسْکَر» (نوع تغییریافته «اَشْکَر») به جای «کشکر» به کار رفته است.

«کشکر» در عصر خلفا، یکی از دوازده استان «سواد» بود که در زمان ساسانیان نام رسمی آن «استان شاذ شاپور» بوده است[55]، که تا حدودی با شهر «واسط» کنونی مطابقت می کند. در سال ۴۱۰م به صورت اسقف نشین حوزهٔ اداری اسقف کلیسای ارتدکس یونانی، متعلق به شهر «قاذولیقه»[56] تیسفون درآمده بود.[57]

باید کاملاً توجه کرد که [موسی خورنی] نه تنها از دیگر نواحی سواد نامی نبرده است، بلکه نام قدیمی این استان مهم را نیز نادیده گرفته است. این امر بسختی می تواند به گونهٔ دیگری توضیح داده شود، مگر اینکه فرض شود که مؤلف، «کشکر» را به عنوان مقر مطران های تیسفون محسوب داشته است.

نام قدیمی «سواد»، به فارسی «سورستان»[58] است که ترجمهٔ آرامی آن «بِیث اَرَمایِه»[59] است. مورخان ارمنی این محل را به نام «آسورستان» می نامیدند که مقر

---

52. Elise Wardapet: **Geschichte Wartams und des armenischen Krieg,** (Venedig 1828), P.146,23.

۵۳. در زبان سریانی «ܟܫܟܪ» نوشته می شود.

54. E. Bloche: **Städtliste,** S56.

۵۵. ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۷، س ۳؛ ص ۱۴، س ۱ و بعد.

56. **Qāϑōlīqā**

۵۷. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۵، س ۷.

۵۸. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۲۷۶، س ۵؛ ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص۱۰۳، س ۱۳ و بعدها؛ مسعودی: **کتاب التنبیه والاشراف**، ص ۱۷۷، س ۱؛ طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۸.

۵۹. ***Bēϑ Aramājē*** و نیز رجوع کنید به:

Th. Nöldeke: **Geschichte der Perser und Araber...,** S.15. N.3.

«تیسبون» = «کتسیفون» [تیسفون] در آنجا بود. «هوان ـ چوآنگ»[۶۰] ـ در اثر اشتباهی که بسهولت قابل توضیح است ـ «سورستانه» را پایتخت شاهان ایرانی دانسته، نه سرزمینی که پایتخت درآن واقع بوده است.[۶۱] ایرانیان، بابل را به واسطهٔ مرکز فرهنگی و سیاسی امپراتوری، به طور توصیف آمیزی «قلب ایرانشهر» می نامیدند.[۶۲] پایتخت «تیسفون»، بنابر نظر بلوشه[۶۳] به دستور «توس» و به وسیلهٔ «وَرازَكِ ویپکان» بنا شد.[۶۴]

گرمکان

به زبان سریانی «بِیث گَرمی»[۶۵]، به زبان عربی: «باجَرْمَی»[۶۶] است. شکل فارسی گَرمَکان به صورت جمع عربی «جَرامقه» که به مردم آنجا نیز اطلاق می شد، به کار می‌رفت[۶۷]، و در عصرخلفا یکی از بخشهای موصل را تشکیل می‌داد.[۶۸] پایتخت آن

---

۶۰. Huan - Čuang، نولدکه این نام را به صورت «هیوان تسانگ» (Hiuen thang) آورده است. رجوع کنید به نولدکه، منبع فوق.

61. Agathang, P.30 (Langlois I 115; Faustos 4,20 P.133,2; Elise, 142,146; Sebeos, 31,60.

۶. ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۵، س ۱۸؛ ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۱۰۳، س ۲۳ و بعد.

63. E. Bloche: **Städteliste**, §22.

۶۴. به صورت زیر خوانده شود:

[illegible] **Šaθrstān (i) Tēspōn aš framān i Tōs Warāžak-i Wēpakān kart.**

نام آخری در جملهٔ زیر نیز وجود دارد: «برازه بن بیفغان یا نیفغان»، رجوع کنید به طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۶۱۶، س۵؛ **شاهنامه فردوسی**: «کرازهٔ کیوکان»؛ در دینکرت: کتاب ۹، بند ۱۶، س ۱۸؛ «برازك» یکی از هفت جاودانگان (نگاه کنید به توضیحات وست در: **متون پهلوی**، ج ۴، ص ۲۰۳).

۶۵. سریانی: ***Bēθ Garmē***

۶۶. یونانی: ***Γαραμαία.***

۶۷. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۵، س ۲۱.

۶۸. ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۹۴، س ۷.

«کرخه‌دی بِیث ـ سلوخ»[۶۹] بود که امروزه به نام «کرکوك» نامیده می‌شود. پیش از ساسانیان در اینجا دو سلسله مقیم بودند: یکی خاندان «برزین»[۷۰]، و دیگری احتمالاً خاندان «یزدین»[۷۱]، که در آخرین دورهٔ ساسانیان نقشی ایفا کرد، و نوهٔ کوروش به نام «پیتیوس»[۷۲] را در لشکرکشی[۷۳] داریوش به یاد می‌آورد. به گمان من، خاندان نجیب‌زاده «یزدین» مسیحی، از اصل و نسب «ایزاتس»[۷۴] پادشاه آدیابن [آشور قدیم] که در سدهٔ اول میلادی به یهودیت گروید، بوده است.

کرخه مقر مطرانی بود که تحت اسقف‌نشین‌های «چهارگرت»[۷۵]، «لاشُم»، «ایروان»[۷۶] قرار داشت، و برداشت ما نیز از این مطلب، چنین است.[۷۷]

---

۶۹. Karxā dę Bēϑ-Sęlōx، نام معروفترین قلعهٔ قدیمی این شهر به سریانی: ܣܪܒܘܓ (سربوگ) است. در این مورد رجوع کنید به:

Wright: **Apocryphal Acts of the Apostles** ܦܪܚܘ Z.6, ܦܪܚܘ Z.15, ܦܪܚܡ Z. 14 = 239 ult., 241, 242 d. Uebers.

و یا Sarbūi ܣܪܒܘܝ (سربوی)، رجوع کنید به:

Akten der Märtyrer von Karkhā de - Bēth - Selōkh bei G. Hoffmann, **Auszüge** 45.

70. Hoffmann: **Auszüge,** S.45,49.

71. Hoffmann: **Auszüge,** S.265 ff.

72. Pythios.

۷۳. هرودت: **کتاب هفتم**، سطر ۲۹ ـ ۳۷.

74. Izathes.

75. Šahārqert.

۷۶. اسقف‌نشین ایروان و سایر شهرها به زبان سریانی عبارت است از: ܪܕܢ یا ܪܐܕܢ (ܪܕܢ Radane) و ܣܪܘܓ (برای اطلاع از نام (راذانه) رجوع کنید به: Die Akten der Märtyrer von Karxa bei Hoffmann, **Auszüge,** S.46، و نیز ابن‌خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۶، س ۸ و ۱۲؛ ص ۹؛ همچنین به **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان**، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، س ۱۰ و زیرنویس ۵.

۷۷. درباره حدود و ثغور دائره اسقف‌نشین باجرمی رجوع کنید به: Hoffmann: **Auszüge,** 235,ff.

ایران ـ آسن ـ کرت ـ کوات

به زبان پهلوی: «ایران آسان کرت کوات» (کوات ایران را آرامش داد)[۷۸]، بنابر کتاب بلوشه[۷۹] (در ترتیب درهمی) به وسیلهٔ کوات [کواذ، قباد] اول بنا شد. نام رسمی مرکز استان که به وسیلهٔ کوات به کار رفته، تا آنجا که مطلع هستم، بدون شك در سایر جاها ذکر نشده است. به نظر می‌رسد که به دلایل متعددی در کتابهای حمزه[۸۰]، ابن فقیه[۸۱] و طبری[۸۲]، نام «کوات» به آن صورت ذکر نشده است. بنابر موضوع، برداشت بهتر از همه، «خابورکواذ» است که با موصل مطابقت دارد، اما، در مقابل تفاوت اسمی وجود دارد. بنابر نوشتهٔ ابن فقیه[۸۳]، کوات، شهر «زور» را نیز بنا کرد، که نام اصلی آن ذکر نشده است، و نیز بنای شهر جدیدالتأسیس «حلوان» را به او نسبت می‌دهند.[۸۴]

نوتَتْرَج [نوتاترج][۸۵]

«نوتاترج» می‌بایستی با ناحیه «بیث نوهاذره»[۸۶] (سرزمین نوهاذره) مطابقت

---

۷۸. به زبان پهلوی Ērān - āsān - Kart - Kauāt، و ارمنی: Երան-աստան-քարտ-Կաւատ

79. E. Bloché: **Städteliste,** §55.

۸۰. حمزه: **سنی الملوك الارض والانبیاء**، ص ۵۶.

۸۱. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۱۹۹، س ۱ و بعدها.

۸۲. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۸۵، س ۲ و بعدها؛ ص ۸۸۷، س ۱۹ و بعدها.

۸۳. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۱۹۹، س ۹.

۸۴. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۸۵، س ۳؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۱۹۹، س ۵/۶. «حلوان» در دوران ساسانیان، استان «شاذِ ـ پیروز» با پنج «تسوگ» (تسوج، طسوج) را تشکیل می‌داد که عبارت بود از «پیروز ـ کواذ» (قباذ)، «جبال»، «صیمرة»، «اِربِل»، «خانقین» (رجوع کنید به ابن خرداذبه: **المسالك والممالك**، ص ۹، س ۲). بنابر حمزه، شهر «ایران ـ شاذ»، را قباد مابین «حلوان» و شهر «زور» بنا کرد. فقط شهر «شاذ ـ قباذ»، نام سومین استان «سواد»، بین دجله و صیمرة بود (رجوع کنید به ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۱۹۹، س۷).

85. Նոտաիրայ Notairaj.

86. *Bēϑ Nōhāδrē*

داشته باشد، و شاید مجاز باشیم که آن را «نوجاتراج»[۸۷] بخوانیم. این نام احتمالاً به فارسی «نوهتره» [نوهاثره، نوهترا][۸۸] است. برخلاف نام بسیاری از جاها، این نام به زبان آرامی تبدیل شده است. به این سبب، این نام به اشکال مختلف ذکر می‌شود.[۸۹] «بَاهُذْرِی» یا «بانُهَذْرا» به عنوان ناحیه‌ای از استان موصل ذکر شده است.[۹۰] علاوه بر «بیث بگاش»، نواحی «بیث داسن»[۹۱] و «بیث ماهکرت»[۹۲] هم در سال ۴۸۰م به عنوان مطران نشین مسیحی «حریبه»[۹۳] (اربا) و تحت اسقف‌نشین سوریه شرقی ذکر شده‌اند. بنابر بررسی دقیق هوفمن[۹۴]، «بیث نوهاثره»[۹۵] از روستای «اَوانه»[۹۶]، مقابل «اسکی موصل»، در سمت چپ ساحل دجله، به طرف بالا تا سمت چپ ساحل «خابور» ادامه داشته است. اما به نظر می‌رسد که در نزد جغرافیدانان ما دقیقاً جانشین کلیهٔ استانهای کلیسایی اربل شده باشد.

شیرکان

این [شهر] را[۹۷] راولینسون به نام «تپه‌سیرگان»، در «اوشنو» شناسایی کرده

---

87. [illegible]

۸۸. گاه نیز به صورت *Nō-Hūtrē*, *Nō-Hadre*

۸۹. در زبان سریانی به صورت [illegible] که در واقع «حاطره» یا [illegible] است (رجوع کنید به: (G. Hoffmann: **Auszüge**, 184, N.1440.

۹۰. ابن خرداذبه: المسالك والممالك، ص ۹۴، س ۶؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۱۳۱، س۷؛ قدامه: کتاب الخراج، ص ۲۴۵، س ۱۳.

91. [illegible] (ZDMG, 43, 304, 6 u. N.5).

92. Bēϑ Māhqert، [illegible]

93. Ḥedaijab (Arbela)

94. G. Hoffmann: **Auszüge**, S.208 ff.

95. Bēϑ Nōhāδrē

96. Awānā.

۹۷. مسلماً محل اصلی «شیرکان» است *Σιραγανῶν κώμη* (رجوع کنید به: Theophyl. Sin.5,8,9).

است.[۹۸] اما هوفمن در صفحه ۲۴۹ کتاب خود گمان می برد که با اسم نامبرده شده به وسیلهٔ مورخان قدیمی ارمنی، «نورشیرکان» که در نزدیکی ارومیه قرار دارد، بایستی شباهت داشته باشد. چنانکه «ماراباس»[۹۹] در این مورد چنین می نویسد:

درآن زمان ارشك پسر خود ارشك کوچك را پادشاه قلمرو ارمنستان، در شهر «مبین»[۱۰۰] منصوب کرد، و عنوان «مَرکِن اَروِستان» [امیرنشین اروستان] در سرزمین «تچیك» و تاجیك و سرتاسر سرزمین «سوریان»، و «کاپادوکیه» در «کیلیکیه»، تا نواحی دریای وسیع غرب، و سرزمین شمال تاکوههای عظیم قفقاز که تا نواحی شرق توسعه دارد، و مرزهای سرزمین سخت مادها را تا کوهها «زراسپ»[۱۰۱] امتداد می‌یافت، و از سرزمین «نورشیرك» عبور می کرد، به او تفویض کرد.

بنابر نوشتهٔ آگاثانجلوس[۱۰۲]، گریگور، مسیحیت را در تمام ارمنستان از:

«سَتَل» تا سرزمین «خَلْتِك» و تا «کَلارْجَك»، امیرنشین «مَسکیتَك»[۱۰۳]، و دروازه آلبانی[۱۰۴] و امیرنشین «کاسْپیك»[۱۰۵]، مقر حکومتی پایتَکَران ارمنستان، و از شهر «آمید»[۱۰۶] تا شهر مَسبین که مربوط به امیرنشین آسور است، و سرزمین «نورشیرکان»[۱۰۷]، و «کُردوك» تا سرزمین سخت مادها، تا استان امیرنشین

---

۹۸. رجوع کنید به مجلهٔ: **JRGS**, X 18, 19.

۹۹. رجوع کنید به کتاب: Sebeos, ed. Patkanean, p.9.

۱۰۰. Mebin، البته به صورت ի Մծբնայ به جای ի Մեբնայ خوانده می شود.

۱۰۱. در این مورد رجوع کنید به: G. Hoffmann: **Auszüge** 249, 266; Sebeos, 37,94.

102. Agathangelos, p. 623, 3 = 77, 68 ff, ed. Lagarde.

103. **Mask'it'k'**

۱۰۴. نام դրունս Աղուանից یکی از اشتباهات مکرر این اسامی است. رجوع کنید به: Sebeos, p.650 تعیین هردو مرز تا «امیرنشین مسکیتك (مسکیتیکه) تا دروازه آلبانی» و نیز دو جمله «تا امیرنشین کاسپیك، و پایتکران» شهر ارمنی نشین مقر حکومتی شبیه به‌هم هستند.

105. Kaspik.

106. Amidener.

۱۰۷. De Lagarde که در مورد اشتباهات دیگران بسختی به قضاوت می نشیند، در فهرست خود، در

←

«ماهکرتُون» و «آترُپاتکان» گسترش داد.

سرزمین نورشیرك (شیرك نو) که قبل از قرارداد صلح ژوویان، به ارمنستان تعلق داشت، در محدودهٔ یکی از چهار مرزبان که عنوان «بَدیْشْخ»[۱۰۸] و مقام نخستین را در قصر دارا بود[۱۰۹]، قرار داشت. اما همین که رومی‌ها در قرارداد صلح ژوویان، ارمنستان را به ایرانیان واگذار کردند، ارامنه سرسختانه در مقابل تجاوزات به دفاع برخاستند. تنها در اواخر حکومت ارشك، بدیشخ نورشیرکان برابر بدیشخ «گُوگَرك»[۱۱۰] و «آلزنیك»[۱۱۱] به قلمرو شاپور تجاوز کرد.[۱۱۲] اسپراپت (اسپهبد) موصل، احتمالاً بعداً به طور مسالمت آمیزی آن منطقه را دوباره به تصرف درآورد[۱۱۳]، ولی بعدها در تقسیم قلمرو ارمنستان، نهایتاً تحت حکومت ایران درآمد، و از آن به بعد بخشی از ارمنستان ایران را تشکیل می‌داد.

فوستوس بیزانسی[۱۱۴] حوزهٔ قدرت بدیشخ نورشیرکان را باز هم دقیق‌تر ذکر می‌کند:

> اما اولین وهلهٔ آن تمرّد را، نجبای بزرگ آغاز کردند: ابتدا بدیشخ آلزنیك و کلیهٔ ساتراپای آلزنیك، و سپاه و خاندان حاکم بر استان و سلسله‌های موجود در

→

مورد آگاثانجلوس، ص ۱۴۶، ذیل نواحی *Νορσιρακέων „Σιρακηνή*، که در آن شهرهای «کُرس» و «اَنی» قرار دارند، به گزیده شماره ۲۴۹ اشاره می کند، که بعدها هوفمن هم به این مورد استناد می کند.

۱۰۸. [در تاریخ ساسانیان، واژهٔ «بدیشخ» (bdeašx) به صورت «بذخش» (bdaxš) آمده است. به همین دلیل استنباط می‌شود که منشأ این عنوان، ایران بوده و ارمنستان آن را از تشکیلات اداری اشکانیان اقتباس کرده است. رجوع کنید به هرتسفلد: **کتیبهٔ پایکولی**، ص ۱۵۵ و بعد.(م)].

109. Agathangelos, p.146.

110. Gugarkʿ

111. Alźnikʿ

۱۱۲. فوستوس بیزانسی، کتاب ۴، بند ۵۰، ص ۱۵۹.

۱۱۳. همان منبع، کتاب ۵، بند ۹، ص ۲۰۹.

۱۱۴. همان جا، بند ۵۰، ص ۱۵۹.

آلزنیك[۱۱۵]، و بدیشخ نورشیرکان و ماهکرتون، نیهورکان و دَسْنْ تصمیم گرفتند که از پادشاه ارمنستان روی برگردانند، و از او کنار کشیدند، و از پادشاه ایران «شاپور» جانبداری کردند.[۱۱۶]

از این رو ماهکرتون، نهورکان و دسن در قلمرو بدیشخ نورشیرکان قرار گرفت. در سال ۴۱۰م[۱۱۷] از ماهکر ـ تون[۱۱۸] به عنوان واحد اداری اسقف نشین «جثیباب»[۱۱۹] نام برده شده است.[۱۲۰] ناحیهٔ «بیث ماهکرت» ظاهراً با ناحیه قبیلهٔ کردان «الماجردان» در آذربایجان مطابقت دارد. بنابر نوشتهٔ مسعودی[۱۲۱] موقعیت آن به وسیلهٔ ناحیهٔ کوچك آن به نام «الکنکور» مشخص می شود. این محل متعلق به کردهای «بوختی» در نزدیکی جزیره «ابن عمر»[۱۲۲] است، که نباید با نام مشابه آن در «ماه» اشتباه شود.[۱۲۳] از قلعهٔ «کنگور»، «توما آسرونی» هم نام برده است.[۱۲۴]

نهورکان در کتاب هوفمن، ص ۲۵۰، با «دِه نخیرگان» در کتاب یاقوت

---

۱۱۵. در متن، در محل اشتباهی آمده است.

۱۱۶. متن دچار بی نظمی است. باید مانند آنچه که در فوق اتفاق افتاده است، تنظیم شود: به جای Պասընտրելին این عبارت և Պասան ընտրելին دنبالهٔ آن است.

۱۱۷. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، زیرنویس ۴.

۱۱۸. «آگاثانجلوس» ماهکرتون (حالت مالکیت: ماهکرِتون) را به جای ماهکرت ـ تون (خاندان ماهکرت) به کار می برد، که به زبان سریانی برابر ܒܝܬ ܡܗܟܪܬ است.

۱۱۹. اسقف نشین «جثیباب» Ḫeδaijaβ (Arbela) مابین ܚܕܝܐܒ و ܐܪܒܝܠ قرار دارد.

۱۲۰. در مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، س ۸، زیرنویس ۸ به صورت ܚܕܝܒ نوشته شده است، اما در سالهای ۵۴۴ (همان مجله، ص ۴۰۲، س ۴)، و ۵۷۷ م (همان مجله، ص ۴۰۴، س ۵)، و ۶۰۵م (همان مجله، ص ۴۰۶، س ۱۳) نام ܚܕܝܒ در کنار ܐܬܘܪ به کار برده شده است.

۱۲۱. مسعودی: التنبیه والاشراف، ص ۸۹، س ۲؛ همان مؤلف: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۴.

۱۲۲. یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۵۷؛ ج ۴، ص ۳۱۲.

۱۲۳. رجوع کنید به: M. Hartmann, **Bohtān** 3.40.128 که شباهت با «کنگاور» درکتاب زیر دارد:
Ixčičean, Hnaxosut'iun ašxarhagrakan Hajastaneaic' Ašxarhi 108.
و به صورت: Storagrut'iun 197 حدس زده می شود.

۱۲۴. رجوع کنید به: Thoma Acruuni, 3, 15. 18 (Brosset. I, 107.170)

معجم‌البلدان (ج ۲، ص ۶۳۶) مشابه است. در کتاب المسالک والممالک ابن خردادبه، (ص ۱۲۰، س ۱۰)، «داخَرّقان شهری است که امروزه نیز به نام «دهخوارگان» وجود دارد و در قسمت شرقی دریاچهٔ ارومیه، بین تبریز و مراغه قرار دارد. از اخلاف «نی هورگان» (فارسی: نخوارگان؟) که در اینجا مقیم شده بودند، به نظر می‌رسد که بخشی از خاندان «سورن» را تشکیل می‌داده اند.[۱۲۵]

نام «دَسْنْ»[۱۲۶] مطابق ناحیه «داسِن» است. «بیث داسن»[۱۲۷] مانند «بیث ماهکرت» واحد اداری اسقف نشین «جثبیاب ـ اربل» است که هوفمن در ص ۲۰۲ و قسمت های دیگر کتاب خود در جستجوی تعیین محل آن است. «دسن» به‌وسیلهٔ «الیزه واردابت» (ص ۳۹) در کنار «الزنیك»، «کُردوك»[۱۲۸] و «کادییك»[۱۲۹] و «بیث زابدیه»[۱۳۰] نام برده می شود.[۱۳۱]

ارزن [ارهن]

«ارزن»[۱۳۲]، منطقه‌ای از استان «آلزنیك» است، که ظاهراً در اصل این نام برای این ناحیه به کار برده می شده است.[۱۳۳] این استان به عربی «ارزن»[۱۳۴] نامیده می شود.

---

۱۲۵. این نام به زبان ایرانی ـ ارمنی بدین صورت است: Dasn Դասն (ضمیر ملکی آن: Դասնոյ) (رجوع کنید به جغرافیای موسی خورنی، ص ۳۲=۴۳ ترجمه).

126. Dasn.

127. **Bēϑ Dāsen**

128. **Korduk'**

129. *Caudeajk'*

130. **Bēϑ-Zaβdē**

۱۳۱. رجوع کنید به:

H. Hübschmann: **Armenische Grammatik**, Teil I, (Leipzig 1897), 293.

۱۳۲. «ارزن» Arzn Արզն شکل دیگری برای Աղձն است (رجوع کنید به: **جغرافیای موسی ـ خورنی**، ج ۲، بند ۸، ص ۸۰).

۱۳۳. رجوع کنید به: H. Gelzer: **Georgius Cyprius Descrption Orbis** (Romani 1890), P.165 Sqq. جغرافیدان ما در ص ۳۷ کتاب = ص ۵۰ ترجمه، «ارزن» را به جای کلمه ارمنی ←

در رأس آن نیز مرزبانی با همان عنوان «بدیشخ» قرار داشت. در معاهدهٔ صلح سال ۲۹۷م[۱۳۵]، ارزن و نواحی «آنگل»، «سفن»، «زابدیه»[۱۳۶]، و «کرد (کوردو)» از جانب نرسی به حکومت روم واگذار شد، اما در سال ۳۷۳م، به‌وسیلهٔ «ژوویان»[۱۳۷] کلیهٔ مناطق به ایران بازگردانده شد.

پس از آنکه ارشك شاه [پادشاه ارمنستان] چهار سال تمام در مقابل هجوم ارتش ایران مقاومت کرد، بدیشخ آلزنیك اولین کسی بود که به سوی شاپور گریخت[۱۳۸]، و به‌وسیلهٔ «موشل مامیکونی» [سردار ارمنی] به اسارت گرفته شد، و سرزمین وی دوباره به تصرف درآمد[۱۳۹]، اما فوستوس بیزانسی به سرگذشت وی اشاره‌ای نمی‌کند. حتی در زمان حاکمیت ایرانیان، امیرنشینی این ناحیه حفظ شد، به‌طوری که در سال ۵۲۸م از بدیشخی[۱۴۰] به نام «هرمزد» به عنوان رهبر نظامی آنجا یاد می‌شود.[۱۴۱]

در نزد جغرافیدانان عرب، «ارزن»، ناحیه‌ای از «دیار ربیعه»[۱۴۲] است. شهر

→

«آلزنیك» به کار برده است.

۱۳۴. این استان به یونانی: Ἀρζανηνή، و سریانی: ܐܪܙܘܢ نامیده می‌شود.

۱۳۵. [در دو جنگی که میان روم و ایرانیان اتفاق افتاد نتیجهٔ قطعی حاصل نشد و در جنگ سوم نزدیك «حران» رومیان کاملاً شکست خوردند و تار و مار شدند، و تنها گروهی از فراریان از جمله، «گالریوس» و «تیرداد» خود را به فرات انداخته و جان بدر بردند. در جنگ دوم، پس از دستگیری زن نرسی و شکست سخت ایرانیان، قرارداد صلحی بین ایران و روم منعقد شد. طبق یکی از مواد این قرارداد، پنج ولایت: ارزون، مك، زابده، رحیمه و کرد به تصرف رومیان درآمد.]

136. **Zabdikene (Bēϑ Zabdē)**

137. Jovian.

۱۳۸. فوستوس بیزانسی، کتاب ۴، ص ۵۰.

۱۳۹. همان مؤلف، کتاب ۵، ص ۱۶.

140. ɪ (*Πιτιάξης*)

141. Prokop. **Pers.** 1, 14 P. 70, 14. 71, 19. Land, **Anecdota Syr.** III 259 [= Zacharias Rhetor, **Kirchengesch.** übers. von K. Aberess und G. Krüfer S. 172,17. 173,24].

رجوع کنید به مقالهٔ: نولدکه در مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۳۹، ص ۱۵۹، زیرنویس ۲.

۱۴۲. ابن خرداذبه: المسالك والممالك، ص ۹۵، س ۷.

«ارزن» مابین «شمشاط» و «میّافارقین»[۱۴۳] قرار داشته است.[۱۴۴]

به نظر می‌رسد «ارزن» [ارزون] در سال ۴۱۰م عنوان اسقف نشین سریانی را دارا بوده است، و در زمرهٔ حوزهٔ اداری کلیسایی «نصیبین» (نصیبص)[۱۴۵] که متعلق به مرزبانی اعراب (اروستان) بود، قرار داشته است. علاوه بر ارزون، اسقف نشین شهرهای «قردو»، «زابده»، «رحیمّه»، و «مکسایه»[۱۴۶]، و کلیهٔ استانهایی که از جانب ژوویان به شاپور بازگردانده شده بود[۱۴۷]، زیرنظر مطران‌های نصیبین قرار داشت. ظاهراً استان «ارزون» نه تنها به مفهوم سیاسی، بلکه به مفهوم کلیسایی آن باید درك شود و نیز نه تنها به صورت اسقف نشین ارزون، بلکه باید به عنوان کلیه منطقهٔ اداری نصیبین یاد شود. تنها بدین وسیله است که اشتباه «مسبین ـ نصیبین»، و «اروستان» روشن می شود.

«ارهن» تنها يك لغت مشابه، و اشتباهی برای ارزن است. آنچنانکه بقیه در این مورد می پندارند، تعداد نواحی ارائه شده بیش از حد است.

---

۱۴۳. «میّافارقین» شامل «نپیرکرت» (Nep‘rkert)، و «شمشاط» (Arsamosata) Šimšāṭ قرار داشته است.

۱۴۴. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۹۶، س ۴.

۱۴۵. Nisibis پایتخت **Bēϑ Araḇājē** یا ܒܝܬ ܥܪܒܝܐ (رجوع کنید به: مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۹، س ۱۲)، به زبان ارمنی: Arvastan که برابر نام پهلوی: ***Araβastān*, Arvastān** است.

۱۴۶. رجوع کنید به مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، زیرنویس ۵.

۱۴۷. این شهرها عبارت بودند از: «ارزننه»، «موخونه» (مكّ)، «زابده»، «رحیمه» (رجوع کنید به Zosimos γ 31, 1 *Ῥημηνη*)، و «کُردونه» (رجوع کنید به: آمین مارسلن: کتاب ۲۵، بند ۷، ص ۹).

فصل دوم

ناحیهٔ جنوب

کوست «نِمروج» که صحیح آن «کوست نِمروز»[۱] و به زبان پهلوی «کوست نیمروز» است.

شرح این بخش از امپراتوری، دقیق‌ترین وصف دربارهٔ ایالات ایران است. تنها فاقد نام «سمران»[۲] یعنی «یمن» است که در زمان خسرو اول (انوشیروان) (بین سالهای

---

۱. *K'usti Nemroż* *، به زبان پهلوی *Kōst i Nīmrōż* رجوع کنید به: E. Bloche: **Städteliste**, S 32.

۲. ***Samaran*** . همان منبع، بند ۵۰. با این نام ایرانی، «یمن»، در کتاب **المسالک والممالک** ابن خردادبه، ص ۱۷، س ۶، کد «ب» روبرو می شویم که «سمدار شاه» (سمران شاه) به عنوان پادشاه یمن ذکر شده است. بنابر نوشتهٔ ابن کلبی در کتاب ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۶، س ۱، بربرهای یمن (غیراعراب) «سامران» نامیده می شوند [علوج الیمن سامران(م)] مانند «عمان مزون» که از «جرامقه» بین النهرین بوده است. بنابر نوشتهٔ مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۳۰، س ۱۱، «سمران» نام دیگر «عدن» است و درصفحه ۴۱۳، س ۸ به دنبال عمان، «نجران» می آید: «...لانّ لهانظائر فیها و هی نجران سمران»(م). در بندهش بزرگ، برعکس (دارمستتر: زند اوستا، ج ۲، ص ۴۰۱ «شمبران» ***Šambarān*** ذکر می شود که برابر نام «هماوران» فردوسی است. هدف هیأت ناموفق کیکاوس که باکلیهٔ سپاه خود دستگیر شد و بعد به‌وسیلهٔ رستم آزاد شد، همین محل بوده است که در بندهش ذکر شده است. دارمستتر در کتاب:

←

۵۶۲ و ۵۷۲م) به تصرف درآمد.[۳] بدون شك «میشون» جزء «نیمروز» بوده است و از جانب اعراب[۴] جزء «سواد» یعنی «خوربران» محسوب می شد، استان «شاذ بهمن» شامل چهار تسوج (طسوج) بود. برخلاف آن، اسپهان که اعراب آن را جزء «جبال» یعنی «ماد» (به مفهوم دقیق تر «کپکوه» یا «اپاختر») محسوب می کردند. اما روند وقایع تاریخی، آن را جزء «نیمروز» قرار داده بود. یعقوبی، سجستان راکاملاً نادیده گرفته است، و دینوری در ارتباط با عصر خلیفه، آن را جزء خراسان به حساب می آورد. حتی در کتاب بلوشه (فهرست شهرستانهای ایران، بندهای ۳۱ الی ۳۵)، شهرهای کابل، بُست، پروان، زاولستان، زرنج، کرمان، پارس، خوزستان و یمن، جزء نیمروز محسوب می شود و ذیل نام «نیمروز»، کراراً بویژه نام «سجستان» درك شده است. بدین طریق نیز روشن می شود که ساکنان سجستان پس از روی گرداندن از اسلام، به اصل و نسب خویش، یعنی

←

مطالعات ایران، ج۲، سعی در شناخت تحریف‌شدهٔ «حمیر» و به زبان عربی جنوبی «حومیر» Ὁμηρῖται, Ḥimēr و سریانی: [illegible] (اسقف‌نشین در سال ۴۸۵م. رجوع کنید به: مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۷، س ۱۰) داشته است. برای اطلاع بیشتر همچنین رجوع کنید به: Nöldeke: **Das Iranische Nationalepose**, S.39, N4 شکل «سمران» تنها اززبان سریانی که از ترجمه اسکندرنامه (ترجمه بوژه، ص ۲۰۹، س۳؛ ص ۲۱۰، س۱) فرض شده است که عبارت Σεμιράμεως βασίλεια در (3, 17 fin. bei C. MÜLLER) به صورت [illegible] «سرزمین سَمْرَیِر» ارائه شده است. در کتاب ماندائی «گنزاربه» (Genzā rabbā) به‌صورت «بیث سمرایه» Biϑ Simrājē پس‌از بیث سند و هندووایه، به عنوان یکی از ۹ قومی است که در روز موعود از بین می‌رود. ردیف سند، هند، و سمرایه در اثر زیر نیز به چشم می‌خورد: Targum 1 Chron. 1,9 (P. de Lagarde, **Hagio grapha chaidaice** P. 170, 14) Halévy, **Revue Ges études juives** XXII (1891), 307 s. 144. در بندهش بزرگ به صورت «سمبران» [illegible] خوانده می‌شود. بنابر نوشتهٔ مورخین حمیرائی (الشعبی و وهب‌بن‌منبّه) سمرقند به‌وسیلهٔ یکی از پادشاهان حمیرائی بنا شد و نام عربی «سمران» برآن نهاده شد. رجوع کنید به: یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۲، س ۱۵؛ ص ۱۳۳، س ۶؛ ص ۱۳۶، س ۱۱ و غیره.

3. Bloche: **Städteliste**, §32.

۴. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۷، س ۵؛ قدامه: کتاب الخراج، ص ۲۳۰، س ۱۵؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۲۰۱.

«حمیری‌ها» که از یمن مهاجرت کرده بودند، بازگشتند.[5] به عقیده ما این امر تنها یك شگرد ریشه‌یابی است که «نیمروز» را برابر «یمن» قرار می‌دهد.

ترتیب جغرافیایی در متن حاضر درهم است، شاید این امر تصادفی باشد. این فهرست، در طرح قدیمی خود، در دو ستون نوشته شده است که ناسخ فقط تصویری از کلمه را یادداشت کرده است، به طوری که با سومین اسم هر ستون صفحه تمام می‌شود. در اصل کُرمان در ستون اسپهان، و «در» در ستون «پنیت رشیر» قرار دارد. ستون دوم شامل سرزمینهایی است که در دریا پیشروی داشته است.

پارس

استان پارس به عنوان سرزمین اصلی «نیمروز» محسوب می‌شود، به طوری که یعقوبی در این مورد اظهار می‌دارد، سپاهپت این قسمت امپراتوری، عنوان «اصهبذفارس» را داشته است. استان پارس در عصر خلفا شامل پنج ناحیه به ترتیب زیر بوده است:

اصطخر (استخر)، سابور (بیسابور، بیشاپور، شاپور)، اردشیر ـ خُرّه (خوره)، دارابگرد، ارّجان (ارگان) و پسا (فسا)، که هر یك از آنها نیز به رستاق‌هایی تقسیم می‌شده است.[6]

به نظر می‌رسد که در سال ۴۳۰م، پارس در دورهٔ مجمع رؤسای کلیسایی «دادیشو»[7] به عنوان استان کلیسایی محسوب می‌شد که مقر مطران‌های آن در «ریو ـ اردشیر»[8]، به عربی: «ریشهر»، در ساحل خلیج فارس قرار داشت.[9] در سال ۴۳۰م، شهر

---

۵. یعقوبی: البلدان، ص ۲۸۱، س ۳.

۶. ابن خرداذبه: المسالك والممالك، ص ۴۷، س ۱۴ و بعد؛ ص ۴۴، س ۴ و بعدها.

7. **Dāδīšōʿ**

8. ***Rēw-Ardašīr,***

۹. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳ صفحات ۳۹۶، س ۶؛ ۳۹۷، س ۶، ۱۶؛ ۳۹۹، س۱؛ ۴۰۱، س ۲۰؛ ۴۲۰، س۳و۹.

اصطخر[۱۰]، مقر چادرهای اکراد که به عربی «زموم الاکراد» نامیده می شد[۱۱]، بود. قبل از سال ۵۴۴م شهرهای اردشیر خُرّه و بیشابور به عنوان اسقف نشین محسوب می شده است.[۱۲] همچنین در سال ۴۳۰م، مسیحیانی نیز در شهرهای اردشیر خُرّه و دارابگرد بسر برده اند.[۱۳] در اینجا ملاحظه می شود که مسیحیت از سواحل به خشکی نفوذ کرده است.

خوزستان

این نام به فارسی: «خوزستان» و به عربی: «الاهواز» و سریانی: «بیث هوزایه»[۱۴] نامیده می شود. این استان در کتاب خلاصه شدهٔ موسی خورنی، اشتباهاً جزء «خوربران» محسوب می شود.[۱۵] در عصر عباسیان به روایتی خوزستان شامل ۱۱ ناحیه و بنابر نوشته های دیگر شامل ۷ ناحیه بوده است.[۱۶]

«بیث هوزایه» در مجمع کلیسایی «ایساك» [اسحاق] در سال ۴۱۰م به عنوان استان کلیسایی مستقل با مطران هایی در «بیث لاپاث» بوده است که به‌وسیلهٔ شاپور اول به نام «وه اَنتیوك شاهپور» و بعدها «جندی شاپور» نامیده شد.[۱۷]

---

۱۰. ܡܫܡܫܬܐ ܕܦܘܐ

۱۱. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۳.

۱۲. همان منبع، ص ۴۰۲، س ۲.

۱۳. همان منبع، ص ۳۹۷، س ۱.

14. **Bēθ Hūzājē.**

۱۵. نگاه کنید به مبحث «خوربران».

۱۶. نگاه کنید به همان مبحث.

۱۷. [«... اینکه این شهر، همان گندیشاپور (جندی شاپور) است از آنجا معلوم می شود که درمتون سریانی «بیث لاپاث» را مطران نشین خوزستان دانسته‌اند و نویسندگان عرب گندیشاپور را، همچنین در جایی که فردوسی و دینوری از گندیشاپور نام می برند (در داستان انوشه‌زاد) پُروکپ (جنگ گت‌ها ۴/۱۰) از شهر «بیلاپات» سخن می گوید. در این نام، که جزء نخستین آن لااقل آرامی است، ترکیب فارسی «بیل ـ آباذ» را دیده اند و «بیل» را نامی برای کسی که در بنای شهر سهم عمده ای داشته است، دانسته‌اند... ارزش این شهر و این سرزمین در تاریخ مسیحیت از

←

همچنین امور اداری کلیسایی شهرهای هرمز اردشیر، شوشترین (به عربی: تُستَر) و شوش جزء آن بوده است. بعدها در سالهای ۵۸۸ ـ ۵۷۷م رامهرمز به عنوان اسقف نشین درآمد.

هنگام استیلای اعراب، خوزستان زیر حکومت یکی از هفت خاندان بزرگ ساسانی به نام «هرمزان مهرگان کذك» مادی بوده است.[۱۸]

اسپهان[۱۹]

ایالت اسپهان در اصل شامل ۲۶ رستاق بوده است.[۲۰] اما بعدها از زمانی که رستاق قم (خلاصهٔ: «کُمُندان») و کَرَج (پایك) در زمان هارون الرشید به صورت نواحی مستقلی درآمد، و رستاق های بسیاری که به اسپهان و همدان تعلق داشت، جزء آنها شد، به ۲۰ و یا ۱۷ رستاق تنزل یافت.[۲۱] قباد اول اسپهان را به دو استان «جی» و «تیمره»[۲۲]

→

زمانی منعکس است که مسیحیت خود را در آنجا پس از تعقیب شدن به دست شاپور دوم سخت متشکل ساخته بود. در دولت ساسانی، خوزستان دومین شهر و گندی شاپور دومین شهر شاهنشاهی بود. بنای شهر به دست شاپور اول از اینجا معلوم می شود که در آنجا دروازه ای به نام «دروازه مانی» وجود داشته است والاّ به صرف ذکر کلمه شاپور (چنانکه در کتاب حمزه، ص ۴۸ و دیگران آمده است) نمی شود گفت که مقصود کدام شاپور بوده است.» به نقل از نولدکه: **تاریخ ایران و عرب ها در زمان ساسانیان**، ص۴۱، زیرنویس ۲]م.

۱۸. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۵۳۳، س ۶.

۱۹. اسپهان بنابر سبئوس: «سپهان»، و «اسپهان»، و بطلمیوس: *Ἀσπαδάνα* اَسپاذانه) و به زبان پهلوی: «سپاهان»، و به زبان عربی: «اصبهان» است. رجوع کنید به:

Hübschman: **Armenische Grammatik**, I, S. 21.

۲۰. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۲۰، س ۱۰ و بعدها.

۲۱. ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۱۰۲، س ۱۶؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۶۳، س ۵ و بعد؛ ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۲۰، س ۲؛ یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ۲۷۳، س ۲ و بعد، یاقوت: **معجم البلدان**، ج ۴، ص ۱۷۵ متن قدیمی.

۲۲. دینوری: **اخبار الطوّال**، ص ۶۸؛ حمزه در **سنی الملوك الارض والانبیاء**، ص ۳۵ کتاب خود (و به

←

تقسیم کرد. بدین ترتیب اسپهان در شمال به اراضی شهرستان ری محدود می شد.

در گزارشهای اعراب این ایالت همیشه جزء «جبال» (سرزمین مرتفع) یعنی ماد باستان محسوب می شد.[۲۳]

شهر اسپهان با نام شهرِ «پره ـ ایته ـ که»[۲۴] مطابقت دارد، این نام امروزه در ناحیهٔ «فریدن» (به عربی: فریذین) است که لهجهٔ محلی آن هنوز به صورت لهجهٔ «پریه» در قسمت زاینده‌رود علیا وجود دارد.[۲۵] هرودت قبیله‌ای را که در آنجا بود[۲۶]، جزء قبایل مادی محسوب می کند.[۲۷] اسکندر برای آن ساتراپ ویژه‌ای به نام «اوخثرس»[۲۸]، پسر ساتراپ سوزیانه (شوش) را برگمارد[۲۹]، پس ازآنکه هردو [اوخثرس و ساتراپ شوش] به‌وسیلهٔ اسکندر اعدام شدند[۳۰]، فرد دیگری[۳۱] برای آنجا گمارده شد، و جانشین وی

دنبال وی مجمل التواریخ، در مجلهٔ آسیایی، سری سوم، شماره ۱۱، ص ۳۴۳، س ۱۰)، این مقدمه را برای دوران کیقباد ذکر می کند. او می گوید: «اصفهان به یك «کوره» تقسیم شده است، مانند ری. کیقباد «کوره» دومی به آن افزود و آن را «ایرانو ثارث کواذ» نامید و این «کوره» در رستاقی است که در زمان حکومت هارون الرشید جزء ناحیهٔ قم شده بود.

۲۳. رجوع کنید به قسمت «کپکوه» درهمین کتاب. مؤلف خود متوجه شده است که «ری و اسپهان جزء شهرهای ماد است». برعکس، در کتاب بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۵، «جی» یعنی اصفهان جزء مرکز استان بخش جنوبی محسوب شده است. تعلق این شهرستان به «نیمروز» حداقل در عصر کوتاهی از دوران ساسانیان، در تاریخ مورد توجه است.

۲۴. با Para - ita - ka* و نیز شهر باستانی Παραιτακηνή مطابقت دارد.

۲۵. این نام Παραιτακηνή همچنین به منطقهٔ علیایی جیحون، ختل (در آثار جغرافیدانان عرب)، و ناحیه پررودخانه مابین سرخاب (وخش)، و کوچّا، ونیز بعدها هم به نواحی ساحلی رودخانه‌ای اطلاق می شده است.

۲۶. هرودت این قبیله را Παρητακηνοί می نامد.

۲۷. هرودت: کتاب اول، ص ۱۰۱؛ کتاب سوم، ص ۹۲، محلّی که به جای Παρικανίων خوانده شده است Παρητακηνῶν.

28. Oxathres.

۲۹. آریانوس [آریان]، کتاب سوم، فصل ۱۹، ص ۲۰.

«کوئیوس» شد.[۳۲]

درهر صورت لشکرکشی آنتی گونوس[۳۳] [آنتی گون]، علیه اومنس[۳۴] در سالهای ۳۱۷ ـ ۳۱۶م در نبردهای «پریتکنه» [پاراتگین] و «گابُن»[۳۵]، حداقل تحت شرایطی قابل درك است که پریتکنه ساتراپی از ساتراپهای سوزیانه (شوش)، فرض شود. آنتی گونوس رهبر آرگیروسپدها[۳۶] بوده است. آیا «آسپیساس» ساتراپ شوش که از جانب آنتی گونوس منصوب شده بود، ساتراپ «پریتکنه» نیز بوده است، در این مورد اطلاعی در دست نیست، اما به نظر می رسد که استرابون از آن، به عنوان سرزمین مستقلی در کنار ماد و عیلام[۳۷] نام برده است. گابُن یعنی منطقه ای از اسپهان، شهرستانی از قلمرو عیلام است.[۳۸] ریشهٔ این تقسیم بندی مطمئناً به سلوکوس نیکاتور[۳۹] بازمی گردد، که از جانب پارتها نیز صادقانه پذیرفته شد.[۴۰] بنابر نوشتهٔ طبری[۴۱] در اواخر

→

۳۰. همان منبع، کتاب هفتم، فصل چهارم، ص ۱.

۳۱. این فرد به نام **Ὀρόφιος Σουσιανῶν βασιλεία,** بود. رجوع کنید به:
Doxippos fr. 1. Justin. 13, 4, 14, A. v. Gutschmid, **Gcsch. Irans** 6 N. 2.

۳۲. شاید اصطلاح **βασιλεία** این مفهوم را می رساند که حاکمیت «اروپیوس» نه تنها بر سوزیانه، بلکه بر پریتکنه نیز گسترش یافته بود.

33. Antigonos.

34. Eumenes.

35. Gabune.

۳۶. Argyrospiden [«سیمین سپرها» گروهی از سپرداران مقدونی است]م.

۳۷. استرابون: کتاب ۱۳، بند ۶، ص ۵۲۴.

۳۸. همان منبع، کتاب ۱۳، بند ۱۸، ص ۷۴۵؛ همچنین رجوع کنید به:
G. Hoffmann: **Auszüge. aus Syrische Akten pers. Märtyrer**, S.132, N. 744

39. Seleukos Nikator.

۴۰. برعکس، درعصر هخامنشیان شهر **Γάβαι,** که دارای قصر شاهی بود به پارس تعلق داشت (استرابون، کتاب ۱، فصل ۱۸، ص ۷۴۵). بطلمیوس، ناحیهٔ **Γαβιᾶοι** را (بنابرمنابع قدیمی تر) اشتباهاً از **Ἀσπαδανα** جدا می سازد و **Γάβαι** رامتعلق به پارس می داند. ازمنابع مختلفی که او

←

حکومت اشکانیان اسپهان تحت حکومت پادشاه خود «شابور» با عنوان «شاذ»[۴۲] قرار داشت که تا عصر خلفا، شاهان فرغانه را رهبری می کرد.

اسپهان محل اقامت یهودیان[۴۳] بوده است، یکی از دو محلهٔ مسکونی شهر، «یهودیه» نام دارد. بنابر روایت ابن فقیه[۴۴]، یهودیان آنجا می بایستی از کسانی بوده باشند که از ترس بخت نصر[۴۵] از اورشلیم فرار کردند و در آنجا اسکان یافتند. بلوشه[۴۶] برخلاف ابن فقیه معتقد است که آنان بنا به درخواست همسر یهودی یزدگرت (گرد) به نام «شوشن» (سوسن) دخت، به محله «جی» مهاجرت کردند. موسی خورنی در کتاب تاریخ ارمنستان، ص ۳۵، س ۳ در تصحیح فوستوس بیزانسی، نظری برخلاف دو گفتار فوق ارائه داده است.[۴۷] به نظر می‌رسد اسپهان مقر اصلی «واسپورگان» (به عربی: الاساوره[۴۸]) یا هفت خاندان بوده است. در این شهر دیوان محاسبات واسپورگان قرار داشت.[۴۹] یزدگرد ۳۰۰ نفر از اسپهان را که ۷۰ تن آن از معروف ترین مردان بودند[۵۰]، به

→ استفاده کرده است، چنین برمی آید که Πασαργάδα , Γάβαι در موقعیت مختلفی قرار دارند (یعنی اولی در ۹۳ درجه و ۴۰ دقیقه طول و ۳۰ درجه و ۱۰ دقیقه عرض و دیگری در ۹۳ درجه طول و ۳۰ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد) در حالی که Περσέπολις, Πορνοσπάνα, Ἀσπαδάνα درموقعیت دیگری هستند (یعنی به ترتیب ۹۵ درجه و ۱۵ دقیقه طول، ۳۳ درجه و ۲۰ دقیقه عرض؛ ۸۹ درجه و ۳۳ دقیقه طول، ۳۳ درجه عرض؛ و ۸۶ درجه طول و ۳۳ دقیقه و ۵۰ دقیقه عرض قرار دارند).

۴۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۸.

۴۲. به زبان اوستایی: Xšaeta.

۴۳. حمزه: سنی الملوك والارض، ص ۵۵؛ کتاب خلاصهٔ شده موسی خورنی، کتاب ۳، بند ۳۵، ص ۲۲۳.

۴۴. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۶۱، س ۲۰ و بعد.

45. Nabukorosor

46. E. Bloché: **Städteliste**, § 54.

۴۷. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بخش ۵۵، ص ۱۷۳ ـ ۱۷۱.

۴۸. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۳.

←

اصطخر و شوش نزد ابوموسی فرستاد، تا قرارداد تسلیم را امضاء کنند و اسلام پذیرفته شود.[۵۱] این «اساوره» از نجبای عادی نبوده اند، بلکه جزء واسپورگان محسوب می شدند.

هنگام استیلای اعراب، مرزبان (پاذوسپان)[۵۲] اصفهان تحت محاصرهٔ «بدیل بن ورقاء» (خزاعی) [یا به قول طبری عبدالله بن ورقاء ریاحی] درآمده بود و چون به مردم اعتمادی نداشت، با ۳۰ مرد جنگی به سوی کرمان گریخت تا به یزدگرد بپیوندد[۵۳] اما سواران عرب بر او پیشی گرفتند و پس از یك نبرد تن به تن، ماذوسپان اسپهان تسلیم عبدالله شد (در سال ۲۳ هـ).[۵۴] احتمالاً در اینجا ما با پاذوسپان نیمروز روبرو بوده ایم. از دیدگاه دیگر، در رأس لشکریان اسپهان، یك استاندار (به عربی: الاستندار[55]) قرار داشته

→

۴۹. سبئوس، کتاب ۴۸، بند ۵۸.

۵۰. الرؤساءالذین خرجوا معه من اصبهان و من عظماتهم.

۵۱. مدائنی در کتاب فتوح البلدان بلاذری، ص ۳۷۳، س ۱۲ و بعد؛ طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۰۶۱، س ۱۳ و بعد.

۵۲. [تمام مملکت ساسانی دست کم به چهار ناحیه (شاید به فارسی ساسانی: کوست) تقسیم می شد که در رأس هر ناحیه، یك «پات کوسپان» یا «پاذوسپان» قرار داشته است. این پاذوسپانان چه اختیارات و قدرتی بر حکّام اصلی ولایات داشته اند، معلوم نیست. شاید پاذوسپان در عین حال حاکم یکی ازولایات نیز بوده است. دست کم حاکم اصفهان به هنگام فتح اعراب، پاذوسپان نامیده می شد. (نولدکه: **تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۴۴۵)]م.

۵۳. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۱۲، س ۱۹ و بعد؛ طبری: **تاریخ طبری**، ص ۳۶۳۹ و بعد.

۵۴. همان جا.

۵۵. [یکی از مشاغل مهم، «استندار» بوده است. ما معنی این کلمه را نمی توانیم بدرستی تعیین کنیم. ما از استندار کَشکَر و میشان خبر داریم. هر دو محل در قسمت دجلهٔ سفلی قرار داشتند. اما در رأس سپاهی که مردم اسپهان به برابر عربها فرستادند نیز «استاندار» قرار داشته است. نولدکه: **تاریخ ایران و عربها درزمان ساسانیان**، ص ۴۴۶ = ۶۷۱ فارسی]م؛

همچنین رجوع کنید به: G. Hoffman: **Auszüge** 93, N. 832. در اینجا به تجزیه و تحلیل نظریهٔ «سیف» نمی پردازیم. دقیق تر اینکه، «پاذوسپان» ***Pādōspān*** مورد نظر طبری (ج ۱، ص ۳۶۳۸، س

←

است. به نظر می‌رسد اسپهان[۵۶] در حدود سالهای ۴۳۰، ۵۵۳ و ۵۵۷م[۵۷] به عنوان یك اسقف‌نشین با «مهرکان کذك»[۵۸] در سال ۴۹۹م متحد شده باشد.[۵۹]

کورمان، کُرْمان

به زبان ارمنی معمولاً «کِرْمان»[۶۰] است. کِرِمان، کُرْمان و در فارسی قدیم: کِرِمانه[۶۱]، سرزمین قدیمی «یوتیه»[۶۲] است که در اثر سقوط، به دست «وه‌یازداته»[۶۳] از پارس جدا شد و با ناحیهٔ شرقی «اَسَگَرته»[۶۴]، «زرنکه»[۶۵]، «هرهووتیش»[۶۶] و «مَکَه»[۶۷] به

→

۸)، با پادوسپان «شهر برازجاذویه» مطابقت می‌کند. محلی که در آنجا نبرد تن به تن با عبدالله بن‌ورقاء اتفاق افتاده است، در اینجا از قلم افتاده است. «شهر براز» یك نام اتفاقی است، مانند نام «شیرزاد» در کتاب امبار، ج ۱، ص ۲۰۵۹، س۱۳؛ ص ۲۱۶۶، س۱۴؛ ص ۲۲۳۳، س۵؛ ص ۲۴۲۴، س۱۶؛ ص ۲۴۲۵، س۱۳. برای نام صحیح «بَسفَرّوخ» رجوع کنید به کتاب دینوری: اخبارالطوّال، ص ۱۲۲، س ۳ و یاقوت: معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۶۷۹، س ۱۴. در حالی که نام «جاذویه»، نام افتخاری «در یك پت خرّزاد»، بهمن جاذویه است که به عاریت گرفته شده است. همچنین رجوع کنید به: Wellhausen, **Skizzen und Vorarbeiten** VI, 1899, S.104]. به روایت دیگری، «مطّیار» (پهلوی: مت ـ یار **ἦλθε βοηθός**) به عنوان فرمانده سپاه اسپهان بوده است. (طبری: تاریخ طبری، ج۱، ص ۲۸۷۵، س ۴).

۵۶. **ܐܨܦܗܢ**

۵۷. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۱۶، س ۱۵؛ ص ۴۰۳، س ۲؛ ص ۴۰۴، س۵.

58. **ܡܗܪܩܢ ܟܕܟ = Mihraqānqačaq**

۵۹. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۰، س ۱.

60. **Կրման Krman, gen. Կրմանայ (արքայ)**

Koriun, Venedig 1894, S.48.; Hübschmann, **Arm. Gr. I** 1, 47. :رجوع کنید به

61. ***Krmāna Krmān. *Kurman, Καρμανία**

62. **Jutijā** .(**Οὔτιοι**)

63. Wahjazdāta .(بندهش، کتاب ۳، بند ۲۳)

64. Asagarta.

65. Den Zrañka.

66. Harahuwatiš (در اثر هرودت **Θαμαναῖοι**)

67. Maka (Múzol)

صورت ساتراپ واحدی درآمد.[68] بزودی نام قدیمی و اصلی آن از بین رفت. در نزد مورخ یونانی کتزیاس، این ایالت بنابر نام حومهٔ آن «کرمانه» نامیده شد. در زمان اسکندر، این ناحیه به صورت ساتراپ مستقلی درآمد.[69]

کرمان، در زمان اردوان دوم (۴۰ ـ ۱۰م) به ضمیمهٔ هیرکان (نگاه کنید به «ورکان»)، به تصرف خاندان گودرز دوم درآمد و با این استان از سال ۵۸م یك حکومت سلطنتی را به‌وجود آورد. در زمان استیلای اردشیر برآن، این سرزمین تحت حکومتِ پادشاهی به نام «ولخش» بود که از پادشاهان اشکانی محسوب می شد[70]، و وی پس از شکست به اسارت درآمد. اردشیر پسر خود را به عنوان «حاکم کرمان»، (کرمان ـ شاه) منصوب کرد.[71] در **نامهٔ تنسر** ـ که از شایستگی و اعتماد خاصی برخوردار است ـ به جای «ولخش» از پادشاهی قابوس ـ کرمان نام می برد که خود را تحت انقیاد اردشیر درآورد و مقام پادشاهی او نیز از جانب اردشیر تأیید شد.[72] عنوان «کرمان ـ شاه» را شاهزاده دیگری قبل از او به نام «ورهران شاه چهارم» (۳۹۹ ـ ۳۸۸م) نیز داشته است.[73]

در دوران استیلای اعراب، مرزبانی در کرمان فرماندهی می کرد که از او نامی برده نشده است.[74] کنار این مرزبان، قوم کهن تیره پوست کوهستانی و شروری به نام «پاریجان»[75] نقشی ایفا می کرد که با نقش اقوام «قوك»، «کوفیج» یا «کوچ» (عربی:

---

۶۸. هرودت، کتاب ۹۳.

۶۹. آریانوس، کتاب ششم، بند ۲۷، ص ۱.

۷۰. نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها**، ص ۱۰، س ۲.

۷۱. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۱۷، س ۱ و بعد.

۷۲. مجلهٔ آسیایی، (۱۸۹۴)، شماره ۱، ص ۲۱۰، س ۱؛ شماره ۶، ص ۵۱۳؛ وی احتمالاً برای آفرینش این شخص از نام «کیوس» بزرگترین برادر خسرواول الهام گرفته است که شاهزاده والی (**Φθασουαρσάν**) ایالت «پذشخوارگر» (**Padašxwārgar-šāh**)، قلمرو سابق «ماه گشنسب» شاه بوده است. این موضوع در زمان تصنیف وترجمهٔ نامه بسیار مهم بوده است.

۷۳. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۴۷، س ۳.

۷۴. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۱۵، س ۱۴ و بعد.

۷۵. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص۸۹۴، س۱۳؛ هرودت‌آن را ***Παρικάνιοι*** می نامد(تاریخ هرودت،

←

قفس = [قفص]) مشابه بوده است.[۷۶]

توران و مَکوران

هردو سرزمین به طور منظم باهم نامیده می شود. «توران» به عربی «طوران» یا «طواران» است. پایتخت آن «قُصْدار» بود که در «کلات» امروزی قرار داشت.[۷۷] «مکوران»، به عربی ـ فارسی: مُکْران، و قدیم‌تر: ماکُران یا مُکرّان[۷۸] است.

توماشك در کتاب خود[۷۹] در مورد توضیح سفر دریایی «نئارك»[۸۰]، نام این سرزمین را از: «ماکَره» مشتق می داند.[۸۱] بنابر نوشتهٔ طبری[۸۲]، پادشاهان طوران و مکران، خود را کاملاً به انقیاد اردشیر درآوردند. ابن خرداذبه[۸۳] از جمله سلاطینی که اردشیر به آنان عنوان شاه اعطاکرد، علاوه بر شاه کوفیج (عربی: قفص) درکرمان، از شاه مکران و توران

←

کتاب سوم، ص ۹۲، و کتاب ششم، ص ۶۸ و ۸۶)، در کتاب کارنامك، بخش ۹، ص ۲ از آن یاد شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Nöldeke: **Bezzenbergers Beiträge** IV 57.، در کتاب فوق «باریچان» ذکر شده است. عنوان «برجان شاه» (ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۷، س ۷) و «فرجان شاه» (کتاب جغرافیای خلاصه شده موسی خورنی) از جانب اردشیر به یکی از امیران تحت انقیاد خود اعطا شده بود، قبل از اینکه به پاریجان و یا به بلغارهای ـ کوبان (بورگان) مربوط بوده باشد.

۷۶. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۶۱؛ طبری: **تاریخ طبری** (نسخهٔ قدیمی)، ج ۱، ص ۲۷۰۴، س ۲.

۷۷. نولدکه: **تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۱۸، زیرنویس ۱.

۷۸. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۷۰۸، س ۷.

79. Tomaschek: **Zur historischen Topographie von Persian I**, S. 45.

۸۰. Nearchs [امیرالبحر اسکندر].

۸۱. این نام درکتاب وهراهمهیره (Vahrāhamihira که رساله‌ای است نجومی از قرن اول میلادی)، جزء نام اقوام مجاور شرق هندوستان محسوب می شود. همین نام را خوشبختانه استفانوس به صورت **Ἀλεξάνδρεια** بازنویسی کرده است.

۸۲. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۲۰، س ۱.

۸۳. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۷، س ۱.

نام می برد.[۸۴] نولدکه[۸۵] به این گزارش تردید دارد. متأسفانه حتی کتیبه «پایکولی» ـ که احتمالاً مربوط به اردشیر بوده است و به طور نامکفی و ناموفقی انتشار یافته است ـ در قطعه ۷ «ابیران مَلِکا» یعنی پادشاه «ابهیراز» و در قطعه ۱۵، «دورتان»(؟) و «پاردان مَلِکا»[۸۶] ذکر شده است که رابطهٔ اردشیر با هندوستان را می‌رساند.[۸۷] همچنین به دنبال عبارت مورخ یونانی الیزه وارداپت در کتاب خود، ص ۱۲۴:

... و بشدّت توسط دولت، دادگاهی علیه او برپا شد؛ او به آن سوی توران و مکوران تبعید شد.

هردو سرزمین جزء قلمرو ایران محسوب می شد. او سرزمین «لنگاله» راکه در

---

۸۴. اضافه کردن کلمه «بالترك» منوط به عوضی گرفتن آن با کلمه توران ـ ترکستان است.

۸۵. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۸، س ۱.

۸۶. یعنی پادشاه سرزمین ***Παραδηνή*** ، «گادروزین» (رجوع کنید به: بطلمیوس: **جغرافیای بطلمیوس**، کتاب ۲۱، ص ۴۳۹، س ۱۷). برعکس در کتابهای Varāhamihira, Brhatsamhitā ترجمهٔ کرن در **مجلهٔ آسیایی**، شماره N. S. V 90 در اصل، هندوستان کنار شهرهای Śakas, Aparāntakas, Haihajas, Ğrngas, Mleččhas, Šāntikas که به «پارته» مشهور است، ذکر شده است. بنابر مقالهٔ مؤلف زیر در **مجلهٔ آسیایی**، سال ۱۸۹۷، ص ۹ ـ ۸۹۸: «پارته» با سرزمین «گادروس» ـ با وجود نظر توماشك درکتاب زیر ارتباطی ندارد. **Tomaschek: Zur hist. Topographie von Persien** I 44 f.

اسمیت می گوید: «پارته» یا شهر «پارده» می بایستی به ناحیهٔ سورات، شمال «آپرانته» تعلق داشته باشد و در زیرنویس شماره ۲ شرح Rsabhadatta's Nāsik Inscription, و در زیرنویس شماره ۵، نام رودخانه‌های Ibā, Pāradā, Damana, Tāpi, Karabena, Dāhanukā آمده است. «پاردا» همان «پارذی» یا «پار» است، که رودخانه‌ای در ناحیه «سورات» است.

۸۷. رجوع کنید به: Hseug, **Essay on Pablavi** 78. Olshausen, **Monatsberichte der Berl Akad.** 1878, 179. ذکر «مکران» در کتاب **کارنامك** قابل تردید است، زیرا در بخش ۶، بند ۴، ص۲۸ = ص۲۵ ترجمه (= ۵۱ نولدکه) احتمالاً کد (د)، به جای شکل عربی «مکران» چنین می‌خوانیم: pa kōstak kōstak i būm i Sind u až kirān i darijūv (در نواحی مختلف سرزمین هند و سواحل دریا)، و در بخش ۴، بند ۱۲، ص ۲۳ = ۲۱ ترجمه (= ص ۴۷ کتاب نولدکه) سرزمین «مَکرِستان» Makristān (مانند کد د) مابین کرمان و پارس قرار دارد و سپاهیان اردشیر بدانجا، علیه اردوان روانه شدند. در اینجا بندرت «مکران» به کار رفته است.

فاصلهٔ کمتر از ۲۰۰۰ لی (۲۰ روز راه) در قسمت شرقی «او-تین-پئو-چی-لو»[88] قرار دارد و تا دریا ادامه می‌یابد، یعنی دقیقاً ناحیهٔ «لنگّه» (= ناحیه «دانگاله») در کتاب پلینیوس[89]، را که محل یکی از بزرگترین قبایل در قسمت پنجاب و ثار است، طبق نظریهٔ هوان ـ چوآنگ[90] صریحاً از سرزمینهای وابستهٔ ایران می‌داند. محل اصلی بنابر کتاب توماشك[91] «لنگلیج» امروزی در قسمت جنوبی «غوزدر» درناحیه «ودّ» است.

بنابر اثر طبری[92] شهرهای سند و سجستان نیز به وسیلهٔ شاپور دوم بنا شده است. از بهرام پنجم (بهرام گور) (در یك تاریخ داستان گونه) نیز نقل شده است، که او نواحی مکوران و بخشهای مجاور سند را از متصرفات پادشاه هند به نام «دیبول» جدا ساخت.[93] پیروزشاه احتمالاً دو شهر درنواحی مرزی هندوستان به نامِ «رام پیروز» و «روشن پیروز» بنا کرده است.[94] از خسرو انوشیروان نیز گزارش شده است که پس از قلع و قمع هیاطله، سند، بُست، ارخج (ارخوزان)، زابلستان، طخارستان، دردستان و کابلستان[95] را دوباره

---

88. 'O - tien - P'o - či - lo.

89. Plinius: **Naturalis Historia**, 6.92

90. Hüan - čuang.

91. Tomaschek: **Zur histor. Topographie von Persien I** 56.

۹۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۴۵، س ۱۳.

۹۳. همان کتاب، ص ۸۶۸، س ۱۰.

۹۴. حمزه: سنی ملوك الارض والانبیاء، ص ۵۵؛ اوتوخیوس [سعید بن بطریق]: **نظم‌الجواهر**، ج ۲، ص ۱۱۰ و اسپرنگر، ص ۳۰، هردو شهر را در ناحیه کَشکَر می‌دانند، ازاین‌رو ممکن است که در اینجا با شهر «بیث هندوئیه» (هوفمن: گزیده شماره ۱۱۴) یعنی فَرْج الهند که در نواحی مصب دجله قرار دارد، یعنی «جَب» (الزُطّ) که محل اسکان کولیهاست، اشتباه گرفته باشد.

۹۵. هردو نام اخیر بسیار نامطمئن است، از نظر موضوع نیز غیرمحتمل است که خسرو انوشیروان، کابل و یاحتی دردستان را از هندوکش به تصرف درآورده باشد. نسخه‌های خطی برای این‌دو، از اسامی «دروستان» و «دورستان» و کابل نام می‌برند. برخلاف سابقهٔ تاریخی این شهرها، از گفته‌های متداول چنین برمی‌آید که در این سرزمین (کابلستان) به زبان فارسی نو صحبت می‌شد. (اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۴ (د))، امّا بنا بر مقدسی (**احسن‌التقاسیم**، ص ۲۹۷، س ۸) در کابل فقط به عربی صحبت می‌شده است. گمان می‌کنم که نام «کارستان» تغییری است از کلمه

←

در زمرهٔ امپراتوری خود درآورد.[۹۶] بالاخره بسیاری از نکات تاریخی نشان می‌دهد که خسرودوم در حال گسترش و یا تحکیم قدرت خود در نواحی مرزی بوده است. چنانکه در کتاب ابن فقیه[۹۷] آمده است:

درنزدیکی قرماسین (کرمانشاهان)، الدّوکان (دوکان) است که شهان روی زمین، از جمله «فغفور» پادشاه چین، «خاقان»، پادشاه ترکان، «داهر» پادشاه هند و قیصر روم و خسرواپرویز در آنجا گرد می‌آمدند.

در تاریخ طبری[۹۸] ذکر شده است که اعراب هنگام فتح مدائن، علاوه بر تاج خسرواپرویز، قبای او ـ که از پارچه زربفت مرصع به جواهر و مزین به مروارید بود ـ، جامه‌های زربفت، زره خود، ران بند، بازوبند و شمشیر وی را که همه از طلا بود، به چنگ آوردند. زره پوش‌ها و شمشیرهایی هم از هرقل امپراتور روم، و خاقان ترك، و «داهر» پادشاه هند و بهرام چوبین را به غنیمت گرفتند. اسلحهٔ بهرام چوبین شورشی، و سیاوش (که در سال ۱۳هـ در مدائن کشته شد)[۹۹]، و نعمان نیز به دست اعراب افتاد. از این مطالب، نتیجه گیری می شود که اغلب آن نشانهای سلطنتی، غنایم مربوط به لشکرکشی پیروزمندانه خسرواپرویز درمقابل امیران هندی بوده است. نام «داهر» در اینجا، نامی اصلی به نظر نمی‌رسد، بلکه از نظر تاریخی، از نام پادشاه سند که با محمد بن قاسم در حدود سال ۹۲ هجری (۷۱۱ ـ ۷۱۰م) به جنگ پرداخت و بر او پیروز شد، به عاریت

→

«تخارستان» برای «طخارستان» و یا «دورستان یا ذورستان» برای «ذاورستان» که شکل دیگری از نام پهلوی [illegible] = زابلستان است. رجوع کنید به نوشتهٔ «ذابلستان» در بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۶، س۲۲؛ ص ۳۹۷، س۹؛ ص ۴۰۱، س۱۱؛ و نیز: ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص۶، س۴ کد (س)، همچنین مسعودی: مروج الذهب، ج۱، ص ۳۹۴ (جایی که باید «بلاد ذابلستان» خوانده شد، «بلاد زابلستان» شرح می‌دهد). ممکن است که دروستان = بلدالداور، زمین داور باشد.

۹۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۳.

۹۷. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۱۷.

۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۴۷، س ۴.

۹۹. همان منبع، ص ۲۱۶۳، س ۵.

گرفته شده است. در مقابل، کتاب چاچ ـ نامه از یکی از شاهان سند، به نام «سیهرش»[۱۰۰] نام می برد که در زمان او لشکریان ایرانی به سند حمله‌ور شدند. پادشاه، خود در جنگ مغلوب شد، اما دشمنان پس از انهدام بخشی از سرزمین، ازآنجا مراجعت کردند، به طوری که پدر شاه مقتول به نام «رأی ساهی» توانست به سلطنت ادامه دهد.[۱۰۱] اما رأی ساهی در سال ۶۴۱م به‌وسیلهٔ برهمن چاچ (به عربی: صصه) از سلطنت برکنار شد. ازاین موضوع چنین نتیجه می شود که حملهٔ ایرانیان، درزمان خسرو دوم بایستی انجام گرفته باشد.[۱۰۲] در هر صورت سکه‌های کشف شده در شمال شرقی هندوستان با خطوط هندی و پهلوی ـ که البته مفهوم واقعی آن تا به حال کمتر مشخص شده است ـ به‌طور قاطعانه نشان می‌دهد که این نواحی در زمان خسرودوم حداقل مستقیماً از شاهنشاه ایران متابعت می کرده است. مسألهٔ پرارزش در اینجاست که همهٔ سکه‌ها با سجع «خسرو ـ شاهنشاه» بر روی قسمت فوقانی سکه، و نیم‌تنهٔ خدای خورشید مُلتان و تاریخ سال ۷هـ/۶۲۷م بر روی سکه منقوش است.[۱۰۳]

برعکس، از تاریخ استیلا بر آن مناطق، نمی توان چیزی درباره تعلّقات سیاسی مکران و سند ذکر کرد. قدیم‌ترین فرد موثّق، سبئوس در صفحه ۱۱۰ کتاب خود قبل از نبرد نهاوند، چنین گزارش می‌دهد:

> سلطان (اَمْر یعنی عمر) فرمان داد کشتی‌ها و ملوانان زیاد آماده شوند تا از طریق دریا به نواحی جنوب[۱۰۴] و شرق، به سوی پارس و سگستان، سنت (سند)، سرمَن و

---

۱۰۰. به سانسکریت: سری ـ هرثه Śrî - Harsa

101. Abū'l Fadl - i 'Allāmî, Āin - i Akbari ed. H. Blochmann I 559, (transl. by H. S. Jarrett II 343. - H. Elliot, **The history of India**

(این کتاب در دسترس نبوده است.)

۱۰۲. همچنین رجوع کنید به: Reinaud **Mémoire sur L'Inde.** p.126;
A. Cunnigham: **Numismatic Chronology,** 1894, p.272.

۱۰۳. رجوع کنید به: Longpérier: **Médalles des rois perses,** PI. XI 3, p.78.;
A. Cunnigham: «Ephthalites or White Hund», in: **Numismatic Chronology,** 1894, S.243 ff, 278 ff, PI IX 24, X2 - 110

۱۰۴. منظور حبشه است.

به سرزمین توران و مکوران تا نواحی هندوستان پیش روند. لشکریان بسرعت مجهّز شدند و فرمان را اجرا کردند، و کلیهٔ زمینها را سوزاندند، و پس از قتل و غارت، مجدداً از طریق دریا به وطن خود بازگشتند.

بلاذری، سبئوس را به طور جالبی تأیید می کند او می نویسد:

به فرمان عمر، عثمان بن ابی العاصی ثقفی والی بحرین و عمان (سال ۱۵هـ) از طریق سند به «تانه»[۱۰۵] لشکر گسیل داشت، و برادر خویش حکم را به «بروص» فرستاد و برادر دیگر مغیرة بن ابی العاصی را روانه «خَوْرِالدَیْبُل» (ازنقاط کم مصب سند) فرستاد.[۱۰۶]

ادامه قتل و غارتها البته در اینجا مورد علاقه ما نیست. درزمان خلافت معاویه، زیاد بن ابوسفیان حکمران (عامل) وی، سنان بن سَلمة را به امارت مکران برگماشت. چون سنان به امارت رسید و روانهٔ آن دیار شد، مکران را به جنگ (عنوة) فتح کرد.[۱۰۷] بنابر روایت دیگری، مکران به وسیلهٔ حکیم بن جَبَله عبدی (عبد قیس) تسخیر شد. اما تسخیر سند در سال ۷۱۳م به وسیلهٔ محمد بن قاسم صورت گرفت.[۱۰۸] درآن زمان سند تحت حکومت داهرشاه بود.

سند و سرمَن[۱۰۹]

این دو نام، با تعداد زیادی از استانها تلاقی می کند، از این رو مشکلاتی در ترتیب آنها به وجود می آورد. دو نام «اِسْپَهْل»[۱۱۰] و «دِیبُوهْل»[۱۱۱] [دیبول] نیز می توانند جانشین

---

۱۰۵. «تانه» نزدیک بمبئی قرار دارد. هنوز خلیجی در ۲۰ میلی بمبئی به این نام وجود دارد. رجوع کنید به: H. Yule, **Marco Polo** II 386. **Livre des Merveilles de l'Inde** 227.

۱۰۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۳۱، س ۲۰ و بعد.

۱۰۷. رجوع کنید به همان منبع، ص ۴۳۳، س ۱۱.

۱۰۸. برعکس، گزارش سیف در طبری، ج ۱، ص ۲۷۰۶ برای منظور ما کاملاً بی استفاده است، همان طوری که در مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۳، زیرنویس شماره ۳ بدان توجه شده است.

109. Snd/Srman.

110. Spahl.

111. Debuhl.

«سند» قرار گیرند (نگاه کنید به صفحات بعد). همان‌طور که شکل اشتباهی «سرمَن»[۱۱۲] نشان می‌دهد، در هردو نام مذکور در فوق، در کتاب سبئوس، ص ۱۱۰، اشتباهاتی در نوشتن اسامی، روی داده است.[۱۱۳] شکل «مران»[۱۱۴] در کتاب خلاصه‌شده موسی خورنی شکل تصحیح شدهٔ آن است که به‌وسیلهٔ خواننده‌ای که در آن کتاب نام عربی - فارسی «سند» یعنی «مهران» را جستجو می‌کرده، تصحیح شده است.[۱۱۵]

اِسْپِت[۱۱۶]

«اِسپِت» به زبان پهلوی «اسپیت» (سفید) است و منظور محل «اسْبِیذ»[۱۱۷] است که در سر راه «نرماشیر» (نوهرمزاردشیر) در کرمان به سمت «زرنج»، و در وسط صحرا قرار دارد. تغییراتی از این نام در آثار مورخان عرب نیز به چشم می‌خورد. در کتاب مقدسی این تغییر [به صورت «سبید» (اسفید)[۱۱۸] و یا «سفید»[۱۱۹] است] در کتابهای اصطخری و ابن حوقل به صورت «سِپنج»[۱۲۰] یا «سِبیج»[۱۲۱] به کار رفته است. در مقابل،

---

112. Srmen.

۱۱۳. این اشتباه بدین‌صورت بوده است که کلمهٔ Սրման به جای کلمهٔ Մրման نوشته شده است.
این موضوع را مؤلف زیر در کتاب خود یادآوری کرده است:
Hübschmann: **Zur Geschichte Armeniens und der ersten Kriege der Araber,** S.18. N.2.

114. Mran.

۱۱۵. در این مورد رجوع کنید به: Saint - Martin: **Mémoires II,** p.391.

116. Spet

۱۱۷. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۵۰، س ۱.

۱۱۸. مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۴۸۷.

۱۱۹. همان منبع، ص ۴۸۸، س ۱؛ ص ۴۹۲، س ۱۰؛ ص ۴۹۵، س ۵.

۱۲۰. نگاه کنید به محمد بن نجیب بکران: **جهان‌نامه**، ص ۲۵۷ و ۳۲۷؛ ترجمهٔ کتاب اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۲۸، کلمهٔ قدیمی «سپنج»، در ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۸۹، س ۴، به صورت «سبنج» به کار رفته است.

۱۲۱. محمد بن نجیب بکران: **جهان‌نامه**، ص ۳۲۸، س ۶ از پایین، «سبیخ» به کار رفته است.

اصطلاح «سَنیح» که در کلام یاقوت[۱۲۲] و بخصوص در بکری[۱۲۳] که «حاءمهملة» به کار رفته است، در واقع به محلی در نجد مربوط می شود[۱۲۴]، مانند کلمهٔ «سَنیج» درکتاب لباب الالباب[۱۲۵] کمتر مورد توجه است، در حالی که «ل» اضافه شده درکلمه «سَنِیك» به‌وسیلهٔ ناشر کتاب‌شناسی جغرافیای عرب، نادرست است..

«سِپیج» یا «سِپیچ» شاید از شکل جانبی لهجهٔ «اسپیذ» باشد که مانند زبان خوارزمی، از تغییر کلمهٔ ت به چ است. «سِپَنج» را شاید بتوان باکلمهٔ افغانی «اسپین» و کلمهٔ پهلوی «اسپینك» (سفید) و کردی «اسپیندار» که برابر لغت «اسپیندار» (درخت تبریزی سفید) فارسی نو است، مقایسه کرد.[۱۲۶] باوجود این به کلمهٔ «سپنج»، باید به صورت لغت فرضی فکر کرد.[۱۲۷]

محل نامبرده مابین «کراقان» (کلاغ آباد امروزی) و گُرگ در نزدیکی نصرت آباد کنونی قرار داشته و جدا از ناحیهٔ کرمان بوده است، اگرچه جزیی از آن محسوب می‌شد.[۱۲۸] بنابر مقدسی[۱۲۹]، برعکس این محل، جزء فهرست مالیاتی شهرهای سجستان بوده است.

وَشْتْ

«وشت» می تواند فقط «خواش» یا «خواص» موردنظر جغرافیدانان عرب، و همان

۱۲۲. یاقوت: معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۱۲۳. بکری: المعجم ما استعجم من اسماءالبلاد و مواضع، ص ۵۶۹.

۱۲۴. یاقوت: معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۶۷۶، س ۲.

۱۲۵. عوفی: لباب‌الالباب، ص ۱۴۲.

۱۲۶. رجوع کنید به:

Paul Horn: **Grundriss der neupersischen Etymologie,** Nr. 708, (Hildesheim 1919).

۱۲۷. همان منبع، شماره ۷۰۸.

۱۲۸. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۶۲، س ۲.

۱۲۹. مقدسی: احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم، ص ۴۹۵، س ۶.

«وشت» امروزی باشد[۱۳۰]، و یا بنابر نظر توماشك به صورت «خاش»، محلی در نواحی سرحدی ایران و بلوچستان، در قسمت جنوبی کوه «نوشادر» است.

ابن فقیه چنین گزارش می‌دهد:

در کرمان شهری به نام «دمندان» وجود دارد، شهر بسیار بزرگ و وسیع، که در آن معادن طلا، نقره، آهن و سنگهای سرب و گوگرد فراوان یافت می‌شود. سنگ گوگرد در کوهی به نام «دنباوند» وجود دارد که کوهی است بس مرتفع در هوا که ارتفاع آن به سه فرسنگ می‌رسد. این کوه نزدیك شهری است به نام «خواش»، کوه از شهر ۷ فرسنگ فاصله دارد.[۱۳۱]

اصطخری نیز شرح می‌دهد که:

«خواش» آخر حد کرمان است.[۱۳۲]

اما یادآور می‌شود که عده ای گویند «از عمال سیستان است».[۱۳۳] از این رو «ما آن را در انتهای ناحیهٔ کرمان ذکر کرده ایم».[۱۳۴] در بخش دوم کتاب نشان خواهیم داد که «وشت» = «خواش»، مشابه آن چیزی است که گاستوریوس نیز آن را در جادهٔ پرسپولیس به سوی سند ذکر کرده است.[۱۳۵]

بنابـر این «اسپت» و نیـز «وشت» دو نـاحیهٔ مجـزا، مابین کـرمان و سجستـان است.

سَکَسْتان

«سکستان» بخشی از استان سلوکی‌ها بود که در استان ساحلی قدیم «زرنکا =

---

۱۳۰. رجوع کنید به:
«Die Karte von Persien» in den Proceeding of the R.G.S. February 1992.

۱۳۱. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۰۶، س ۷ و بعد.

۱۳۲. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۶۲، ص ۳.

۱۳۳. همانجا.

۱۳۴. همان منبع، ص ۱۶۸، س ۲، همچنین رجوع کنید به: Tomaschek: **Zur historische Topographie von Persien** I,S.52f.

135. Castorius: **Bestia desoluta Segm.** XII.3.

زرنکه» قرار داشت و به‌وسیلهٔ پارتها به تصرف درآمده بود.[۱۳۶] در زمان ایزیدُور خاراکسی که در زمان اگوستوس وقایع تاریخی را می نوشت، و به استناد نوشتهٔ وی، «سکستانه» دارای حکومتی مستقل بود.[۱۳۷] اما در نیمهٔ نخست قرن اول میلادی، همزمان بخشهای شرقی قلمرو سکاها، زیر فرمان خاندان «گوندفَر»[۱۳۸]، یکی از شعب اخلاف پارتی، به نام «سورن» درآمد. توسعهٔ بیشتر این نواحی، در ادوار اخلاف مؤنث قلمرو اشکانیان، برای ما ناشناخته است. «سگستان» (= سکستان) به‌وسیلهٔ اردشیر به تصرف درآمد[۱۳۹] و در کتیبه «پای ـ کولی»، از «سکان شاه» نیز صحبت شده است.[۱۴۰]

امّا تاکنون اطلاع دقیقی در دست نیست که آیا این سرزمین درآن زمان به صورت یك استان معمولی، مرزبانی در رأس خود، داشته است و یا به‌وسیلهٔ سلسله های محلی با نام «شاه» اداره می شده است. اما کلادیوس مامرتینوس[۱۴۱] یادآور می شود که «اورمیس» (هرمزد) در یکی از سخنرانیهای خود در سال ۲۷۹م که علیه برادر خود بهرام‌شاه دوم (۲۹۳ ـ ۲۷۶م) در جنگهای داخلی ایراد می کرد، از جانب سکاها، کوشان ها و گل ها حمایت می شد.[۱۴۲] اینکه ایرانی ها در زمان جنگهای کاروس (سالهای ۳ ـ ۲۸۲م)

---

۱۳۶. در مورد اشکال مختلف این اسم رجوع کنید به: Hübschmann: **Arm. Gr. I**, 1,71. این نام به فارسی «درنکا» *Dranka = ***Δράγγαι*** است که به سه شهرستان تقسیم می شده است. این سه شهرستان عبارت بود از: ***Ἀναύων χώρα*** با پایتخت: ***Φράδα*** ؛ فرح **Farah**, ***Φρά*** ؛ ***Ζαραγγιανή*** با پایتخت قدیمی Zaring (Zarang) d.i. ***Ζάριν*** ؛ ***Παραιτακηνή*** «سرزمین رود» (هفت‌رود) (**Rōδbār**) یا سرزمین بعدی «سکها» ***Σακαστάνη***, که به‌وسیلهٔ بطلمیوس (کتاب نوزدهم، ص۴۳۶، س ۲۱) به صورت ***Ταταχηνή*** تصحیح شده است.

۱۳۷. پایتخت این حکومت مستقل به نام ***Σιγάλ***, بود، که محققاً از طریق سرحدات، پادشاه سکاها در پنجاب، برآن حکومت می کرد.

۱۳۸. رجوع کنید به مقالهٔ من (مارکوارت) درمورد «تاریخ و وضع ایران»، در **مجلهٔ شرق شناسی آلمان**، شماره ۴۹، ص ۶۳۶، زیرنویس ۶.

۱۳۹. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۱۲.

140. Hauge: **Essay**, p.78.

141. Claudius Mamertinus.

142. Panegyr. 3c. 17: ipsos Persas ipsumque regem adscitis saccis et ruffis et gellis

←

مشغول جنگهای داخلی بوده اند، شرح حال نویسان کاروس این جریان را گزارش داده اند.[۱۴۳] در اینجا به نظر می‌رسد که سکاها کم و بیش مستقل‌تر از کوشان‌ها (کوسیان) و ِگل‌ها بوده اند. آگاثیاس[۱۴۴] نیز گزارش می‌دهد که ورهران شاه دوم، قوم سگستانه را تحت انقیاد خویش درآورد و سپس پسر وی، ورهران سوم عنوان «سکان شاه»[۱۴۵] را کسب کرد، یعنی او شاهزاده حاکم سکستان نامیده شد.[۱۴۶] بنابراین چنین به نظر می‌رسد که سکستان، ابتدا در این زمان است که به صورت شهرستان مستقلی درآمد. در شرح حال مارسلینوس، باوجود این، سگستانیها در زمان شاپور دوم به عنوان اقوام حامی ایرانیان در کنار آلبان‌ها (آلونکها)، هون‌ها و احتمالاً کوشان‌ها (کوسیان) محسوب شده اند.[۱۴۷]

به نظر می‌رسد که «زمین داور» هنگام استیلای اعراب زیر حکمرانی مرزبان ویژه ای قرار داشته[۱۴۸]، و احتمالاً جزء ناحیهٔ «بُست» و «اَرُخَث» یا «رَخوَث»[۱۴۹] محسوب

←

petit frater ormies nec respicit vel pro maiestate quasi regem [مانند نسخهٔ خطی] vel pro pietate quasi fratrem.

همچنین رجوع کنید به مقالهٔ: مومسن، در مجلهٔ انجمن جغرافیدانان سلطنتی انگلیس، ص ۴۴۳، زیرنویس ۱.

۱۴۳. رجوع کنید به: Vopisus: vita Cari 8,1.

144. Agathias.

145. *Σεγανσαά*

۱۴۶. رجوع کنید به: طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۰؛ حمزه: سنی الملوک والارض، ص ۵، س ۱۶؛ نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۹، زیرنویس ۲.

۱۴۷. رجوع کنید به: آمیانوس، شرح حال مارسلینوس، کتاب ۱۶، قسمت ۹، بند ۴، مسلماً کلمهٔ Cusenos برای Eusenos به کار رفته است. در این مورد رجوع کنید به:
Tomaschek: «Sogdiana», in: **SBWA**, (1877), Bd. 87, S.155.

۱۴۸. رجوع کنید به: بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۴، س ۱۵.

۱۴۹. عربی آن: «رخوذ»، در کتاب مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۵۰: الرّخذ، در کتاب ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۵، س ۲۳: معمولاً الرّخج، ذکر شده است، که همان

←

می شده است. ابن رُسته[۱۵۰] این ناحیه را جزء سجستان می داند، و ابن خردادبه[۱۵۱] نیز «رُخَجّ» و «زمین داور» را پس از شهرهای سگستان برمی شمارد. «بُست» و «ارخذ» بعدها (پس از ازبین رفتن پیروزشاه) همزمان با زابلستان به دست هیاطله افتاد، اما پس از ازبین بردن حکومت هیاطله به‌وسیله خسرو انوشیروان، مجدداً به تصرف ایران درآمد.[۱۵۲]

در دوران استیلای اعراب، در حدود ۳۰هـ، مرزبانی در زرنج به نام «اپرویز» حکومت می کرد که با ربیع بن زیاد حارثی[۱۵۳] از درصلح درآمد. دومین جانشین ربیع بن زیاد به نام عبدالرحمن بن سمرة بن حبیب بن عبد شمس، به ولایت سیستان منصوب شد. او کلیه مناطق را تا دیار «زمین داور» به تصرف خویش درآورد، سپس با اهل بُست و زابل نیز پیمان صلح بست. درزمان حضرت علی(ع)، سگستان همزمان با خراسان سقوط کرد. امادر دوران حکومت معاویه که عبدالرحمن بن سمرة دوباره والی آنجا شد، سگستان و خراسان و نیز بلخ و کابل به انقیاد معاویه درآمد.[۱۵۴] پس ازمرگ عبدالرحمن بن سمرة (حدود ۵۰هـ/۱ ـ ۶۷۰ میلادی) کابلشاه به نبرد با مسلمین پرداخت، و کلیهٔ مسلمانان را از سرزمین خویش بیرون راند و «زُنبیل» [= رتبیل، در متون قدیم تر: ژونبیل] بر زابلستان و اُرُخَجّ مستولی شد و به بست رسید. ربیع بن زیاد حارثی، جانشین عبدالرحمن بن سمرة، با گروهی به جنگ وی رفت، [دو سپاه در بست باهم به نبرد پرداختند]، زنبیل [ژونبیل] شکست خورد و به سوی رخج عقب نشست. «ربیع» وی را تعقیب کرد و در رخج دوباره نبردی درگرفت. پس از عزل ربیع، جانشین وی

→

«آراخوز» است، به فارسی میانه *Haraxuat که در اثر ایزیدور خاراکسی، بند ۱۹ برابر کلمهٔ Χοροχοάδ است.

۱۵۰. ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۱۰۵، س ۲۳.

۱۵۱. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۵۰، س ۸.

۱۵۲. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۲.

۱۵۳. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۹۴، س ۲۰ و بعد.

۱۵۴. همان منبع، ص ۳۹۶، س ۵ و بعد؛ یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص ۲۵۸، س ۶ و بعد.

«عبیدالله بن ابی بکر»:

پیوسته نبرد می کرد، چون به «زران» رسید، رتبیل [ژونبیل] بر سرزمین خویش و سرزمین کابل امان خواست و برآن شد که هزار هزار درهم و دویست هزار بپردازد... سرانجام بر هزار هزار درهم پیمان صلح بستند.[۱۵۵]

هنگامی که یزید بن معاویه به خلافت رسید، «سَلم بن زیاد» به امارت خراسان و سیستان منصوب شد. [سلم برادر خویش «یزید بن زیاد» را به سیستان فرستاد]. هنگام مرگ یزیدبن معاویه (۶۴هـ/۴ ـ ۶۸۳م) یا اندکی پیش از آن، اهل کابل شوریدند و ابوعبید بن زیاد را به اسارت گرفتند. یزید بن زیاد برادر سَلم، علیه آنان لشکر کشید و در شهر «جَنْزَه» با آنان به نبرد پرداخت. یزید و گروهی از یاران وی کشته شدند و دیگر سپاهیان گریختند.[۱۵۶] به نظر می رسد منظور از «جَنْزَه»، همان شهری باشد که جغرافیدانان متأخر آن را «غَزْنَة» یا «غزنین» و همان «غزنه»[۱۵۷] امروزی می دانند. ادامهٔ جنگهای داخلی در میان قبایل عرب قدرت زنبیل را تشدید کرد، به طوری که او اعراب را در زرنج مورد تهدید قرار داد.[۱۵۸] در این میان عبدالله بن زبیر (در حدود سال ۷۳ ـ ۶۴هـ) به وسیلهٔ عربی به قتل رسید و گویا این قتل در نواحی زرنج به وقوع پیوسته باشد.[۱۵۹] امیر موسوم به «زنبیل» [ژونبیل] در اول ورودش به وسیلهٔ بلاذری بوضوح از «کابل شاه» متمایز می شود. البته از دنبال کردن توضیح گمراه کننده سیف (تاریخ طبری، ج۱، ص ۲۷۰۶) تحت آن نام، برادر کابل شاه فهمیده می شود.

در تاریخ طبری چنین گفته می شود:

سجستان بزرگ همیشه پراهمیت تر از هردو سرزمین (سجستان و خراسان) است و مناطق مرزی غیرقابل دسترسی بوده است. به این نواحی تا زمان معاویه لشکرکشیهای متعددی شده بود. نظر به اینکه، شاه منطقه قبل از برادرش «زنبیل»

---

۱۵۵. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۷، س ۸ و بعد.

۱۵۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۷، س ۱۸ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۸، س ۱۳.

۱۵۷. رجوع کنید به بخش ماوراءالنهر.

۱۵۸. رجوع کنید به توضیح مشابه سیف.

۱۵۹. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۵۸، س ۶ و بعد.

[ژونبیل][۱۶۰]، به شهری در سجستان به نام «آمل» (صحیح تر آن زابل) گریخت، و خود را تسلیم سَلم بن زیاد ـ که در آن زمان حاکم سجستان بود ـ کرد، سلم بن زیاد از این موضوع خوشحال شد و به هر دو امان داد و به آنها اجازه اسکان در این سرزمینها را داد و جریان را برای معاویه نوشت و چنین وانمود کرد که خود در پیروزی سهم داشته است. بنابر قول ابن زیاد به آنها اجازه اقامت داده شد. اما پس از مرگ معاویه و آغاز برخوردهای داخلی، شاه شورش کرد و آمل را به تصرف درآورد. زنبیل [ژونبیل] از شاه ترسید و در محلی که امروزه نیز وجود دارد، موضع گرفت، ولی این امر او را هنوز راضی نمی کرد، از آنجاکه سپاهیان شاه از جانب زنبیل [ژونبیل] متوقف شده بود، وی به زرنج چشم دوخت و به آنجا لشکر کشید و به محاصرهٔ آنجا پرداخت، تا زمانی که برای شاه نیروی تقویتی از بصره سررسید. بدین طریق زنبیل [ژونبیل] و کسانی که با او در آن سرزمینها اسکان یافته بودند، تا مرگ معاویه همچنان مورد تحقیر بودند و چنان فشار و تنگی بر آنها وارد می آمد که تا به امروز برطرف نشده است.

دراولین بخش این گزارش ظاهراً نقش شاه و برادرش زنبیل [ژونبیل] باهم تعویض شده است، نه شاه، بلکه زنبیل [ژونبیل] قبل از برادرش فرار کرد. مغشوش بودن این گزارش از آنجا ناشی می شود که از اصطلاح «کفرالشاه» (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹)، کلمهٔ «کفر» اشتباهاً به «عهد ابن زیاد» مربوط می شود (ج ۱، ص ۸). در کتاب تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۷۰۶ چنین می خوانیم:

فهرب من الشاه اخوه واسم اخی الشاه یومئذ زنبیل

که مفهوم اصلی تفسیر فوق است.

سلم بن زیاد، درزمان معاویه والی نبوده است، بلکه ابتدا در دوران یزید، در حدود سال ۶۱هـ/۱ ـ ۶۸۰م[۱۶۱] والی شده است و پس از مرگ یزید، جنگهای داخلی مابین عبدالله بن الزبیر و امویان آغاز شده است.

بیش ازاین، دیگر حوادث متغیّر از جمله روابط زنبیل [ژونبیل] دوم، جانشین زنبیل [ژونبیل] اول، باحاکم سگستان، از زمان ایجاد حاکمیت مجدد امویان را، بررسی

---

۱۶۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۹۳، س ۳، به جای کلمهٔ «ذویه»، «زویل» خوانده شود.
۱۶۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۹۲ و بعد.

نمی کنیم. اما بنابر آنچه که تا به حال ذکر شد، حداقل این موضوع قابل درك است که زنبیل [ژونبیل] هرگز سگستان واقعی را در تصرّف نداشته است[۱۶۲]، اگرچه ابن خرداذبه (المسالك و الممالك، ص ۴۰) به زنبیل [ژونبیل]، عنوان امیر سگستان، ارخج و زمین داور، داده است.

به نظر می رسد سگستان[۱۶۳] در سالهای ۴۳۰ و ۵۷۷م، پس از ویرانی به‌وسیلهٔ هیاطله، به عنوان اسقف نشین نسطوریان درآمده است.[۱۶۴]

زَپَلستان[۱۶۵] [زاپلستان]

«زپلستان» معادل کلمهٔ پهلوی «زاپلستان» قرار داده می شود.[۱۶۶] اعراب آن را «زابل»[۱۶۷] یا «زابلستان»[۱۶۸] می نامند. مقدسی آن را به صورت «جابُلستان» ذکر می کند.[۱۶۹] هوان ـ چوآنگ آن را به نام «تسو ـ کیو ـ چوآ»[۱۷۰] می شناسد که پس از

---

۱۶۲. از آن ناگوارتر، تاریخ استیلای امپراتوری «سوریا» در ادوار آغازین و تاریك زمامداری زنبیل پادشاه هندوستان است که قبلاً سرزمینهای سند تا «بست»، غزنین، داور و هیرمند را به تصرف درآورده بود. (مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۸ ـ ۷۹).

۱۶۳. 

۱۶۴. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۲؛ ص ۴۰۴، س۸.

165. Zaplastan.

۱۶۶. به جای آن، کلمهٔ *Zawulistān* [illegible] است (رجوع کنید به کتاب بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۳۴، ص ۱۶۹ و نیز «زوول» در کارنامك را می یابیم (کارنامك، بخش ۵، بند ۱، ص ۲۵ = ۲۲ ترجمه (= ۴۸ کتاب نولدکه).

۱۶۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۴، س ۱۷؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۳۳، س ۱۱، سال ۷۸هـ = ۸ ـ ۶۹۷م.

۱۶۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۵۰، س ۱۰، در سال ۱۸۵هـ/۸۰۱م؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۶، نسخهٔ قدیمی، ص ۳۶۷، س ۹؛ ص ۴۰۱، س ۱۱ (نسخهٔ خطی، «زابلستان» نام دارد). ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۵، س۳.

۱۶۹. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۹۹.

170. Tsau - Kiu - c'a.

تغییراتی به نام «تسو ـ لی»[۱۷۱] نیز گفته می شده است.[۱۷۲] پایتخت زابلستان شهر «هو ـ سی ـ نا»[۱۷۳] یا «غزنین» یا غزنه (نام قدیمی تر آن: گَنْجَك) نامیده می شد. بلوشه در کتاب خود، بنیان گذار پایتختی این شهر را، از رستم پادشاه سگستان می داند، و در تاریخ طبری (ج۱، ص۶۰۴) زابلستان و سگستان از تیول امارات رستم ذکر می شود.

قبلاً از یادداشتهای طبری ذکر کردیم که زابلستان با سایر سرزمینها (پس از سقوط پیروزشاه) به دست هیاطله افتاد، اما خسرو اول آن سرزمین را مجدداً ضمیمهٔ امپراتوری خود کرد. ظاهراً پس از اشغال هر سرزمین بیگانه، نام حکّام، با نام تاریخی آن سرزمین بستگی پیدا می کرد. از «تورمانه»[۱۷۴] هندی، پادشاه «هونه»[۱۷۵] پدر «مِهِرَکوله»[۱۷۶]، در کتیبه «کیورا»[۱۷۷] (در شمال غربی پنجاب) به نام مهاراجه «تورمانه» شاه «جُوُولَه» نام برده شده است. بر روی سکه های نقره ای، سجعی بدین مضمون یافت شده است: «شاه جبوله»، «شاه جنبوله»، «شاه جبووله».[۱۷۸] کوینگهام در تألیف خود از نامهای «جووله»، «جبوله» و «جبووله» یاد می کند. در واقع آن طور که من تصور می کنم، این اسامی، با اسامی قبیله ای ـ در این ارتباط با نام سرزمین «جابلستان» ـ در کتاب مقدسی[۱۷۹] کاملاً مطابقت دارد. علاوه بر آن هوان ـ چوآنگ گزارش می دهد که خط و زبان ساکنان جابلستان، با سایر سرزمینها اختلاف دارد. مسعودی[۱۸۰] دربارهٔ سرزمین

---

171. Tsau - li.

172. Stan - Julien: **Memoires II**, S. 185 ff.

173. Ho - si - na.

174. Toramäna.

175. Huna.

176. Mihirakula.

177. Kyura.

۱۷۸. رجوع کنید به:
Alex Cunnigham: **Num. Chron**. 1894, p.249, 253, 278, PL. VII, 8-10, 13.

۱۷۹. در اینجا زیاد نمی توان به مبحث این سکه ها وارد شد.

۱۸۰. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۴۹.

«آبلستان» یعنی «زابلستان» می نویسد:

زابلستان قلمرو وسیعی است که به نام کشور فیروز بن کَبْك معروف است و درآنجا قلعه‌های عجیب و منیع هست و همچنین زبانهای مختلف و اقوام فراوان که کسان دربارهٔ نسبشان خلاف دارند...

فرهنگ نویسان ایرانی از این موضوع آگاه بودند که «زاولی» لهجهٔ ویژه ای است که از «هروی»، «سگزی» و «سغدی» کاملاً متمایز است. «تسو ـ لی» که به صورت تغییری از «تسو ـ کیو ـ چوآ»[۱۸۱] ذکر شده است، ظاهراً آوایی از «ژاوول»[۱۸۲] است، در حالی که «تسو» خلاصه‌ای از آن است و «کیو ـ چوآ» صفت آن است که از کلمهٔ سغدی «تسو» متمایز می شود. (تقریباً فارسی میانه «کوتك» = کوچك است؟). به نظر می رسد حکومت پادشاهی «ین ـ فو ـ یه»[۱۸۳] نیز با همان قبیله ای در ارتباط بوده باشد که در تاریخ به جای «یوئه ـ چی»[۱۸۴]، تاتارهای وای (۵۵۶ ـ ۳۸۶م) با حکومت پادشاهی «کائو ـ فو»[۱۸۵] (کابل) یکسان قرار داده می شود.[۱۸۶]

بنابر نظر هوان ـ چوآنگ، زابل درعصر پادشاهی کائو ـ فو، دارای حکومت پادشاهی مستقلی بوده است که امیران آن نسلها در آن نواحی حکومت می کرده اند. با هیچ بیانی نمی توان اظهار داشت که این سرزمین ممکن است به ایران وابسته بوده باشد. تاریخ تسخیر و یا وضع سیاسی این سرزمین در عصر ساسانیان نامشخص است، اما این احساس نیز وجود دارد که بعدها کابل از مسلمانان مجدداً پس گرفته شد. همان طور که در فوق مشاهده شد، حدوداً تا اواسط قرن سوم میلادی، تا فرار پیروزشاه

---

181. Tsau - kiu - ćʼa.

182. Ğāwul.

183. Jen - fóu - je.

184. Jüe - ći.

[در منابع چینی، شاخه‌ای از یوئه ـ چی» در زمرهٔ سکاها به شمار می‌رفته است]م.

185. Kau - fu.

186. Éd. Specht, Études sur L'Asie centrale d'après les historiens chinois. Ire livr. p.16 Extr. du **Journ. asiat.**, *1883.

بن کَبْك(؟) که در آن سرزمین حکمفرمایی می کرد، این شهر از استقلال برخوردار بوده است. در این زمان حکمرانی بلخ را «داود بن ابوداود عباس» که از خاندان امرای ختل بود، به دست گرفت، و علیه «پیروز بن کبك» به جنگ پرداخت، و نیز قبل از سال ۲۶۲هـ/۶ ـ ۸۷۵م، یعقوب بن لیث صفّار در زابلستان بوده است. او به سرزمین پیروزبن کبك تجاوز کرد و ملاقاتی با پادشاه «بُست» داشت.[۱۸۷] بنابر نوشتهٔ مسعودی، سرزمینهای امیران آن منطقه به نام سرزمین پیروز بن کبك نامیده می شد[۱۸۸] و نیز ابن خردادبه[۱۸۹] به «پیروز» عنوان «شاه زابلستان» می دهد.

جنگجویی و سلحشوری ساکنان آنجا از قدیم الایام معروف بود، و در شاهنامهٔ فردوسی از قهرمان افسانه ای «رستم»، به نام «گُرد زابل» نام برده می شود و نیز در کارنامك، از زابلستان چنین یاد می شود:

پس از بس سپاه و گند زابل به هم کرد و به کارزار کردان شاه مادی فرنفت...[۱۹۰]

میشون[۱۹۱]

«میشون» شکل فارسی «میشان» است. تا پایان حکومت اشکانیان، دارای حکومت مستقلی بود، اما اردشیر آخرین پادشاه میشون را کشت و آنجا را به نام استان «شاذ ـ بهمن» نامید.[۱۹۲] ابن خردادبه از پادشاهی به نام «میشان»[۱۹۳] یاد می کند که

---

۱۸۷. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۸۰، س ۲. همچنین رجوع کنید به: مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۸، ص ۴۲، و نیز رجوع کنید به ابن اثیر: **الکامل**، ج۷، ص۱۷۱؛ مسعودی: **مروج الذهب**، ج۸، ص۱۲۵ و بعد.

۱۸۸. مسعودی، همان منبع، ج ۱، ص ۳۹۴، ج ۴، ص ۴۵.

۱۸۹. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۲۹، س ۱۳.

۱۹۰. [**کارنامهٔ اردشیر بابکان**، بخش ۵، س ۱]م.

۱۹۱. *Μεσηνή* ,Mēšān در کتاب زیر، ص ۱۴۶ به صورت Մեշըն نقل شده است:
Elišé Wardapet: **Geschichte Wartans u. armenischen Krieg,** (Venedig, 1828).

۱۹۲. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۷، س ۵؛ طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۱۸، س ۱۴؛ همچنین رجوع کنید به نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص۱۳.

۱۹۳. برحسب کد (ب) خوانده شود.

احتمالاً مورد تأیید اردشیر بوده است، یعنی یك بار شاهزادهٔ حکمرانی، این عنوان را داشته است.

میشان در سال ۴۱۰م دارای استان کلیسایی مستقل و مرکز مطران[۱۹۴] و دایره اسقفی «کرخه»، «ریمه» و «نهرگور» بوده است.[۱۹۵] از این‌رو نبایستی به عنوان استانی سیاسی تفهیم شود، اگرچه در اصل، مرزهای دوایر اسقفی با مرزهای استانهای سیاسی پوشش می‌شدند.

«پراتِ دِ میشان»، به عربی: «فُرات مَیْسان» یا: «فُرات البصره» در نزدیکی یا در محل بصرهٔ بعدی قرار داشته است که نام رسمی آن «بهمن اردشیر»[۱۹۶] یا «وَهْمن ـ اردشیر»[۱۹۷] خوانده می‌شد، به روایت دیگر «وَهْمَناباذ اردشیر» که خلاصه‌شدهٔ آن «بهمنشیر»[۱۹۸] نام دارد. یاقوت[۱۹۹]، ابن فقیه[۲۰۰] و ابن قتیبه[۲۰۱] آن را به نام «بهمن اردشیر خرّه» نامیده اند.

«کرخهِ میشان»[۲۰۲]، به عربی: «کَرْخ مَیْسان»[۲۰۳] که نام رسمی آن «استرآباذ اردشیر» است[۲۰۴] و به‌وسیلهٔ شاپور اول، رسماً نام «شاذ شاپور» لقب گرفت.[۲۰۵] بنابر

---

۱۹۴. این مطران به نام «پراث‌د میشان» ***Porað de*** - Mēšān بوده است.

۱۹۵. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، زیرنویس ۵.

۱۹۶. به زبان سریانی: ܘܗܡܢ ܐܪܕܫܝܪ (Wahman - Ardašîr).

۱۹۷. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۲.

۱۹۸. حمزه: سنی ملوك الارض والانبیاء، ص ۳۸، س ۱؛ ص ۴۶، س ۱۷.

۱۹۹. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷؛ ج ۲، ص ۴۲۹.

۲۰۰. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۱۸۹.

۲۰۱. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ص ۳۲۲.

۲۰۲. Karxā de - Mēšān.

۲۰۳. *Σπασίνου Χάραξ*

۲۰۴. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ص ۳۲۲؛ س ۵؛ یاقوت: معجم البلدان، ص ۲۵۷، س ۱؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۱۹۸، س ۱۹؛ ابن قتیبه در ص ۳۲۲ کتاب عیون الاخبار آن را به صورت «استاراباذ»، و دینوری: اخبارالطوّال، ص ۴۷، س۱۳ «استاذ اردشیر»، و حمزه: ←

نوشتهٔ یاقوت، «نهرگور» بین میسان و اهواز قرار دارد. این چهار اسقف‌نشین، ظاهراً مطابق چهار تسوگ (تسوج = طسوج) است که به استان «شاذ بهمن» تقسیم می‌شود: بهمن اردشیر، میشان (= کرخه)، دشت میسان (اُبُلّه = ریمه) و «ابزقباد». ابزقباد بایستی نام رسمی «نهرجور» بوده باشد. بنابر نوشتهٔ یعقوبی[۲۰۶] ناحیهٔ ابزقباد، در نزدیکی «مثار»[۲۰۷]، پایتخت میسان است.[۲۰۸]

بخوبی روشن است که «ایزد قباد کرد» (آنچه که به وسیلهٔ ایزد کوات ساخته شده)، با بنایی که کوات در «سواد»[۲۰۹] ساخته است، می بایستی مشابهت داشته باشد. این نام در گزارشها، با نام «ارّجان»، محلی که کوات اسرای «آمد» و «مارتیرو پولیس» یا «میافارقین» را به آنجا می فرستاد[۲۱۰]، مشابهت دارد. این نکته بنابر نوشتهٔ حمزه[۲۱۱] «به ازآمد کواذ» است که در اصل، باید توضیحی برای این رویداد تاریخی

←

سنی ملوك الارض والانبياء، ص ۴۷ و ۴۹ آن را «انشااردشیر» و «استااردشیر» می نامند. همچنین رجوع کنید به نولدکه: تاریخ ساسانیان و عربها، ص ۱۳، زیرنویس ۵ و ص ۲۰، و نیز زیرنویس ۲ که آن را «ریما» = ܪܝܡܐ Rēmā می نامد. حمزه در ص ۴۸ کتاب خود از آن نام می برد.

۲۰۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۰، س ۱۴.

۲۰۶. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۲۱ و بعد.

۲۰۷. Maδār

۲۰۸. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۰، س ۱۸ و بعد.

۲۰۹. حمزه: سنی الملوك الارض و الانبياء، ص ۵۷.

۲۱۰. همان طور در کتاب البلدان، ص ۱۹۹، س ۱ و بعد؛ و نیز در کتاب معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۹، س ۸ و بعدها؛ و ج ۴، ص ۷۰۷، س ۴ و بعد. اما این موضوع در کتاب دینوری: اخبار الطوّال، ص ۶۸ کاملاً مبهم است، او نیز اظهار می دارد که زندانیان به شهر «ابرقباذ» مابین پارس و اهواز کوچ داده شدند، اما این اظهار کاملاً بدون مشابهت با مفهوم «استان الاعلی» است، که پایتخت آن «انبار»، در فرات بود. (رجوع کنید به ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۷، س ۱۴ـ۱۱، و ابن فقیه: البلدان، ص ۱۹۹، س ۹ـ۷؛ همین توضیحات هم در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۰۷ به چشم می خورد.

۲۱۱. حمزه: سنی الملوك الارض و الانبياء، ص ۵۶.

باشد.[۲۱۲] این نام عبارت است از «وه آمذ کواذ» که به عبارت «وامقباذ» یا ساده‌تر «امذقباذ» درمی آید.[۲۱۳]

میشان قدیمی که مطابق استان «شاذ بهمن» بوده است، در عصر خلفا جزء «سواد» محسوب می‌شد، و یعقوبی[۲۱۴] نیز «ابزقبادوالمذار» (در نسخهٔ خطی برای کلمه «المنازل» به کار رفته است) را برای عراق یعنی «خوربران» قدیمی به کار برده است. برای من هنوز روشن نیست که چرا در تقسیم‌بندی جغرافیدانان ما، به «نیمروز» ارتباط پیدا می کند.

هَگَر

«هگر» به عربی «هَجَر»[۲۱۵] است که پایتخت بحرین بوده است. آخرین مرزبان ایرانی به نام «سیبخت» در این محل اقامت داشت.[۲۱۶] به نظر می‌رسد که در سالهای

---

۲۱۲. بعدها کلمهٔ «به» به عنوان وجه امری درآمد که از ساختار آن دقیقاً اطلاعی در دست نیست. از این‌رو توضیحات «بهازند یوسابور» در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۱، س ۵، و حمزه: کتاب سنی الملوك الارض، ص ۴۸، برای «وه انتوکه شاهپور» (انتوکیه خوب،یا بهتر) شاپور، به «وندی سابور» در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۰، س ۱۴ به کار می‌آید، و عبارت «به‌ازاندیو خسرو» در کتاب سنی الملوك الارض، ص ۵۷، برای «وه انتیوکه خسرو» عبارت «جُندیوخُسْرَه»، در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۰، س ۳ (اشتباهاً وه جندیوخسره، از همان مؤلف، ج ۴، ص ۴۴۱ و نسخهٔ قدیمی ۴۴۷)، به کار رفته است. یا اینکه به صورت «وَندیِخسره» (کذا!) در اخبارالطّوال، ص ۷۰، س۱۷، و یا عیون‌الاخبار، ص ۱۱۵، س ۱۹، درمی آید. مشابه همین جملات در ریشهٔ کلمهٔ «فرغانه = ازهر» وجود دارد (ابن خرداذبه: المسالك والممالك، ص ۲۰، س۵).

۲۱۳. همچنین در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۸۷ و نسخهٔ قدیمی ۸۸۸، س ۱، برای «رام قباذ» واژهٔ رم قباذ به کار رفته است.

۲۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۱۵. به سریانی: ܗܓܪ

۲۱۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۷۸، س ۱۳.

۵۵۵ و ۶۷۷م محل اسقف‌نشین نسطوریان بوده است.[۲۱۷]

پنیت ـ رشیر[۲۱۸] [بنیات اردشیر = بنیاد اردشیر]

این نام رسمی شهر «الخطّ»[۲۱۹] است که در ناحیهٔ «قطیف» در بحرین بود و به‌وسیلهٔ اردشیر از نو بنا شد.[۲۲۰] در تاریخ طبری[۲۲۱] به صورت «فسا اردشیر» ذکر شده است (تغییرات آن عبارت است از «فسار»، «فساد»، «فینا»). حمزه[۲۲۲] این نام را «بتن اردشیر» و دینوری[۲۲۳] آن را «فوران اردشیر» می نویسد. از این تغییرات احتمالاً شکل قدیمی‌تر عربی آن «فیناذ اردشیر» به‌وجود آمده است.[۲۲۴] منظور از آن، همان محلی است که ارتخشیر (اردشیر) در ساحل دریای فارس بنا کرده بود که «بوخت اردشیر» نام داشت و در کارنامك[۲۲۵] و تاریخ اردشیر بابکان[۲۲۶]، اشتباهاً به جای در ایران، در ساحل مقابل آن یعنی بحرین ذکر شده است.[۲۲۷] در بحرین، یعنی آنچه که از این ارتباط

---

۲۱۷. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۱۲؛ ص ۴۰۷، س ۲؛ همچنین رجوع کنید به: نولدکه: وقایع سریانی، ص ۴۷، زیرنویس ۱.

۲۱۸. Paniat - Ršir.

۲۱۹. به سریانی: [illegible]

۲۲۰. این نام به سریانی [illegible] نوشته می شود. رجوع کنید به مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۱۲.

۲۲۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۰، س ۱۱.

۲۲۲. حمزه: سنی‌الملوك الارض والانبیاء، ص ۴۷ و بعد.

۲۲۳. دینوری: اخبارالطوّال، ص ۴۷، س ۱۴.

۲۲۴. سریانی: [illegible] و ارمنی: [illegible]. دینوری از متن پهلوی [illegible] «فوران» ذکرمی کند: (ن = ن ,*d*, *j*, د = د ,*n*, ۱ = و).

۲۲۵. کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش ۴، بند ۸، ص ۲۳.

۲۲۶. نولدکه: تاریخ اردشیر بابکان، ترجمه از متن پهلوی، (گوتینگن، ۱۸۷۸)، ص ۴۶.

۲۲۷. عبارت [illegible] برای [illegible] است. نظیر آن را در عبارت [illegible] (بُخت خسرو) درکتاب شهرستانهای ایران، بند ۵۱ است. «بوخت ـ سرو» یك متن پهلوی درbarهٔ کوتاهی

←

به‌دست می آید، در «الخطّ» نیز در اواخر فرمانروایی اشکانیان امیرنشین ویژه‌ای وجود داشته است که اردشیر آن را به پایان رساند.[۲۲۸] امیر آن نیز نام سنتروك (سانتروك) اشکانی را دارا بود.

در حدود سال ۵۷۷م، «الخطّ» به صورت نام رسمی و در حدود سال ۶۷۷م به‌صورت نام عربی خود به عنوان اسقف‌نشین درآمد.[۲۲۹]

دِر

منظور جزیره «درین» است.[۲۳۰] به عربی «دارین»، یکی از جزایر بحرین و احتمالاً منظور «عوال» است.[۲۳۱] در حدود سالهای ۴۳۰ و ۴۸۵م و سپس در سالهای ۵۸۸ و ۶۷۷م به نظرمی‌رسد محل یکی از اسقف‌نشینان سوریه شرقی بوده است.[۲۳۲]

← روز خرداد (دارمستتر: زنداوستا، ج ۲، ص ۲۷۷، زیرنویس ۴) برای کلمه [illegible] ، Pātsrav، پهلوی است (رجوع کنید به: وندیداد، ص ۲۰، س ۴؛ و دینکرت، ص ۸ درکتاب وست: متن پهلوی، سری ۵ـ۱، لندن ۱۸۹۷ ـ ۱۸۸۰، ج ۴، ص ۲۸) کلمات ذکرشده: ,Passrav ❊Pāsrav❊ Patsrav❊ در شاهنامه به صورت «سرو» آمده است.

۲۲۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰، س ۲ و ۱۱.

۲۲۹. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شمارهٔ ۴۳، ص ۴۰۴، س ۱۲ و ص ۴۰۷، س ۳. همچنین رجوع کنید به: Nöldeke: **Syr. Chron**, 47, N.20.

۲۳۰. به زبان سریانی: [illegible] یا [illegible]

۲۳۱. رجوع کنید به: Nöldeke: **Syr. Chron.** S. 14.N.5 و نیز گویدی، در مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۵، س ۵.

۲۳۲. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۹؛ ص ۳۹۸، س ۵؛ ص ۴۰۵. و قدیمی‌تر آن ص ۴۰۷، س ۱. در حدود سال ۴۳۰ میلادی [illegible] مابین «نرشه» و «کرخه» (دی ـ میشان)، و «مارکشکر» قرار داشت. مسلماً آن‌طور که در سطر ۱۳ پیش می آید، نمی تواند منظور «ری» و [illegible] باشد. بیشتر باید به صورت Dērē = [illegible] خواند شود.

مِیش ـ مَهیك[۲۳۳]

به عربی: «سَمَاهِیج» است که یاقوت در ج ۳، ص ۱۳۱ کتاب خود صریحاً آن را کلمه معرّب «ماش ماهی» = «مش ماهیك» ایرانی میانه می‌داند. قسمت دوم «ماهك» به معنای «ماهی» است. جزیره فوق مابین بحرین و عُمان واقع است. به نظر می‌رسد در حدود سال ۴۱۰م و نیز سال ۵۷۷م محل اسقف‌نشین سوریه شرقی بوده است.[۲۳۴]

مَزُون[۲۳۵]

«مَزُون» نام فارسی برای «عُمان» است.[۲۳۶] پایتخت آن «صُحار» یا «سُحَار»[۲۳۷] است. ساکنان آن به روایت ابن کلبی، غیر عرب بوده اند.[۲۳۸] این نام در اصل از مکّه[۲۳۹] به عمان بازگشته است و با نام «موخای»[۲۴۰] که در مقابل «کرمنین»[۲۴۱] قرار دارد، بایستی در ارتباط باشد.[۲۴۲] به وسیلهٔ مُهَلّب ابن ابوصُفرَه، کنیه «المزونی» اغلب به علّت ریشهٔ غیرعربی آن، به کار رفته است.[۲۴۳]

---

۲۳۳. Mēšmahik، به سریانی: ܡܫܡܗܝܓ یا ܡܫܡܗܝܓ

۲۳۴. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۸، س ۱۲؛ ص ۴۰۴، س ۱۲؛ همچنین رجوع کنید به: Nöldeke: **Syr. Chro**, 47, N. 3.

۲۳۵. Mazūn به سریانی: ܡܙܘܢ

۲۳۶. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ مبرّد (الازدی بصری): **الکامل**، ص ۶۲۷.

۲۳۷. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۳۳، ۳۳۱.

۲۳۸. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۵، س ۲۰.

۲۳۹. رجوع کنید به: Plinus: **Naturales Historia**, 6. § 98. (پلینیوس: **تاریخ طبیعی**، کتاب ششم، قسمت ۹۸)، و نیز بطلمیوس: کتاب ششم، فصل هفتم، بند ۴۰۵، س ۳.

240. Muxai

241. Karmanien

۲۴۲. همچنین رجوع کنید به: Tomaschek: **Zur hist. Topographie von Persien** I,S.48 f

۲۴۳. ابن رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۲۰۵، س ۲۱ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به ابیات «الکمیّت» در کتاب **معجم البلدان**، ج ۴، ص ۵۲۲؛ و نیز در کتاب بکری، ص ۳۸۴؛ جوهری، ج ۲، ص ۴۱۱؛ مبرِّد، ص ۵۶۸ و ۶۴۲؛ همچنین در کتاب تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۹، س ۱۵؛ و نیز:
Fragm. hist. Arab, I, p.68.

در نیمه دوم قرن اول میلادی، «عُمان» در تصرف امپراتوری ایران بوده است.[۲۴۴]

در کارنامك (کتاب ششم، بند ۱۵، ص ۳۰)، اهالی «مزون» کنار اعراب (تازیکان) در سپاه ایرانشهر[۲۴۵] در ساحل «اردشیر خرّه» که پسر هفتان بخت در آنجا بسر می برد، به چشم می خوردند.[۲۴۶] به نظر می رسد عُمان در دوران استیلای مسلمانان به طور مستقیم در تصرف ایران نبوده است، بلکه تحت حاکمیت برادران «عبد» و «جعفر» پسران «جُلَنَدَه» از قبیله «اَزْد» در شهر «صُحار»[۲۴۷] بوده است. با وجود این صریحاً ادعا شده است که در آنجا «مزدیسنائیان» نیز وجود داشته اند.

«مَزُون» در سال ۴۳۰م[۲۴۸] و نیز در سالهای ۵۴۴ و ۵۷۷م اسقف نشین بوده است.[۲۴۹]

خوژه رستان

نام «خُوژِه رِسْتان» (خوژیهرستان) از «داستان اردشیر» اخذ شده است و با قلعهٔ حاکم ناحیهٔ «کِرْم» به نام «هفتان بوخت» مطابقت دارد.[۲۵۰]

---

۲۴۴. پریپلوس: دریای اریتره، بند ۳۳ و ۳۶.

۲۴۵. به جای کلمهٔ [illegible] این طور خوانده شود: [illegible]

۲۴۶. در نسخهٔ خطی، این نام به صورت [illegible] آمده است، در حالی که به این صورت [illegible] (مژونیگان) خوانده شده است. نولدکه درکتاب اردشیر بابکان، ص ۵۲ می خواست که کلمهٔ «میچریکان» ([illegible] Mičrīkān) را «مصری» بخواند، اما از نظر موضوعی درست نیست.

۲۴۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۷۴، س ۷ و بعد.

۲۴۸. نگاه کنید به مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۶.

۲۴۹. همان مجله، ص ۴۰۷، س ۲.
درحالی که برای کلمهٔ [illegible] ، [illegible] خوانده شده است، و در سال ۶۷۷ (همان مجله، ص ۴۰۷، س ۲) کلمهٔ [illegible] به صورت [illegible] تصحیح شده است. رجوع کنید به:
Nöldeke, **Syr. Chron** 47 N.3. 33 N.6.

۲۵۰. کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش ۶، بند ۱، ص ۵۵. البته در اصل «هفتان پات» [illegible] Haftānpāt (ازهفت آسمان حفاظت شده) به داستان «هفتواد» و دختر او و پیدایش کرم کرمان بازمی گردد.

اندر راه سپاه هفتان‌بوخت کرم خدای بهش برخورد،... اردشیر سپاه بسیار با سپاهدان به کارزار «کرم» کسی کرد...[۲۵۱]

اردشیر پس از غلبه بر کردها، غنایم و اسیران را به پارس فرستاد، اما از جانب سپاه «هفتان‌بوخت» به تاراج رفت و به «کولالان»[۲۵۲]، دهی از «گولار»[۲۵۳]، مقر «کرم» فرستاده شد. درکتاب کارنامك، بخش ۶، بند ۳ و ۱۳، این محل به نام «کولالان‌قلعه» نامیده شده است، و در بخش ۶، بند ۹، به صورت «دژگولار» ذکر شده است. به روایت طبری[۲۵۴]، مقر «هفتان‌بوخت» (به نام ملکه ذکر شده است) در «الار»[۲۵۵] واقع در «کوچران» (کوجران)، یکی از رستاق‌های ساحلی «اردشیر خُرّه» قرار دارد. چنین به نظر می‌رسد که نام قلعه و با نام ایالتی به همین نام جابجا شده است. فردوسی در کتاب شاهنامه، آن را قلعهٔ «کجاران» نامیده است. بنابراین، به عنوان شکل اصلی برای قلعه، نام «کوزهران»[۲۵۶] یا بعبارت دیگر «کوچهران»[۲۵۷] و برای ایالت، نام «الار» حاصل می‌شود و به صورت «لاران»، به نام جزیره‌ای هم اطلاق شده است. امروزه نیز ناحیه‌ای در جنوب شرقی پارس (فارس) به نام لارستان نامیده می‌شود.[۲۵۸] پس از ویران کردن قلعه، اردشیر به جای آن، رستاق «کوچهران» [گذاران] را بنا کرد:

[اردشیر آن دژ کندن و ویران کردن فرمود و آنجا روستایی که گذاران خوانند، کرد].[۲۵۹]

---

۲۵۱. کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش ۶، بند ۲.
۲۵۲. «کولالان» Kūlālān (در نسخهٔ خطی چنین آمده است).
۲۵۳. Gūlār.
۲۵۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰، س ۵.
۲۵۵. الار Alār = (پهلوی).
۲۵۶. Kōzihrān
۲۵۷. Kōčihrān,
۲۵۸. امروزه جزیرهٔ «شیخ شعیب» نامیده می‌شود. رجوع کنید به مقالهٔ «توماشك»، در مجلهٔ شرق‌شناسی وین، شماره ۴، ص ۴۷؛ در ص ۵۷ مجلهٔ مزبور درباره «مسیر کشتیرانی حضرت نوح» صحبت شده است.
۲۵۹. [کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش ۸، بند ۱۶، ص ۴۲ = ۳۷ ترجمه، همچنین ص ۸۵ فارسی]م.

به روایت طبری، قلعهٔ مزبور در ساحل اردشیر خُرّه قرار داشت. این قلعه بنابر نوشتهٔ حمزه، «ایراهستان پارس»[۲۶۰] نامیده می شد (یاقوت، **معجم البلدان**، ج ۱، ص ۴۱۹، س ۸ و بعد؛ ج ۳، ص ۳۳۹، سطرهای ۲۰ ـ ۱۸). در اینجا یکی از هفت پسر «هفتان بخت» حکومت می کرد.[۲۶۱] به نوشتهٔ طبری، و بنابر کتاب **کارنامك**، «مهرك» مقر اردشیر را به تصرف درآورد، در حالی که سپاه وی، بدون کمترین شادمانی، در جلوی قلعه «هفتان بخت»، پادشاه ایراهستان در ایالت اردشیر خُرّه گرد آمده بودند، زیرا پسر هفتان بخت در اینجا از پا درآمده بود.

اکنون تحت پوشش افسانه ای نبرد اژدها که در آخرین مرحلهٔ افسانه باستانی، به معدومیت اژدهای ابرها، «وْرِتْرَه»[۲۶۲] یا «آژیدهاك» منتج می شود، به این رویداد نظر می افکنم که قبایل وحشی اعراب در بحرین دراثر ضعف پادشاه پارس، در این سرزمین استحکام یافتند و بعدها در اثر کوشش خستگی ناپذیر شاپور دوم، این منطقه مجدداً به تصرف درآمد.[۲۶۳] از این رو به این حدس نزدیك می شویم که قلعهٔ «کوچهران» با قصر «دیگدان» (سه پا) در «زِرباذ»(؟)، که در محلی نزدیك سیراف در سواحل فارس بود، و عبدالله بن عُمارَه ازآن به عنوان قلعهٔ دیده بانی استفاده می کرد[۲۶۴]، مشابهت دارد. ابن حوقل در این مورد گزارش می دهد:

قلعه‌های پارس، چنان استوار است که هیچ مقتدری از راه قهر و غلبه آنها را

---

۲۶۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۷، س ۷.

۲۶۱. این تغییر به علت خرابی در نوشته پهلوی است که [illegible] به جای کلمهٔ [illegible] به کار رفته است.

262. Wrtra.

۲۶۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۶، س ۱۶ و بعد؛ نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها درزمان ساسانیان**، ص ۵۳: [... تا آنکه به همه جا رسید و درآن سوی مرزهای ایران به پراکندند که ایرانیان را پادشاهی نیست و در انتظار کودکی گهواره نشین هستند و نمی‌دانند کارش به کجا خواهد کشید.. از این رو گروه بسیاری از آنان (اعراب) از سرزمین عبدالقیس و بحرین و کاظمه، از راه دریا، روی آوردند و به ری ـ شهر و سواحل اردشیر خرّه و دیگر سواحل ایران رسیدند...]م.

۲۶۴. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹.

نتوانسته است به تصرف آورد. از آن جمله، قلعهٔ «داکبایاه» است و نام آن اشعار به این دارد که گویی بسان سه‌پایه اجاق (دیگدان) است. این قلعه چون دیگی که روی پایه قرار می‌گیرد، روی سه بقعه قرار گرفته است. قلعه ابن‌عُماره به «جُلَنْدَی بن کنعان» منسوب است و بالا رفتن به آن، جز بر شکم ممکن نیست. این قلعه محل دیده‌بانی بنی‌عماره بر کرانهٔ دریاست و کشتی‌ها از آنجا ببینند و هنگامی که کشتی‌ها بدانجا برسند، به‌سوی آنها آمده، خراجی را که بر محمولات باید بپردازند، از ایشان می‌گیرند.[۲۶۵]

از این‌رو قلعه به نام «قلعه ابن عماره» نامیده می‌شود.[۲۶۶] این قلعه در مرکز کرمان قرار دارد.[۲۶۷] محل «زیرباذ» یا «زیرآباد» جزء قصبهٔ اردشیر خُرّه است.[۲۶۸]

متعلقات رستاق توسط رودخانه شاد کان آبیاری می‌گردید. به «نابندرود» سرازیر می‌شود.[۲۶۹]

«زیرباد» در مرز به سوی کرمان در کنار دریا قرار دارد. از این‌رو قصری است که به زیبایی آن ندیدم.[۲۷۰]

اسْپَهْل [= سپهل، اسپال] و دِیبُهْول [دیبول]

هردو نام در ادامهٔ توضیح مربوط به هندوستان، در صفحه ۴۴ = ۵۹ ترجمهٔ کتاب موسی خورنی دوباره به چشم می‌خورد.[۲۷۱] «دیبول» بدون شك شهر «الدَّیْبُل» است که

---

۲۶۵. ابن حوقل: صورة‌الارض، ص ۱۸۸، س ۴؛ همچنین رجوع کنید به: اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۱۹، س ۱۴ و بعد.

۲۶۶. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۳۴، س ۱۳ و بعد.

۲۶۷. همان منبع، ص ۱۳۵، س ۳؛ ابن‌حوقل: صورة‌الارض، ص ۱۰۴، س ۸.

۲۶۸. مقدسی: احسن‌التقاسیم، ص ۴۴۲، س ۶.

۲۶۹. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۱۹، س ۱۲ و بعد.

۲۷۰. همانجا.

۲۷۱. درآنجا به این صورت ذکر شده است: «دیپوخك

Դեպուխք, Սպահլաբալորա, որ ասեն կարմիր յակունթ Նռային

«دیپوخك، اسپهل بلوره (*Depuxk'*, *Spahlabaloru*) که گفته می شود قرمز... (کلمهٔ Նռային

←

در آثار جغرافیدانان عرب به کار می‌رود که در دو فرسنگی از دهانهٔ غربی مهران یعنی «دهانه پتّی» در نزدیکی بندر «لاهوری» یا «لاری» قرار داشته است.[۲۷۲] مسألهٔ تعلّق این نواحی به امپراتوری ایران، قبلاً ذکر شده است.

از طرف دیگر موفق نشده‌ام که نام «اسْپَهْل» [اسپل] را طور دیگری به اثبات برسانم. همچنین تا زمانی که مفهوم «اسپَتْرَه» دقیقاً روشن نشده است، باوجودی که «منیکجاله»، در سال هیجدهمِ کانیشکی ذکر می کند، و یا «سنارت» از آن به عنوان قوم یاد می کند، بی‌فایده است که حتی آن را به خاطر آورد.[۲۷۳]

در اولین سده های پس از میلاد مسیح، ناحیهٔ سفلای هند، «سکستانه»[۲۷۴] نامیده می‌شد، زیرا سکاهای ایرانی پنجاب را به تصرف درآورده بودند.[۲۷۵]

در آخرین ثلث سده های اول، سلسلهٔ سکایی در پنجاب به‌وسیلهٔ پارتها از بین رفت. نام «سکستانه» در کتیبه نیزهٔ شیر[۲۷۶] «متورا» به چشم می خورد.[۲۷۷] ظاهراً دراینجا

→

در لغت نامه وجود ندارد) هیاسنث (Hyacinth)است».

متن در اینجا از بین رفته است و بایستی به صورت زیر نامیده می شد:

«دپوهل Պուէպուռհ ، اسپهل، بالوره، که کلمهٔ (ուր) آن‌طور که گفته می‌شود قرمز.... هیاسنث (است)».

۲۷۲. رجوع کنید به:

Alex Cunnigham: **The ancient geography of India,** S.297 ff;

Tomaschek: **Topographische Erläuterung der Küstenfahrt Nearchs,** S. 5. 8 f.

۲۷۳. مجلهٔ آسیایی، سال ۱۸۹۶، شماره ۱، ص ۲۵ ـ ۵، بویژه ص ۲۱.

274. *Σκυθία* = Sakastāna,.

۲۷۵. پایتخت سرزمینی که به طرف شمال گسترش می‌یافت *Μινναγάρ* نام داشت که هم نام «نهپانه»(Nahapāna) *Μαμβάνος* و بندر «بریگزه» و شهر *Μίν* در *Σακαστάνη* بود.رجوع کنید به: Periplus des erythräischen Meeres § 38. 41. Isidor von Charax, *σταθμοὶ Παρθικοί* § 18. Geogr. Gr. min. I 287.290.253. Vgl. A. M. Boyer, Nahapāna et l'ère Caka. **Journ. as.** 1897, 2. 135 ss.

276. Löwenpfeilers von Mathurā.

←

ناحیهٔ گسترده ای را مشخص می سازد[۲۷۸] که شامل سراسر قلمرو سکاها، از غرب پنجاب تا مثورا (متهورا) و در جنوب تا مصب رود هند، و در ناحیهٔ غربی تا جریان تحتانی هیرمند ادامه داشته است. در اختلاف باآنچه که در اصل برای اسکیت‌ها وجود دارد، بطلمیوس نامی[۲۷۹] را به کار برده است که در زمان حال، کراراً به صورت اصطلاح و اشتباه متوجه «کوشان» و جانشینان آن شده است، و امروزه سردرگمی غیرقابل توصیفی را به بار آورده است.

در «اسناد توماس» در مصب‌رودخانه هند، از شهری بندری به نام «هندوهه»[۲۸۰] یاد شده است که هنگام سفر از جنوب سوریه (عیلا) به هندوستان، می توان در آنجا پیاده شد.[۲۸۱] از این شهر که مقر پادشاه است، می توان از خشکی به نواحی «هندو» که پادشاه آن «گندفرّ» (گند فرنه) است[۲۸۲]، سفر کرد. این شرح و توصیف کاملاً درست است، زیرا ما مقر «گندفرّ» (گندپهرنه، گمدفرنه و غیره) را در محل «تکخسیلا» در پنجاب متصوّر شدیم.[۲۸۳] در «اسناد توماس» به زبان یونانی، این نام به صورت دیگری ذکر شده است.[۲۸۴]

→

277. Bhagvānlāl Indrajt Interpretation of the Mathurā Lion Pillar Inscriptions ed. by G. Bühler. **JRAS**. 1894, 540: Sarvasa Sakastanasa pujae Khardaasa čhatravasa Kodinasa Tačhilasa 'In honour of the whole Sakastana, of the Satrap Khardaa, of Kodina (Kaundinya), a native of Tachhila'.

۲۷۸. این ناحیه به نام *Σκυθία* des Periplus, است.

۲۷۹. نامی که بطلمیوس به کار برده است: *'Ινδοσκυθία*، است رجوع کنید به: Ptol. VII 1, 55. 62 ed Nobbe.

۲۸۰. ܗܢܕܘܙ

281. W. Wright, **Apocryphal Acts of the Apostles** I p. مدِ , Z.12 = II 148.

282. Gundafarr (Ib. p. محِ, paen. = II 159).

۲۸۳. برای درکِ توسعهٔ قدرت وی در مقابل شمال، می توان به کتیبه «تخت بهی نو» که به مناسبت بیست و ششمین سال حکومت وی در پیشاور نوشته شده است، رجوع کرد. احتمالاً نام (*Γονδοφάρεια**) به صورت دیگری به چشم می خورد، که در قندهار *'Αλεξάνδρεια 'Αραχωτῶν* دومین مقر وی محسوب می شده است.

←

→

۲۸۴. ܣܢܕܪܘܦ مجدداً به صورت Ἀνδράπολις آمده است (رجوع کنید به: Acta Thomae ed. Bonnet. Suppl. Codicis spocryphi I p. 4, 12 درآنجا حروف ūk به صورت مختومه صفت فارسی به چشم می‌خورد مانند «هندوك» (hindūk) به زبان پهلوی که بمعنای «هندی» (hiṇḍū - k) است. احتمالاً اصل کلمه ܣܢܕܡܘܟ (سند موخ Send - mūx) = سند هو ـ موکه (به زبان سانسکریت) = دهانه رود هند، است. از این رو منظور از ἐμπόριον Βαρβαρικόν فقط می‌تواند یکی از میانی ترین هفت مصب‌رود سند (هند) باشد، یعنی محلی در مصب بندر «کطّه» (رجوع کنید به: .Tomaschek, Küstenfahrt Nearchs S. 7) پادشاهی که در «سند روك» = «سند هموکه» مقیم بوده است، ظاهراً همان پادشاه سکائی پارتی در «مینگر» بوده است که درکتاب «پریپلوس» ذکر آن به میان رفته است. وی احتمالاً یکی از خراجگذاران شاهان خاندان «گندفرّ» به نام mahākṣatrapa بوده است. مؤلف کتاب اسناد توماس به نظر می‌رسد که بندر مصب‌رود هند و مقر «مینگر» را در خشکی باهم درآمیخته است. چیزی که بسیار دشوار است که بیان شود اینکه چرا کلیهٔ کالاها ابتدا از طریق رودخانه برای پادشاه فرستاده می‌شده است. اینکه چه مدت، زمان حکومت سکاها و پارتها در نواحی سفلایی هند به طول انجامیده، توضیح آن دشوار است. اما قدر مسلم این است که ساسانیان به صورت ورّاث قانونی آنان در تاریخ به چشم می‌خورند.

فصل سوّم

ناحیهٔ شرق

نظری تاریخی به تغییرات مرزی

ظاهراً در این مبحث فهرست نامهای جغرافیایی مغشوش است. اسامی «گچَك» تا «دزروئین» گروه مشترکی را تشکیل می‌داده است، که بهتر است فوراً به «گزْکَن» (گزکان) ارتباط داده شود. همچنین اسامی «زَمْب» تا «وَرْچن» (ورچان) به انضمام «آندراپ» تا «هروم» یك گروه دیگر را تشکیل می دهد.

حدود خراسان که در اینجا توضیح داده شده است، بسختی در یکی از دوره های حاکمیت ساسانیان واقعاً قرار داشته است. البته این توضیحات، با اظهارات یعقوبی[1] مطابقت دارد که شهرهای زیر جزء خراسان محسوب می شده است: نیشابور، هرات، مرو، مروالرود، پاریاب [فاریاب]، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، بیورد، غرجستان، طوس، سرخس و گرگان. گویا اردشیر علاوه بر گرگان، اپرشهر [نیشابور] و مرو، بلخ و خوارزم و تا منتهی الیه [شرقی ترین] مرزهای خراسان را به تصرف آورده بود.[2] مرو محل اصلی حکومت ایران، به احتمال بسیار زیاد، مقر حکمران بوده است. اردشیر می بایستی

---

۱. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۱، س ۴.

۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۱۳.

امیران خراسان را (یعنی آنهایی که آزادانه انقیاد او را پذیرفته بودند)، لقب پادشاهی داده باشد، و به هر یك مقام معینی اعطا کرده باشد.[۳]

[عنوان شاه شاهان ایران و انیران و پادشاه بزرگ کوشان]

اما آیا پادشاه کوشان در بلخ و پادشاه خوارزم، آزادانه به انقیاد درآمدند، آن طور که طبری[۴] دربارهٔ پادشاه کوشان ادعا کرده است، و در نامهٔ تنسر از پادشاه خوارزم صحبت شده است[۵]، بسیار قابل تردید است.[۶] به نظر می رسد که حکومت کوشان در این زمان ساختار چندان محکمی مانند دورهٔ «کانیشکا» نداشته است. حتی در شرح حال هدریان (هادریانوس)، کتاب ۲۱، بند ۱۱، از شاهان باکتری (باختری)، بسیار صحبت شده است. تنها اردشیر در کتیبه ها و سکه ها، خود را «شاهنشاه ایران» می نامد، و پسر و جانشین وی، شاپور اول در کتیبه ها، حتی عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» را نیز به کار می بردند، اما بر مسکوکات خود، خویش را «شاهنشاه ایران» می نامیدند. ابتدا آخرین جانشین هرمز اول (سال ۳ ـ ۲۷۲م)، بر روی سکه های خود این عبارات را نقر کرد:

---

۳. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴؛ در نامهٔ تنسر (مجلهٔ آسیایی، ۱۸۹۱، ص ۲۱۰، س ۱ و ۱۵) برعکس از امیران غربی صحبت می کند. ظاهراً ابن مقفع در اصل به جای خراسان، «خواربران» قرائت کرده است؛ این فهرست درکتاب ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۱۷، شرق و غرب کاملاً کنار گذاشته شده است و تنها از چند امیر شمال (اپاختر) و به طور کلی از نیمروز نام برده می شود، و بوضوح آنچه را که در زمان خسرو انوشیروان در کتاب آئین نامك شروع شده بود، یعنی در همان زمانی که نامهٔ تنسر در شکل موجود آن به کار می رفته است، رد می کند.

۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰، ص ۱.

۵. مجلهٔ آسیایی، سال ۱۸۹۴، شماره ۱، ص ۲۱۰، س ۱؛ شماره ۱۵، ص ۵۱۳.

۶. آگاثانجلوس در ص ۳۲ کتاب خود، سرزمین «کوشنك» را مقر اردشیر می داند، نه مقر پارتهای تحت انقیاد درآمده. تجسم اینکه «بهل ـ شهستان» پایتخت کوشان، سرزمین اشکانیان است، ادعایی است از جانب «ماراباس»، و نام کوشنك بدرستی در متون یونانی از قلم افتاده است. در این جا لزومی نیست به نظریهٔ موسی خورنی (ج ۲، ص ۷۴ ـ ۷۲) بپردازیم. در کارنامهٔ اردشیر بابکان، کتاب ۹، ص ۳ و بعد، دو پسر اردوان به سوی پادشاه کابل فرار می کنند که در اینجا به عنوان نمایندهٔ حکومت کوشان به چشم می خورند، اما بعدها از مناسبات قدرت، بآسانی کنار می روند.

اهور مزدا که بخشایش مزدا بر او باد، شاهنشاه ایران و انیران، که تخمهٔ اواز یزدان است.[۷]

این پادشاه قبل از تاجگذاری، حاکم خراسان بوده است. در چنین مقامی او مستقلاً در صحنهٔ قدرت ظاهر می‌شد و شاهان ملل اطراف، خود را به زیر فرمان او درمی‌آوردند، و شجاعت او زبانزد همه شد.[۸] از این‌رو گمان می‌کنم در این زمان سکه‌های مسینی که «دروئین»[۹] از آنها نام می‌برد، متعلق به هرمزشاه است که می‌توان نوشتهٔ آن را جانشین خط پهلوی آتروپانه محسوب کرد. متأسفانه خطوط سکه‌ها اغلب به طوری ناقص است که قرائت آن نمی‌تواند چندان مطمئن باشد. بویژه قرائت اسامی شهرستانها بسیار دشوار است.

احتمالاً شاهزاده هرمز، به والیگری خراسان منصوب شده است و بعدها ـ پس از آنکه پادشاهی کوچك طخارستان را مجبور ساخت که حوزهٔ خراجگذاری شاهنشاه رابه رسمیت بشناسد، در حالی که تاکنون عنوان شاهنشاه ایران را دارا بود ـ عنوان شاهنشاه ایران و انیران را پذیرفت. بنابر کتاب بلوشه پدر وی شاپور اول می‌بایستی در نیشابور «پالیژك تورانی» را کشته باشد، و سپس در محل نبرد، شهر «نو ـ شاهپور» را بنا کرده است. احداث «پوشنگ» و پل «هریرود» را هم به وی نسبت می‌دهند.[۱۰] حمزه نیز بنای «نو ـ شاهپور» استان ابرشهر را متعلق به شاپور اول می‌داند، در حالی که دیگران آن را ازشاپور دوم می‌دانند.[۱۱]

---

7. אוהרמזדי מלכאן מלכא איראן (ו)אניראן מנו צתרי מן יזדאן *mazdēsn bagē Ọhormizdē (i) šāhān šāh (i) Ērān u Anērān kē čiϑrē až īzadān*
«مزدیسن بغ اورمزدی شاهنشاه ایران و انیران چثره از ایزدان». «اهورمزد» در اثر حرکت مصوّت **Aᵘhurmazd Ahuramazdāh* به وجود آمده است، مانند mōpat, *moγpet*, mogpet, که عبارت **maᵘγu-paitiš* از מגופת نوشته شده است.

۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۳، س ۴، و بعد.

9. Drouin: **Revue Numismatique** 1895,PL. II, Nr.12; P.60 f 1896, 170.

10. E. Bloche: **Städtliste,** § 13;16.

۱۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۴؛ و نیز نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۵۹، زیرنویس ۳؛ حمزه: تاریخ سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۴۸.

اینکه بعدها امیران کوشان، قلمرو خراج شاهنشاه را به رسمیت شناخته‌اند، از روی بعضی سکه‌ها، مشخص می‌شود. همچنین در روی سکهٔ نقره‌ایی که به‌وسیلهٔ «دروئین»[۱۲] انتشار یافته است چنین نقر شده است:

مزدیسن بغ پیروز وزورگ کوشان‌شاه[۱۳]

محقق «دروئین» بدرستی به این موضوع تکیه می کند که سبك سکه‌ها، نمی‌تواند مربوط به پیروزشاه (۸۴ ـ ۴۵۷م) و دورهٔ متأخر بوده باشد، و وجود آتشکده در پشت سکه با دو فرد، در کنار آن، بیشتر یادآور شاپور اول و هرمز اول است. اگر اشخاص نظر او از شاهان محلی کوشان باشند، در این مورد نمی توانم او را تأیید کنم. متأسفانه خط پشت سکه تاکنون به طور دقیق و یقین شناخته نشده است. تنها این را یقین می‌دانم که این «پیروز»، شاهزاده حاکم خراسان را با عنوان «پادشاه بزرگ کوشان»، به یاد می آورد. علاوه برآن، او با پیروز ـ یکی از برادران شاپور اول ـ در کتاب الفهرست یکسان قرار داده شده است. او به «مانی» نامه‌ای ارسال داشته بود[۱۴] که درآن نام شاهزادهٔ حاکمی که از جانب شاپور اول برای خراسان گمارده شده بود، یعنی جانشین هرمز اول، دیده می شود.[۱۵]

برعکس، من سکه‌هایی که در حدود سال ۱۸۹۴م به‌وسیلهٔ «ادوارد توماس» و «آلکس کنینگهام» در مجلهٔ سکه‌شناسی (لوح چهارم، شماره ۲، ۸ ـ ۶) انتشار یافته است و متعلق به قرن سوم است، از «اهورمزدشاه» (هرمز) می‌دانم. در روی این دو سکهٔ طلا، خطوطی به این مضمون نقر شده است:

«مزدیسن بغ اهورمزدی و ژورگ کوشان شاهان کوشان» (اهورمزد، که ستایش

---

12. Drouin: **Revue Numismatique** 1895, PL. II. Nr. 12; P.60 f, 1896, 170.

۱۳. mazdēsn bagē Pērōzē (i) wažurg Kūšān šāh מזדיסן בגי פירוזי לבא כושאן מלכא (مزدا خدای بخشاینده پیروز، شاه بزرگ کوشان).

۱۴. ابن ندیم: **الفهرست**، ص ۳۲۸، س ۲۶؛ ص ۳۳۷، س ۱۰.

۱۵. بنابر نوشتهٔ بلوشه، «پیروز» پسر شاپور، می بایستی موصل را بنا کرده باشد و پیروز دیگر، پادشاه کرمان، را بنیان‌گذار پایتخت کرمان می‌داند. رجوع کنید به: E. Bloche: **Städteliste,** § 29, § 38.

مزدا بر او، پادشاه بزرگ، پادشاه کوشان باد).

شبیه همین مضمون در پشت سکه نقر شده است، ونیز روی سکه دیگری عبارت:

«اهورمزد، شاه بزرگ، شاه کوشان»

و دو سکه مسی دیگر فقط عبارت «اهورمزدشاه»[۱۶] نقر شده است. گمان می کنم این سکه ها می بایستی به هرمز سوم مربوط باشد. اما ضروری است که فرض شود که او قبل از تاجگذاری، آن طور که نقل قول می شود، شاه یعنی شاهزادهٔ حاکم سگستان نبوده است، بلکه ممکن است در خراسان بوده باشد. «دروئین» به حق به این امر اعتبار می بخشد که بویژه «فَرّوَر در شعله» که در پشت سکه شماره ۷ از مجموعهٔ کنینگهام به چشم می خورد، تنهادر سکه های هرمزد دوم مشاهده می شود.[۱۷] ما نیز اجباراً می پذیریم که هرمزدشاه دوم (حکومت ۹ ـ ۳۰۲م)، قبل از تاجگذاری خود با عنوان «شاه بزرگ، شاه کوشان»، حاکم خراسان بوده است. با این حال این اظهار تا حدودی به اصل نزدیکتر است تا اینکه به برادر بهرام دوم (حکومت: ۹۳ ـ ۲۷۶م) به نام «اورمیس» (هرمزد) نسبت داده شود.[۱۸]

شاپوردوم و خیون ها

در دوران خردسالی شاپور دوم (۷۹ ـ ۳۰۹م)، کوشانیان (که در **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۳۸۶، س ۱۵، ترکان ذکر شده است)، رابطه و مناسبات خراج گذاری را به هم ریختند، و حتی به صورت تهاجمی علیه قلمرو ایران اقدام کردند. این امر احتمالاً با ظهور عوامل جدید قومی به نام «خیون ها»[۱۹] در ارتباط بوده است.

---

16. E. Bloche: **Städteliste**, § 29, § 38.

۱۷. رجوع کنید به مبحث «سکستان» در صفحات قبل.

۱۸. همان طور که در یکی از پانگیروس های (Panegyricus) [سخنرانی که در جشنهای مذهبی در یونان قدیم به عنوان تمجید و تحسین صورت می گرفت] روم در سال ۲۸۹م گفته شده است «اورمیس» با حمایت سکاها (از سگستان)، گلن ها و کوشان ها (کوسی ها) علیه برادر خود قیام کرد.

۱۹. به زبان لاتین: Chioniten، سریانی: Xijōnājē ܚܝܘܢܝܐ و اوستایی: *Xijaona*

در سال ۳۵۶م شاپور در اردوی جنگی خود در مرزهای خیون ها و کوشان ها قرار داشت تا زمستان را در آنجا به سر آورد.[۲۰] شرایط جنگی تا سال ۳۵۸م ادامه داشت، بالاخره شاپور با خیون ها و [متحدان آنها]، سگستانها معاهده ای منعقد کرد.[۲۱] خیون ها با پادشاه خود به نام «گرومبات» شاپور را درجنگ با رومی ها یاری کردند و درمحاصرهٔ «آمد» در سال ۳۵۹م نقش مهمی را ایفا کردند.[۲۲] از این موضوع، نتیجه گیری می شود که در این زمان، حکومت کوشانیان بایستی ازبین رفته تلقی شود، و خیون ها دشمن بسیار خطرناکتری برای ساسانیان محسوب می شدند. شاپور بعدها به کرّات کوشان را به چنگ آورد[۲۳] که در اینجا ما به طور دقیق تر تحت نام «خیون ها» درك کرده ایم.

این استنباط که این قوم می بایستی نزد ایرانیان اسکان یافته باشند، گواه براین است که نام آنان حتی در اوستا نیز نفوذ کرده و درآن به عنوان دشمن اصلی «کاوه ویشتاسپ»، نگهبان زرتشت، کاملاً طرد شده اند. بعدها ایرانیان نام خیون ها را به ترکان نیز انتقال دادند که بنابر «تئوفانوس بیزانسی» (قرن ششم) «خیون کِرْم» نامیده می شدند.[۲۴]

---

۲۰. آمیانوس: شرح حال مارسلینوس، کتاب ۱۷، قسمت ذ، بند ۴.

۲۱. همان منبع، کتاب ۱۷، قسمت ۵، بند ۱.

۲۲. همان منبع، کتاب ۱۸، قسمت ۶، بند ۲۲؛ کتاب ۱۹، قسمت ۱، بند ۷ و ۱۰.

۲۳. فوستوس بیزانسی، بخش ۵، بند ۷، ص ۲۶، سال ۳۶۷، و بخش ۵، بند ۳۷، ص ۲۳۹.

۲۴. "Wurm - Xijōn" *Κερμιχίωνες Xijaonα* همچنین رجوع کنید به: Theophanes Byz. bei Photios Bibl. cod. 64: *ὅτι τὰ πρὸς εὖρον ἄνεμον τοῦ Ταναΐδος Τοῦρκοι νέμονται οἱ πάλαι Μασσαγέται καλούμενοι, οὓς Πέρσαι οἰκείᾳ γλώσσῃ Κερμιχίωνάς φασι.* در سال ۵۶۳ م در قسطنطنیه، فرστاده ای با نام *Ἀσκήλ, τοῦ ῥηγὸς* (*Ascelti regis* *Ἑρμιχιόνων* Anastasius) بود که در مورد «خیون ها» اطلاعات دیگری در اختیارما می گذارد. در این مورد رجوع کنید به: Theophan. Chronogr. ed. DE Boor p. 339, 20; Prisc. fr. 30.p.341 بدون شك نام مورد نظر در این کتابها، همان امیری است که در نسخهٔ خطی زیر ذکر می شود: Corppus, Justin. 3, 390 Scultor
برای اطلاع بیشتر در مورد کتیبه های ترکی قدیم، رجوع کنید به مقالهٔ من در نشریهٔ زیر: WZKM.

←

در کتاب یادگار زریران[۲۵]، بند ۱۲، ظاهراً مقر خیون‌ها در دشتهای مرو، نه در نواحی کوشان، ذکر شده است. اراضی مسطح آنجا محل نبرد نهایی در مقابل «ارجاسپ» بود. از این رو می توان مناسبات بعدی در زمان یزدگردشاه و پیروزشاه را به هم مربوط کرد؛ مناسباتی که در مقابل قبیلهٔ ترك به نام «صول» (= سند)، در دهستان شمالی گرگان، به منظور تأمین مرزها انجام شد. این امر به ما نشان می دهد که نقطهٔ ثقل سیاسی در آسیای میانه تغییر کرده است، و باید دشمن موروثی قلمرو پارسها را در مرزهای شرقی در شمال خراسان، و نه در شرق جستجو کرد. به نظر می رسد که منابع تاریخی چینی دربارهٔ خیون‌ها، بوضوح مطلبی ارائه نداده اند. کوشش‌های من در مورد اینکه بعضی از چین شناسان را به بررسی انتقادی تاریخ سلسله‌ها در این جهت بکشانم، متأسفانه به جایی نرسیده است. تا مادامی که ترجمه‌های قابل اعتمادی از سلسله‌های اخیر چین، بویژه دربارهٔ مهم ترین فصلهای مربوط به سلسلهٔ «وای ـ شو» صورت نگیرد، و ما تنها به تألیف مؤلفانی مانند «دگونین» و «ویزدلو» متکی باشیم، یافته‌های موردنظر فقط می تواند با یك صحّت نسبی، مورد توجه قرار گیرد.

شبیه همین موضوع برای «ژو ـ ژوان‌ها» [ژوان ـ ژوان] یا «آوارها»ست. اما کوشش کردم مسائل قوم شناسی را که علم تا حدودی حل کرده است ـ حداقل تا آنجا که ممکن است ـ بیان کنم. اسامی «صُول» و «بَلخان» در مسیر قدیمی جیحون که می توان آن را به خیون‌ها رجعت داد، دارای ریشه‌ای از اقوام «خیون ـ ترك» است، می توان تصور کرد که آنها با «اوسی ئون»[۲۶] ها که محل آنها در «ایسیق کول» [ایسیك گل] (سی ـ های،

→

XII. 197 و نیز کتاب: Lagarde: **Ges. Abh.** 219.277. **Mittheil** III, S.260,n.1. که در این کتاب البته با نام ایرانی نو «کژمخون»، مقایسه شده است. رجوع کنید به: Vullers II, S.985a در صفحات بعد.

25. Geiger: **Das Jatkar - i Zariran.** Sitzungsbericht der Münchener Akad. 1890 Phill. - hist. Kl. Bd. II, 1 S. 50

آنچه که مؤلف فوق در صفحه ۷۵ کتاب دربارهٔ مقرّ خیون‌ها آورده است، مانند نظر مؤلف دیگر به نام «اشپیگل»، بسیار ضعیف و بی محتواست.

26. U - Siün.

دریای مغرب) است، ارتباط داشته اند، و بایستی این محل «ایلی» در آغاز قرن چهارم بعد از میلاد به‌وسیلهٔ «توپا»[۲۷] تسخیر شده باشد.[۲۸] آنان به احتمال زیاد به‌وسیلهٔ «هیونگ ـ نو»[۲۹] ها که در آن زمان در مناطق دشتهای وسیع «ژو ـ پان»[۳۰] اسکان یافته بودند، رانده شدند.[۳۱]

بهرام گور و خاقان ترک

در کتاب یسوع مناره‌نشین، کتاب ۹، بند ۱۰ موضوع مورد بحث فوق (هیونگ ـ نو) مستقیماً با هونها یکسان قرار داده شده است.[۳۲] بنابر گزارش فرستادگان ترک [خانواده های] منسوب به آوارها[۳۳]، از ایغورهای[۳۴] ساحل رودخانهٔ «توگلا»[۳۵] هستند[۳۶]، و این اظهارات به‌وسیلهٔ همهٔ اطلاعاتی که ما درباره آوارهای اروپایی

---

27. Topa.

28. Deguignes: **Geschichte der Hunnen und Türken,** (übers). Dahnert, I, S. 407
بدین‌ترتیب به نظر می‌رسد، در گفتاری که از گزارشهای جاری منحرف شده است، در «سوئی ـ شو»، با اصل سلسلهٔ خاقان ترک درارتباط بوده است (**مجلهٔ آسیایی**، ۱۸۶۴، شماره ۱، ص ۳۴۹).

29. Hiung - nu.

30. Jün - Pan.

۳۱. همان کتاب. ترجمهٔ کتاب فوق را که مؤلف زیر ترجمه کرده است، متأسفانه در اختیار نداشتم.
Wylie's (History of the Heung - noo in their Re lations with China) im **Journal of the Anthropological Institute** vol. III 401 - 452. V 41 - 80 waren
همچنین رجوع کنید به: Fr. Hirth, Ueber Wolga - Hunnen und Hiung - nu. **SBMA.** hist - phil. Cl. 1899 Bd. II, Heft II S. 268 ff.

۳۲. آیا نام خیون‌ها *Χουννί* مانند خانواده های معدودی که در سال ۵۵۷م قبل از ترکان به نام خانواده های منسوب به آوارها به اروپا فرار کرده بودند، ارتباط داشته است، بعدها درمورد آن اظهار قطعی خواهد شد.

33. (*Οὐὰρ καὶ Χουννί, Οὐαρχωνῖται*)

34. *Ὀγώρ*

35. *Τίλ* یا Τογla

36. Menader Prot. fr. 43 (FHG. IV 246); Theophl. **Sim.** 7,7,14.

می‌دانیم، تأیید می شود.[۳۷] در واقع یکی از پانزده قبیلهٔ ایغورها نیز دارای نام هون[۳۸] بوده است.

مدت زمانی، مسأله خراجگذاری شاهزاده نشین کوشان به دست ایرانیان منتفی بوده است، اما بعدها مجدداً از حملات ترکان تا حدودی درزمان وهرام (ورهران = بهرام) پنجم (۴۳۹ ـ ۴۲۱م) آگاه می شویم. در زمان این پادشاه گویا خاقان ترک با ۲۵۰۰۰ سپاه، علیه ایران اقدام به لشکرکشی کرد و بنابر نوشتهٔ مسعودی تا «ری» نیز پیشروی کرد.[۳۹] بهرام مستقیماً علیه او اقدام نکرد، بلکه از طریق طبرستان، گرگان و نسا به مرو لشکرکشید. بنابر نوشتهٔ دینوری در «کُشْمِیهَن» نبردی درگرفت و ترکان شکست فاحشی خوردند، و خاقان به دست بهرام به قتل رسید و او سرزمین خود را از چنگ ترکان خارج ساخت.[۴۰] محل نبرد درست مانند محل نبرد بزرگ بین ویشتاسب و خیون‌ها در خلیج «زریر» بود. بنابراین، می توان فرض کرد که از نظر تاریخی این امر بسیار به یقین نزدیك بوده است. بهرام، سپس محلی را انتخاب کرد و آن را مرز ایران و ترك قرار داد و فرمان داد تا مناره ای در آنجا برپا سازند، «اما بعدها پیروزشاه آن را تا بلاد ترکان به جلو برد».[۴۱] پس از آن، بهرام برادر خود نرسی را به ولایت خراسان گماشت و

---

۳۷. رجوع کنید به: J. Markuart: **Chronologie der alttürkischen Inschrift,** S.94 f, 109 f

38. cwlegelL; **die chines. inschrift auf dem uigur. Denkmal von Kara be lghossan** s.1.

۳۹. مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۲، ص ۱۹۰؛ همچنین ص ۶۶، س ۲۲ و بعد؛ و نیز کتاب سبئوس.

۴۰. [«... همچنان برفت تا به طبرستان رسید. پس از آن از کنارهٔ دریا گذشت و به گرگان وارد شد و از آنجا به «نساء» و از نساء به مرو رفت. خاقان با اردوی خود در دهکده «کُشمِیهَن» به سر می برد. بهرام پیش از آنکه خاقان از حرکت او آگاهی حاصل نماید به یك منزلی مرو رسید... همگی فرار کردند. بهرام در پی ایشان می‌راند، در این گیردار اسب خاقان از فرط رمیدگی به رو در افتاد و خاقان را به زمین افکند، بهرام به او رسید، و با دست خود او را بکشت و اردوی وی را تاراج کرد...» به نقل از دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۵۸ و بعد]م.

۴۱. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۶۳، س ۱۰؛ ص ۸۶۴، س ۱۰؛ مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۲، ص ۱۹۰ و بعد؛ [در این مورد دینوری می نویسد: «فیروز... با سپاه و همراهان خود رهسپار شد تا به مناری که بهرام گور ساخته بود و آن را مرز ایران و خاك هیاطله شناخته بود، رسید و آن را منهدم ساخته و به داخل کشور ترکان پیشروی کرد» (به نقل از **فتوح البلدان**، ص ۶۳)]م.

در بلخ مستقر شد و عنوان «مرزبان کوشان» را به وی اعطا کرد.[۴۲] بنابر اظهارات اخیر مقر احتمالی حاکم در بلخ، و تعیین حدود مرزی از طرف بهرام غیرممکن است، زیرا آن‌طور که از سنوات متأخرتر یزدگردشاه و پیروز برمی‌آید، مرز تعیین شده از جانب بهرام، «طالقان» بوده است. اظهارات فوق تنها مربوط به سوءتفاهمی است که در عنوان «مرزبان کوشان» روی داده است که در اصل به مفهوم «حافظ مرز در مقابل کوشان» است، درست مانند دوک‌های مرزبان دانمارکی یا اسپانیایی در قلمرو دانمارك و یا امویان اسپانیا که نقش مهمی نداشته‌اند. نقش آنان، انسان را به یاد خطوط مرزی امپراتوری آلمان[۴۳] و یا دیوار کلتی‌ها[۴۴] می‌اندازد.

ژو ـ ژوان‌ها (ژوان ـ ژوان‌ها) و آوارهای اصیل

اینکه مرز شرقی ایران کجا بوده است، بلوشه در کتاب (**فهرست شهرستانهای ایران بند ۱۱**) آن را چنین مشخص می‌سازد: که وهرام پنجم شهر مرو را بنا کرد، و درآن استحکامات جدیدی ساخت. اما به قسمت‌های شمال غربی مرزهای شرقی اهمیت بیشتری داده می‌شد، زیرا برادر وی نرسی «فرزند یك زن یهودی»[۴۵] از مناطق غربی بود، و همان‌طور که در کتاب فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۰ آمده است، تأسیس پایتخت خوارزم به نام وی ثبت شده است، اظهاراتی که فقط باتوجه به این فرض قابل قبول است که شاهزادهٔ حاکم نرسی، بیش از حد به طرف شمال غربی نفوذ کرده بود. برای

---

۴۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۶۵، س ۷؛ ص ۸۶۶، س ۱۶.

43. Limes Germanicus.

44. Piktenwall.

۴۵. یزدگرد اول، «شوشن‌دخت [illegible] دختر «ریش گالوتا» Rēš - gālūtā رئیس قوم یهود را به زنی گرفت (رجوع کنید به بلوشه: **فهرست شهرستانهای ایران**، بند ۴۶)؛ همچنین رجوع کنید به:
Darmesteter: **Revue des études juives**, XIX 41. **Actes du VIII e Congrés Orientalistes tenu á Stockholm.** Section sémit.

این نکته که بنای شوس و شوشتر (شوس و شوستر) را به او نسبت می‌دهند، ظاهراً یك شهرت اسمی است، و گرنه به‌طور واضحی، کلمهٔ שושן = Šōšan [illegible] خوانده شده است.

مؤلف کتاب شهرستانهای ایران، روابط نرسی با بلخ ناشناخته است، از این امر بخوبی نتیجه می شود که «مرورود» حفاظی در مقابل تهاجمات مشابه و به صورت سد محکمی درآمده بود، اما مقر مرزبان همچنان در مرو بوده است. این امر که واقعاً حدود ایران در شمال فقط به طالقان می رسیده است، به‌وسیلهٔ فهرستهای اسقف های سریانی نیز تأیید شده است، بدین صورت که تا سقوط «پیروز»، نواحی متعلق به قلمرو ایران (مرو، اَبرشهر، گرگان، هریو، بادغیس، سجستان، مرورود) به صورت اسقف نشین درآمده بود، اما هرگز تا سقوط امپراتوری ساسانیان جزء مناطق شرقی محسوب نمی شد.

عنوان «خاقان» اولین بار در این محل و در گزارشها به چشم می خورد. اما برای ما این امر دشوار خواهد شد، اگر تصادفاً با گزارشهای منابع چینی روبرو شویم. این منابع یادآور می شوند که کمی قبل از سالهای ۴۰۲ م، بنیانگذار ژو ـ ژوان ها (ژوان ـ ژوان ها)، به نام «شی ـ لون» عنوان قدیمی خود را با عنوان جدیدی به نام «کو ـ هان»[۴۶] تعویض کرد و خود را «کیو ـ تو ـ فاکو ـ هان»[۴۷] (حکومت و امپراتوری مستقل) نامید.[۴۸]

موضوع ژو ـ ژوان ها (ژوان ـ ژوان ها) مشابه آوارهای اصلی است[۴۹]، که بدون شك با گزارشهای چینی ها در مورد ژو ـ ژوان ها به‌وسیلهٔ مو ـ کان ـ کوآن و توضیح تئوفیلاکت دربارهٔ پیروزی بر آوارها و فرار آنها به تبقاچ (چینی ها) و مکریت ها مطابقت می کند.[۵۰] بعلاوه صحبت دارد که «آپار»[۵۱] و «آپوریم»[۵۲] فقط در مراسم تشییع جنازهٔ

46. K'o - han.
47. K'iu - tou - fa K'o - han.
48. *Αβαροι*
49. DEGUIGNES I 459 f. VISDELOU, Histoire de la Tartarie. Supplément à la Bibliothèque orient. d'Herbelot. Folio-Ausgabe p. 38b. PARKER, A thousand years of the Tartars. Shanghai 1895 p. 162.
50. Theophyl. Sim. 7, 7, 9 - 12. **Journ. as.** 1864, 1, 329 ss. 350. Deguignes I 472 ff. 498 ff. Parker p. 167 ff.
51. Apar.
52. Apurym.

اولین خاقان ترک، «بومین خاقان»[۵۳] (= تومن) و برادر وی «ایستمی خاقان»[۵۴] ظاهر شدند و بعدها به هیچوجه از آنها نامی برده نشده است. نام واقعی ژو ـ ژوان‌ها (ژوان ـ ژوان‌ها)، «یو ـ کیو ـ لو»[۵۵] بوده است که می بایستی برداشتی از کلمه «مو ـ کو ـ لو» (برهنه) بوده باشد. امپراتور تاتارهای «وای»[۵۶]، به نام «تای ـ وو ـ تی» که در سال ۴۵۱م وفات کرد، می بایستی نام قومی خود را به «ژو ـ ژوان» (= گزنده) تغییر داده باشد.[۵۷] آقای پروفسور اشلِگل با کمال صمیمیت در نامهٔ مورخ ۱۸۹۵/۱۰/۲۷ در این مورد چند نکته‌ای را یادآور شده است.[۵۸]

نام «تا ـ توآن»[۵۹] به جانشین «شی ـ لون»[۶۰]، یعنی «تا ـ توآن» بازمی گردد که در سال ۴۲۹م از جانب امپراتور «فو ـ لی»[۶۱] (ترکی: بوری ـ گرگ؟)، از گروه تاتارهای «وای» کاملاً سرکوب شد و به غرب گریخت، و به روایت«پارکر» به‌وسیلهٔ «کاچیه»[۶۲] (اویغوری) به علت انتقام به قتل رسید.[۶۳] اختلاف اسامی قومی چینی و یونانی ـ ترک

---

53. Bumyn Chagan.

۵۴. Isätmi Chagan (= Διζάβουλος) رجوع کنید به مقالهٔ مارکوارت:
«Historische Glossen zu den alttürkischen Inschrift», in: **WZKM**, XII. 185 - 188. 196.

55. Ju - Kiüe - lü.

56. Wei

57. Parker: **A Thousand years of the Tartars,** 159 ff; Deguignes I, 457. Visdelou, p.38 a.

۵۸. «ژو ـ ژوان» (ژوان ـ ژوان) 蠕蠕 یا 芮芮 و 檀檀 یا 大檀. به نظر من تلفظ ژو ـ ژوان اشتباه است، زیرا عوامل صوتی 需 ، 需 «سی» یا «ژی» تلفظ شده بود. علامت 虫 به معنای «کرم» است که در مورد تحقیر کردن و یا مفهوم کم اهمیتی به کار می‌رفته است. این نام دیگر یعنی «ژویی ـ ژویی» 芮芮 را بیان می کند. علامت 大檀 و یا 檀檀 وجه متقابل «تاتان» یا «تان ـ تان» تلفظ می شود.

59. Ta - t' an.

60. Šē - lun.

61. Fu - li.

62. Kauč ćē.

63. Parker: **A thousand years,** p.164. Viselou, p.38b s. Deguigne
او را «تالان» (که مسلماً اشتباه چاپی است) می نامد که در اثر غم و اندوه وفات یافت.

هنوز روشن نشده است، و درباره ملّیت آنان، عقاید نیز هنوز مختلف است. امّا در مقابل می‌دانیم که بقیهٔ «یو ـ کیو ـ لو»[۶۴]ها در قرن دهم میلادی، در قسمت شرقی قرقیزها (هیه ـ کیه)[۶۵] در شمال غربی چین اسکان داشته‌اند. در بخش شمالی آنان، ترکان (تو ـ کیو)[۶۶] «شن ـ یو»[۶۷] بودند و نیز در قسمت شمالی آنان، «واگ‌های سیاه» (هی ـ چه ـ ئسه)[۶۸] و سپس «ترکان گاوپا»[۶۹] تا رودخانه «هو ـ لو ـ هو» آمده بودند. چون قرقیزها در ینسای علیا (کِم) اسکان داشتند، از این‌رو «یو ـ کیو ـ لو»ها روانه ناحیهٔ بایکال شدند. سرزمین آنها سنگلاخی و سرد بود. آنان در رودخانه‌های آنجا، به صید ماهی می‌پرداختند و از جنگل‌های وسیع ناحیهٔ خود به صید سمورهای سفید و سیاه و صادر کردن آنها مشغول بودند.[۷۰] این موضوع با گزارشهای تئوفیلاکت مطابقت دارد، در حالی که بخشی از آوارها به «مکریت» فرار کرده بودند که ما در این صورت می‌توانیم مغولان و یا احتمالاً مرکیت‌ها را درنظر بیاوریم.

کی ـ تو ـ لو، پادشاه بزرگ یوئه‌چی

بنابراین، از این ژو ـ ژوان‌ها (ژوان ـ ژوان‌ها)، یا آوارهای اصلی عنوان خاقان منتج می‌شود. اشتباه محض است که اگر فکر کنیم خاقانی که در زمان وهرام پنجم مغلوب و کشته شد، یکی از خاقان‌های ژو ـ ژوان‌ها (ژوان ـ ژوان‌ها) بوده است. خاقان‌هایی که ما با آنها آشنایی داریم، تا جایی که ترجمه‌های موجود گواه این موضوع است، نمی‌توانند از نظر موضوع و واقعه نگاری، خاقان‌های ژو ـ ژوان‌های (ژوان ـ ژوان‌های)

64. Jü - kiüe - lü.
65. Hia - kia.
66. Tu - kiüe.
67. Šen - jü.
68. Hei - c e - tse.
69. Nióu - t'i Tu - kiüe.

۷۰. رجوع کنید به سفرنامهٔ «هو ـ کیو» در کتاب زیر:

Chavannes: «Voyageurs chinois chez les Khitans et les Joutchen» **Journ. As.** 1897 30 s. des SA.

مورد نظر باشند. بیشتر باید به این نتیجه برسیم که یکی از قبایل غربی، احتمالاً در نتیجه شکست ژو ـ ژوان‌ها (ژوان ـ ژوان‌ها)، عنوان جدید را کسب کرده است. در واقع ما آنها را به صورت «خاواك»[۷۱] (قان) و بعدها در بلغارهای دانوب مشاهده می کنیم که در ابتدا آوارهای دروغین نتوانستند به میان آنان دست یابند.[۷۲] در میان امیرانی که به‌وسیلهٔ بهرام به قتل رسیده اند، یکی از خاقان‌های خیون‌ها شناسایی شده است.

قلمرو ایران مدتها از حملات خیون‌ها در امان بود. برعکس سرزمین کوشان بکّرات در قسمت شمالی خود که هم مرز ژو ـ ژوان‌ها (ژوان ـ ژوان‌ها) (آوارها) بود، تحت فشار قرار داشت.[۷۳] کمی قبل از سال ۴۶۳ میلادی «سابیرها» [قوم دیگری از هون‌ها]، از محل قدیمی خود رانده شدند و در نتیجه، آنان نیز به ساراگورها، ایگورها (ایغورها) و انوگورها فشار وارد آوردند که متعاقب آن، همگی در اروپا ظاهر شدند.[۷۴] از این رو کوشان‌ها تحت فرماندهی پادشاه خود «کی ـ تو ـ لو» (بر روی سکه به نام «کیداره» است) به سوی غرب روی آوردند ودر شهر «پو ـ لو» که ۲۱۰۰ لی از «فو ـ ته ـ شا» که خود ۱۳۶۶۰ لی از «تای» پایتخت تاتارهای ـ وای (در شمال استان «شان ـ سی») فاصله دارد، اسکان گزیدند. تحت نام «پو ـ لو» نباید نام «بلخ» درك شود، زیرا این نام در «وای ـ شو» به صورت «پو ـ چی»[۷۵] به چشم می خورد که ۱۳۳۲۰ لی از محل «تای» فاصله داشته است.[۷۶] وقتی که فاصله شهر «پو ـ چی»، از شهر «کی ـ سه ـ نی»[۷۷] («کیش» امروزه به نام شهر سبز است) ـ که بنابر متون جغرافیدانان عرب ۹ روز راه است[۷۸] ـ ۴۲۰ لی ذکر شده است، کاملاً روشن می شود که [مسافت] «لی» در اینجا

71. *κάνας* (qan).

۷۲. رجوع کنید به مقالهٔ مارکوارت تحت عنوان زیر:

Chronologie der alttürk. Inschriften S. 40 N. 1.

73. Specht: **Étude sur l'Asie Central,** p.2.

74. Prisk. fr. 30. Vgl. H. Howorth, The Sabiri and the Saraguri. **JRAS.** 1892, 613 ff.

75. Po - či.

76. Specht, 1.1: 12. 15.

77. Kia - se - ni.

۷۸. مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۳۴۲، س ۱۲؛ ص ۳۴۶، س ۷؛ اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۳۳۸، س ۳ و بعد؛ ص ۳۴۲، س ۴.

دارای فاصلهٔ بیشتری از آنچه است که «هوان ـ چوآنگ» ارائه داده است. از آنجا که شهر «فو ـ تی ـ شه» فقط ۱۰۰ لی از «ین ـ فویو ـ یه» ـ که معادل امیرنشین کااو ـ فو (کابل) قرار داده می شود ـ فاصله دارد، روشن می شود که «پو ـ لو» بیش از حد، در قسمت غربی، یعنی شمال غربی «فو ـ تی ـ شه» بایستی قرار گرفته باشد. از این رو من شهر «بَلْخان» در کنار ساحل قدیمی جیحون را با بلکان (بالکان) کوچك، در قسمت شرقی خلیج «کراسنوودسك»[79] و یا شهر کوچك دیگری[80] که بعدها پیروزشاه آن را به تصرف آورد[81]، مشابه می دانم.

یزدگرد دوم علیه کوشنك

تنها یزدگرد دوم (۴۵۷ ـ ۴۳۸م) تصمیم داشت کوشان‌ها یا هون‌ها[82] را دوباره به انقیاد خود درآورد، اما در دو سال اول کاری انجام نداد. جنگ به طول انجامید و یزدگرد شهری به نام «شهرستان یزدگرد» بنا کرد که در سالهای چهارم تا یازدهم حکومت خود، در آن اقامت داشت. بالاخره یزدگرد موفق شد پادشاه هون‌ها را به تنگه‌ای براند، زیرا هون‌ها بسیاری از ایالات وی را ویران کرده بودند. نام این پادشاه هون‌ها با پادشاه

---

79. Krasnowodsk.

80. Βα λαάμ

۸۱. همچنین رجوع کنید به: Tomaschek, Sogdiana (**SBWA.** Bd. 87, 1877, S. 176).

۸۲. الیزه وارداپت در ص ۱۱ کتاب خود صریحاً می نویسد: «سرزمین هون‌ها که کوشان نام دارد». رجوع کنید به:

Elise Wardapet: **Geschichte Wartan und des armenische Krieg,** (Venedig, 1828), S.11.

این قوم، یعنی خیون‌ها در اصل به صورت «هون‌های سفید» به چشم می خورند که بعدها نام «هیاطله» (هپتالان) نیز به خود گرفتند. برای اولین بار، هیاطله را به صورت نام اصلی خود در نوشته‌های یونانی می یابیم، اما در شرح زندگانی **پطروس ایبری** (ص۵، س ۱۱)، به زبان سریانی، نوشتهٔ وی فقط در مورد هون‌های قفقاز شمالی به کار رفته است. این هون‌ها در سال ۳۹۵م به‌وسیلهٔ شاهزاده ای ایبری به نام «فراسمانیوس» (Pharasmanios) طلب شدند تا در حملهٔ بزرگ ایبری‌ها علیه امپراتوری ایران و سپس سوریه و بین النهرین تا تیسفون شرکت کنند. در این مورد رجوع کنید به: Land: **Anecdota,** I 8; Ps. Josua Styl. § 10.

«چول» (صول) در قسمت شمالی گرگان که به روایت اعمال شهدای کرخه بر یزدگرد در شهر «بیث سلخ» پیروز شد، مشابهت دارد.[۸۳] در دوازدهمین سال حکومت ـ (۵۰ ـ ۴۴۹م)، یزدگرد به لشکرکشی جدیدی اقدام کرد، اما این بار، هدف مرزهای شرقی سرزمین طالقان[۸۴] بود. ولی پادشاه کوشان:

> صلاح در آن ندید که به جنگ او رود، بلکه به نواحی صحرا فرار کرد و مخفیانه با کلیهٔ سپاه خود جان سالم به در برد. اما یزدگرد گروهی راهزن به دهات، قصبات و مزارع فرستاد، بسیاری از دژها و شهرها را به تصرف درآورد، اسرای بسیار جمع‌آوری کرد و غنایم زیاد به چنگ آورد و دستور داد آنها را از سرزمین خود بیرون کنند.

بعدها سپاه کوشنک حالتی انفجاری به خود گرفت و بسیاری از شهرهای شاهی را ویران کرد.[۸۵] در شانزدهمین سال سلطنت (۴ـ۴۵۳م)، شاه به کرّات با دسته‌های بزرگ ارتش خود به کوشان حمله کرد، اما در اثر خیانت شاهزاده ای به نام «بِل» ـ که از تخمه شاهی «خیلاندورك»[۸۶] بود و در سپاه وی خدمت می کرد ـ شکست سختی بر او وارد آمد.[۸۷] برای اولین بار در سال ۴۵۶م در آثار «پریسکوس» هون‌هایی که پیوسته با پادشاه پارس‌ها در جنگ بودند، «هون‌های کیداری»[۸۸] نامیده می شوند.[۸۹]

---

83. G.Hoffmann: **Auszüge** 50.

۸۴. الیزه وارداپت در صفحهٔ ۱۶کتاب خود چنین می‌نویسد: *յերկիրն ի Տաղական·* دراینجا حرف اضافه مانند همیشه دوباره نوشته شده است. این نکته البته بانام «هیتال» (هپتالان) ارتباطی ندارد.

85. Elise, p. 37 - 38.

86. Xailandurk.

۸۷. Elisē, 110 و نیز رجوع کنید به: (Venedig, 1891) Lazar, p.287.

88. *Οὔννοι οἱ Κιδαρῖται*

۸۹. Priscus, fr. 25 (FHG. IV, 102) این امر که سن‌مارتین به این نتیجه می رسد که «کیداری‌ها» را باید در قسمت شمالی قفقاز جستجو کرد، برای من به صورت معمایی درآمده است. در این مورد رجوع کنید به: Lebeau, **Hist. du Bas Empire** VI 267 n. 1. 386 n 4. 440 n 3, اما آنچه مسأله را مبهم تر می سازد، این است که دروئین درکتاب خود: Drouin (Mémoire sur les Huns **Ephthalites dans leurs rapports avec les rois perses sassanides** 1895 p. 14s.

←

پیروز

بزودی نیز پسر یزدگرد به نام پیروز (۴۸۴ ـ ۴۵۹م) با هون‌های کیداری به نبرد پرداخت. او در زمانی که برادرش هرمز، بعد از مرگ یزدگرد به سلطنت رسیده بود، به نزد هیاطله (هیتال‌ها) گریخت و با کمک آنان در مقابل واگذاری شهر طالقان، حکومت را به چنگ آورد. در این جا هنوز هیاطله در محل خود اسکان نداشتند. در واقع در سومین گزارش مشابه آن، طبری می نویسد:

> از مردم طخارستان و دیار مجاور آن کمک خواست و علیه برادر خود هرمز اقدام کرد.[۹۰]

→

(des SA. با وجود در اختیار داشتن گزارش «یسوع مناره نشین» در ترجمهٔ «آبه‌مارتین» در مجله زیر .Abhandlung für die Kunde des Morgenlands VI, p. XV, 55 کیداری‌های بخش ۲۵ و ۳۱ کتاب پریسکوس را از بخش ۳۳، ۳۷ و ۴۱ همان کتاب جدا می سازد، و می خواهد این گونه درك کند که کیداری‌های بخش ۲۵ و ۳۱، «هون‌های سیاه» در قسمت شمالی قفقاز بوده اند که مرزهای ایران را در بخش قفقاز ناآرام می ساختند، و کیداری‌های بخش ۳۳، ۳۷ و ۴۱ می توانند به عنوان «هیاطله» تلقی شوند. ازبخش ۲۵ مسلماً نمی توان در مورد کیداری‌ها به نتیجه رسید، اما این ارتباط، صحبت ازاین دارد که هیاطله دور از قفقاز بوده اند، پادشاه لازان‌ها ازیزدگرد دوم در مقابل تهدیدات رومی‌ها تقاضای کمك کرد، اما از آنجا که جنگ او علیه هون‌های کیداری تلقی شده بود، از جانب یزدگرد این خواهش پذیرفته نشد. اگر محل این نبرد در قفقاز بوده باشد، برای یزدگرد احتمالاً دشوار نبود که به ارتش لازان‌ها کمك کند. در بخش ۳۱ کتاب پریسکوس فرستادهٔ فیروز (پیروز) چهار مورد، شکایت به دربار بیزانس عرضه داشته است: (۱) در مورد فرار ایرانیان به نزد رومیان، (۲) در مورد جلوگیری مراسم مذهبی مجارها (از کاپادوکیه) که از قدیم درنواحی رومی‌ها اسکان داشته‌اند، (۳) رومی‌ها می بایستی در نگاهداری دژ Ιουροειπααχ شرکت کنند و یا با پرداخت کمك و یا اعزام نیرو در حفظ آن همکاری کنند، (۴) رومی‌ها می بایستی کمك هزینهٔ جنگ علیه هون‌های کیداری را بپردازند.

این نکته که هر دو مورد اخیر در جواب رومی‌ها باهم خلاصه شده، کاملاً طبیعی است، اما نشانی ازوضع کیداری‌ها در قفقاز نیست. در بخش ۳۳ کتاب پریسکوس وضع Κιδαρῖται در مقابل نامگذاری Γόργα (گرگان) که در زمان یزدگرد، مرکز عملیات ایرانیان علیه کوشانیان بود، قرار داده شده است. **الیزه وارداپت هون‌های قفقاز را که در زمان یزدگرد دوم و پیروز بسر می برند، به نام**

←

هیاطله به این دلیل شرکت کردند، زیرا مسلم بود که «پیروز» بعدها علیه آنان به جنگ خواهد پرداخت. نه فقط «وارداپت» (در کتاب خود، ص ۱۵۳) ـ که ادامه‌دهندهٔ گزارش است ـ بلکه طبری نیز در دومین گزارش کوتاه خود[۹۱]، از دریافت کمک‌های احتمالی «پیروز» کاملاً بی اطلاع است. البته این امر بسیار مسأله انگیز است و احتمالاً انتصاب تاریخی مجدد قباد اول به‌وسیلهٔ پادشاه هیاطله در سال ۴۹۸م، ساختگی بوده است. بدین ترتیب، واگذاری طالقان و یا حتی ترمذ غیرواقعی است.[۹۲]

بزودی پس از اینکه پیروز بر تخت نشست ـ آن‌طور که گفته می‌شود ـ فوراً از کوشان، پرداخت خراجی را که اسلاف او وضع کرده بودند، خواستار شد.[۹۳] پادشاه کوشان از پرداخت خراج خودداری کرد و ازاین‌رو جنگ سختی آغاز شد که حتی پس از فوت پادشاه کوشان[۹۴]، پسر بسیار جوان وی به نام «کونگخاس»[۹۵] جنگ را ادامه داد. از آنجا که ایرانیان در جنگهای مداوم بسیار صدمه دیده بودند، پیروز تصمیم گرفت که با وصلت با کیداری‌ها، به جنگ پایان دهد. او به بربرها دروغ گفت، و به جای خواهر خود، زن دیگری را برای کوشان‌شاه فرستاد.[۹۶] ازاین‌رو جنگ دوباره آغاز شد و پیروز در سال ۴۶۴م با ارسال فرستاده ای نزد امپراتور «لئون» این مسأله را به اطلاع اورساند که

→

[illegible] (خیلاندورک) یا *Xai* [illegible] (خیلندورک) نام می‌برد. اصطلاحی که می بایستی در زمان بهرام (ورهران) پنجم [۴۳۹ـ۴۲۱م] متداول شده باشد.

۹۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۷۲، س ۱۸ و بعد.

۹۱. همان منبع، ص ۸۷۲، س ۱۴ و بعد.

۹۲. رجوع کنید به نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۱۷، زیرنویس۳؛ ص ۱۱۹ زیرنویس۱.

۹۳. پریسکوس، بخش ۳۱ و ۳۳.

۹۴. ظاهراً نامی است که به زبان چینی «کی ـ تو ـ لو» (Ki - to - lo) گفته می شود.

95. Κούγχας

۹۶. همین حیله را خسرو انوشیروان در مقابل پادشاه ترکان، خاقان ترک غربی به کار برد. رجوع کنید به بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۵، س ۱۲ و بعد؛ و نیز: هرودت: تاریخ هرودت، کتاب سوم، ص۱.

رومی‌ها بایستی به ایرانیان در جنگ علیه هون‌های کیداری کمک کنند.[۹۷]

هیاطله

در سال ۴۶۵م یك هیأت رومی تحت ریاست «کنستانتیوس» در نزد پیروزشاه که در اردوگاه نظامی گرگان در مرز کیداری بسر می برد، حضور یافت. در سال ۴۶۶م ایرانیان پیوسته در شرایط جنگی با کیداری‌ها بودند. بعلاوه ساراگورها و دیگر قبایل[۹۸] هم از معبر دربند عبور کرده بودند و گرجستان و ارمنستان را مورد دستبرد قرار دادند. ازاین‌رو ایرانیان کراراً از رومی‌ها تقاضای کمك و یا اعزام گروهی برای تسخیر دژ «اورج پارهك»[۹۹] را کردند، اما هر بار درخواست آنان رد می شد. امّا «یسوع مناره نشین» نظریهٔ دیگری دارد. او می نویسد:

> پیروز، پادشاه پارس‌ها در جنگ علیه کیداری‌ها یعنی هون‌ها[۱۰۰]، اغلب از رومی‌ها، کمك دریافت می‌داشت... با کمك پولی که از جانب رومی‌ها دریافت می کرد، هون‌ها را تحت انقیاد درآورد و زمینهای آنان را تصرف و به قلمرو خود ضمیمه ساخت.[۱۰۱]

در گزارشهای دقیق فرستادگان، پریسکوس منکر آن است که ایرانیان [در زمان قیصر روم لئون] واقعاً کمك‌های درخواستی خود را دریافت داشته باشند. بنابر نوشتهٔ پریسکوس در سال ۴۶۸م یك هیأت ایرانی، مغرور در پیروزی خود به شیوه اصیل ایرانی، در بیزانس ظاهر شد، که موضوع اساسی مذاکره درباره شهر «بَلا ـ آم»[۱۰۲] بود. شهر

---

۹۷. رجوع کنید به کتاب پریسکوس، بخش ۳۷. یسوع مناره نشین نیز در بند ۹ کتاب خود می نویسد: «پیروز اغلب کمك از رومی‌ها دریافت می‌داشت، اما نه به صورتی که خراج طلب کند، بلکه در جستجوی علایق آنان بود تا هنگامی که او مشغول نبرد است، به سرزمین وی تجاوز نشود».

۹۸. از جملهٔ این قبایل می‌توان از *Ακάτιροι*’ نام برد.

۹۹. Iuroj - parhak (بعدها در این مورد صحبت خواهد شد).

۱۰۰. ܟܝܕܪܝܐ ܕܗܢܘܢ ܗܘܢܝܐ

۱۰۱. کتاب یسوع مناره‌نشین، (چاپ رایت)، بند ۹، ص ۹ و ۱۰.

102. Βαλαάμ

بَلا ـ آم بدون شك با شهر «پو ـ لو» مشابهت دارد که «ته ـ یو ـ چی» آن را تحت نام «کی ـ تو ـ لو» (کیداره) مشخص کرده است. خیون‌هایی که یسوع مناره‌نشین ذکر می‌کند ظاهراً با هون‌های کیداری که پریسکوس نام برده است، مشابه است. ولی خوشحالی پیروزشاه چندان طولی نکشید. پس از تصرف پایتخت هون‌ها، کلیهٔ هون‌های کیداری تحت رهبری پسر فرمانده کیداره (ظاهراً کونگِخاس جوان)، ازمعبر هندوکش به «گندهاره»[۱۰۳] روانه شدند، در پیشاور (پوروشاپورا)[۱۰۴] حکومت جدیدی را بنا نهادند.[۱۰۵] اکنون دشمنان جدید، یعنی هیاطله[۱۰۶] خود را به مرزهای مجاور نزدیک‌تر

---

103. Gandhāra

104. Puruşapurā

۱۰۵. در Specht 1.1.14، کیداره با سپاه عظیمی کوه هندوکش را طی کرد و به قسمت شمالی هندوکش حمله‌ور شد و پنج سلطان‌نشین را در شمال کان ـ تو ـ لو (گندهاره) به انقیاد خویش درآورد. این موضوع به‌وسیلهٔ سکه‌های وی به خط هندی تأیید شده است. سکه‌ها دارای چنین مضمونی بوده است: «کی‌داره کوشانه شاهی، سری شاهی کی‌داره» (Cunnigham: **Num. Chron**, 1893, PL, 1.2.4.14 u p. 199ff). اما کان ـ تو ـ لو، نمی‌تواند قندهار باشد، زیرا نام قدیمی قندهار، (**Qunduhār** = *Γονδοφάρεια) بوده است (نگاه کنید به صفحات قبل همین کتاب)، از این‌رو نام پنج سلطان‌نشینِ قسمت شمالی کان ـ تو ـ لو، می‌تواند همان پنج سلطان‌نشین قدیمی باشد که Specht در صفحه ۱۵ کتاب خود برشمرده است، (رجوع کنید به: Hirth: **Nachwort zur Inschrift des Tonjukuk**, S.48 f. این توضیحات می‌تواند ناحیهٔ تا ـ یوئه ـ چی را نیز دربرگیرد که در واقع در قسمت شمالی و شمال شرقی «گندهاره» (قندهاره) قرار دارد. کیداری‌ها بنابراین قبل از ظهور هپتالان، قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آورده بودند. با وجود این، بنابر گواهی صریح «وای ـ سو»، ابتدا پسر وی مقر خود را در «پوروشاپورا» قرار داد و حکومت «یوئه ـ چی» را بنا نهاد. اینکه حکومت «یوئه ـ چی» در قسمت شمالی هندوکش و حتی در عصر امپراتوری «شی ـ تسو» از خاندان وای (۵۲ ـ ۴۲۶م)، تداوم داشت، گزارشی از «وای ـ شو» درکتاب Specht، ص ۱۳ این موضوع را اثبات می‌کند. «سونگ ـ یون» زائر (۵۲۰م) ادعا می‌کند که «گندهاره» قبلاً «یه ـ پو ـ لو» نامیده می‌شد. در کتاب Beal: **Buddhist records of the western world** I p. XCIX f. چنین آمده است که: «پادشاه دارای ۷۰۰ فیل جنگی بود که همراه لشکریان وی در مرز قرار داشتند. تاریخ ارائه شده برای برقراری حکومت «لی ـ لیه»

←

کرده بودند. بنابر اظهارات دقیق تاریخ «وای» (۵۵۶ ـ ۳۸۶م) و مانند آنچه که در «تئونگ ـ تین»[۱۰۷] (از آغاز سده نهم) یافت می شود، در دوران حکومت «ون چینگ ـ تی»[۱۰۸]، دومین سلسله از خاندان وای (۴۶۵ ـ ۴۵۲م)، هپتالان، از کوههای «کین ـ شین»[۱۰۹] عزیمت کرده و به سوی غرب چین مهاجرت کرده بودند[۱۱۰]، و در

→

(Lae - Llih) ، دو نسل (هر نسل ۲۵ سال = ۵۰ سال) است. یعنی حدود سالهای ۴۷۲ تا ۵۲۰م که این تاریخ ما را درست به زمانی هدایت می کند که ما باید این زمان را برای حکومت کوچك «یوئه ـ چی» به وسیلهٔ پسر «تو ـ لو» در نظر بگیریم. آیا حکومت فوق در گندهاره با حمایت هیاطله تثبیت شد؟ و یا فقط تنها در اثر جابجایی اقوام «یه ـ ثا»، با «یوئه ـ چی» از جانب «سونگ ـ یون» بوده است»، ولی چه نکته در «لی لیه» نهفته است، نمی دانم. اما آن طور که «بیل» در صفحه ۱۵۱، زیرنویس ۲۳ و ص ۵۰ زیرنویس ۵۰ کتاب خود می گوید، باوری به سلسله «لارَهْ» از «مالوَهْ» یا «وَلَبْهی» (Vallabhi) ندارم.

۱۰۶. این نام به یونانی ʽΕφθαλῖται oder ʼΑβδέλαι، سریانی: ܐܦܬܠ ، ارمنی: Եփթաղ Hep'tʻal (هپتال) (به صورت مفرد)، و «تیتلك» Թետալք Tʻētalkʻ . شکل معماآمیز این کلمه که در کتب موجود بخصوص در آثار سبئوس می یابیم، به همان شکل در اسامی بیزانسی مجارها به صورت Τοῦρκοι آمده است. رجوع کنید به: J. Marquart: **Osteuropäischen und ostasiatischen Streifzüge**, S.46 - 60. از این رو حال کلمهٔ قفقازی آن، از شکل اشتقاق یافتهٔ فارسی با حرف اضافه (t) بیان می شود. بنابراین ,t - Hetal* مانند t - Urk = Τοῦρκοι برای t - Ugr* به کار رفته است. فارسی این کلمه: «هیتل» (در اثر فردوسی به صورت هیتال است)، عربی: هیطل، (مقدسی به صورت جمع به کار برده است: هیاطله)، چینی: «یه ـ تا» (je - ta)، به تلفظ قدیمی: «یپ ـ تات» (jep - tat).

107. T'ung - tien
108. Wen - čing - ti

۱۰۹. کوههای کین ـ شین (Kien - sin) در قسمت شمالی «کوکو ـ نور» (Kökö - nor) در محل امروزی «یونگ ـ چوآنگ» (Jung - Č'ang) در «کان ـ سو» (Kan - su) قرار دارد. رجوع کنید به:
E. Parker bei Thomsen: **Inscription de L'Orkhon déchiffrées**, S. 193.

۱۱۰. Specht در ج ۱، فصل اول، ص ۲۴، زیرنویس ۲ کتاب خود این تاریخ را دقیق تر بیان می کند. بنابر محل استناد شده، در زمان تهیهٔ گزارش به وسیلهٔ تونگ ـ تین (T'ung - tien)، ازاین رویداد،

←

طخارستان بسرآوردند. تاریخ دقیق این وقایع هنوز مشخص نیست. «پیروز» نمی‌خواست نتایج فتوحات خود را بر کیداری‌ها چندان مهم جلوه دهد، و علیه بربرها اقدام کند، اما بزودی دستگیر شد و امپراتور روم «زنون» باپرداخت پول وی را از زندان آزاد ساخت، علاوه بر آن در مقابل هون‌ها متعهد شد که هرگز دوباره به مرزهای آنان تجاوز نکند و به آنان حمله ننماید. در این فرصت او مجبور شد که شهر طالقان را از دست بدهد که مانند دوران یزدگرد دوم حدود مرزی را تشکیل می‌داد.[۱۱۱] اما بزودی پس از بازگشت، پیروز قرارداد را نقض کرد و دوباره به هون‌ها حمله کرد و این بار نیز با شکست روبرو شد، ارتش وی بکلی نابود شد، و خود او برای بار دوم اسیر دشمن شد. پیروز برای آزادی خود وعدهٔ ۳۰ بار قاطر سکهٔ نقره را به دشمن داد، اما کشور او بسختی می توانست ۲۰ بار قاطر نقره بپردازد و در مقابل بقیه، می بایستی پسر خود کواذ (قباد) را به اسارت بسپارد. او کراراً قول می داد که علیهٔ هون‌ها اقدام به لشکرکشی نکند. پس از آن که او در اثر مالیات سرانه، بقیهٔ بدهی تضمینی خود را به هون‌ها پرداخت و پسرش را آزاد ساخت، گاه بگاه لشکری آماده می ساخت و علیه هون‌ها که پادشاه آنان بنابرگزارشها «اَخْشْنوار» (طبری) یا «خشنواز» (فردوسی) و یا «اخشوان» (دینوری، ص ۴۱، س۱۴) نامیده

→

۸۰ تا سال گذشته بوده است. اما گزارش دربارهٔ این سرزمینها، آن‌طور که از یادداشتهایی دربارهٔ «استوپا پوروثاپورای» Stupa von Purusapura قدیمی برمی‌آید (Specht, p.14) در هشتمین سال حکومت «وو ـ تینگ» (Wu - ting) (۵۵۰م) بوده است و برای مهاجرت «یه ـ ثا» (Je - tha) سالهای ۴۷۰ ـ ۴۶۰م ذکر شده است. از سالهای پیش «تای ـ نگان»ها (۴۶۰م) هر سال فرستاده‌ای با هدایای زیاد به دربار می فرستادند. (Specht, p.26).

۱۱۱. نگاه کنید به نولدکه: تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۱۹، زیرنویس ۱. جدایی شهر ترمذ (ویسگرد) که هنوز بنابر دینوری و فردوسی در اثر اقدام هیاطله به وجود آمده بود، در این مبحث بخوبی قابل درك است. باید فرض شود که او هنگام پیروزی بر کیداری‌ها آنجا را به تصرف آورده است. در کتاب دینوری (ص ۴۸، س ۸) یك بار دیگر در جنگ ترکان و بهرام چوبین بدان اشاره شده است. تنها در نزد دینوری، کلیهٔ رویدادهای تاریخ روابط ایران و هیاطله، به صورت کاملی ذکر شده است.

می‌شد، به جنگ می‌پرداخت.[۱۱۲] احتمالاً اسپهبت [اسپهبد] وهرام، شاه را از این ماجراجوییها که در گذشته شکست‌هایی از جانب هیاطله متوجه ایران کرده بود، برحذر می‌داشت. ایرانیان شکست‌های جبران‌ناپذیری خوردند و عواقب آن برای امپراتوری ایران بسیار وحشت‌انگیز بود.[۱۱۳] هیاطله به طخارستان قناعت نکردند، بلکه در جهت غرب نیز نفوذ خود را گسترش دادند و بیش از چهل سرزمین خراج گذار آنها شد.[۱۱۴] قلمروی آنان تا شهرهای «پو ـ سه»[۱۱۵] (پارس)، «پئن ـ پئن»[۱۱۶]، «کی ـ پین» (کپیسه؟)، «ین ـ کی»[۱۱۷] (قراشهر)، «کی او ـ تسه»[۱۱۸] (کوچا، کُچا)، «سو ـ له»[۱۱۹] (کاشغر)، «کو ـ مه»[۱۲۰]، «یو ـ تئین»[۱۲۱] (ختن) و «کیئو ـ پیان»[۱۲۲]، (کیئو ـ پیان ـ تو)[۱۲۳] گسترش یافت. بنابر گزارش «سونگ ـ یون»[۱۲۴] حوزهٔ قلمروی آنان در جنوب تا «تیه ـ لو»[۱۲۵]، و در شمال تا سراسر سرزمین «لا ـ له»[۱۲۶] و در مشرق تا «ختن» و در غرب تا

---

۱۱۲. انسان متوجه می‌شود که چگونه بدون دلیل نام «اخشوان» باپادشاه کیداره، Κουγχας یکسان قرار داده شده است.

113. Ps. Jos. Styl. § 10. 11. Lazar P'arp. c. 68 p. 254. c. 73 p.268. Prokop. **pers.** 1,3 p. 15 ff. etc. Seb. p. 25.

۱۱۴. رجوع کنید به: Sung - jun bei Beal: **Buddhist records of the western world** I p. XCL. Liang - šu bei Specht, 1.1. p.20. Wei - šu eb. p. 26. Čóu - šu eb. p. 28.

115. Po - sse.

116. P'an - P'an.

117. Jen - ki.

118. Kióu - tse.

۱۱۹. Su - le (در اثر «وای ـ شو» و «سونگ ـ یون» این نام «شا ـ له» ذکر شده است).

120. Ku - me.

121. Jüt'ien.

122. Kiü - p'an.

123. Kiü - p'an - to.

124. Sung - jun.

125. Tieh - lo.

۱۲۶. بااین ترتیب منظور از Lae - ƚehفقط می‌تواند «سغدیانه» باشد که شکل نام طخاری ـ سغدی آن «سولیك» (Sülik) در کتاب **Warāhamihira, Brhatsamhitā** transl. by. H. Kern p.91

←

ایران ادامه داشته است.[۱۲۷] اینکه استان «هریو» (هرات) با شهرهای «پوشنگ» و «واتغیس» (بادغیس)[۱۲۸] به‌وسیلهٔ «کدیش‌ها» (کادش‌ها) اشغال شده بود، و ظاهراً دژ «مرورود» به دست آنان افتاده بوده است، هنوز نامشخص است. آیا این شهرها به خیون‌ها یا هیاطله تعلق داشته است.

یسوع مناره‌نشین بین هون‌هایی که «پیروزشاه» را بارها شکست داده بودند و از بین رفتن وی را فراهم ساخته بودند، و هون‌هایی که نهایتاً پیروزشاه بر آنها غلبه کرده بود، فرقی نمی‌گذارد. فقط از گزارش همزمان، لازارفن فارپسی (فاربی)[۱۲۹] روشن می‌شود که دشمنی که پیروز را نابود کرده بود، «هپتال»[۱۳۰] نامیده شده است. این نام با نام «کوشنك» که در شانزدهمین سال حکومت یزدگرد علیه او لشکر کشیده بود[۱۳۱]، در تضاد است. در نزد مؤلفان بیزانسی نیز اولین بار نام «افتالیت»[۱۳۲] نیز به چشم می‌خورد.

علاوه بر آن همان مؤلفان، نامهایی را که قبلاً از آنها صحبت شد[۱۳۳] و برای هون‌های شمال قفقاز مورد توجه بود، به کار می‌بردند و شاید در اینجا به نام واقعی قومی مربوط باشد که درتاریخ «لی ـ آن» (۵۵۶ ـ ۵۰۲م) هوآ، مربوط به دوران دومین فرد از

→

des SA. «شو ـ لیك» (Šu - lik) و در کتاب هوان ـ چوآنگ، ج ۲، ص ۱۲ به صورت «سو ـ لی» و در کتاب «وای ـ شو» به صورت «کنگ ـ کیئو» (Kang - Kiü) ذکر شده است. رجوع کنید به: Tomaschek, **WZKM.** 1889, 105. E. Kuhn, Barlaam und Joasaph S.84 **Chronologie der alttürkischen Inschriften** S.6 Anm.26 کیفیت امر برای «لا ـ له» که بنابر نوشتهٔ «سونگ ـ یون» (در کتاب: Beal, p.XC) از جانب «یه ـ ثه» (Je - tha) به پادشاهی گندهاره منسوب شد، هنوز روشن نیست.

۱۲۷. هنوز محل «پا ـ تی ـ یان» (pa - ti - jan)، که مقر پادشاه بوده است و از «وای ـ شو»، ۲۰۰ لی در قسمت جنوبی رودخانه «ما ـ هیو» و در ۱۰۰۰۰ لی «چنگ ـ آن» قرار دارد، نامشخص است.

128. Wātgēs (Bāδγēs).

129. Lazar von P'arp.

130. *Hep'tʻal* ՙ Եփթաղ.

131. Propo. **Pers.** 1,3 p. 15, 17 ff; Theophanes Byz. bei Photios bibl. cod. 64.

132. ʿΕφθαλῖται.

133. λευκοὶ Οὖννοι.

سلسلهٔ «وای ـ هوآ ـ آن»، نوشته شده است.[۱۳۴] در حالی که «هپیتال» (به چینی: یه ـ تا) نام قبیلهٔ حاکم بوده است.[۱۳۵]

مطمئناً نمی‌توان مشخص کرد که تا چه حد هیاطله در ایران نفوذ کرده بودند. در نوشته‌های مجامع خلیفه گری «آکاکیوس» در دومین سال حکومت «ولاش» (سال ۴۸۵م)، علاوه بر اسقف «فرّومز» (برای فرّهرمز)، مرو جزء ناحیهٔ اسقفی «هریو» بود.[۱۳۶] در مجمع خلیفه گری «باثای»[۱۳۷]، در دومین سال حکومت جاماسب (۴۹۹م)، اسقف‌های شهرهای طوس و اپرشهر، مرو و گرگان شخصاً حضور داشته‌اند، اسقف شهر «هریو» (هرات) تنها نامهٔ تهنیتی ارسال داشته بود.[۱۳۸] اسقف مرو، مرورود و ابیورد مجدداً در مجمع خلیفه گری «ژوزف» (سال ۵۵۳م) نمایندگی داشتند، در حالی که از اسقف مرو و پیروانش تنها در مجمع خلیفه گری «ایشویاث»[۱۳۹] (سال ۵۸۸م) صحبت به میان می‌آید. چنین می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً به دلایل دیگری، هرات کاملاً پی در پی مورد غارت هیاطله قرار داشت. در حالی که مرو، پایتخت خراسان همیشه از جانب ایران حفظ می‌شده است. افسر عالیرتبهٔ ایرانی «تیخور وشناسپدات» بعدها گفت، پیروز، خود و نیرومندی و قدرت کلیهٔ امپراتوری آریاها را به نابودی کشاند:

... و امپراتوری بزرگ و آزاد را به بندگی هیاطله درآورد. تا مادامی که این بندگی و اسارت دشوار وجود دارد، وضع طوری نخواهد بود که آزادی برقرار

---

۱۳۴. رجوع کنید به: Specht, 1.1. 19.

۱۳۵. تنها نام «یه ـ تا ـ ئی ـ لی ـ تو» (je - ta - i - li - to) که در سال ۵۱۶م هیأتی را به دربار چین فرستاد، نمی‌تواند اسم شخص خاصی باشد، بلکه فقط نام بخشی از ناحیه‌ای است که؛ به «یه ـ تا» (به گفته اِشلِگِل، تلفظ قدیمی «یپ ـ تات = اپتال») موسوم بوده و در حقیقت نام قبیلهٔ حاکم بوده‌است (رجوع کنید به: *ΚΟÞΟΝΟ* Kušān)، ئی ـ لی شاید = کلمه ترکی «ایل» (äl) = قوم است. به همان نسبت می‌تواند نام *Ἐφθαλάνος*, باشد که تئوفانس بیزانسی آن را فاتح بر «پیروز» می‌داند.

۱۳۶. **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۷، س ۶؛ ص ۳۹۸، س ۳.**

137. Bāßai.

۱۳۸. **همان مجله، ص ۳۹۸، س ۱۷ و ۲۰، و ص ۴۰۰، س ۱، ۲، ۶، ۷، ۲۰.**

139. Išōʿjaß.

شود.[۱۴۰]

به روایت پروکوپیوس، ایرانیان می‌بایستی به مدت دو سال به هیاطله خراج بپردازند.[۱۴۱] به‌طور کلی پروکوپیوس در اینجا حوادث را به صورت مغشوشی درآورده و کوات (قباد) را جانشین بلا شرط پیروز کرده است که او نیز با حکومت موقتی جاماسب برکنار می‌شود، اما بعداً حکومت ولخش این جانشینی را ازبین می‌برد.[۱۴۲] اظهارات پروکوپیوس تنها با دستیابی به مدارك مربوط به سکه‌ها و امور مالیاتی مورد تأیید قرار می‌گیرد. «دروئین»[۱۴۳] جدیداً بعضی از سکه‌های ساسانیان را مورد توجه قرار داده است که علاوه بر خطوط معمولی پهلوی، دارای خطوط حاشیه‌ای ناشناخته‌ای بوده است. سکه‌های موردنظر، از دوران حکومت ولخش، قباد اول (سال ۲۷ = ۵۱۵ و ۴۳ = ۵۳۱م) و خسرو اول (سال ۸ = ۵۳۸ و سال ۱۴ = ۵۴۵م) بوده است. «دروئین» (ص۵) عقیده دارد که این سکه‌ها با خطوط ویژه‌ای با نوشته زبان بیگانه در کنار خطوط پهلوی برای [تبادل و جریان پولی] استانهای دوردست که زبان و نوشتهٔ پهلوی به طور کلی ناشناخته بود، از جانب ایران تعیین شده بود: اگر تنها این سرزمینها ـ ممکن است فقط طخارستان بوده باشد ـ به ایران تعلق داشت، در دورهٔ مورد سؤال، از مرگ پیروز تا اواسط حکومت خسرواول، در زیر سلطهٔ هیاطله قرار داشته است.[۱۴۴] به نظر من، ممکن

۱۴۰. لازار فاربی، ۲۹۰ = ۵۷۷.

۱۴۱. پروکوپیوس: ایران، کتاب ۱، بند ۴، ص ۲۴، س ۲۰ و بعد.

۱۴۲. نه گزارشهای پروکوپیوس و نه گزارشهای عربی ـ پارسی، هیچکدام به «زریر» (ارمنی: زاره) برادر بلاش که مشکلاتی برای تاج و تخت به وجود آورده بود، اشاره‌ای نمی‌کنند. به روایت پروکوپیوس و همچنین گزارشهای اعراب، کوات (قباد) بجای جاماسب قرار می‌گیرد، اوکوات را به کنار می‌زند، اما در منابع پارسی ـ عربی، سلسله مراتب درست حفظ شده است. کوات بر سر تاج و تخت با بلاش به منازعه برمی‌خیزد و بجانب خاقان ترك فرار می‌کند تا از او کمك بطلبد، و این کوشش طرد واقعی او، بوسیلهٔ برادرش جاماسب محسوب می‌شود.

143. E. Drouin: **Revue Num.** 1890, p.1 - 8.

۱۴۴. برعکس گفتهٔ پروکوپیوس، گزارش «سونگ ـ یون» زائر (سال ۵۱۹م) است، البته در صورتی که

←

است قرائت خطوط ناشناخته به‌وسیلهٔ «دروئین» به عنوان شاهنشاه اشتباه بوده است. از این امر ما چندان شگفت‌زده نشده ایم، حتی این واقعیت را برای ما ایجاد کرد که ایرانیان نه تنها در زمان بلاش (ولخش)، بلکه در دوران قباد اول و خسرو اول نیز به هیاطله خراج می‌پرداخته اند.[۱۴۵]

→

برداشت مؤلف زیر درست باشد: Beal: **Budhist records of the Western World** I, p. XCII سونگ ـ یون در ربع اول هشتمین ماه به سرزمین «هان ـ پان ـ تو» (در کتاب تاریخ لی ـ آنگ، در اثر: Lian bei Specht, **Etudes sur l'Asie central p.20 Kiüp'an,** bei Hüan čang III, p.209 K'ie - pwan - to و از آنجا پس ازعبور از «تونگ ـ لینگ» دراواسط ربع ماه نهم به سلطان نشین «پو ـ هو» (وَخان)، و سپس در ربع دهمین ماه به سرزمین «یه ـ ثه» (هیاطله) می‌رسد، که مطابق سرزمین «بدخشان» امروزی و بویژه محل «هی ـ می ـ تا ـ لو» در کتاب هوان ـ چوآنگ، ج ۳، ص ۱۹۷ است (رجوع کنید به بخش سوم همین کتاب). در ربع اول یازدهمین ماه، زائر مزبور به سرزمین «پو ـ سه» می‌رسد که به گفتهٔ «بیل» جزء ایران محسوب می‌شود. «این محدوده، بسیار از رشد بازافتاده است». درست هفت روز بعد به قومی می‌رسد که در کوهها سکنی داشتند و بسیار فقیر و بی چیز بودند. رسوم آنان بسیار خشن بود. سپس از اواسط ربع یازدهمین ماه به سرزمین «شی ـ می» درآن سوی «تسونگ ـ لینگ» می‌رسد و از آنجا در ربع دوازدهمین ماه به سرزمین «او ـ چنگ» (اودیانه) می‌رسد. نام «شی ـ می» در کتاب هوان ـ چوآنگ، ج ۳، ص ۲۰۶ مطابق با نام «شنگ ـ می» است. کنینگهام و سنت‌مارتین این نام را معادل «چیترال» می‌دانند (رجوع کنید به: H. Yule, J.R.A.S. 1873, 113 f.) به طور کلی بدین ترتیب متوجه می‌شویم که سرزمین «پو ـ سه» بایستی بین «بدخشان» و «چیترال» جستجو شود. ازاین‌رو نباید به هیچوجه آن را در قلمرو ایران جستجو کرد، علاوه بر آن آنچه که به‌وسیلهٔ زائر فوق مستثنی می‌شود، این است که آن ناحیه، محدود بوده است. قبلاً ممکن بود که منظور درّهٔ رودخانهٔ «ورساچ»، در قسمت غربی «دریم» بوده باشد.

۱۴۵. اینکه منابع عربی ـ پارسی گزارش می‌دهند که نجات شهر با لشکرکشی «سوخرا» از خاندان «قارن» انجام گرفته است، موضوعی جعلی و از خود ساخته است. نولدکه در کتاب تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰، زیرنویس ۱، این موضوع را توضیح داده است. کلیهٔ احتمالات برمبنای جانشین ساختن بخشی از بهرام چوبین نامگ، بنا شده است.

کواذ (قباد)

پس از برکناری قباد در سال ۴۹۶م، وی به جانب هیاطله گریخت.[۱۴۶] خاقان آنان دختر خود را که از خواهرزادهٔ قباد ـ که درجنگ هنگام شکست پیروز در نبرد هیاطله به چنگ آنان افتاده بود ـ داشت، به ازدواج وی درآورد. قباد با کمك خاقان درسال۴۹۹م قلمرو خود را دوباره به تصرف درآورد، اما می بایستی در عوض به حکومت رسیدن خود، به هیاطله خراج بپردازد. از آنجا که وی نتوانست این خراج را بپردازد، از امپراتور بیزانس، «آناستاس» تقاضای کمك مالی کرد. امپراتور روم شرقی این تقاضا را رد کرد، به این امید که قباد در اثر عدم برآوردن تعهدات با هیاطله، دچار بحران و مشاجره خواهد شد. این سیاست به شکست منجر شد، و قباد که از حمایت بیشتر هیاطله برخوردار شد، علیه رومیان اقدام کرد.[۱۴۷] در حالی که جنگ رومی ها، هون ها را متوجه نواحی ایران کرده بود، قباد در نواحی شمال (یعنی قفقاز) علیه آنان وارد جنگ شد.[۱۴۸] وی به منظور رهایی از جنگ، در سال ۵۰۵م با رومیان آتش بس هفت ساله ای منعقد کرد و توجه اصلی خود را به هون ها معطوف داشت، تا دروازه های خزر (در تنگه داریال) را دوباره به چنگ ایرانیان درآورد. جریانی که درآن نیز موفق بود. فقط در سال ۵۱۵م قوم دیگری از هون ها موسوم به «سابیرها»، به آسیای صغیر و ارمنستان تاختند.[۱۴۹]

۱۴۶. پروکوپیوس: ایران، کتاب ۱، بند ۶، ص ۳۲، س ۶ و بعد؛ **کتاب یسوع مناره نشین**، بند ۲۳ و ۲۴، هردو، این قوم را «هون ها» می نامند، و «آنتیوخ» در کتاب زیر به صورت دیگری آورده است:
Joh. Antioch, bei C.Müller, **FHG**. V 28ª.

۱۴۷. پروکوپیوس: ایران، کتاب ۱، بند ۷، ص ۳۳، س ۲۰ و بعد.

۱۴۸. پروکوپیوس: ایران، کتاب ۱، بند ۸، ص ۴۰، س ۸

«دروئین» در کتاب Drouin: **Mémoire sur les Huns Hephtalites**, p. 46 اشتباهاً تصور می کند که موضوع جنگ علیه هون هاست. فقط (۱) پروکوپیوس این نام را همیشه، Ἐφθαλῖται می نامد، نه ,Οὖννοι. (۲) سپس او عبارت ἐς τῆς χώρας τὰ πρὸς ἀνατολάς را گفته است. ازاین رو «دروئین» کاملاً ارتباط نزدیك، بین بند ۹ و ۱۰ کتاب مزبور را اغلب نادیده گرفته است.

149. Marcellin. **com. chrom.** ā. 515 (Chronica min ed. Mommsen vol. II. MG. Auct. antiquiss. t, XI p. 99). Theophanes. **Chron.** ed. DE Boor p. 161, 28 -162, 2. **malalas Chron.** ed. Bonn. p. 406, 9 ff. Cedren. I 361.

خسرو اول

به نظر می‌رسد کوشش قباد و پسرش خسرو، به منظور خارج ساختن استانهای از دست رفته در شرق، از تصرف هیاطِله ناموفق بوده است. سعی قباد در این بود که با بربرهای قدرتمند در توافق و سازش خوبی باقی بماند. ابتدا همین که قدرت بربرها با ظهور ترکان جدید (در حدود سال ۵۵۴م)[۱۵۰] درهم شکسته شد، خسرو نیز حمله را آغاز کرد و سرزمینهای سند، بست، ارخج، زابلستان و طخارستان را به تصرف خود درآورد.[۱۵۱] اگر قباد واقعاً طخارستان را به تصرف خود درآورده باشد، پس از مدتی مجبور شده بعلت حملهٔ خاقان سِنْجِبو، دوباره آنجا را تخلیه کند. او می بایستی تنها به تصرف مجدد «مرو ـ رود» قناعت کرده باشد و بدینسان طالقان بارها سرحد مرزی را تشکیل می‌داده است. اما به نظر می‌رسد که وی استان هرات، بادغیس و پوشنگ را دوباره به تصرف خود درآورده است، زیرا حداقل در عالی‌ترین شورای کلیسایی

---

۱۵۰. آخرین پادشاه هون‌ها که به دست خاقان «سنجبو» کشته شد بنابر نوشتهٔ طبری، ج ۱، ص ۸۹۰، س ۱۴، «وزر» نام داشت. آن‌طور که مؤلف زیر می نویسد:

Drouin, **Mémoire sur les Huns Hephthalites** p. 55

و به این ادعا می‌رسد همان‌گونه که تئوفانس بیزانسی گزارش داده است: که پادشاه هیاطله Κάτουλφος به‌وسیلهٔ خاقان ترک «آسکن» تحت انقیاد درآمد، که این امر چندان روشن نیست. آیا کتاب Tomaschek, **Sogdiana** S.75 منبع او بوده است. از کتاب Menander fr. 10.18 آگاه هستیم که «کاتولفوس» یکی از بزرگان هیاطله بود که در اثر انتقام شخصی علیه پادشاه خود، به ترک‌ها و بعدها به ایرانیان روی آورد.

فردوسی، سلطان هیاطله را که ترک‌ها بر او پیروز شدند، به نام «غاتفر» (غانفر؟) می نامد. پس از شکست وی، هیاطله شخصی به نام «چغان فغانیش» را به پادشاهی برگزیدند که به «پیروز» در رسیدن به سلطنت بایستی کمک کرده باشد (رجوع کنید به: Ferdusi, ed. Mohl VI 310, 1870 ,314 ;1810)، و «پیروز» او را پادشاه «چغان» کرد. در این اظهارات مناسبات بعدی نیز انعکاس می‌یابد، بدین‌صورت که پادشاه چغانیان که در سال ۳۲ هجری به کمک مردم طخارستان که علیه اعراب اقدام کردند، آمده بود. می‌توان حدس زد که وی یبغوطخارستان بوده است (بلاذری: فتوح‌البلدان، ص ۴۰۷، س ۱۰)، و در سال ۷۱۹م پادشاه «تیش» چغانیان، یبغوطخارستان بوده است.

«ایشوع یث»[۱۵۲] در سال ۵۸۸م، مطران «هریو» با دو سر اسقف، و اسقف‌های پوشنگ و بدخش و «قادیششتان» دوباره حضور داشته اند.[۱۵۳] البته ادعا شده است که ناحیهٔ هرات یك وضع استثنایی داشته است و در زمان خسرودوم، با آن سرزمین به مثابهٔ سرزمین دشمن رفتار می شده است. خسرو با کمك خاقان، موفق شد قفقاز را که در آن خزرها، بلغارها (کوبان)، بلانگارها و آلان‌ها علیه او به تحریك مشغول بودند، به تصرف درآورد.[۱۵۴]

هرمز چهارم، وهرام مهروَندك، و مزکیت‌ها

در زمان هرمز چهارم (۵۹۰ ـ ۵۷۹م)، هیاطله بدون شك با موافقت خاقان ترك

---

۱۵۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۲. در مورد هردو نام «دورستان»(؟) و «کارستان» ـ در گزارش دیگر طبری آمده است (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۹، س ۳ و بعد) که خسرو با خاقان ترك مشترکاً علیه هون‌ها به جنگ پرداختند. اواز نابودی آنان هم گزارش می دهد. او از طریق بلخ به فرغانه نیز نفوذ کرد (ترکیبی با داستان تاریخی کیخسرو). بازهم خیالی تر، توصیف دینوری است: طبق گزارش وی، خسرو ابتدا «هیطل»، طخارستان، زابلستان، کابلستان و چغانیان را به چنگ آورد، در حالی که خاقان سنجبو، چاچ (تاشکند)، فرغانه، سمرقند، کش و نخشب تا بخارا را به تصرف آورده است. اما وی این نواحی را پس از آنکه خسرو، پسر خود هرمز (هرمزد) را به آنجا فرستاد، تخلیه کرد.

152. Īšō'jaβ.

۱۵۳. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۵، س ۸ ـ ۶.

۱۵۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۵، س ۱ و ۱۶؛ ص ۸۹۴، س ۴؛ همچنین رجوع کنید به: Markuart: **Chronologie der alttürkischen Inschrift,** S.96؛ در کتاب طبری، ج ۱، س ۸۹۹، س ۱ نیز از خزرها نام برده شده است. دربارهٔ گسترش قدرت ترك‌ها در قسمت غربی ولگا و در قفقاز رجوع کنید به: Menander Prot. fr. 21.43, **FHG IV,** 229. (برای اطلاعات بیشتر درباره «بلنجر» که پایتخت احتمالی خزران در قفقاز بود، به جای دیگری رجوع کنید). تا چه حد خسرو از ترك‌ها حساب می برد، گزارش یوهان اِفسوس (Ephesos)، بند ۶، س ۷ نشان می دهد که پادشاه پارس‌ها پس از تصرف شهر «دارا» در سال ۵۷۲م با یونانی‌ها، از میان اسرا، ۲۰۰۰ دختر زیبا و جوان و جواهرات گرانبهایی به نزد ترکان ارسال داشتند، تا حاضر به خدمتی خود را نشان دهد.

علیه ایران اقداماتی انجام دادند و تا بادغیس و هری (هرات) نفوذ کردند.[۱۵۵] تنها وهرام مهروندك (بهرام چوبین)، اسپاهپت خراسان، سپاهیان «تتلچیك» (تیتلك) را شکست داد و سرتاسر سرزمین کوشان تا آن سوی «وهرود»[۱۵۶] (جیحون) را مورد هجوم قرار داد. در آن سوی جیحون، با شاه بزرگ «مزکیت‌ها» [ماساگت‌ها؟] که در آن نواحی به‌سر می‌برد، به نبرد پرداخت، سپاهیان بسیاری را از بین برد و پادشاه را در نبرد به قتل رساند (به روایت طبری در یازدهمین سال حکومت هرمز = ۹ ـ ۵۸۸م بوده است).[۱۵۷]

در اینجا دقیقاً نمی‌توان اظهار کرد که منظور از مزکیت‌ها چه قومی است. شاید سبئوس مانند تئوفانس بیزانسی[۱۵۸] تحت این نام، ترك‌ها را درك کرده است، چه احتمالاً پادشاه مزکیت‌ها با خاقان «چو ـ لو ـ هیئو»[۱۵۹] (به زبان تبتی: مو ـ هو ـ کان[۱۶۰] = ترکی: بقـاقاقان)[۱۶۱] مشابه است که پس از غلبه بر «آ ـ پو ـ کان»[۱۶۲] (در سال ۵۸۷م) که در غرب مستقر شده بود، در یك لشکرکشی به منظور تسخیر غرب به‌وسیلهٔ تیری کشته شد. در جایی ملاحظه نمی کنیم که سرزمین فتح شده را، به صورت استانی درآورده باشند و یا مرزبانی برای آن تعیین کرده باشند. به فرض که چنین موردی رخ داده باشد، در اثر جنگهای داخلی هیاطله، دوباره آزاد شده است. زیرا خسرو به محض فرونشاندن

---

۱۵۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۹۱، س ۹؛ ص ۹۹۲، س ۱۰.

156. Wehrot.

۱۵۷. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۲۲۹. دربارهٔ شرح منابع عربی ـ پارسی، نگاه کنید به «دز ـ رویان» در همین کتاب؛ همچنین سبئوس، بند ۳۰.

۱۵۸. درکتاب زیر این طور نقل شده است:

photios Bibl. cod. 64: *Ὅτι τὰ πρὸς εὖρον ἄνεμον τοῦ Ταναΐδος Τοῦρκοι νέμονται, οἱ πάλαι Μασσαγέται καλούμενοι.*

پروکوپیوس نام *Μασσαγέται* را برای هون‌ها به کار برده است. منادر، در بخش ۱۹ کتاب خود، ترك‌ها را با «سکاها» برابر دانسته است.

159. Ču - L'o - hou.

160. Mo - ho, k, an.

161. Baγa qaγan.

162. A - po - k'an.

شورش، بهرام بسطامی را با لشکر عظیمی به مرز ترک‌ها گسیل داشت.[۱۶۳] بزودی ـ البته در سال ۵۹۵م ـ اوسورپاتوروستم[۱۶۴]، دو پادشاه کوشنک[۱۶۵] را به انقیاد خود درآورد و با تمام لشکر خود به سمت استانهای شرقی (خراسان) علیه خسرو دوم حرکت کرد، اما مخفیانه به وسیلهٔ «پریوک»[۱۶۶] به قتل رسید.[۱۶۷]

سَمبات باگراتونی علیه کوشنک و چمبوخ ترک

زمانی کوتاه قبل از بیست و هشتمین سال سلطنت خسرو (سال ۱۷ ـ ۶۱۶م)[۱۶۸] «سَمبات باگراتونی»، مرزبان سابق «وَرْکان» به دربار فراخوانده شد. شاه:

لشکر رعب‌انگیزی علیه شرق و سرزمین کوشان، برای او آماده ساخت، و به او فرمان داد، مرزبانی به دلخواه خود در آنجا بگمارد. او از آنجا با تداوم لشکرکشی در مسیر مرزی امارات اصلی خود به سوی «کومش» رفت، و از ورکان ۲۰۰۰ سوار از لشکر ارامنه که در آنجا بود، فراخواند و به سوی خراسان روانه شد.[۱۶۹]

کوشانیان به منظور جلوگیری از قتل و غارت، پراکنده شدند، و از غوغای حرکت سپاه او بسرعت عقب نشستند. او از کوشانیان پیشی گرفت و آنان را نابود ساخت، و در

---

163. Nöldeke: **Syr. Chron.** 8.

164. Usurpator Wstam.

۱۶۵. این دو پادشاه به نامهای «شوانگ» (Շաւգ šaug، و درست‌تر: شونگ: Šaug، فارسی: «شاوَه») و «پریوک» بوده اند.

166. Pariowk.

۱۶۷. سبئوس، بخش ۶۰ و بعد.

۱۶۸. رجوع کنید به سبئوس، بخش ۶۸. سبئوس آغاز حکومت خسرو را به جای تاریخ ۹۱ ـ ۵۹۰م، در سال ۹۰ ـ ۵۸۹م قرار می‌دهد. صحت تاریخ فوق، در گزارشهای دیگر وی و نیز در گزارشهای همطراز آن نزد چینی‌ها، به همان صورت تأیید می شود. در این جا مطلبی که مورد توجه است، آن است که فصل ۱۸ و ۱۹ همین کتاب که به ترتیب وقایع مربوط به فصلهای ۱۷ ـ ۱۱ و نقطهٔ عطف آن قیام حماسی «وستم» را بازگو می کند، دقیقاً شبیه وقایع آن نیست و فقط از نظر موضوعی به آن ارتباط می یابد.

۱۶۹. همچنین رجوع کنید به: سبئوس، بخش ۶۸.

ایالت طوس در استان «اپرشهر»[۱۷۰] اردو زد. کوشانیان از خاقان بزرگ، پادشاه نواحی شمالی، کمک طلبیدند، و او نیز نیرویی به قدرت ۳۰۰،۰۰۰ نفر به کمک آنان فرستاد که پس از عبور از «وهرود»[۱۷۱] اردوی آنان را بسرعت درهم شکست و سپاهیان برای چپاول و غارت به سوی مغرب پراکنده شدند.[۱۷۲] آنان «سمبات» را که تنها ۳۰۰ سوار همراه خود داشت، در محل ستاد وی به نام «خْروخت»[۱۷۳] (نسخهٔ خطی: خروخوت)[۱۷۴]، محاصره کردند. اما او به ۳۰۰ سوار خود دستور داد که خود را درمیان استحکاماتی که در آنجا بود، قرار دهند، و سمبات با سه نفر از همراهان راه را گشودند.[۱۷۵] از آنجا که دشمن نمی توانست ۳۰۰ سوار را در استحکامات به چنگ آورد، به سپاه اصلی ایرانیان که به فرماندهی «داتویین»[۱۷۶] ایرانی بود، حمله ور شد. سمبات عقب نشینی کرد و تنها داتویین به مقابله پرداخت و شکست فاحشی خورد. ترکان:

> تا مرزهای استانهای ری و اسپهان، به قتل و غارت پرداختند و کلیهٔ سرزمین را ویران کردند و به اردوی خود بازگشتند. اما فرمانی از خاقان بزرگ به فرماندهٔ سپاهیان ترک به نام «چمبوخ» صادر شد [که آنان] از رودخانه عبور کنند و دوباره به محل خود بازگردند.[۱۷۷]

داتویین به خاطر شکست اعدام شد، اما سمبات دوباره به تجهیز نیرویی علیه ملت کوشان و پادشاه هیاطله که تنها نام پادشاه کوشانیان[۱۷۸] را بر خود داشت، پرداخت. پادشاه کوشان نبرد را به مبارزه تن به تن محول ساخت. سمبات دعوت او را پذیرفت[۱۷۹]

170. Apršhr.

171. Wehrot.

۱۷۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون رودخانهٔ «وهرود» (= وهروت) به کتاب ذیل رجوع کنید:
Markwart: **Wehrot u. Arang.** (Berlin 1938).

173. Xroxt.

174. Xroxot.

۱۷۵. سبئوس، بخش ۶۸.

176. Datojean.

۱۷۷. سبئوس، بخش ۶۸.

178. արքային Հեփթաղեայ

۱۷۹. سبئوس، همان منبع.

و پادشاه کوشان را هنگام نبرد تن به تن به هلاکت رساند. در نتیجه سپاه پادشاه کوشان وحشت زده فرار اختیار کردند[۱۸۰]، و سپاه سمبات آنان را:

تا شهر بلخ، پایتخت کوشان تعقیب کرد و کلیهٔ سرزمینهای هریو و بادغیس، و سرتاسر طخارستان و طالقان را غارت کرد، بسیاری از دژها را تسخیر کرد و یا ویران ساخت، و با پیروزی و غنایم بسیاری بازگشت، و سپس به استان «مَرْگْ» [مَرغ، مرو] و «مرگ رود» [مَرغرود، مرورود، مرغاب] رسید و در آنجا اردو زد.[۱۸۱]

استیلای اعراب

از این گزارش بخوبی روشن می شود که کوشان تحت پادشاهی از اخلاف هیاطله بوده است که استقلال ارضی خاقان را به رسمیت شناخته بود. علاوه بر آن، مشاهده می کنیم که سراسر طخارستان تا طالقان و حتی بادغیس و هریو به مثابه سرزمین متخاصم محسوب می شده است و «مرگ روت» (مرورود)، شرقی ترین استان ایران را تشکیل می داده است. اینکه آیا واقعاً سمبات بنا به دستوری که داشت، مرزبانی را در آنجا گمارده است، گزارشی نشده است، اما اگر این عمل انجام یافته باشد، این امر نمی تواند تنها مربوط به مرو و مرو ـ رود بوده باشد، زیرا [سمبات] طخارستان را پس از قتل و غارت دوباره تخلیه کرد.

تاریخ استیلای اعراب، شبیه همین تصویر را به ما نشان می دهد که هرات، بادغیس و پوشنگ در زیر فرمان یك «عظیم»[۱۸۲] قرار داشت. هرات جزء ناحیهٔ «هیطل» بود.[۱۸۳] آخرین ناحیه ایران، مرو ـ رود بود که مقر مرزبانی به نام «باذام»[۱۸۴] بود که

---

۱۸۰. سبئوس، بخش ۶۴ تا ۶۷.

۱۸۱. همانجا.

۱۸۲. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۵، س ۱۲. اینکه کلمهٔ فوق در جای دیگر در همان منبع، ص ۱، س ۱۶ عنوان «مرزبان» را می گیرد، دقیق نیست.

۱۸۳. همان منبع، ص ۴۰۳، س ۱۵؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۵، س ۱۲.

184. Bāδām.

گوزگان، طالقان و پاریاب (فاریاب) و غیره هم جزء آن محسوب می شد. به نظر می رسد فرماندهی سپاه طخارستان، با پادشاه چغانیان بوده باشد که در آن سوی سیحون بوده است.[۱۸۵] در حدود همین زمان است که «هوان ـ چوآنگ» زائر، صریحاً اظهار می دارد که طالقان دیگر به ایران تعلق ندارد، و در قسمت شرقی مرز قرار دارد.[۱۸۶]

نیزك طرخان بادغیسی

بنابر گزارشهای اعراب، مرزبان مرو به نام «ماهُوِی» [ماهویه] می خواست از یزدگرد سوم خلاص شود، با «نیزك طرخان» که یکی از امرای یبغو طخارستان بود، متحد شد. نیزك فوجی را برای گرفتن یزدگرد فرستاد. چنانکه از اخبار بعدی معلوم می شود، بعداً طرخان در بادغیس به صورت امیر مستقلی درآمد.

بنابر نوشتهٔ سبئوس، ص ۱۳۷:

> در سال ۲۰ یزدگردی سپاه اعراب که در پارس و خوزستان به سر می برد، به سوی مشرق که به سرزمین «پَهْلَوه» موسوم بود و سرزمین پارت‌ها بود، [برای نبرد] علیه یزدگرد شاه پارس‌ها، به حرکت درآمد. یزدگرد از چنگ آنان گریخت، اما نتوانست رهایی یابد، زیرا آنان با یزدگرد در مرز کوشنك دوباره به نبرد پرداختند و کلیهٔ سپاه او را منهدم ساختند. او فرار کرد و خود را در اختیار سپاهیان «تِیتَلْكْ» (تتلچیك) که به کمك وی آمده بودند، گذارد. اما سپاهیان «تیتلك» (تتلچیك)، یزدگرد را اسیر کردند و وی را به قتل رساندند.

در اینجا نیز ملاحظه می کنیم که سرزمین «تیتَلْكْ» (تتلچیك) به ایران وابسته نبوده است. در سال ۳۲هـ / ۳ ـ ۶۵۲م «ضحاك بن قیس» که به «اَحنف» موسوم بود و سرفرماندهی سپاه «امیر عبدالله بن عامر» را به عهده داشت، مرو ـ رود و سراسر طخارستان را به تصرف خویش درآورد و با اهالی بلخ قرارداد صلحی منعقد کرد. علّت اینکه این پیروزی برای مسلمانان بسیار آسان بود، در اصل به این امر مربوط می شود که

---

۱۸۵. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۶، س ۲۱ و بعد؛ ص ۴۰۷، س ۸؛ طبری: تاریخ طبری، ص ۲۸۹۷، س ۵؛ ص ۲۹۰۰، س ۷؛ ص ۲۹۰۱، س ۱۴.

186. **Mémoires** trad. Stan. Julien II 35.

در این زمان قلمرو ترکان کاملاً در حال اضمحلال بود.

شورش در خراسان و طخارستان هنگام اختلاف معاویه با حضرت علی(ع)

کلیهٔ قبایل ترک بتدریج خراج گزاران چین شدند. هنگام اختلافات معاویه با حضرت علی(ع)، سرتاسر خراسان و طخارستان علیه اعراب که از نیشابور رانده شده بودند، برخاستند.[۱۸۷] چینی ها در سال ۶۵۶م یك نفر ترك محلّی به نام «آهوان» (عربی ـ پارسی: «اولیغ» یا «وروالیز») را حاکم طخارستان کردند. شاید او همان کسی باشد که «هوان ـ چوآنگ»[۱۸۸] وی را به عنوان شاه همهٔ امارات ناحیهٔ جنوب (دروازهٔ آهنین)، نام می برد. ازاین تاریخ است که گماردن یك اسپاهپت [اسپاهبد] بلخ که ما در سالهای ۹۰ و ۹۶هـ / ۵ ـ ۷۱۴ و ۹ ـ ۷۰۸م در متون می بینیم[۱۸۹]، به‌وجود آمده است. بعدها اسپاهپت نخشب در طخارستان فرمانده سپاه خاقان می شود.[۱۹۰] در حدود سال ۶۶۱م، پیروز سوم، پسر یزدگرد پنجم[۱۹۱] نیز به عنوان امیر خراج گزار چین با مقری در «تسی ـ لینگ»[۱۹۲]، به رسمیت شناخته می شود.[۱۹۳] وی بعدها از جانب اعراب برکنار شد و در سال ۶۷۲م در

۱۸۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲۴۹، س ۱۰، سال ۳۶هـ/۷ ـ ۶۵۶م؛ ص ۳۳۵۰، س ۲۸، سال ۳۷هـ / ۸ ـ ۶۵۷م؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۶۳، س ۱۴ و بعد.

۱۸۸. هوان ـ چوآنگ، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۸۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۴؛ ص ۱۲۱۸، س ۱۵؛ ص ۱۳۰۰، س ۱۱.

۱۹۰. همان منبع، ص ۱۵۹۷، نسخهٔ قدیمی: سال ۱۱۹هـ (رجوع کنید به: همان منبع، ص ۱۵۴۲، س ۸، سال ۱۱۲ هـ؛ ص ۱۵۸۴، س ۱۱ و بعد؛ ص ۱۵۸۵، س ۱، سال ۱۱۷هـ).

۱۹۱. هر دو صریحاً از جانب چینی ها نام برده شده اند، مجلهٔ آسیایی، ۱۸۹۷، شماره ۱، ص ۶۲. «ولگاش» دوم اشکانی (تقریباً سالهای ۱۴۸ ـ ۷۸م)، که در فهرست اسامی اشکانیان در منابع ارمنی و پارسی «پیروز» نامیده می شود و دو «یزدگرد» دیگر که قبل از ساسانیان و نیز در دوران آنان حکومت می کردند، در پارس فرمانروایی داشتند.

192. Tsi - Ling

193. Abel Rémusat, **Mémoire de L'institut royal** t. VIII 86 - 88; Fr. Hirth, **WZKM.**, X,233.

چین فوت کرد. از گزارشهای اعراب ـ که البته باید با دید انتقادی دنبال شود ـ به نظر می‌رسد که او در نیشابور ـ پایتخت استان اپرشهر ـ مقیم بوده است. بنابر نوشتهٔ دینوری[۱۹۴]، حضرت علی(ع) در حدود سال ۳۷هـ «خُلَید بن کاس» را به فرمانروایی خراسان برگزید. چون خلید بن کاس به خراسان رسید، مطلع شد که مردم نیشابور از اطاعت سر باز زده‌اند، و یکی از دختران کسری به آنجا آمده است، و مردم به وی گرویده‌اند. خلید با آنان نبرد کرد، و آنان را مغلوب ساخت و دختر کسری را به زینهار گرفت و او را نزد علی(ع) فرستاد.

بنابر نوشتهٔ مدائنی (به روایت طبری، ج ۱، ص ۳۳۰۵، س ۵)، دو شاهزاده به چنگ [خلید] افتادند. این حادثه به نظر طبری، (ج ۱، ص ۲۸۸۷، سطرهای ۷ و ۱۲)، هنگام تسخیر نیشابور به‌وسیلهٔ «عبدالله بن عامر» (در سال ۳۱هـ) روی داده است. در اینجا نیز نام هردو شاهزاده ذکر شده است.[۱۹۵] بنابر نقل قول «سیف» که به قیام سرکوب شده نیزك[۱۹۶]، و مردم خراسان در سال ۵۱هـ/۶۷۱م مربوط می‌شود ـ و در اینجا اشتباهاً به زمان «عثمان» نسبت داده می‌شود ـ، به نظر می‌رسد «پیروز»، پسر یکی از دختران «کنارنگ» [کنارنج]، امیر نیشابور بوده باشد.[۱۹۷]

---

۱۹۴. دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۱۶۳، س ۱۴.

۱۹۵. در این مورد رجوع کنید به: یاقوت، **معجم‌البلدان**، ج ۴، ص ۸۴۴، که تصوّر می‌شود یکی از شاهزادگان، در زمان استیلای «خالد بن‌ولید» در «سواد» مقیم بوده است. در مورد این محل نمی‌توانم وارد بحث شوم.

۱۹۶. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۲، ص ۱۰۶، س ۵ و بعد.

۱۹۷. یاقوت: **معجم‌البلدان**، ج ۲، ص ۴۱۱، س ۲۱ و بعد، و «ابن‌حُبَیْش» (در کتاب طبری، ج ۱، ص ۲۶۹۳، س ۸ از قلم افتاده است). در اینجا «بنوکنارا» [کناری = کنارنگ] که دایی مادری «کسری» نامیده شده است، ممکن است که مربوط به «پیروز بن‌یزدگرد» بوده باشد. پسران «کناری» که به نامهای «ابوصَلْت» و «سَلیم» بوده‌اند، بنابر نوشتهٔ طبری، پسر و برادرزاده «کناری» بوده‌اند (طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۸۸۴، سطرهای ۱۰ ـ ۸ و همچنین در صفحات قبلی همین فصل).

تسلّط دوباره در دوران معاویه

پس ازآنکه معاویه، به حکومت رسید، عبدالله بن عامر را به امیری بصره برگزید و به او مأموریت داد، خراسان و سگستان [سجستان] را دوباره تحت انقیاد درآورد. او ابتدا «قیس بن هیثم» را در سال ۴۲هـ/۳ـ۶۶۲م به حکومت خراسان منصوب کرد، اما در سال ۴۳هـ / ۴ ـ ۶۶۳م «عبدالرحمن بن سَمْرَة» را که تحت حکومت «عثمان» حاکم سگستان بود، به خراسان و سگستان فرستاد. وی به همراه «عبدالله بن خازم سُلَمی» و «مُهلَّب بن ابی صفره» و سایر بزرگان به خراسان آمد، بلخ و کابل را به تصرف آورد، و «خازم» را به عنوان والی خراسان به جای گذاشت.[۱۹۸] در سال ۵۱هـ / ۶۷۱م «ربیع بن زیاد»، بارها بلخ و قهستان را که هیاطله (اتراك) دوباره در آنجا یاغی شده بودند، به تصرف آورد.[۱۹۹]

پایان کار نیزك طرخان

ازوقایع دیگر خراسان که برای ما جالب توجه است، قیام بزرگ «طرخان نیزك»

---

۱۹۸. رجوع کنید به یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸، س ۶ و بعد؛ و نیز همان مؤلف کتاب البلدان، ص ۲۸۷، س ۱۴؛ ص ۲۹۶، س ۱۵؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۶، س ۵ و بعد. به روایت بلاذری، ص ۴۰۹، س ۴، معاویه ابتدا «قیس بن هیثم» را به حکمرانی خراسان منصوب کرد، سپس او را معزول ساخت. امارت خراسان را به عبدالله بن عامر والی بصره سپرد. «ابن عامر»، «قیس بن هیثم» را به حکومت خراسان برگماشت. [اهل بادغیس و هرات و پوشنگ و بلخ هنوز دست از شورش برنداشته بودند]. قیس به بلخ حمله کرد، و «نوبهار» را ویران ساخت. اهالی بلخ با او از در صلح درآمدند. بنابراین «عبدالله بن حازم» که با شورشیان نواحی هرات، بادغیس و پوشنگ قرارداد صلح منعقد می کند، حاکم می شود. چنین ترتیبی نیز در ج ۲ کتاب طبری، ص ۴۵، س ۳ و بعد وجود دارد. در آنجا بیان حکایتی که چگونه عبدالله بن حازم حکم استخدام خود را جعل می کند و چگونه کلاهبرداری می کند، دو بار از جانب او ذکر می شود. طبری، ج ۱، ص ۲۸۳۳ = بلاذری، ص ۴۰۸، س ۱۴ و بعد (سال ۳۲هـ/۳ـ۶۵۲م)، وج ۲ کتاب طبری، ص ۴۸۹، س ۱۵ و بعد (سال ۶۵هـ / ۵ ـ ۶۸۴م).

۱۹۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۶، س ۵ و بعد.

[نیزك ـ طرخان] بادغیسی در سال ۹۰هـ/ ۹ ـ ۷۰۸م است که «یبغو» طخارستان را به اسارت بُرده و اغلب امیران طخارستان را برای برانداختن حاکمیت اعراب به سوی خود کشانده بود، اما در سال ۹۱هـ به‌وسیلهٔ «قتیبة بن مسلم» به اسارت گرفته شد و به چوب بسته شد. تا سال ۱۱۰هـ / ۹ ـ ۷۲۸م، هنوز بازماندگان یزدگرد این امید را ازدست نداده بودند که شاید بتوانند با کمك ترکان کلیهٔ قلمرو خود را از دست اعراب خارج سازند. درآن زمان، ما با شاهزاده ای به نام خسرو برمی خوریم که یکی از پسران یا نوهٔ واقعی یزدگرد، و همراه با سپاه خاقان ترکان غربی بود و ترکان می خواستند که قلمرو خسرو را به تصرف وی درآورند.[۲۰۰]

یبغو طخارستان

شایان ذکر است که اعراب نیز مانند ترکان، در ابتدا، تداوم امیرنشین قدیمی را آزاد گذاشتند، به‌طوری که «یبغو» (عربی ـ پارسی: جَبْغویه، جَبُویّه) را به عنوان پادشاه طخارستان به رسمیت شناختند. شاد [شاذ] (که مقر اوذکر نشده است)، به عنوان سلطان مستقل[۲۰۱] و «سَبَل» پادشاه «خُتَّل» از یبغو اطاعت می کردند، نیزك طرخان نیز مطیع این شاذ شد.[۲۰۲]

تقسیم خراسان

در سال ۷۱۹م «خاقان خذاه تیش»، یبغو یك چشم طخارستان است.[۲۰۳] در سال ۱۱۲هـ / ۳۱ ـ ۷۳۰م، «یبغو» را در سپاه خاقان[۲۰۴] می یابیم، و در سال ۱۱۹هـ/۷۳۷م

---

۲۰۰. همان منبع، ص ۱۵۱۸، س ۲.

۲۰۱. دَه عشیرهٔ ترکان غربی تحت فرمانروایی دَه «شاذ» قرار داشتند. رجوع کنید به: Schlegel: **Kara Balgassun,** S.111 f با این اظهارات نمی توان برداشت دیگری داشت.

۲۰۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۲۴، س ۱۰ و بعد، سال ۹۰ هجری.

۲۰۳. مجلهٔ آسیایی، سال ۱۸۹۷، شماره ۱، ص ۴۸ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۸۰، س ۳ و ۵ (کد ب).

۲۰۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۴۷، س ۲.

متوجه می شویم که او پادشاه طخارستان بوده است.[۲۰۵] مقر او در طخارستان علیا بود، و شهر «کِشْم» نیز به ناحیهٔ او تعلق داشت.

بنا به نوشتهٔ ابن خردادبه[۲۰۶]، خراسان در عصر ساسانیان به چهار ناحیهٔ مرزبانی تقسیم می شده است:

(۱) مرو شاهگان و نواحی متعلق به آن،

(۲) بلخ و طخارستان،

(۳) هرات با پوشنگ،

(۴) بادغیس و سجستان.

در لحظه نخست به نظر می‌رسد که این اظهارات غیرتاریخی است. اما این تقسیم بندی مبنایی برای تقسیم خراسان شد که در سال ۴۵هـ/ ۶ـ۶۶۵م به‌وسیلهٔ «زیاد بن ابوسفیان» صورت گرفت. او «اُمَیر بن احمر» را بر مرو، «خُلید بن عبدالله حنفی» را بر ابرشهر، «قیس بن هیثم» را بر مرو ـ رود، طالقان و پاریاب (فاریاب)، و «نافع بن خالد طاعی» را بر هرات، پوشنگ و بادغیس گماشت.[۲۰۷] ابن فقیه ـ که برداشت او در کتاب فتوح البلدان بلاذری دنبال می شود[۲۰۸] ـ خراسان را به چهار بخش تقسیم کرده است، اما حدود کامل حاکمیت اعراب را در عصر عباسیان در شرق فرض می کند که به همین دلیل، کمتر مورد توجه ما قرار می گیرد.

از دیدگاه تاریخی، دربارهٔ روابط سیاسی امپراتوری ساسانیان با ملل شرق، چنین نتیجه گیری می شود که مرزهای شرقی با جزیی تغییرات، کاملاً تا مرز طالقان گسترش داشته است و حتی پس از مرگ پیروزشاه، همچنان به‌طرف جنوب غربی به

---

۲۰۵. در این جا اشتباهاً «یبغو قرلقان» ذکر شده است، رجوع کنید به:
J. Marquart: «Historische Glossen zu den alttürk. Inschrift», **WZKM**, XII, S. 184.

۲۰۶. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۸، س ۷ و بعد.

۲۰۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۹، س ۱۰ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹، س ۱۰ و بعد.

۲۰۸. در کتاب الفهرست، ص ۱۱۳، س ۱۳، اشتباهاً به صورت: کتاب البلدان الکبیر ذکر شده است.

مرو ـ رود و هرات بازگشته بوده است. امیرنشین طخارستان برای مدتی جزء حوزه خراج گزاری شاهنشاه ایران و انیران قرار داشته است، اما هرگز بخش کاملی از ناحیهٔ ایران میانی را تشکیل نمی‌داده است.

اهمدان

بنابر کتاب سبئوس، بخش ۵۳: «اَهمدان»، و کتاب منسوب به موسی خورنی[۲۰۹]: «اَهْمتان» (اَهْمَتْن)، و به زبان پارسی کهن: «هِگمتانه» است.[۲۱۰]

در کتاب «خلاصه شده موسی خورنی» به طور دقیق‌تری، جزء کوست کپکوه محسوب شده است (به صفحات بعد نگاه کنید). این نکته که مؤلف آن را جزء خراسان به حساب آورده است، سبب شده است که از جانب وی، استانهای یادشدهٔ هردو بخشِ امپراتوری نیز در زمرهٔ آن محسوب شود.

استان همدان[۲۱۱] در زمان خلفا شامل ۲۴ رستاق و ۶۶۰ ده بوده است. در طول، به دروازهٔ «کرج» تا «سی سر»، و در عرض، از گردنهٔ اسدآباد تا «ساوه» می‌رسیده است.[۲۱۲] بسیاری از رستاق‌های آن مدتها جزء قم محسوب می‌شده است.[۲۱۳]

در دوران استیلای اعراب در همدان شخصی به نام «خسرو شنوم»[۲۱۴] فرماندهی می‌کرد، که وضع و موقع وی دقیقاً ذکر نشده است.

---

۲۰۹. موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، (ونیز، ۱۸۶۲)، ص ۱۳۵.

۲۱۰. به زبان سریانی: ܗܡܕܢ، و پارسی نو: *Hamaδān* رجوع کنید به:

Hübschmann, **Arm. Gr.** I 17.

۲۱۱. استان همدان، مطابق استان Μηδία ἡ ἄνω, اشکانیان است که از Κογκοβάρ شروع و در شمال شرقی به Ῥαγιανή محدود می‌شد، و در شمال تا البرز امتداد داشت.

۲۱۲. ابن فقیه: البلدان، ص ۲۳۹، س ۱ و بعد؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۵۸، س ۲ و بعد.

۲۱۳. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ص ۲۷۴، س ۷ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به: ابن فقیه: البلدان، ص ۲۱۰، س ۱۴؛ و ص ۲۶۴، س ۱۹ و بعد.

۲۱۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۳۴۶، س ۵؛ ص ۲۴۷۳، س ۱۰؛ ص ۲۵۲۶، س ۱۲؛ ص ۲۶۲۸، س ۱؛ ص ۲۶۴۸، س ۱۶.

به نظر می‌رسید در سال ۵۵۳م، «اهمدان» مقر اسقف سریانی بوده است.[۲۱۵]

کُمْش (قومس)

«کمش» که در کتاب سبئوس، ص ۶۱ و ۶۵ نیز به همین نام است[۲۱۶]، به عربی «قُومِس» و پارسی «کُومِس» (کُمِس) است.[۲۱۷]

این استان که پایتخت قدیمی‌تر پارت‌ها، «هکاتوم پولیس»[۲۱۸] درآن قرار داشت، از قدیم‌الایام به استان پارت‌ها تعلق داشت، و به روایت سبئوس، همان سرزمینی است که پارت‌ها یا «پَهْلَو» ازآن برخاسته‌اند.[۲۱۹] در این سرزمین که اشکانیان تقسیم‌بندی استانهای سلوکیان را اقتباس کرده بودند، «کُمْش» یکی از شش استانی محسوب می‌شد که به ساتراپ قدیمی پارت‌ها تجزیه شد و زمانی که «بهرام چوبین» از دست خسرواپرویز (خسروپرویز) در فرار بود و به این محل روی آورده بود[۲۲۰]، مقر «قارن نهاوند» اسپاهپت خراسان بود، و همچنین مقر «پیروزوستهم»[۲۲۱]، پسر «اسپراپت شپوه»[۲۲۲] محسوب می‌شد که پس از شکست بهرام چوبین، به ولایت خراسان، کمش، گرگان و طبرستان منصوب شد.[۲۲۳] او پس از کشته شدن برادرش «وندوی»[۲۲۴]، خودرا در

---

۲۱۵. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۲، ص ۴۸۳، س ۱۰.

۲۱۶. نام «کمش» به یونانی: *Κωμισηνή* نامیده می‌شود.

۲۱۷. رجوع کنید به: بلوشه، **فهرست شهرستانهای ایران**، بند ۱۹.

۲۱۸. [هکاتوم پولیس (Hekatompylis) به زبان یونانی یعنی «شهر صد دروازه»، و دامغان را هم به این اسم نام برده‌اند، زیرا از آن محل به قسمت‌های مختلف «ایرانشهر» رفت و آمد می‌شد. اشکانیان در اوایل حکومت خود، برای مدتی «هکاتوم پولیس» را پایتخت خود قرار داده بودند].

۲۱۹. رجوع کنید به:
J. Marquart: **Die Untersuchungen zur Geschichte von Eran**, Heft II. S. 57. 58/59.

۲۲۰. دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۹۹، س ۳ و بعد.

221. Pērōz Wistahm

222. Asparapet Šapuh

۲۲۳. دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۱۰۲، س ۱۵.

224. Windōi.

اینجا به عنوان پادشاه نامید. لازم به ذکر است که شهر بسطام در قسمت شمالی شاهرود، از بناهای اوست. «کمش - پَهْلَو»، سرزمین موروثیِ خاندانِ پارتی «مهران» بود که به شاخهٔ اسپراپت تعلق داشت[۲۲۵]، و آن طور که از کتاب سبئوس، ص ۳۶ استنتاج می شود:

او (هرمزشاه چهارم) همهٔ حکمرانان و بزرگان و خاندان نجبا را از حاکمیت بر ایران دور ساخت، او اسپراپت های بزرگ، «پَرْثَوَه» و «پَهْلَوه» را که از پسر «اَنَکْ» مقتول بود، به قتل رساند، همچنین وی «آمن»ها را از چنگ قاتل خسرو، پادشاه ارمنستان رها کرد و به جانب حاکم‌نشین ایرانی درنواحی مرزی روان ساخت، و الطاف پادشاهی را که به پدر «اَنَکْ» قول داده بود، نسبت به خود او (پسر اَنك) برآورده کرد، به طوری که دوباره به او حق موروثی «پَهْلَو» پارتی را بازگرداند. به او تاج و تخت داد و احترام گذاشت، و وی را دومین فرد امپراتوری ساخت.[۲۲۶]

این ارتباط بین «کمش» و خاندان اسپاهپت را موسی خورنی[۲۲۷] چنین بیان می کند:

دختر «اَرْشَویر»[۲۲۸] شاه، به نام «کُشْم»[۲۲۹] یا درست‌تر «کُمش»[۲۳۰] با افسر عالیرتبهٔ ایرانی با عنوان اسپهبد که اخلاف آنان خاندان «اسپهبت پَهْلَو» را تشکیل می دهند، ازدواج کرد.

بنابر بر کتاب فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۹، «آژدهاك» پایتختِ پنج بارویی «کمش»، یعنی دامغان را حرم خود ساخت. در زمان حکومت یزدگرت [یزدگرد] اول مهاجرت نشینانی از پهلویان (پهلویگان) در آنجا اسکان داده شدند.

---

۲۲۵. رجوع کنید به مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۷، س ۶.

۲۲۶. ازاین وضع چنین نتیجه می شود که «انك» آن طور که موسی خورنی، ج ۲، ص ۷۴ (رجوع کنید به فصل چهارم همین کتاب) ادعا می کند، از خاندان «سورن» نیست، بلکه از خاندان «مهران» است. به روایت آگاثانجلوس، ص ۳۶، «انك» فقط «سرخاندان حکام پارت‌ها» بود (که به یونانی ἐθνάρχης τῆς τῶν Πάρθων δεσποτείας نامیده می شود).

۲۲۷. موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، بخش ۲، بند ۲۸، ص ۶۸، و بند ۶۸، ص ۱۴۸.

228. Aršavir.

229. Košm.

230. Komš.

وُرْکان

این نام به زبان پارسی قدیم «وُرْکانَه»[۲۳۱] و به زبان سوزی (شوشی) به صورت «ویرکنییاپ»[۲۳۲] ذکر شده است.[۲۳۳] به عربی: «جرجان»، و پارسی «گرگان» نام دارد.[۲۳۴]

در عصر اردوان دوم (تقریباً ۴۰ ـ ۱۰م)، «هیرکان» و «کرمان» در تصرف خاندان «گودرز»[۲۳۵] بود، و از سال ۵۸م احتمالاً تحت حکومت اخلاف گودرز که در قسمت شرقی به قلمرو سک‌ها (سکاها)ی سگستانه مرتبط بودند، قلمرو مستقلی را تشکیل می‌داده است که استان «کومیسن» را ـ اگرچه به پارت‌ها تعلق نداشت، و با نواحی «ایسّاتز» (یزد) و «کالیئوپ»[۲۳۶]، در دورهٔ قبل از استیلای مادها جزء قلمرو پارت‌ها بود، همچنین دربرمی گرفته است.[۲۳۷] وضع و حدود این شهر بخوبی با قلمرو «مزدای شاه» در کتاب یادداشتهای توماس، که در اینجا مطابق «گودرز» است، تطبیق می کند. این حکومت شاهی «هیرکانیان» حداقل تا اواسط سده دوم میلادی تداوم داشت.[۲۳۸]

---

۲۳۱. Wrkāna, که ایونی‌ها آن را Ὑρκάνιοι Urkanioi می نامند (کتاب هکاتیوس، بخش۱۷۲). در سال ۵۴۴ق.م کوروش شهرهای یونانی‌نشین آسیای صغیر را مطیع ایران ساخت. چون قومی ازاین یونانیان که «ایونی» (Ionnie = یه‌ئونه) خوانده می شدند، سابقاً از کشور هلاس یا یونان به آسیا مهاجرت کرده بودند، لذا هلن‌ها یا یونانیان، شبه جزیرهٔ بالکان را نیز «یه‌ئونه» یا یونانی می نامیدند، ونام مردم مهاجرنشین «ایونی» را نیز بر آنان اطلاق می کردند.

232. Wirkanijap.

۲۳۳. نام «هیرکانیان»، با نام Βαρκάνιοι در کتاب کتزیاس ارتباطی ندارد. در این مورد رجوع کنید به مقالهٔ مارکوارت باعنوان: «Assyirika des Ktesia» 522. 609 f.612 f.616.

۲۳۴. «ورکان» به بیزانسی Γόργα (پریسکوس، بخش ۳۳) و Γοργώ (پروکوپیوس، فصل۱، بخش ۳، ص ۱۶؛ فصل ۱، بخش ۴، ص ۲۰، س ۱۷) و به سریانی [illegible]. است.

235. Tacitus Annales, 6, 36, 11, 8 - 9.

236. Kalliope (Plinus: **Naturalis Historia**, 6, 44. 113).

۲۳۷. رجوع کنید به یادداشتهای مارکوارت تحت عنوان:

«Geschichte und Sage von Eran», in: **ZDMG**, 49, 641 و همچنین: آلفردفن گوتشمید، **تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان**، (اتریش ـ گراتس، ۱۸۷۳)، ص ۱۳۴.

238. Victor: **Epitome de Caesaribus**, 15,4.

سرنوشت این ناحیه در دوران حکومت اشکانیان و تاکنون، نامعلوم باقی مانده است. طبری[۲۳۹] تنها از غلبهٔ اردشیر بر آن ناحیه، بدون روشن بودن وضع سیاسی آن صحبت می کند.

در جنگهای ایرانیان علیه کوشنک‌ها، یعنی هیاطله یا هون‌های سفید، «ورکان» سرزمین مرزی مهمی بوده است که مرکز عملیات [جنگی] ساسانیان محسوب می شد.[۲۴۰] از سالهای ۶۰۲ ـ ۵۹۶م[۲۴۱] «سمبات باگراتونی» با نام افتخاری «خسرو شنوم»[۲۴۲]، مرزبان گرگان بود.

اولین کوشش به منظور غلبه بر گرگان، به‌وسیلهٔ «سعید بن العاصی» درحدود سال ۳۰هـ انجام گرفت. به گفتهٔ بلاذری[۲۴۳] در آن زمان در رأس کشور یک «مَلِك» قرار داشت. بعدها سعید بن العاصی، گرگان را به پرداخت خراجی معادل ۲۰،۰۰۰ درهم مجبور کرد[۲۴۴] اما بعدها از پرداخت خراج خودداری شد، و پس از مدتی دوباره وصول شد. درواقع تسخیر سرزمین [گرگان] ابتدا در سال ۹۸هـ به‌وسیلهٔ «یزید بن مُهَلّب» انجام شد. در آن زمان گرگان تحت مرزبانی به نام «پیروز بن قول» بود[۲۴۵]، که با پسر عموی خود «مروزبان» در ستیز بود.[۲۴۶] دشتهای «دهستان» (که بنا بر نوشتهٔ سبئوس، بند ۵

---

۲۳۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۱۶.

۲۴۰. رجوع کنید به: Elisē p. 110. Lazar P'arpeci p. 287. 311 etc.

۲۴۱. در حالی که نسخهٔ سبئوس، ص ۶۳، (در صفحات بعد) ۸ سال درست است.

۲۴۲. رجوع کنید به صفحات قبل.

۲۴۳. بلاذری: فتوح البلدان، نسخهٔ قدیمی، ص ۳۳۴.

۲۴۴. همانجا، و نیز: طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۳۶؛ س ۱۶، ص ۲۸۳۹، س ۴ و ۱۱.

۲۴۵. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳۲۳، س ۶ و ص ۱۳۲۴، س ۱۰.

۲۴۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۳، س ۸؛ ص ۱۳۲۴، س ۱۵؛ ص ۱۳۲۷، س ۱۱؛ ص ۱۳۳۰، س ۱۲؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۶ نسخهٔ قدیمی. نام پدر «پیروز قول» (= ترکی: قلی [برده]؟) به نظر می رسد که ریشه غیرایرانی بوده باشد. رجوع کنید به: الزینبی بن قوله در ری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵۵، س ۱ (سال ۲۲ هجری)؛ و ابن قوله، دراثر ابن اثیر، ج ۷، ص ۳۰۳ (سال ۲۷۵هـ). سلطان هونه هند به نام «مهراکوله» (در Kosmas Indikopleustes، به صورت Γόλλας است) ارتباطی با آن نام ندارد.

«دِلْهستان» است)، در مرغزارهای قدیمی «داهر» در مالکیت ترکان «صول»، یا صحیح تر، در مالکیت رئیس قبیله ترکان صول بود. مقر صول در ۲۵ فرسنگی دهستان قرار داشت که خود ۲۵ فرسنگ از مقر مرزبان گرگان فاصله داشت.[۲۴۷]

یزدگرد شاه دوم در مقابل تهاجم این قبیله، دژ «شهرستان یزدگرد» را بنا کرد.[۲۴۸] پیروزشاه نیز در همان نواحی «شهر پیروز» را بنا کرد[۲۴۹] که با شهر «ابیورد» در سال ۵۵۳ میلادی هردو به عنوان اسقف نشین نسطوری نامیده شده اند.[۲۵۰] گویا خسرو انوشیروان تا ۸۰ نفر از قبیلهٔ صول را به قتل رساند، و بقیه را به شهر پیروز مهاجرت داد.[۲۵۱]

به سرزمین اصلی گرگان، نواحی «بیاسان» (طبری: البیاسان)[۲۵۲]، «مروزبان»[۲۵۳] در منتهی الیه سرزمین بجانب شمال، و «اندرستان» در جنوب بجانب مرز طبرستان، تعلق داشته است.[۲۵۴] شهر گرگان ابتدا به‌وسیلهٔ «یزید بن مهلّب» در «درّه اندرهاز»، «گرگان ـ رود» کنونی، احداث شد.[۲۵۵] در هنگام تصرف آن شهر، فقط از یك دژ کوهستانی به نام «وَجاه» یاد شده است که ظاهراً در ناحیه و یا در نزدیکی «بیاسان» قرار داشته است.[۲۵۶] در کتاب فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۸، بنای شهر «دهستان» در

۲۴۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۳، س ۶.

248. Mösinger, **Monumenta syr.** II 68. G. Hoffmann, **Auszüge** 50. Elišē p. 11.

۲۴۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۷: «شهرام فیروز».

۲۵۰. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۷. این توضیحات طبیعتاً به استناد: طبری، ج ۱، ص ۸۷۴، س ۱۵ حاصل می شود.

۲۵۱. رجوع کنید به نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۲۳، زیرنویس ۲، و ص ۱۵۷.

۲۵۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۳، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۶، س ۴ از پایین.

۲۵۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۸.

۲۵۴. همان منبع، ص ۱۳۲۷، س ۱۴.

۲۵۵. همان منبع، ص ۱۳۳۲، س ۲۰.

۲۵۶. همان منبع، ص ۱۳۳۰، ۱۳۳۱؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۲۷، س ۱۱؛ ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۵، س ۲ (کد: ب).

گرگان را، از نرسه (نرسی) اشکانی می داند که می تواند منظور «ایزات ادیابنی» [یکی از شاهان اقطاعی اشکانیان] که معاصر گودرز بوده است، باشد. در یک طبقه اصلی فهرست عربی ـ پارسی اشکانیان، در واقع نرسی با گودرز و پسرش [۲۵۷] «ویژن» (بیژن) در ارتباط نزدیکی قرار داده شده است.[۲۵۸] برعکس در فهرست دیگری که گودرز و ویژن حذف شده است، نرسی با بهرام آمده است.[۲۵۹] شاید در این چاپ کتاب فهرست شهرستانهای ایران، نام «نرسه» پسر زن یهودی (در ص ۵۳ همین کتاب) جابجا شده باشد.

گرگان[۲۶۰] در سالهای ۴۳۰، ۴۹۹ و ۵۷۷م به صورت اسقف نشین نسطوری‌ها درآمده بود.[۲۶۱]

اپرشهر [نیشاپور]

بطلمیوس در اوصاف و شرح سرزمینها [آثارالبلاد]، ص ۴۲، این نام را اشتباهاً «اَپرْشَه» ذکر کرده است، و در کتاب الیزه وارداپت و لازارفاربی، به صورت قدیمی‌تر «اَپَرْاَشْخَر»[۲۶۲] آمده است. به عربی «اَبْرَشَهْر»، با پایتخت «نیوشاپوه» = پهلوی

---

۲۵۷. بنابر متن داستان حماسه‌ای ویژن (پارتی = Weh - zan, Εὐγένιος) پسر گیو، در واقع پسر گودرز بوده است. در یادداشتهای توماس، ویژن (Wēzan) پسرمزدایی محسوب می شود. رجوع کنید به:

Marquart: «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran», in: ZDMG, 49, S.642:
________: Die Chronologie der alttürkischen Inschrift, S. 67, Anm. 3.

۲۵۸. مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۹۵، س ۱۸، و ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی درکتاب بیرونی: آثارالباقیه، ص ۱۱۶؛ رجوع کنید به: طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۷۰۶، س ۹ و بعد؛ همان منبع، ص ۷۰۹، س ۲ و بعد؛ ابوعبیده معمر بن‌مثنّی بنابر عمر بن قیسره درکتاب مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۶؛ حمزه، ص ۲۶ (= بیرونی، ص ۱۱۵).

۲۵۹. به اوایل همین فصل در کتاب حاضر رجوع کنید.

۲۶۰. به سریانی: ܒܝܬ ܓܪܡܩܝ

۲۶۱. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۱۲، ص ۳۹۶، س ۱۲؛ ص ۴۰۰، س ۱؛ ص ۴۰۱، س ۵؛ ص ۴۰۴، س ۷.

262. Apar ašxarh

«نیو ـ شاهپوهر» (شاهپور ـ زیبا) است[۲۶۳] که به وسیلهٔ شاپور اول، پسراردشیر بنا شده است.[۲۶۴]

حدود این استان را بهتر از همه یعقوبی شرح داده است:[۲۶۵]

نیشابور ولایتی است وسیع با نواحی بسیار که از آن جمله است: طبسین و قوهستان (قهستان)، نسا، بیورد [= ابیورد]، ابرشهر، جام، باخرز، طوس ـ بزرگترین شهر آن «نوقان» گفته می‌شود ـ زوزن و اسپراین.

ولایت ساسانی «اپرشهر» با سه ولایت پارتی[۲۶۶] مطابقت دارد، البته نام «سرزمین علیا» در ارتباط با «کمش»، به مثابه «سرزمین سفلی» تلقی می‌شود. به مفهوم دقیق‌تر، ابن‌رسته ۱۳ رستاق و چهار طسّوج (تسو = تسوگ به پهلوی است) برای اپرشهر برمی‌شمارد.[۲۶۷] رستاق‌ها عبارت‌اند از: استوا[۲۶۸]، ارغیان، اسپراین [اسفراین]، جُوَین، بیهق، پُشت، رُخ، باخرز، زام (= جام)، زاوه، زوزن، اَشپند [اشبند]، خواب [خواف]، و ارباع آن عبارت بود از: ریوند، تکاب، پُشت‌فروشان [بشت‌فروش]، و مازول (مازُل).[۲۶۹]

عنوان حاکم ولایت اپرشهر، «کَنارنْگ» [کنارنج] بود[۲۷۰]، عنوانی که ثابت می‌کند این مقام حداقل از زمان پیروزشاه تا سقوط این سلسله موروثی بوده است. احتمالاً این حکمرانی موروثی به سلسله‌های پیش از ساسانیان تعلق داشته است که

---

۲۶۳. رجوع کنید به: E. Bloché: **Städteliste von Iran,** § 16.

۲۶۴. رجوع کنید به: Hübschman, S. 20.

۲۶۵. یعقوبی: کتاب البلدان، چاپ دخویه، ص ۲۸۷، و نیز رجوع کنید به: طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۴، س ۵ و بعد.

۲۶۶. این سه ولایت عبارت بودند از: *Ἀσταυηνή, Παρθυηνή, Ἀπαυαρκτικηνή*.

۲۶۷. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۱، س ۱۱ و بعد.

۲۶۸. به یونانی: *Ἀσταυηνή*.

۲۶۹. رجوع کنید به کتاب مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۱۴، س ۱۱، ص ۳۱۱؛ همچنین رجوع کنید به:
Tomaschek: **Zur hist. Topographie von Persien** I, 77 f, 84 ff., II. 73 ff.

۲۷۰. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۵، س۷. معمولاً «کناری» یا «کنارا»، و به یونانی: *Χαναράγγης*.

آزادانه خود را به انقیاد اردشیر درآورده بود.[۲۷۱] قباد یکی از بستگان خود را به نام «آذورگُنداذ»[۲۷۲]، جانشین «گشنسپ پات»[۲۷۳] قرار داد که پس از وی، پسرش «وهرام»[۲۷۴] جانشین او شد. هنگام استیلای اعراب، یك «کَناری» حاکم نیشابور، طوس، نسا و ابیورد بود. او با اعراب معاهدهٔ صلح منعقد کرد، و پسر او «ابوصلت» و نوه اش «عُمر» نیز در سالهای ۷۷ و ۸۳هـ به همان مقام منصوب شدند.[۲۷۵]

«اپرشهر» در سال ۴۳۰م و با شهر طوس در سال ۴۹۹م به صورت اسقف نشین نسطوری ها درآمده بود.[۲۷۶]

پایتخت نیشابور بنا برکتاب شهرستانهای ایران، ازجانب شاپور اول، درمحلی که «پالیزك تورانی» را کشت، بنا شد. شهر طوس (حوالی مشهد کنونی) گویا به‌وسیلهٔ قهرمان افسانه‌ای «توس نوذران» بنا شده است.[۲۷۷]

«مرو» و «مروت»

به زبان عربی و پارسی «مرو»، و «مروالروذ» است. علاوه بر آن اشکال دیگری به صورت «مرگ» و «مرگروت»[۲۷۸]، «مروروت»[۲۷۹]، و «مَرْغ»[۲۸۰] نیز وجود دارد. شکل

---

۲۷۱. رجوع کنید به: پروکوپیوس، ایران، کتاب پنجم، ص ۲۵، س ۱۴.

۲۷۲. ’Αδεργουνδάδης = Ādur - gundād، همان منبع، ص ۳۲، س ۱۱ و بعد.

273. Gušnasppāt.

274. Οὐαρράμης.

۲۷۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۶، س ۸؛ ج ۲، ص ۱۰۱۹. نسخهٔ قدیمی، ج ۱، ص ۱۱۱۸؛ نسخهٔ قدیمی، ج ۲، ص ۱۱۱۹، س ۵؛ ص ۱۱۲۰، س ۱۲. سیف براساس کتاب یاقوت، ج ۲، ص ۴۱۱، س ۲۲ و ص ۴۱۲، س ۵، و نیز ابن حُبیش ذکر کرده اند. این سال در یکی از تاریخهایی که طبری در جلد ۱، ص ۲۶۹۳، س ۸ داده، از قلم افتاده است.

۲۷۶. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۲؛ ص ۳۹۸، س ۱۷؛ ص ۴۰۰، س ۲ ص ۴۰۱، س ۶.

۲۷۷. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۴. در داستان اسکندر سریانی، ص ۹۵ در قسمت پایین، ܗܩܛܘܪ (که باید ܗܩܛܘܪ خوانده شود) با «هکتور» یکسان قرار داده شده است.

←

«مروت» با «یای نسبت» عربی به واژهٔ: المَرّوذی = المرورودیّ، نزدیك تر است. به نظر «هوان ـ چوآنگ»[۲۸۱]، پایتخت مرو مطابق شهر «هو ـ مو»[۲۸۲] است که معروفترین شهر در مرز شرقی قلمرو پارس (پو ـ لا ـ سه)[۲۸۳] بوده است؛ بدون شك نام «هو ـ مو» اشتباهی است برای «مو ـ هو».[۲۸۴]

هریك از این دو ایالت در دوران استیلای اعراب دارای مرزبان جداگانه‌ای بوده است. «مرو» دارای مرزبان خائن بدنامی به نام «ماهوی ابراز»[۲۸۵]، پسر «ماه ـ ناهید»[۲۸۶] بود.[۲۸۷]

در مرورود از شخصی به نام «باذام»[۲۸۸] که به عنوان وکیل «بنی الشهب» بود، یاد می‌شود[۲۸۹]، که در سال ۹۰ هجری به علت شرکت وی در اغتشاش امیر هیاطله، نیزك،

←

۲۷۸. سبئوس، ص ۶۷.

۲۷۹. لازارفاربی، ص ۲۶۴.

۲۸۰. رجوع کنید به مقالهٔ اِشْتِکِلبِرگ، در مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۸، ص ۴۹۶، همچنین رجوع کنید به: Hübschmann, S. 51.

281. Hüan - čuan: **Mém. II,** 180; Hoei - li: **Vie de Hiouen - Thsang,** p. 208.

282. Ho - mo.

283. Po - la - sse.

284. Mo - ho.

285. Mahoi - Abraz

286. Mah - Nahid

۲۸۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۶، س ۱۲ و ۱۳ به صورت «ماهویه بن ماناهیذ» ذکر شده است. در نسخه‌های خطی به صورت «بن ماماه بن فید» یا «بن هند» است. من قبلاً پیشنهاد کردم که «ماماه» به «مافناه» تصحیح بشود، تنها نام سوّم، بدون توضیح باقی می‌ماند ولی تقریر نسب واقعی وی تا پدر بزرگ او خواه و ناخواه قابل توجه است. «ماهناهیذ» (کذا) در کتاب تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۹۳، به صورت نام مؤنث به چشم می‌خورد، مثلاً مادر داریوش سوم هم به همین نام بود.

288. baḍam

همچنین به طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۴ و ص ۱۲۲۷، س ۴ و نیز یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ یعقوبی: البلدان (چاپ دخویه)، ص ۳۰۰، س ۷ رجوع کنید.

۲۸۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

به‌وسیلهٔ قتیبة بن‌مسلم به قتل رسید.[۲۹۰] همین حرکت از آخرین والی ایرانی به عنوان پدر بزرگ یا خویشاوند او هم به چشم خورده است و او شهرت خویش را مدیون جدّ خود می‌داند که سرزمین را از اژدهای وحشتناکی نجات داد، و کسری شاه حکومت «مرو ـ رود» را به طور موروثی به وی محول کرد. «ماهویه» در نزد فردوسی و طبری[۲۹۲] لقب «سوری» گرفته است. بنابر نوشتهٔ دینوری[۲۹۳]، او با خاقان ترك خویشاوند بود، درحالی که در اینجا مقصود «طرخان نیزك» امیر هپطالی[۲۹۴] است. در سال ۳۶ هجری «ماهویه» به نزد علی(ع) به کوفه آمد و سند فرمان تسلیم خود را به تأیید وی رساند.[۲۹۵] به دنبال آن، قیامی در خراسان آغاز شد و اعراب مجبور به تخلیهٔ نیشابور شدند. بنابر گفتهٔ دینوری[۲۹۶]، «ماهویه» در اثر شورش، از دست ساکنان مرو، به اپرشهر فرار کرد و در آنجا درگذشت.[۲۹۷] لقب به جا ماندهٔ «خذاه‌دشمن» (دشمن پادشاه)[۲۹۸] در مرو، از دوران «ماهویه» بوده است. اخلاف وی در مرو و نواحی آن مدتها به نام «خذاه ـ کشان» (قاتل پادشاه) معروف بوده اند.[۲۹۹]

«مرو ـ شاهگان» (شاهی) تا زمان عبدالله بن‌طاهر، مقر والی عرب خراسان بُود.[۳۰۰] در کتاب یادگار زریران، این نام زردشتی حفظ شده است، در حالی که

۲۹۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۹۸، س ۱۴.

۲۹۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۶، س ۱۱.

۲۹۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۴.

۲۹۳. دینوری: اخبارالطوال، ص ۱۴۸، س ۱۰.

۲۹۴. حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۶۳، س ۱۲.

۲۹۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲۴۹، س ۱ و بعد؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۸، س ۳ از پایین.

۲۹۶. دینوری: اخبارالطوّال، ص ۱۴۹، س ۶ و بعد.

۲۹۷. همانجا.

۲۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۲، س ۱۸.

۲۹۹. حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۶۳، س ۱۴ و ۱۵.

۳۰۰. رجوع کنید به: یاقوت: معجم‌البلدان، ص ۲۷۹، س ۱۸، در جایی که این عبارت خوانده می‌شود: «فکان آخر من نزلها المأمون».

خیون‌های کافر همسایه، آن را به کار نمی بردند.[۳۰۱] مرورود، می بایستی به‌وسیلهٔ «وهرام (وهران) پنجم» پسر یزدگرد، بنا شده باشد.[۳۰۲]

مرو در سال ۵۵۳ میلادی به صورت اسقف‌نشین نسطوری‌ها، و از سالهای: ۴۳۰[۳۰۳]، ۴۸۵[۳۰۴]، ۴۹۹[۳۰۵]، ۵۵۳[۳۰۶] و ۵۸۸م[۳۰۷]، مقر مطران‌ها بوده است. در دوران استیلای اعراب، «اِلیبا»، مطران مرو[۳۰۸]، در دوران حکومت ترکان به تبلیغات وسیعی دست زد.[۳۰۹] از این زمان به بعد مسیحیت نسطوری نیز در طخارستان و سرزمین ترکان، جای پای محکمی برای خود به دست آورد. مرورود[۳۱۰] در سال ۵۵۳م به عنوان مقر اسقف‌نشین نامیده شد.[۳۱۱]

«هرو» و «کاتشان» [کادش]

سبئوس، این نامها را در کتاب خود «زـ هَر» و «زـ وات غیس» می نامد.[۳۱۲] «هرو» به زبان پهلوی «هریو»[۳۱۳] و به عربی: «هراة» و در کتاب **شهرستانهای ایران**، بند ۱۲،

---

۳۰۱. گزارش آکادمی علوم مونیخ، ۱۸۹۰، ش ۲، ص ۵۰.

۳۰۲. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۱.

۳۰۳. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۱.

۳۰۴. همان منبع، ص ۳۹۷، س ۱۶؛ ص ۳۹۸، س ۳.

۳۰۵. همان منبع، ص ۳۹۸، س ۲۰؛ ص ۴۰۰، س ۲۰.

۳۰۶. همان منبع، ص ۴۰۳، س ۶.

۳۰۷. همان منبع، ص ۴۰۵، س ۶.

۳۰۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۳، س ۴.

309. Nöldeke: **Syr. Chron.** 39 f.

310. Marwirōδ ܡܪܘܪܘܕ

۳۱۱. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۱۲.

۳۱۲. z - Har ev z - Watagēs که باید به این دو صورت خوانده شود: z - Harev, [z -Watagēs] رجوع کنید به: H. Hübschmann: **Armenische Grammatik I**, S. 48.

313. Harēw.

«هراك» ذکر شده است.[۳۱۴]

این استان احتمالاً جزء متعلقات نواحی «پوشنگ» عربی: «بوشنج»[۳۱۵]، بادغیس[۳۱۶] و کوهستان بوده است، و پس از شکست مرگ‌آور پیروزشاه به‌وسیلهٔ هیاطله، کوهستان در سال ۴۸۴م به تصرف آنان درآمد. ناحیهٔ هرات به‌وسیلهٔ قبیلهٔ «کادشیان» (ارمنی: کتیش) که بعدها جزء قبایل هیاطله محسوب شدند، به تصرف درآمد[۳۱۷]، و قباد پس از خلع از سلطنت در سال ۴۹۶م به آنان پناهنده شد.[۳۱۸] به‌نظر می‌رسد حتی پس از نابودی حکومت هیاطله به‌وسیلهٔ ترکان، و ایجاد مرزهای سابق امپراتوری به‌وسیلهٔ خسرو انوشیروان در ناحیهٔ هرات، اخلاف خاندان قدیمی، تا

---

۳۱۴. مؤلف مایل است که کلمهٔ «راك» (rak) را بپذیرد، در حالی که ترجمهٔ پهلوی وندیداد [وی‌دودات]، واژه «راگا» در متن وندیداد، ص ۱، س ۱۶ ارائه شده است.

۳۱۵. حتی در کتاب: بلوشه، **شهرستانهای ایران**، بند ۱۳، البته pūšang [illegible] به جای [illegible] موجود در متن قرائت شده است، که مؤلف، «غزنیان» خوانده است و بدون مراعات ترتیب جغرافیایی به «غزنه» ارتباط می‌دهد. «پوشنگ» ناحیهٔ امروزی «غوریان» در «هریرود» است (در کتاب Tomaschek: **Zur hist. Topographie von Persian** I, 78. نام [illegible] (کذا) به عنوان مقر اسقف نشین نسطوری‌ها در سال ۵۸۸ به چشم می‌خورد. رجوع کنید به **مجلهٔ شرق شناسی آلمان**، شماره ۴۳، ص ۴۰۷، س ۷.

۳۱۶. به ارمنی Watagēs یا Watgēs و به اوستایی، Wāitigaes است.

۳۱۷. در نقل قولی از بلاذری در **فتوح البلدان**، ص ۴۰۳، س ۱۵، تصوّر می‌شود که «پیروز» بزور به محل دیگری آورده شد. ـ بخشی دیگر از قوم در حدود سال ۴۴۰م به «سنجار» و «نصیبین» مهاجرت کردند (رجوع کنید به مقالهٔ نولدکه: در **مجلهٔ شرق شناسی آلمان**، شماره ۳۳، ص ۱۵۷ و بعد) ـ شاید عنوان «کادش شاه» از زمانی به کار رفت که بنا به نوشتهٔ ابن خرداذبه (**المسالك و الممالك**، ص ۱۷، س ۷)، احتمالاً اردشیر، آن عنوان را به «تازیان ـ شاه» (سلطان اعراب حیره) و «برجان شاه» (سلطان پاریجان در کرمان؟) اعطا کرده است. در سال ۵۸۸م در اثر تئوفیلاکتوس، کتاب سوم، ص ۵ نیز به آنها اشاره شده است. پس از آنها، بسیاری از اماکن به نام «قادسیه» نامیده شده است.

۳۱۸. رجوع کنید به: Joh. Antioch, fr. 214, bei C. Müller, in: **FHG**. V, 27/8.

حدودی استقلال خود را به‌دست آورده باشند.[۳۱۹] ابن خردادبه[۳۲۰] تحت عناوین و نامهای امیران مختلف و مرزبانان خراسان، نام «برازان» را نیز به عنوان لقب «ملوك هرات، پوشنگ و بادغیس» ذکر می کند که در واقع ترکیبی از کلمهٔ مبهم «انواران»، از کتاب بلاذری[۳۲۱] بوده است.[۳۲۲] هنگام استیلای اعراب، «اعظم» هرات (که به روایت دیگر مرزبان هرات نامیده شده است)، معاهدهٔ صلحی در مورد هرات، پوشنگ و بادغیس منعقد کرد. نافع بن خالد طاعی را به ولایت آن نواحی، و قادس از توابع انواران گمارده شد. اعراب در زمان عبور از محل «کوهستان»، به هیاطله که آنان را از مردم هرات می پنداشتند، حمله‌ور شدند.[۳۲۳] اعراب بعدها نیز دچار مشکلاتی با «ترکان» شدند و همان‌طور که معمولاً در منابع ذکر می شود، بر آنها فائق آمدند.[۳۲۴]

گویا بادغیس مقر سلطان هیاطله بوده است.[۳۲۵] علاوه بر آن مسلّم است که طرخان نیزك، خائن به یزدگرد، در کتاب حمزه صریحاً «ملك الهیاطله» ذکر شده است، که بنابر گزارشهای دیگر در بادغیس استقرار داشته است[۳۲۶] و از آنجا، دو بار کوشش کرد که بر بلخ دست یابد و خود را به مقام پادشاهی طخارستان برساند: اولین بار در زمان منازعات معاویه با حضرت علی(ع) و تا سال ۵۱ هـ[۳۲۷]، و دیگر در عهده قتیبة بن مسلم

---

۳۱۹. همانجا.

۳۲۰. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۴۰، س ۷.

۳۲۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۹، س ۲۰.

۳۲۲. توضیح یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، س ۸ و بعد. در اینجا نام «قادس» عنوان ملك هرات بود و این فرض را به‌وجود می آورد که «کادشی ها» به‌طور مداوم مالك سرزمین بوده اند.

۳۲۳. بلاذری، همان منبع، ص ۴۰۵، سطرهای ۹، ۱۲ و ۱۷.

۳۲۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۵؛ س ۱۳، ص ۲۸۸۹، س ۳؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۳، س ۱۴.

۳۲۵. رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۹، س ۱ و بعد. و نیز سال ۵۰ هـ، ص ۱۰۹، س ۶ و بعد، و سال ۵۲، ص ۴۹۳، س ۶ و سال ۶۵.

۳۲۶. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۶۱، س ۲۱ و بعد، و نیز رجوع کنید به:

Specht: *Études sur l'Asie Central d'après les historiens chinois*, p. 24.

۳۲۷. حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۹۳، س ۱۲.

درسال ۹۱ ـ ۹۰هـ بوده است.[۳۲۸] به مرورزمان، کادشیان و هیاطله با ایرانیان ترکیب و امتزاج یافتند[۳۲۹]، اما به نظر می‌رسد، آمیزش با بیگانه، در طویل المدت، در لهجه‌های هرات، تأثیر وسیعی گذاشته باشد و به گفتهٔ مقدسی، «زبان هرات وحشیانه است»...[۳۳۰]

هریو در سال ۴۳۰م[۳۳۱] و نیز در سالهای ۴۸۵، ۴۹۹ و ۵۸۸م[۳۳۲]، مقر اسقف نشین سریانی بوده است.

«کادِش» همان شهر ذکر شده «قادس» در هرات است که به نام «کادشیان» نامیده شده است و «بکری» نیز در صفحات ۱۵۲، ۱۶۴ و ۷۳۰ کتاب خود از آنها یاد می کند، اما بعد از آن دیگر ذکری نمی‌شود و فقط در سال ۵۸۸م با بادغیس باهم به عنوان مقر اسقف نشین نسطوری از آن یاد شده است.[۳۳۳]

نسای ـ میانک

این نام به پهلوی: «نِسا میانک»[۳۳۴]، و پارسی نو: «نِساء میانه» است. البته ارتباطی

۳۲۸. رجوع کنید به کتاب ابن حجر، ج ۲، ص ۹۶۳، نمره ۹۵۰۱؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸ و بعد؛ همان مؤلف، البلدان، ص ۲۹۶، س ۱۵ و ص ۲۸۷، س ۱۴؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۳ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ص ۱۵۶، س ۸، سال ۵۱هـ. در این زمان، با توضیح «سیف» در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، س ۴۱۱، س ۲۰ و بعد، و ابن حُبَیش نیز مربوط می شود.

۳۲۹. در این مورد توضیح یاقوت (معجم البلدان، ج ۴، ص ۸ و بعد) نشان می‌دهد که کدام «قادس» عنوان سلطان هرات را داشته است، اما این نکته به: «نریمان» قهرمان افسانه‌های سگستان و پدر رستم مربوط می شود.

۳۳۰. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۳۴، س ۱۵؛ ص ۳۳۵، س ۴.

۳۱۱. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۱.

۳۳۲. همان مجله، ص-۳۹۷، س ۷؛ ص ۴۰۰، س ۷؛ ص ۴۰۵، س ۶.

۳۳۳. همان مجله، شماره ۴۳، ص ۴۰۵، س ۸، محلی که [illegible] «از بادغیس و از قادیشستان» قرائت می شود.

334. *Nisāk - i mijānak

با نام «نِسَا» جغرافیدان عرب ندارد.[۳۳۵] بطلمیوس در اثر خود (کتاب دهم، ص ۴۱۸)، محل شهر مزبور[۳۳۶] را در «مرغیانه»، در مدار ۱۵۰ درجه و ۱۵ دقیقهٔ طولی و ۳۹ درجه و ۱۰ دقیقهٔ عرض برمی شمارد. «توماشك» در کتاب خود[۳۳۷] آن را در ناحیهٔ «میمنه» ذکر می کند که در قرون وسطا «یهودان» یا «جَهودان»، به عربی: الیهودیه (شهر یهودیان) نامیده می شد و مقر والی عرب شهر «پاریاب» بود.[۳۳۸] این ناحیه در زمان خلیفه، بخش اداری ویژه ای را تشکیل می داد که تا سال ۹۰ و ۱۱۶ هجری دارای امیر محلی (دهقان) بود.[۳۳۹] محل قدیمی «پاریاب» در ۴۴ فرسنگی شرق مرو ـ رود، و ۲۰ فرسنگی طالقان قرار داشت[۳۴۰]، بعدها شهر یهودیه به گرگان تعلق گرفت.[۳۴۱]

وضع میمنه با ترتیبی که «نسا ـ میمنك» در متن ما قرار دارد، بسیار متناسب است.

---

۳۳۵. این محل πόλις (کذا) Νισὰκ در Παρθ σταθμοὶ است و درکتاب ایزیدورخاراکسی، بند۱۲ درمحل Παρθαῦ αὐλῶν قرار دارد (رجوع کنید به: (C. Müller, **Geogr. Gr. min.** I 252)، که موقع آن بنابر Tomaschek: **Topographie von Persian** I, 74 در محل درّه گز قرار دارد.

۳۳۶. Νιγαία (Νισαία) رجوع کنید به مقاله زیر:

Kritik der ältesten Nachrichten über den skythischen Norden II 54, **WSB**. Bd. 117, 1.

۳۳۷. برخلاف آن Νισαῖοι است، که بطلمیوس در کتاب ۱۷، بند ۴۳۲، ص ۳۲، Ἀσταβηνοί در قسمت «آری یا» [ناحیه ای از شاهنشاهی باستانی ایران که در حدود فعلی هرات و اطراف آن واقع بود. اسم این ناحیه از اسم رود Areios (هریرود) گرفته شده است.] ذکر می کند. ساکنان پارتی شهر معروف «نسا» که به ترکیب آنان با قوم نامبرده فوق اشاره شد، بطلمیوس اشتباهاً هر دو قوم را در «آری یا»، به جای «پارتینه» قرار داده است.

۳۳۸. یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ۲۸۷، س ۴؛ اصطخری، **مسالك و ممالك**، ص ۲۷۰، س ۱۵.

۳۳۹. رجوع کنید به طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۹۰۰، س ۷؛ ص ۲۹۰۱، س ۱۴؛ بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۴۰۶، س ۲۱؛ ص ۴۰۷، س ۲۰؛ ص ۴۰۶، س ۱۹ و غیره؛ ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۳۲، س ۱۰.

۳۴۰. ابن خرداذبه، همان منبع، ص ۳۲، س ۱۰.

۳۴۱. اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۷۰، س ۱۱ و بعد.

«توماشك»، نامی [۳۴۲] را که در کتاب بطلمیوس به کار رفته، با نامی که کتاب وندیداد [وی‌دودات]، بند ۱، ص ۸ است [۳۴۳]، مابین «مورو» و «باخدی» [۳۴۴] قرار دارد، شناسایی کرده است، بدون اینکه «نسای ـ میانك» موسی خورنی را مورد توجه قرار دهد.

بژین

«بِژین» یا «اَبژین»، همان «بَشِین»، «أَبْشین» یا «افشین»، یکی از دو قصبه «غَرج الشار» (سرزمین کوهستانی شار) یا «غَرْشِستان»، «غَرجستان» است که در امتداد علیای رودخانه مرغاب قرار دارد. این سرزمین دارای امیرنشین مستقلی با عنوان «شار» (شاه) [۳۴۵] است [۳۴۶]، و این نکته، مورد سؤال است که آیا خراج گزار ساسانیان بوده است. بنابر نوشتهٔ تاریخ اسکندر، وَهب بن مُنَبّه، مردم «غور» و «غَرج» را به مثابه متجاسر در هرات یافته بود. [۳۴۷] در سال ۹۰ هـ. هنگام پیشروی سپاه «قتیبة بن مسلم»، «باذام»، مرزبان مرو ـ رود به «غرج» گریخت. [۳۴۸] در سال ۱۰۷ هـ. سلطان غرجستان به نام «نمرون» یا «نمرود» به اسلام گروید [۳۴۹]، و اخلاف وی در دورانهای بعد، یمن را اداره

---

342. Νισαία.
343. *Nisāja*.
344. Mouru, و Bāxδi .
۳۴۵. به پارسی کهن = *xšaϑriya**(در سایر نواحی = شیر).
۳۴۶. رجوع کنید به: اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۲۷۱؛ نسخهٔ قدیمی: ص ۲۷۲، س ۱؛ ابن‌حوقل: صورة‌الارض، ص ۳۲۳، س ۲ و بعد؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۴، س ۱؛ ص ۷۴، س ۵؛ ص ۲۹۵؛ ص ۳۲۶، س ۱۶؛ ص ۳۲۷، س ۴.
۳۴۷. در مجلهٔ آشورشناسی، شماره ۸، ص ۳۰۸، س ۱۱، به جای عبارت «الحرر والفرنج» باید عبارت «الغور والغَرْج» خوانده شود.
۳۴۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۱۸، س ۵، باید عبارت «الی بلادالغَرش» به جای کلمهٔ بی‌مفهوم «الفرس» خوانده شود.
۳۴۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸۸؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۲۸، س ۱۶؛ ابن‌خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۴۱، س ۲.

کردند[۳۵۰]، مطلبی که البته با شیر بامیان جابجا شده است. یکی از امیران این ناحیه، به نام «ابونصر محمد بن اسد»[۳۵۱] است که در «ابشین» عماراتی بنا کرد.[۳۵۲]

بنا بر نوشتهٔ اصطخری، «شار»، در ده «بلیکان» در کوه مقر داشت، اما در زمان مقدسی، «ابشین» در مرغاب ـ که دارای مساجد زیبایی است ـ قرار داشت. این شهر در فاصلهٔ یك روز راه در بخش جنوبی «گورزوان» [کُرزوان] و ۱۰ فرسنگی مرو ـ رود قرار داشت.[۳۵۳]

تالِکان [طالقان]

طالخان، به عربی: «طالقان» که بنا بر نوشتهٔ هوان ـ چوآنگ[۳۵۴]: «ته ـ له ـ کین»[۳۵۵] (تا ـ لا ـ کین) است و در ۲۴ فرسنگی شرق مرو ـ رود، و ۳۸ فرسنگی جنوب غربی «شابورکان» (شَبرکان) قرار دارد. این شهر چنانکه از نوشتهٔ الیزه وارداپت (ص ۱۶) برمی آید، در زمان پادشاهی یزدگرد دوم، به عنوان شهر مرزی غربی کوشان در مقابل ایران ساخته شد. ممکن است پیروز پس از غلبه بر کیداری‌ها، در سال ۴۶۸م آن را به تصرف درآورده باشد، اما بعدها به دست هیاطله افتاد و از آن پس، شهر مرزی هیاطله و ترکان را در مقابل ایران تشکیل می‌داده است. بنابر نوشتهٔ ابن خرداذبه[۳۵۶]، طالقان و غرجستان جزء طخارستان محسوب نمی شده است، و نیز بنابر

---

۳۵۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸۹، س ۲.
۳۵۱. ترجمه «شار»، به پارسی نو «شیر» است.
۳۵۲. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۰۹، س ۵. رجوع کنید به ابن اثیر: الکامل، ج ۹، ص ۱۰۳؛ نسخهٔ قدیمی، ص ۱۰۴، س ۱ (سال ۳۶۹)؛ ص ۱۸۴، س ۳: «الشاه الشار ملك غرشستان».
۳۵۳. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۴؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۴۸، س ۱۰.
354. Hüan - čuang: **Mémoires sur les occidentales,** trad. Stan Julien II 35.
355. Ta - la - kien.
۳۵۶. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۶، س ۱۶.

نوشتهٔ هوان ـ چوآنگ، سلطان نشین «تو ـ له ـ کین» به ایران تعلق نداشت، بلکه در قسمت غربی، هم‌مرز بوده است. بنابر نوشتهٔ «توانگ ـ شو»[۳۵۷]، یکی از دوازدهمین حکومت از شانزده حکومت غربی بود که چهار پادگان آن تحت نام «کئون ـ هیو»[۳۵۸] در سلطان نشین «تو ـ له ـ کین»[۳۵۹] بنا شده بود. ازتوابع آن، «تی ـ پو ـ نه»[۳۶۰] بود، امّا دارای رستاق درجه دوم (چو) نبوده است. از گزارش «رموسه» نمی توان نتیجه گرفت که این مطالب مربوط به طالقان شرقی است.[۳۶۱]

شهر بین دو کوه عظیم قرار داشته است[۳۶۲]. در سالهای ۹۰ و ۱۱۹هـ هنوز از سلطان محلی طالقان با نام ایرانی «سهراب» یاد می شده است.[۳۶۳]

گوزکان

به فارسی: «گوزگان»، به عربی: «جوزجان» و در کتاب هوان ـ چوآنگ به نام «هو ـ شی ـ کین»[۳۶۴] نامیده شده است. سلطان نشینی است که مسافت ۵۰۰ لی (۵ روزراه) در جهت غربی ـ شرقی و ۱۰۰۰ لی (۱۰ روزراه) در جهت شمالی ـ جنوبی را دربرمی گرفته است. متعاقب تشکیلات سرزمینهای غربی در سال ۶۶۱م، گویا شهر هو ـ شی ـ کین، نهمین حکومت را با مقری در شهر «کا ـ می ـ شی»[۳۶۵] که نام رسمی آن «کی ـ شه»[۳۶۶] بود، تشکیل داده بود که تنها دارای دو بلوک درجه دوم بود. شاید «کی ـ شه»

357. Thung - su.
358. Kuen - hu.
359. To - le - kian.
360. Ti - pao - ne.
361. Abel Rémusat: **Mém. de l'acad. des inscr. t.** VIII, 1827 p. 86.
۳۶۲. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۷، س ۱.
۳۶۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۴ («سهراب» خوانده شود)؛ ص ۱۵۶۶، س ۱۱؛ ص ۱۵۶۹، س ۱۲ «سُهرَب»؛ ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۴۱، س ۲.
364. Hu - si - kien.
365. Ka - mi - si.
366. Ki - sa.

با نام «کی ـ چی»[۳۶۷] در کتاب هوان ـ چوآنگ شباهت داشته باشد. (نگاه کنید به صفحات بعد، تحت نام «گچك»). در کتاب ابن خردادبه[۳۶۸] نام سلطان «گورخان خُذاه» ذکر شده است، در حالی که طبری آن را تنها «الجوزجان بن الجوزجان» یا «الجوزانی» نامیده است.[۳۶۹] این سلسله در قرن چهارم هجری «فریغون» یا «افریغون»[۳۷۰] نامیده می شد. «جوزجان» بنابر نوشتهٔ یعقوبی[۳۷۱] دارای شش شهرستان بود:

اَمْبار [انبار] که والیان عرب آنجا منزل کردند،
اَسان و چهاریك [صمعاکن]،
«کُندرم» و «قُرْزُمان» که پادشاه جوزجان در آن سکونت داشت،
«سُبُورقان» [«شُبُورقان»].

«اَندراپ» و «وِست»

منظور از «اَندراپ»، فقط «أَنْدرآب» واقع در دامنهٔ شمالی هندوکش می تواند

---

367. Kie - Či.

۳۶۸. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۴۰، س ۲.

۳۶۹. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۵، (سال ۹۰)؛ ص ۱۵۶۹، س ۱۱، (سال ۱۱۶)؛ ص ۱۶۰۹، س ۳؛ ص ۱۶۱۰، س ..، ص ۱۶۱۱، س ۴، (سال ۱۱۹)؛ ص ۱۶۹۴، س ۳، (سال ۱۲۱).

۳۷۰. مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۲۹۵، ص ۳۳۷، س ۴؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۳۲۲، زیرنویس (د)؛ ص ۳۲۳، س ۱۴؛ ابن اثیر: **الکامل**، ج ۹، ص ۶۹، (سال ۳۸۳)؛ ج ۱۱، ص ۱۵۹، س ۲؛ نسخهٔ قدیمی (سال ۳۷۹)؛ اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۱۴۸، س ۲؛ ازاین محل، شجره نامهٔ ذیل حاصل می شود:

افریغون

احمد

محمّدابوالحارث (بنا به نوشتهٔ ابن اثیر، ج ۹، س ۲: ابوالحارث محمد بن احمد)

ابونصر احمد (وفات ۴۰۱ هجری)

۳۷۱. یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ۲۸۷، س ۶ و بعد.

باشد. در کتاب هوان ـ چوآنگ، به نام «آن ـ تا ـ لو ـ پو»[۳۷۲] ذکر شده است که سرزمین سلطان نشین «تو ـ هو ـ لو»[۳۷۳] را تشکیل می‌داد.

منظور از «وِست» ناحیهٔ «خُوَسْت» یا «خُسْت» و نیز «خواست» یا «خاست» است[۳۷۴]، که در کتاب هوان ـ چوآنگ، «کوه ـ سی ـ تو»[۳۷۵] نامیده شده است[۳۷۶] و آن نیز در سرزمین قدیمی «تو ـ هو ـ لو» قرار داشته است.[۳۷۷]

هُرُوم

«هُروم» شباهتی با ناحیهٔ «رُوب» دارد که جغرافیدانان عرب با نام «سِمنجان»، تواماً نام می برند و هردو امیرات مستقلی را تشکیل می‌داده است[۳۷۸]. به همین سبب هوان ـ چوآنگ[۳۷۹]، شهر «هه ـ لو ـ سی ـ من ـ کین»[۳۸۰] را به عنوان سلطان نشینی می نگرد که سنت مارتین[۳۸۱] با «سمنگان» مشابه می داند. بنابر گزارش «مورکرافت»[۳۸۲]، سمنگان شباهت با «هیبك» در درّهٔ رودخانهٔ «خُلم» دارد. امّا «یول» در اولین قسمت اسم،

372. 'An - ta - lo - Po.
373. Tu - ho - lo.
۳۷۴. رجوع کنید به اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۶۷، س ۱، و زیرنویس (ب)؛ مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۲۹۶، س ۳؛ ص ۳۰۳، س ۴؛ یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ص ۲۸۸، س ۱۷؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۲۲، س ۱.
375. K'woh - si - to.
376. Saint - Martin bei Stan. Julien 1. 1. p. 417 s.
۳۷۷. برای ارائه کلمهٔ پارسی «خواست» یا «خوست» با کلمهٔ ارمنی «وست»، رجوع کنید به فصل اول همین کتاب، تحت نام «وشت = خواش».
۳۷۸. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۳۶، س ۱۹؛ طبری: **تاریخ طبری**، ج ۲، ص ۱۲۱۹، س ۷؛ مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۲۹۶؛ اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۷۶، س ۱، محلّی که «روا = رو» خوانده می شود.
379. Hüan - čuang: **Mémoires I**, 29.
380. He -lu - si - min - kien.
381. Saint Martin, bei Stan. Julien, II 288.
382. Moorcraft: **Travel** II, 402.

علامت «هه ـ لو» را با نام «رُوب» جغرافیدانان عرب یکی می داند، که با نام «روی»، در قسمت علیای درّهٔ رودخانه «خُلم»، مطابقت می کند[۳۸۳]، و امیران آن دارای عنوان «الروب خان» بوده اند.[۳۸۴]

زَمب

«زَمب» یا «زَم»، شهر معروف «زَم» است که به عربی «زَمّ» خوانده می شود و در کنار جیحون قرار دارد. ابن خرداذبه[۳۸۵] ابتدا آن را جزء بلوکات طخارستان محسوب می دارد. بنابر نوشتهٔ طبری[۳۸۶]، این نام در واقع می بایستی «وَزْم» نامیده شود که به‌وسیله قباد بنا شده است. این شهر به فاصلهٔ چهار روز راه در قسمت شرقی آمل قرار داشت[۳۸۷] و ارک (قلعه) شهر «باذکر» نام داشته است.[۳۸۸]

پیروز نَخجیر

این نام به پارسی «پیروز نخجیر» (شکارگاه پیروز)، و به عربی: «فیروز نخجیر» است. بنابر نوشتهٔ عوفی[۳۸۹]، دهی در بلخ بود. این محل که جزء طخارستان محسوب می شد، محل نبرد نهایی بزرگ خاقان ترکان غربی، یعنی خاقان «تورگش سو ـ لو» در مقابل اعراب در سال ۱۱۹هـ بوده است.[۳۹۰] «اسد بن عبدالله» والی، به ختل تاخت‌وتاز کرد، اما حاکم آن[۳۹۱] به خاقان ترک که در «نواکت» یعنی «سویاب» واقع در

---

۳۸۳. مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیایی، سال ۱۸۷۳، شماره ۱۰۱.
۳۸۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۱۹ (سال ۹۱هـ).
۳۸۵. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۶، س ۱۵.
386. Tabari, Trad. par Zotenberg II 147.
۳۸۷. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۸۳، س ۱۵.
۳۸۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۶۷، س ۱۶، (سال ۱۱۶)؛ ص ۱۵۸۴، س ۴، (سال ۱۱۷).
۳۸۹. عوفی: لباب الالباب، ص ۲۰۱.
۳۹۰. طبری: تاریخ طبری، ص ۱۶۰۴، س ۶، جایی که «فیروز نَخْشِیر» خوانده می شود.
۳۹۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۸، س ۳ و بعد.

«ایسیك ـ گل» [ایسیق ـ کول] به سر می برد[۳۹۲]، اطلاع داد و از اوتقاضای کمك کرد. خاقان با عجله به لشکرکشی اقدام کرد و موفق شد در هنگام عبور از جیحون، تعدادی از مسلمین را ازبین ببرد. وی در اینجا سپاه اصلی اسد را به عقب راند و کوشش کرد غنایمی را که اعراب به چنگ آورده بودند، دوباره بازستاند که البته به قسمت بزرگی ازاین هدف دست یافت. از این رو، اسد به بلخ بازگشت، در حالی که خاقان ترك کوشش می کرد که ابتدا «خلم» (تش ـ گورغان امروزی) را با اقدام زیرکانه‌ای به تصرف درآورد، اما موفق نشد و مسیر خود را به طرف پیروز نخجیر در طخارستان ادامه داد. آن طور که نتیجهٔ کار نشان می دهد، وی از «جَزّه» به طرف «گوزگان» روانه شد تا بتواند از راه مناسب تر و سهل تری به مرو برسد. ازاین اقدام چنین نتیجه می شود که پیروز نخجیر می بایستی مابین «خُلم» و «جَزّه» در قسمت جنوبی بلخ قرار گرفته باشد.

در نوشتهٔ ابن خردادبه[۳۹۳]، فیروز نَخْشِیر به جای «قبروعش» (قیروعش = فتروغش [نسخهٔ خطی]) به کار رفته است. این ناحیه، براساس نوشتهٔ طبری، در خُلم قرار دارد.[۳۹۴]

---

۳۹۲. همان منبع، ص ۱۵۹۳، س ۱۷؛ ص ۱۵۹۶، س ۸.

۳۹۳. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۳۶، س ۱۹.

۳۹۴. شاید بقیهٔ اسم در «ترمذ» (ترمدا) قرار گرفته باشد که نمی تواند «ترمذ» معروف که ذکر آن در این کتاب گذشت، باشد، زیرا در «مذ» یا «مدا»، نام «مَذْر» پیش می آید و آن شهری است که ۶ روز راه ازجنوب بلخ است. در اصطخری (**مسالك و ممالك**، ص ۲۸۶، س ۶)، و مقدسی (**احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۳۴۶، س ۵) و نیز در نسخهٔ خطی قدیمی طبری (ج ۲، ص ۱۵۹۷، نسخهٔ موزه بریتانیا)، «نَسَف» به «نسار» تغییر شکل یافته است. شبیه همین تغییر شکل در کلمهٔ «آذرخش» به جای «آذرجُشْنَسْف» روی داده است، که در نسخه خطی ابن خردادبه (**المسالك و الممالك**، ص ۱۲۰، س ۱) و نسخهٔ خطی ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۲۸۶، س ۳، و مسعودی: **التنبیه والاشراف**، ص ۹۵، س ۱۳، و علاوه بر آن در لغت نامه های فارسی به چشم می خورد. در مورد «ع = نح»، همچنین رجوع کنید به: کلمهٔ «کرانجان»، «کرامحان» در نسخهٔ خطی اصطخری، (ص ۲۵۱، زیرنویس پ). برای کلمهٔ «کراغان»، و نیز در کتاب ابن حوقل (ص ۳۰۶)؛ ابن خردادبه (ص ۵۰، س ۱ و زیرنویس ب) کلمهٔ «برمجان» به جای کلمه «بَرْغان»، و همچنین

←

دزین ـ اَوَزَك

این نام به پارسی «دِزآوازه»[۳۹۵] است. «آوازه» دژی است که «پرموذه»، پسر خاقان ترك «شاوه» (شابه)، که می گویند به دست بهرام در میدان جنگ کشته شد، از ترس بهرام چوبین به آن محلّ پناه برد[۳۹۶]؛ محلی است که خزاین شاهان ترك از قدیم در آنجا جمع آوری می شده است. این نکته از بهرام چوبین نامگ[۳۹۷] سرچشمه گرفته، و به نظر می رسد به اشکال مختلف درآمده باشد. بنابر همان منبع، بهرام چوبین شخصاً سلطان ترك را در نبرد با تیر می کشد و بر پسر وی «پرموذه» نیز پیروز می شود[۳۹۸] و اورا در قلعه ای محصور و مجبور به تسلیم می کند. نام این قلعه در منابع عربی، که در اختیار من است[۳۹۹]، ذکر نشده است. همچنین از وضع و موقع قلعه، چه از آن منابع، و چه از فردوسی چیزی نمی توان به‌دست آورد. به روایت دینوری[۴۰۰]، نبرد بهرام چوبین و پسر شاوه در جیحون، در نزدیکی ترمذ به وقوع پیوسته است.

سبئوس در کتاب خود که یکی از موثق ترین منابع است، این نبرد را چنین شرح می دهد:[۴۰۱]

و در این زمان فردی به نام «وهرام مهروندك»[۴۰۲] اسپهبد نواحی شرقی ایران که

←
ابن حوقل (ص ۳۷، س ۲) = «وادی فرغانه» در کتاب طبری (ج ۲، ص ۱۲۱۹، س ۱۶) است. همچنین رجوع کنید به:

Marquart: **Untersuchungen zur Gesch. von Eran,** S. 30, N. 136.

۳۹۵. شبیه همین پدیده، اضافه کردن حرف (n) به اضافات پارسی در آثار سبئوس به چشم می خورد.

396. Fird trad. par Mohl VI 507. 512. 524. 527.

۳۹۷. در این مورد رجوع کنید به: نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۴۷۴، و بعد.

۳۹۸. در **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ص ۱۹۰، بوضوح از خاقان ترك متمایز شده است.

۳۹۹. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۹۹۳، س ۲ و بعد؛ یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ص ۱۸۹؛ دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۸۴.

۴۰۰. دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۸۴، س ۸.

۴۰۱. سبئوس، ص ۳۰.

۴۰۲. بهرام مهربنده.

مردانه و دلیر، سپاه «تتلچیک» (تیتلك) را شکست داد و «بهل» (بلخ) را نیرومندانه تحت اشغال نگه‌داشت و همچنین تمام سرزمین کوشان را، تا آن طرف رود بزرگی که «وهرود» می خوانند و در محلی که «کزبیون» (دزروئین) نام داشت، به تصرف درآورد. سپس او از نیزه «اسپندیات» (اسفندیار) یل هم فراتر رفت، و آن‌طور که بربرها از او می گویند: جنگ کنان به اینجا رسید و نیزهٔ خود را در خاك فرو کرد.[۴۰۳] در آن هنگام وهرام [بهرام] با پادشاه بزرگ مزکیت‌ها که در آن نواحی بود، در آن سوی رودخانه بزرگ [وهرود] نبرد کرد، و انبوهی از سپاه او را در میدان نبرد کشت و تمام گنج او را به غنیمت گرفت.

بنابر نوشته‌های یعقوبی و دینوری، قیام وهرام بدان سبب بود که هرمز تحویل کلیهٔ غنایم و خزاین را از او خواسته بود.

سبئوس بین نبرد سرزمین کوشان و پیروزی «تتلچیک» (تیتلك)، و تصرف بلخ در نبرد علیه پادشاه مزکیت‌ها، درآن سوی جیحون (وهرود) فرق می گذارد. منظور سبئوس از مزکیت‌ها که پادشاه آنان به‌وسیلهٔ وهرام‌شاه کشته شد، دقیقاً روشن نیست، شاید باتوجه به زبان متداول پروکوپیوس، منظور وی هون‌ها[۴۰۴] باشد.[۴۰۵] بنابر نظر متداول، اگر «دز ـ روئین» با «پیکند»، پایتخت قدیمی، همانند باشد، پس قلعهٔ «آوازه» را نیز باید در بخارا جستجو کرد.

سبئوس پادشاه مقتول «مزکیت‌ها» را نام نمی برد، اما در آن نمی توان شكّ کرد که «شابه»، فارسی = ساوه = «شاوك» (پهلوی)[۴۰۶]، یکی از دو پادشاه کوشان بوده است که برادر «وستهم» به نام «وندوی» را چند سال پس از لشکرکشی «وهرام» بر ضد «خسرو» تحت انقیاد درآورد، اما به‌وسیلهٔ «پریوك»[۴۰۷] پادشاه دیگر کوشان در خفا به قتل رسید (۵۹۵م). در صفحه ۶۱ ـ ۶۰ کتاب سبئوس، «پریوك» را مشابه پسر «شابه» در بهرام چوبین نامگ قرار می‌دهد، که در آثار طبری، دینوری، فردوسی و غیره به صورت

---

۴۰۳. بنابر کتاب: **فهرست شهرستانهای ایران، به زبان پهلوی**، بند ۹ـ۷.

404. *Μασσαγέται.*

۴۰۵. رجوع کنید به: De bello Vand. 1, 11, p. 359, 20.

۴۰۶. برابر نام: Šaug Շաւգ یا دقیق تر: Շաւակ*.

407. Պարիովկ Pariowk (sprich: Pariōk).

«پرموده»، «برموذه» آمده است. بنابر نوشتهٔ دینوری، «یرتکین» و یا «یلتکین»[۴۰۸] به کار رفته است که مسلماً در قرن سوم هجری نام ترکی «یرتکین»[۴۰۹]، به «ارتکین» و بعد به صورت ناآشکار عامیانه آن «برینك»[۴۱۰] درآمده که کاملاً قابل شناسایی است. البته به این واژهٔ آخری، نام «برموذه» نیز بازمی گردد. در کتاب بهرام چوبین نامگ دو واقعهٔ مختلف وجود دارد: به قتل رسیدن پادشاه ماساگت‌ها (مزکیت‌ها) به‌وسیله بهرام چوبین، و تحت انقیاد درآوردن هردو پادشاه کوشان به نامهای «شاوك» و «پریوك» به‌وسیلهٔ «بستام» (بسطام) که همه باهم مخلوط شده است، در حالی که شبیه همین وضع (این بار، فاتح پس از پیروزی، علیه مافوقهای خود قیام می کند: یك بار علیه هرمز، و بار دوم علیه خسرو) که بسهولت می تواند جابجا شده و به گمراهی کشیده شود.

از بهرام چوبین نامگ، نام «پریوك» بلخی نیز از ترجمه‌های فارسی و سپس سریانی اسکندرنامه، اقتباس شده است[۴۱۱]، که درآن نام مستعار سغدی قرار داده شده است.

بدون شك موسی خورنی در کتاب خلاصهٔ تاریخ موسی خورنی، با بهرام چوبین نامگ آشنایی داشته است، و احتمالاً سایر اسامی درباره خراسان نیز از این داستان سرچشمه گرفته شده است.

وَرچان

بنابر وضع کلی، بسختی می تواند منظور شهر دیگری جز «وَرْوَالیز»، «وَلْوالج»، «والج» و یا «الوالجة» جغرافیدانان عرب بوده باشد.[۴۱۲] دو شکل (دو نام) آخری[۴۱۳] به

---

۴۰۸ دینوری: اخبارالطوّال، ص ۸۴، س ۳، ۶، ۱۱.

۴۰۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۹۴، س ۷، سال ۲۲۱.

۴۱۰. به زبان پهلوی: Parjōk .

۴۱۱. رجوع کنید به: Parjōg Balhīqajā p. 207, 6 ed. Budge.

۴۱۲. نگاه کنید به: مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۴۶۶.

۴۱۳. در ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۱؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱، س ۲؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، س ۸۹۴، س ۵.

نامهای ذکر شده به‌وسیلهٔ جغرافیدانان ما نزدیکتر است. این شهر متعلق به «مزاحم بن بسطام»[۴۱۴] (در عصر خلیفه منصور)[۴۱۵] پسر «بسطام بن سوره بن عامر بن مُساور»[۴۱۶] جدّ سلسلهٔ شاخه عربی شیرباميان است (نگاه کنید به صفحات بعد). بسطام نامبرده املاکی در نزدیکی «قارض عامر» در طخارستان داشت که ۱۸ (۱۹) فرسنگ، یا سه روز راه از «خُلم» و ۱۸ فرسنگ از جیحون فاصله داشت. این محل می بایستی با این ترتیب در نزدیکی «ورواليز» قرار گرفته باشد که بین «خلم» و «تارکان» [طالقان] است، و دو روز راه از هریك فاصله دارد.[۴۱۷] «هنری یول» بدرستی «ورواليز» را در قُندوز امروزی (در واقع قُندِز = قلعه قُهَندِز) جستجو می کند، که نام آن ابتدا اززمان بابرشاه ظاهر می‌شود.[۴۱۸] او [یول]، همچنین آن را با نام محل «هوو»[۴۱۹] در اثر هوان ـ چوآنگ[۴۲۰] که دارای امیر محلی نبود و سلطانی با ملیّت ترك، بر همهٔ نواحی سلطان نشین های قسمت جنوبی «دروازه آهنین» حکومت می کرد، یکسان می‌داند. هنگام ورود هوان ـ چوآنگ (مارس سال ۶۳۰م) به محل «هوو»، «تا ـ تو»[۴۲۱]، مسن ترین پسر خاقان ترکان غربی به نام «شه ـ هو» (یبغو) در آنجا اقامت داشت که دارای مقام «شه» (شاذ) بود. زمانی پیش از آن، خاتون «کئو ـ هی آ ـ تون»[۴۲۲]، یکی از خواهران سلطان «کوآ ـ چوآنگ»[۴۲۳] وفات یافت، در حالی که «تا ـ تو» هنگام حضور

---

۴۱۴. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۲۲، س ۱.

۴۱۵. یعقوبی: **البلدان**، ص ۲۸۹، س ۴ و بعد.

۴۱۶. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۳۴، س ۱۱.

۴۱۷. اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۸۶؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۳۳۴، س ۱۵ و بعد؛ مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۳۴۶، س ۱ و بعد.

۴۱۸. **مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیایی (J.R.A.S)**، سال ۱۸۷۳، ص ۹۹ و بعد.

419. Hwo.

420. Hüan - čuang: **Mémoir** I, 28; II, 193; Hoeili: **Vie et Voyages de Hiouen - thsang**, trad. par Stanislas Julien, p. 61. 268.

421. Ta - tu.

422. K'o - hia - tun.

423. Kau - c'ang.

هوان ـ چوآنگ در آنجا، با زن دیگری ازدواج کرده بود. بزودی «تا ـ تو» به‌وسیلهٔ همسر جدیدش مسموم شد، و «تگین» [تجین] پسر «شاذ» مقتول از همسر نخست وی، با نامادری خود ازدواج کرد.[۴۲۴] در بازگشت هوان ـ چوآنگ به محل «هوو» (اوت سال ۶۴۴م)، برادرزادهٔ «شه ـ هو ـ کوهن»[۴۲۵] (یبغو)، در «تو ـ هو ـ لو»[۴۲۶] حکومت می کرد، و دارای عنوان «شه ـ هو»[۴۲۷] بود.[۴۲۸]

«هوو» در فاصلهٔ ۳۰۰ لی یا سه روز راه از شمال غربی «کیو ـ سی ـ تو»[۴۲۹] (خُست = خوست) قرار دارد، و از طرف جنوب غربی به «پو ـ کیه ـ لنگ»[۴۳۰] (بقلان = بغلان) می‌رسد. در تاریخ سلسلهٔ «تانگ»، این محل «آ ـ هوان»[۴۳۱] نامیده می‌شده است، و تلفظ قدیمی آن «اوان»[۴۳۲] = «اوار»[۴۳۳] است که شکل عربی ـ پارسی آن «ورواليز»، نامی مضاعف است.[۴۳۴] همچنین شکل «هوو»، در لهجهٔ آموئی: «هوات» می‌شود که بنابر قواعد آواشناسی، که وسیله «هیرت» کشف شده است، بجای حروف «ن» و «ر» پایانی، حرف «ت» آن جانشین می شود[۴۳۵]. شکل اصلی «وار» است. شاید نام

---

۴۲۴. ترجمه «ژولین» در اینجا، دقیق و روشن نیست. در کتاب گالیماتیاس، که این محقق ارزشمند ترجمه کرده است، آن‌طور که آقای پروفسور شاوان به سؤال من صمیمانه جواب داده است، «هوآی ـ لی»، درمتن حذف نشده است.

425. Še - hu - kohan.

426. Tu - ho - lo.

427. Še - hu.

428. Hoei - li: **Vie et Voyages de Hiouen - thsang**, trad. par Stanislas Julien, p.62 ss. 268.

429. K'wo - si - to.

430. Po - kia - lang.

431. A - hwan.

432. Awan (Fr. Hirth, **WZKM**. X 233).

433. Awar.

۴۳۴. این اسم به شکل «اواره» آمده است که به‌وسیلهٔ مؤلف (مارکوارت) در مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۷ ـ ۶۶۴ توضیح داده شده است.

۴۳۵. رجوع کنید به مقالهٔ:

Fr. Hirth: Chinese equivalents of the letter "r" in foreign names. Journal of the

←

این شهر، نام بخشی از آوارهای اصلی یا «ژوژوان‌ها» (ژوان ژوان‌ها) به زبان ترکی قدیمی: «آپر» = آپارها باشد. این شهر در سال ۶۶۱م به‌عنوان پایتخت استان جدیدالتأسیس «تو ـ هو ـ لو» (طخارستان = تخارستان یا تخارا، پارسی نو: طخارا)[۴۳۶] با نام رسمی «یو ـ چی ـ فو»[۴۳۷] (پایتخت کوشان) بنا شد.[۴۳۸] ازاین‌رو پادشاه ترکان، به‌عنوان «تو ـ تو»[۴۳۹]، به ترکی: «توتوق» (حکمران) ملقب شد.

مَن سَن [من ـ سان]

این اسم به هیچوجه شناسایی نشده است. علاوه بر آن تعداد استانهایی که با آن ذکر می‌شود، از ۲۶ تجاوز می‌کند. از نظر صوری نیز غیرقابل درك است. باوجود آن جالب است که ابن‌حوقل دراثر اشتباه، در محلی از کتاب اصطخری، شهر «مرسان» یا «من‌سان» را در «گوزگان» [جوزجان] قرار داده است. در کتاب اصطخری می‌خوانیم:

شبورقان از کُندرُم و سان [من‌سان] بزرگتر است، اما به بزرگی یهودیه است.[۴۴۰]

ابن‌حوقل در قسمتی از کتاب خود می‌نویسد:

اشبورقان از کُندرُم و من‌سان بزرگتر و در وسعت به شهر یهودیه نزدیك است.[۴۴۱]

و چند سطر قبل از آن می‌نویسد:

«مرسان»[۴۴۲] که شهری میان یهودیه و فاریاب است...

→

China branch of the **Royal As. Soc.** Vol. XXI. (1886) p. 217.

اطلاعات در این مورد را من مدیون وی هستم.

۴۳۶. بلاذری: فتوح‌البلدان، ص ۴۰۸، س ۱؛ رجوع کنید به «بخارا» = «بخاراك» (پهلوی)، و «بغراق» (ترکی قدیم) درنوشتهٔ زیر:

Thomsen: **Inscription de l'Orkhon déchiffées,** p. 114, 165; Marquart: **Die Chronologie der alttürk. Inschriften,** S. 32, N. 3.

437. Jüe - ci - fu.

438. Abel Rémusat: **Mémoires de l'institut royal,** t. VIII, p. 86 - 88.

439. Tu - tu.

۴۴۰. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۱، س ۳۳.

۴۴۱. ابن‌حوقل: صورة‌الارض، ص ۳۲۲، س ۸.

۴۴۲. این نام به اشکال زیر به چشم می‌خورد: «مرتان»، «مرنان» و «برنیان».

ازاین‌رو گمان می کنم که کاتبی نام «سان» ابن حوقل را اشتباهاً قرائت کرده است و این اشتباه بعدها در متون داخل شده است.

گَچَگ

«گچگ» که با «جَزَّه» و «کَزَه» فارسی[۴۴۳] مشابهت دارد، همنام شهری[۴۴۴] در گوزگان است که پادگان سپاه در آنجا قرار داشت، و در لشکرکشی خاقان (سو-لو) علیه اسدبن عبدالله در سال ۱۱۹هـ از آن یاد شده است. شکل پهلوی این نام «گَچَك»[۴۴۵] است. پس از آن که خاقان در لشکرکشی به «خُلم» ناموفق شد، از پیروز نخجیر به طخارستان و از آنجا از طریق غَزَه به گوزگان آمد.[۴۴۶] وی پس از شکست خود در «سان» یا «خرستان» دوباره به «غزه» بازگشت[۴۴۷]، و در آنجا «اسد» فوراً به تعقیب او پرداخت. بنا به روایت طبری[۴۴۸] این شهر می بایستی در نزدیکی بلخ بوده باشد. در شب قبل ازروز عید قربان، اسد اعلام کرد که خاقان در «غزه» اردو زده است و آتش را به عنوان علامت حضور خاقان در سرتاسر شهر افروخت. ازاین‌رو مردم همه از رستاق‌ها به بلخ آمدند و «اسد» با سخنرانی به آنان جرأت بخشید.

این وضع به نحو احسن با سلطان نشین «کی - چی»[۴۴۹] که در کتاب هوان - چوآنگ[۴۵۰]، ذکر آن آمده است، تناسب دارد و محل آن، ۱۰۰ لی یا یك روز راه در قسمت جنوبی «پو-هو»[۴۵۱] (بلخ) قرار داشته است و در حدود ۵۰۰ لی از جنوب به مغرب، و ۳۰۰ لی از جنوب به سمت شمال امتداد داشته است. «یول» در کتاب خود

---

۴۴۳. رجوع کنید به یاقوت: معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۷۲.

۴۴۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۲، س ۴ و ۷.

445. Gačak.

۴۴۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴؛ ص ۱۶۰۴، س ۲ و بعد؛ ص ۱۶۰۳، س ۳ و بعد.

۴۴۷. همان منبع، ص ۱۶۱۲، س ۳ و بعد.

۴۴۸. همان منبع، ص ۱۶۰۳، س ۳.

449. Kie - či.

450. Hüan - čuang: **Mém.I** 35, Hoeili, p. 68.

451. Po - ho.

(ص ۱۰۲) آن را در درهٔ امروزی «گز» (درّه گز) شناسایی کرده است.[۴۵۲]

اَسان

این نام به فارسی - عربی «اَسان»، و یا معمولاً به صورت «سان» نامیده می‌شود[۴۵۳]، در واقع نام دو شهر، به نام «اسان و چهاریَك»[۴۵۴] است.

محقق «وُلِرز» نام سان را بر مبنای برهان قاطع با نام کلی «قصبه» و «چهاریَك کار»، از بخشهای کابل ذکر می‌کند. بنابر نوشتهٔ یعقوبی، شهر «اسان» دومین شهر گوزگان است، اما والی عرب در شهر «امبار»، و سلطان محلی در «کندرم» و «قرزمان» یا «گورزِوان» مستقر بوده است. اصطخری «سان» را شهر کوچکی در کوه می‌داند که مجاری آبیاری و باغات بسیار، بویژه درختان فندق دارد و کوچك‌تر از «یهودیه» و «شابورقان» است.

طبری ازشهر «اسان»، مانند «گچك» یاد می‌کند[۴۵۵] که لشکرکشی خاقان، علیه اسدبن عبدالله در سال ۱۱۹ هجری در آنجا روی داده است[۴۵۶]؛ نبرد بزرگی که در گوزگان روی داد و خاقان شکست خورد. او پس از آن همچنین از ده «خریستان» نام می‌برد، و در جای دیگر در پایان قطعه شعری، «روز سان»[۴۵۷] نامیده می‌شود. با این ترتیب، وضع محل تا حدودی می‌بایستی مشخص شده باشد. زمانی اسدبن عبدالله از بلخ تا ده «سدره» پیشروی کرد و در آنجا اردو زد. سپس آنجا را ترك کرد و تا «خریستان»

---

۴۵۲. در نقشه‌های «ماکارتنی» و کتاب سفرهای فریه در حدود یك روز راه از بلخ ذکر شده و در کتاب تاریخ تیمور و همایون نیز این نام آمده است.

۴۵۳. یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ۲۸۹، س ۹؛ اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۷۰، س ۱۲ و ۱۴، ص ۲۷۱، س ۳؛ یاقوت حموی: **معجم البلدان**، ج ۳، ص ۲۳، س ۱۵.

۴۵۴. در اثر یعقوبی، همان طور که قبلاً یادآور شدم (دخویه: «کتاب شناسی جغرافیا»، ج ۸، ص ۸) «صهاریك» به جای «صمعاکن» به کار رفته است.

۴۵۵. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۲، ص ۱۶۱۰، س۹؛ ص ۱۶۰۷، س ۹.

۴۵۶. همان منبع، ص ۱۶۱۶، س ۱۲ و ۱۴؛ ص ۲۹۱۷، س ۷.

۴۵۷. رجوع کنید به همان منبع، ص ۱۶۰۷، س ۱۴؛ ص ۱۶۰۸، س ۱۶؛ ص ۱۶۰۹، س ۲ و ۳.

پیشروی کرد و از آنجا خود را تا دو فرسنگی پایتخت گوزگان ـ یعنی آنچنان که از مجموعه صحبت‌های قبل برمی‌آید ـ به شبورقان[۴۵۸] رساند. در اینجا، جلوداران هردو سپاه، مقابل هم قرار گرفتند و بین آنان جنگ درگرفت. «سدره» در ۱۲ فرسنگی قسمت غربی بلخ[۴۵۹] قرار داشت که از آن، ۶ فرسنگ تا شبورقان فاصله بوده است. چنین نتیجه می‌شود که هردو محل اسان و خریستان بایستی در حدود دو فرسنگی قسمت شبورقان قرار گرفته باشند.

از آنجا که هردو نام «گچك» و «اسان»، از نظر ترتیب جغرافیایی کاملاً برهم خورده است، از آن دو بندرت نام برده می‌شود. از آنجایی که «اسان» تنها یك شهر کوچك ایالتی است، گمان می‌کنم که کلیهٔ گزارشها در مورد آن جنگ، اقتباس بوده باشد.

بَهْل بامیك

این نام به پهلوی: «بهل بامیك» (به معنای درخشنده)[۴۵۹] و به پارسی نو: «بلخ بامی بیرونی» است.[۴۶۰]

از زمان «ماراباس» [بطریق ماربها] ارمنی‌ها برای نام «باکتره»، عبارت «بهل پایتخت کوشنك»[۴۶۱] را به کار می‌بردند. نام پارسی کهن آن «باختریش» بود، که همین اسم و یا نوع توسعه‌یافتهٔ آن، در نزد ایرانیان غربی مدت مدیدی وجود داشت، و همان‌طور که نولدکه بحق از اشکال سریانی آن، نامهای «باکتریها»[۴۶۲] و «باکتری»[۴۶۳] را از کتاب قانون سرزمینها[۴۶۴]، متعلق به آغاز قرن سوم میلادی، استنتاج کرده است،

---

۴۵۸. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۲، س ۱۲.

۴۵۹. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۷.

460. Canon Masudicus bei Sprenger, **Post - und Reiserouten,** Karte 5. Hübschmann: **Arm.Gr.I** 1,31. **Pers. Slud.** 24.

461. Բահլ շահաստան Քուշանաց.

۴۶۲. ܒܩܛܪ̈ܝܐ

۴۶۳. ܒܩܛܪܝܐ یا ܒܩܛܪܝܢ

464. Cureton, Spicil. syr. p. ܗ, 10. 17.

این نام نمی‌تواند از یونانی اشتقاق یافته باشد.[۴۶۵] شکل ایرانی آن نیز به کلمهٔ عربی: «بَخْتَری» (شتر بکتری = شتر باختری) بازمی گردد. در اسکندرنامه که از پهلوی به سریانی ترجمه شده است، اسکندر چنین می گوید:

> به نیروی ضربتی و پیشروی خود دستور دادم در محلی (در باکتری) اردو زنند، و ۵ ماه درمحل اقامت خود باقی ماندیم. دستور دادم که در آنجا شهر بزرگی بنا کنند، و به علت زیبایی و مطلوب بودن آن محل، دستور دادم نامی دوباره بر آن نهند، و به آن شهر، نام «بخشی از کوش»[۴۶۶] نهادم، که به پارسی «باهلی» گویند.[۴۶۷]

به نظر من تلفظ این نام کمی مغشوش به نظر می رسد.[۴۶۸] در اصل پهلوی آن، این نام «بوخترا»[۴۶۹] یا «باختران کوشان» یا «بَهل» بوده است. در زمرهٔ شهرهایی که به وسیلهٔ اسکندر بنا شده و شهرهایی که اسکندریه نامیده می‌شده است[۴۷۰]، دهمین شهر اسکندریه که در کوش است، شهر «بَهل» است[۴۷۱]، و در واقع استفانوس بیزانسی از شهر اسکندریه در «باکتری» نام می برد.[۴۷۲] یاقوت نیز بنابر نقل قولی ذکر می کند که بلخ ممکن است توسط اسکندر بنا شده باشد که در قدیم اسکندریه نامیده می‌شده است.[۴۷۳]

---

465. Bei Weber, SBBA. 1892 S. 986 f.

۴۶۶. ܦܠܓ ܚܕ ܕܟܘܫ

۴۶۷. سریانی: ܒܘܠܚܝ ، رجوع کنید به:

The history of Alexander the Great, ed. and Transl. by E.A. Wallis Budge, P. 206, 8 - 12 des Textes = P. 118 Ubers.

۴۶۸. فکر می کنم نام ܦܠܓ ܚܕ نخست از ܦܘܠܚܕܐ تشکیل شده باشد و یا در اثر ضایع شدن کلمهٔ سریانی ܒܘܠܚܕܐ است، و یا ممکن است در اثر اشتباه خواندن کلمهٔ پهلوی «بوختره» Bōxtrā * [illegible] به وجود آمده باشد (رجوع کنید به کلمهٔ ܒܘܚܛܪܝܫ در کتاب قانون سرزمینها).

469. Boxtra.

470. **The history of Alexander the Great,** p. 253, 10.

۴۷۱. نام ܒܗܠ به جای ܒܠܚ است.

472. Steph. Byz. s.v Ἀλεξάνδρεια: ἑνδεκάτη κατὰ Βάκτρα.

۴۷۳. یاقوت: معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۷۱۳، س ۱۳: و قیل بل الاسکندر بناها و کانت تسمّی ←

در فهرستی که به‌وسیلهٔ ابن فقیه در مورد شهرهایی که اسکندر بنا کرده، تهیه شده است، دوازدهمین اسکندریه به نام «کوش»، یعنی بلخ[۴۷۴] است که البته بلوشه، در بررسی شهرستانهای ایران، از آن اطلاعی نداده است. ازاین‌رو «اشپشت» مایل است که اسامی پایتخت قدیمی «ته ـ هی»[۴۷۵]، و بعدها «ته ـ یو ـ چه»[۴۷۶]، «لن شه»[۴۷۷]، «کین ـ شه»[۴۷۸] (تسین ـ هان ـ شو)[۴۷۹]، «لن ـ شه» (هوهان ـ شو)[۴۸۰]، «لو ـ کین ـ شه»[۴۸۱] (وای ـ شو)[۴۸۲] یا «شینگ ـ کین ـ شه»[۴۸۳] (پِسِه)[۴۸۴] را به نام موردنظر خود[۴۸۵] بازگرداند[۴۸۶]، که البته موضوع برای من مشکوک به نظر می‌رسد.

در بخشهای باقی‌مانده از متون اوستایی، نام بلخ تنها در دو محل ذکر شده است: در وندیداد ۱، سطرهای ۷ و ۸. نام شهر در اینجا، «باخدیش»[۴۸۷] ذکر شده است که با صفت «سره»[۴۸۸] = زیبا (به عربی: بلخ الحُسناء[۴۸۹] نامیده می‌شود) و «اِرِدْوُدرَفْشَه»[۴۹۰]

→

الاسکندریّة قدیماً [و گفته می‌شود شاید اسکندر بناهایی ساخته باشد که در قدیم اسکندریه نامیده می‌شده است].

۴۷۴. همان منبع، ص ۲۵۵، س ۱۷: و منها الاسکندریة التی سمّیت کُوش وهی بلخ الخ.

475. Ta hia.
476. Ta Jüe - či.
477. Lan - ši.
478. Kien - ši.
479. Ts'ien Han šu.
480. Hóu Han - šu.
481. Lu - Kien - ši.
482. Wei - šu.
483. Sing - kien - ši.
484. Pe - sse.

۴۸۵. نام مورد نظر وی عبارت بود از *Ἀλεξάνδρεια*.

486. Les Indo - Scythes. **Journ. as.** IX2 Sér. t. X (1897) p. 160 s
487. Boxóiš.
488. Srīra.

۴۸۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۴۰، س ۱۲؛ ص ۶۴۹، س ۱۲؛ مسعودی: مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۱۲۱.

۴۹۰. «اردو درفشه» = با پرچمهای بلند (برافراشته): *ərəδwūδrafša*

همراه بوده است. «باخدیش» نحوه ای است از اشکال اشتباهی محلی و غیرمستعمل «باخل»، «باهل»، «بهل»، «بلخ»، و نامهای قبیله ای (قومی)؛ «باخليك»، «باهليك» و «بلخی»[۴۹۱] که جزء لهجهٔ طخاری غالب در بلخ محسوب می شده، و برای بوداییان از اعتبار خاصی برخوردار بوده است.[۴۹۲] نام «باهل» به وسیلهٔ بوداییان به زبان سانسکریت نیز وارد شد که به اشکال «واهلی»، «باهلیکه»، «والهیکه»، و «واهلیکه» به چشم می خورد.[۴۹۳]

احتمالاً در آخرین دوران ساسانیان، «پارسيك»، زبان کتابت ایرانی (که معمولاً به وجه غیردقیق پهلوی نامیده می شود)، راهی نیز به طخارستان یافته بود. وضع بعدی آن به مثابه زبان عمومی داد و ستد، ابتدا در جریان حاکمیت اعراب می توانست ثمراتی به بار آورده باشد. نیاز به چنین وسیلهٔ تفاهم بین المللی، باوجود لهجه های مختلف محلی و زبان، برای چنین امپراتوری وسیع و عظیم، با گسترش داد و ستد و برای اداره اموری مانند تجارت، در واقع می بایستی بسرعت قابل درک بوده باشد. مردم بلخ ازاین رو خود را بسرعت با لهجهٔ نامأنوسی ـ که بزودی به صورت زبان بیگانه‌ای برای آنان درآمد ـ به طوری اصولی وفق دادند، به طوری که نایب السلطنه، ابن مقفع (مرگ در حدود ۷۶۰م)

---

۴۹۱. به زبان سریانی: ܒܗܠܝܩܐ . مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۳۳۵، س ۸.

۴۹۲. در این لهجه گروه (*ϑr*) به (l) تبدیل شده است، (برای مثال *OΙΛΑΓΝΟ* یعنی *Waslagn* «وشلگن» = کلمه اوستایی *Wərəϑraγna* بر روی مسکوکات کوشانیان است). به همین صورت نیز در زبان افغانی است که حروف صدادار میانی (t) و (d) به صورت (δ) در می آید. برای مثال رجوع کنید به «بلخشان»، شکل بومی «بذخشان». از همان لهجه، نام «سول ـ ایك = Sūl - īk (از کلمه «سود ـ ایك» = *Sūδ-īk** باحذف (*γ*) که برای نام محلی «سغد» به‌کار می رود، و آن نیز از پهلوی اخذ شده است. اما شکل متداول فارسی آن به صورت «سغد» (*Suδ*) بود، مانند کلمهٔ ܣܘܕ; در اسکندرنامه که به زبان سریانی (ص ۲۰۲، س ۴؛ ص ۲۰۴، س ۱۶؛ ص ۲۵۱، س ۱؛ ص ۲۵۳، س ۹)، نام قبیله ای یا قومی ܣܘܕܝܩܝܐ است (ص ۲۰۴، سطرهای ۵، ۱۰ و ۱۱). شکل ارمنی آن Սօդիք Սողդիք Sōdik (سودك) درکتاب **خلاصه شده جغرافیای موسی خورنی** (ونیز، ۱۸۶۵، ص ۶۱۴، در بند الف که به‌وسیلهٔ محقق ما از قلم افتاده است)، ارائه شده است. بنابر چنین مشابهت و نسبتی، از کلمهٔ «باخل» یك نام اوستایی «باخدیش = *Bāxδiš*» ساخته شده است.

۴۹۳. رجوع کنید به: Weber: **SBBA**, 1892, S. 987 - 992.

درمورد لهجهٔ (ایرانی) بلخ این قضاوت را داشت که لهجهٔ محلی (فارسیه) بیش از همه، خود را به زبان دربار (الدّریه) نزدیکتر ساخته است.[۴۹۴] در عصر خلیفه در بلخ، از زبان بیگانه (غیرایرانی) دیگری، صحبتی در میان نیست. طخاری های مهاجر، و یا کوشانیان و هیاطله، بتدریج به‌وسیلهٔ مردم قدیمی ایرانی تربیت شدند و از نظر مکالمه و زبان، مانند کادشیان در ناحیهٔ هرات و «جاوُل» [زابل] در غزنین، عملاً ایرانی شدند.

قهرمان اساطیری، «اسپندیاذ» (= اسفندیار)، پسر «کی‌ویشتاسب»، از جمله کسانی بود که در جنگ علیه خیون ها، تا «بَهْل» نفوذ کرد، و به عنوان متصرفات خویش، نیزه خود را درزمین فرو کرد و آتش «وهرام» را برافروخت.[۴۹۵] بنا به این روایت، «بَهْل» خارجی‌ترین قلمرو مرزی ایران، در مقابل شرق تصور می شد. اما بعدها در زمان اشکانیان، این شهر اهمیت تاریخی به خود گرفت، به طوری که پس از استیلا، سلطان‌نشین قدیم شرق ایران، خوارزم، و پایتخت نایب‌السلطنهٔ[۴۹۶] خراسان شد، تا آنجا که از جانب کلیهٔ حوضه های رودخانه ای ماوراءالنهر تا آن حدودی که از شاهنشاه پیروی می کردند، حمایت می شد. بنابر روایات، کی‌لهراسب، پدر، کی‌ویشتاسب شهر بلخ را بنا نهاد و مقر خود را در آنجا قرار داد.[۴۹۷]

در دوران «دیودوتوس»[۴۹۸] که باکتری (باکتریه = باختر) را به عنوان پایتخت هلنی قلمروی شرقی انتخاب کرد، شکوه و عظمت شهر ـ که حال نقطهٔ ثقل فرهنگ هلنی شده بود ـ حداقل تا حدود نواحی شمال هندوکش که مورد نظر است و تاکنون آثاری از آن پیدا نشده است، گسترش یافت. در زمان حکومت طخارها (ته ـ یو ـ چی)، نیز می‌بایستی باکتری به‌طوری اساسی اهمیت قدیمی خود را حفظ کرده باشد. اهمیت

---

۴۹۴. ابن ندیم: **الفهرست**، ص ۱۳، ص ۵ و ۶؛ خوارزمی: **مفاتیح العلوم**، ص ۱۱۷، س ۷؛ یاقوت به نقل از حمزه، زیر کلمهٔ «فهلو»؛ مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۳۳۴، س ۱۴.

۴۹۵. بلوشه: **فهرست شهرستانهای ایران**، بند ۷ تا ۹؛ سبئوس، بند ۳۰.

۴۹۶. این کلمه برابر کلمهٔ *Xšaϑrapāwā* (σατράπης) هخامنشی قرار دارد که قدرت آن از «والی» بیشتر است، از این‌رو کلمهٔ «نایب‌السلطنه» انتخاب شد.

۴۹۷. مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۲، ص ۱۲۰ و بعد.

۴۹۸. دیودوتوس Diodotus حاکم باکتریه، که خود را در آنجا پادشاه اعلام کرد.

جدید، در شرایطی به‌وجود آمد که آیین «مهرپرستی» پیروزمندانه در این مکان نفوذ کرده بود، و باکتری مرکز اصلی و پایتخت معنوی کل مکتب بودایی در شمال هندوکش شد، همان گونه که در زمان هخامنشیان، شهر مقدس مزدیسنائیان شده بود. اولین کسی که واژهٔ «سَمَنه»[۴۹۹]، فارسی: «شمن»، پالی: «سمنه»[۵۰۰] و سانسکریت «سرمنه»[۵۰۱] را در نزد باکتریها ذکر می کند، و آن را با کاهنان مصری، کلدانیهای آسوری، کشیشان کلتی و دوروئیدهای گالیه[۵۰۲]، مغان ایرانی و برهمنان هندی برابر دانسته است، «کلمن اسکندرانی»[۵۰۳] بود. آن طور که به نظر می‌رسد، او پیرو مکتب نوافلاطونیان یهود بوده است.[۵۰۴] اوسبیوس، بازشناسی منسوب به «کلمن» و قیصری را در یکی از کتابهای قوانین سرزمینها، که محل اقتباس برهمن‌ها و باکتری‌ها و هندی‌هاست، ذکر می کند. اما در متن سریانی ما، نام باکتری‌ها از قلم افتاده است.[۵۰۵]

نام «بهل» در آثار مورخان ارمنی، حتی پس از استیلای هیاطله، به عنوان پایتخت «کوشنك» محسوب می‌شد، و در کتاب سریانی قانون سرزمینها، باکتری‌ها با «قوشان»[۵۰۶] یکسان به کار رفته است.[۵۰۷]

---

499. *Σαμαναῖοι*.
500. Samana.
501. Śramana.
502. Druiden d. Gallier.
503. Klemens von Alexandrien.
504. Klem. Alex. *στρωματ*. I 15 § 71. 72. (vol. II 59 - 60 ed. Dindorf)
بویژه رجوع کنید به: بند ۷ کتاب مزبور. محل مورد سؤال از *Σαμαναῖοι* اشتقاق نیافته است. در اینجا «کریلوس» فقط از هموطنش «کلمن» با سهل انگاری زیادی رونویسی کرده است. رجوع کنید به:

Alexander Polyhistor: **Kyrill. contra Julian.** IV, p. 133 E, ed. Spanheim.
505. Euseb. *προπ. εὐαγγ*. 6, 10, 8. Recognit. Ps. Clement. IX 20. Caesarius, Quaest. 47. Cureton, Spicil. Syr. p., 2.
506. Qušan (ܩܘܫܢ)
۵۰۷. رجوع کنید به: Cureton, Spicil. Syr. p. o, 10.16. ـ این محل که به محل آزاد و محل فسق و فجور زنان کوشان مربوط می‌شود، کراراً مورد استفاده قرار گرفته شده است. درکتاب

←

در «وای ـ شو»، بلخ به عنوان سلطان نشین «پو ـ چه» در جنوب «کای ـ سه ـ نه»[۵۰۸] (کش) به چشم می خورد. «هوان ـ چوآنگ» (ص ۱۲۹) شهر فوق را «پو ـ هو» می نامد درحالی که «هوآ ـ لی» به‌طور دقیق‌تر، «پو ـ هو ـ لو»[۵۰۹] می نویسد و می گوید به‌طور کلی آن شهر، «سلطان نشین کوچك» نامیده می شده است. در زمان وی آن شهر بسیار کم جمعیت بود، در حالی که بعدها بنابر نوشتهٔ یعقوبی[۵۱۰]، دوباره یکی از شهرهای مهم و پراهمیت خراسان شده است. در عبارات عربی آثار ابن فقیه[۵۱۱]، مسعودی[۵۱۲] و یاقوت[۵۱۳]، بلخ لقب «الشاهواران» به خود می گیرد. در خارج و حتی جنوب شرقی آن، معبد پرارزش بودایی «نوبهار»[۵۱۴]، به عربی ـ پارسی: «نوبهار = نواویهره»[۵۱۵] وجود

→

Recognit Ps. Clement. IX.23 به صورت Susis muliers, mulierum Susidarum است. در نزد مؤلف دیگر هم به صورت زیر نوشته شده است: Caesarius, Quaest. 47 ἐν δὲ Σούσοις τῆς Βαβυλῶνος αἱ γυναῖκες υ. 253, 10). τῶν Σουσίδων γυναικῶν, (کلمهٔ ܒܒܠ به جای کلمه ܫܘܫ است، مانند اسکندرنامه به زبان سریانی، ص ۲۵۳، س ۱۰)؛ درحالی که Eusebios προπαρ. εὐαγγ. 6, 10 § 11 مطابق موضوع بدرستی برای آن، عبارت زیر را ارائه می دهد: παρὰ Βάκτροις αἱ γυναῖκες, τῶν ἐν Βακτρίᾳ γυναικῶν. ـ تلفظ اسم با حرف (u) برای فارسی بخوبی مشخص است. همچنین رجوع کنید به طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۶۶، س ۱۶، که (ان) در «کوشان» به عنوان علامت جمع فارسی در انتهای آن آمده است، و از شکل مفرد «کوش» Kūš ܟܘܫ حاصل شده است ـ کلمهٔ ܒܝܬ ܟܘܫܢܝܐ یا ܒܝܬ ܟܘܫ [سرزمین کوشان] نامی برای «باکتری‌ها» است. رجوع کنید به:

Cureton, Spicil. Syr. ܡܗ, 22. ܝ, 9. Euseb. προπαρ. εὐαγγ. 1. 1. § 13. 26 παρὰ Βάκτροις, Recognit. Ps. Clement. IX 29: mulieres *Susidis*. Gnostischer Hymnus bei W. Wright, Apocryphal acts of the apostles I p. ܢܚܒ, 15.

508. Kai - se - ni.

509. Po - ho - lo.

۵۱۰. یعقوبی: البلدان، ص ۲۸۷، س ۱۵.

۵۱۱. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۱۶، س ۳.

۵۱۲. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۵۹.

۵۱۳. یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۵، س ۵.

514. Nawasaṅghārāma.

515. *Nawa vihāra.

دارد. این معبد کمی قبل از ورود هوان ـ چوآنگ (۶۳۰م) مورد تهاجم «شه ـ هو»[516] (یبغو) پسر خاقان ترك «سّه ـ شه ـ هو ـ کوهن»[517] (سال ۶۳۳ ـ ۶۲۸م) و قبیله اش قرار گرفت، اما از تصوّر و رؤیای غارت و چپاول آن، ممانعت به عمل آمده است.

بلخ در زمان استیلای اعراب دارای سلطان نشین منحصر به خود نبوده است. عالی ترین مقام را در آنجا بیشتر راهبی بودایی به نام «بَرمك» بر عهده داشت، که املاك خالصه رستاق «راون» در طخارستان علیایی به وی تعلق داشت. پدربزرگ خالدبن برمك، درزمان عثمان به اسلام گروید، از این رو مورد تهاجم طرخان نیزك قرار گرفت، و با ده فرزند پسرخود به قتل رسید، تنها پسر او که هنوز کودکی بیش نبود، وسیلهٔ مادرش به نام «کشمیر» نجات یافت. پس از آن که وی به سن بلوغ رسید، هموطنانش او را دعوت به بازگشت کردند و در مقام پدرش گماشته شد. او با یکی از دختران چغانیان ازدواج کرد و رئیس قبیلهٔ برمکیان شد.[518] در سال ۱۰۷هـ بازسازی دوباره بلخ، از جانب «اسدبن عبدالله» به وی سپرده شد.[519] این شهر در واقع، از دوران قیام سال ۸۶هـ کماکان ویران باقی مانده بود، و مقر حاکم به «بروکان» در دو فرسنگی بلخ انتقال داده شد.[520] اما اسدبن عبدالله دوباره سپاهیان را به بلخ نقل مکان داد.

در سال ۹۰ و ۹۱هـ، ما به اسپاهپتی از بلخ برخورد می کنیم که به قیام «نیزك» پیوست، اما هنگام پیشروی سپاه قتیبه، به مردم بلخ تسلیم شد.[521]

دْرْمَت

«درمت» همان شهر معروف «تِرمِذ» در محدوده جیحون است. این شهر در کتاب

---

516. Še - hu.
517. Sse - se - hu - kohan.
۵۱۸. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۱۱ و بعد؛ یاقوت: معجم البلدان، ص ۸۱۷، س ۲۰ و بعد.
۵۱۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۹۰، س ۶.
۵۲۰. همان منبع، ص ۱۲۰۶، س ۱.
۵۲۱. همان منبع، س ۴، و ص ۱۸۲۱، س ۱۵. به نظر می رسد در همان منبع، ص ۱۳۰۰، س ۱۱ (سال ۹۶هـ) منظور همان شخص باشد. این عنوان تابحال ناشناخته مانده است.

هوان ـ چوآنگ (ج ۱، ص ۲۵)، «تا ـ مِه»[۵۲۲] نامیده شده است. تلفظ قدیمی «تَن ـ میت» (تَن مِت) = تَرْمَذ است، و آن امیرنشینی است که به شرق «چی ـ او ـ ین ـ نه»[۵۲۳] (چغانیان، پهلوی: چغانیکان) محدود می شود.[۵۲۴]

سلطان تِرْمِذ، عنوان «ترمذشاه» را دارا بود.[۵۲۵] آن طور که به نظر می رسد، ترمذشاه در سال ۷۰ هجری به وسیلهٔ «مُصعب بن عبدالله بن کاظم» از شهر رانده شد، و به جانب گرگان فرار کرد و ۱۵ سال درمیان اهالی گرگان بسر برد، بدون آن که موفق شود شهر خود را دوباره به چنگ آورد.[۵۲۶]

چَرمنکان

برای نامهای بعدی که در همه جا درهم و نامشخص است، باید به محل «چرمنگان» که مقابل «ترمذ» در قسمت شمالی جیحون قراردارد، فکر کرد که ۶ فرسنگ از ترمذ فاصله دارد. نام این محل در نسخه‌های قدیمی جغرافیدانان عرب به صورت ناگواری، اشتباه نوشته شده است. یعقوبی[۵۲۷]، به جای «شَرْمَنکان»، «سرمنکان» و یاقوت[۵۲۸]: «صَرْمِنْجان»، یا «صرمنکان»، ابوالفداء[۵۲۹]: «الشرمجان»، اصطخری[۵۳۰]، «صَرْمَنْجَن» (با اشتباهاتی)، و «جَـرْمَنکان»[۵۳۱]، ابن حـوقل[۵۳۲]: «صـرمنجی» یا

522. Ta - mi.

523. Ci - o - jen - na.

۵۲۴. بیرونی: ماللهند، ص ۱۵۴، س ۷؛ ج ۱ (ص ۳۰۳ ترجمه). او ترمذ را بارود Venumatī مشابه دانسته است، که با اقوام Warāhamihira, Brhatsamhitā (transl. by H. Kern p. 91 des SA.) جزء اقوام شمال غربی محسوب می شوند.

۵۲۵. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۹، س ۱۶.

۵۲۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۴۷، س ۱۵؛ ص ۱۱۴۸، س ۱۰؛ ص ۱۱۶۰، س ۲۰.

۵۲۷. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ص ۲۸۹، س ۱۵.

۵۲۸. یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۳.

۵۲۹. ابوالفداء: تقویم البلدان، ص ۴۵۹.

۵۳۰. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۹۸، س ۸.

۵۳۱. همان کتاب، ص ۳۳۹، س ۱۳.

←

«صرمنجن»، و در صفحات بعدی کتاب خود[۵۳۳] به صورت دو شهر «صرمان»، یا «جرمیقان»، و «صرمنجی» نوشته اند. در نسخهٔ خطی کتاب ابن خرداذبه[۵۳۴] به صورت «خان صریم» یا «صریم خان» به جای «صَرِیمَنجان» به کار رفته است. این شکل را ـ حتی اگر وجود داشته باشد و با وجود تغییرات حرف (ی) میانی که بکرات در کتاب موسی خورنی پیش می آید ـ، می توانستیم از اشکال اولیه آن[۵۳۵] یعنی کلمهٔ «چریمنکن» بازسازی کنیم. همین مورد نیز برای نام «دزروئین» (در صفحات بعد) صادق است.

البته نباید به درّه «مونگان» (منگان) که هوان ـ چوآنگ، آن را «مونگ ـ کین»[۵۳۶] نامیده است، فکر شود.

شیر بامیکان

شیر بامِکان، به ایرانی میانه: «شیر بامیکان»، و ایرانی نو: شیر بامیان[۵۳۷] (= امیر بامیان) و به پهلوی: «بامیکان»[۵۳۸] خوانده می شود. در این جا نیز عنوان یك امیر، جزء علائم سرزمینها درآمده است. «شیر» یا «شاذ»[۵۳۹] گویا به لهجه‌های مختلف شرقی به نام «پادشاه» بوده است، اما بعدها در زبان ایرانی نو، مفهوم کلمه‌ای برابر «شیر» به خود گرفته است که به عربی «اسد» ترجمه شده است.[۵۴۰] بدین طریق عنوان «شیر» علاوه بر «ملك» (= امیر) بامیان و غرجستان، شامل ختل (شیر ختلان) نیز شده است، که بنا بر اظهارات دیگری «خذاه» (= ارباب) نامیده می شد، و امیر «ریوشاران»، به نام «ریوشار»

→

۵۳۲. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۲۲، س ۱۳ و ص ۳۴۹، س ۲۱.

۵۳۳. همان منبع، ص ۳۴۳، س ۸؛ ص ۴۰۱، س ۷.

۵۳۴. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك (نسخهٔ خطی)، ص ۳۳، س ۱۱.

535. Չարիմանկան *C‘ari* - mankan.

536. Mung - kien (II 194 vgl. H. Yule, **JRAS.** 1873, 105 f).

۵۳۷. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۸۰، س ۹.

۵۳۸. بندهش، ص ۲۰، س ۲۲ (وست: متون پهلوی، ج ۱، لندن ۹۷ ـ ۱۸۸۰، ص ۸۰).

۵۳۹. پارسی باستان: «خشسریه» (*xšaθrija*).

۵۴۰. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۹، س ۳.

ملقب شده و بدین ترتیب سایر القاب ملوک (امیران) اشتقاق یافته است.[۵۴۱]

در سال ۱۶۲هـ / ۹ ـ ۷۷۸م، شیر بامیان به اطاعت خلیفه مهدی گردن نهاد.[۵۴۲] دربارهٔ تاریخ این سلسله تا حدودی یعقوبی اطلاعاتی در اختیار ما می گذارد. شیر بامیان در زمان حکومت منصور، وسیلهٔ «مزاحم بن بسطام»، فرمانروای «وروالیز»، به اسلام گروید، و دختر خود را به ازدواج پسر مزاحم بن بسطام، به نام «ابوحرب محمد» درآورد. ابوحرب پسر خود «حسن» را در عملیاتی شرکت داد که «ابراهیم بن جبرئیل» به دستور «فضل بن یحیی بن خالد بن برمك» هنگام آغاز حکمرانی خراسان در سال ۱۷۶هـ / ۳ ـ ۷۹۲م، علیه کابل آغاز کرده بود. در نتیجه این نبرد، «حسن» شهر «گوربند» (= غوربند) را به تصرف درآورد. از این رو «فضل بن یحیی»، حسن را به «شیر بامیان» منصوب کرد.[۵۴۳] پسر او «هرثمه» نیز شیر بامیان بود که در سال ۲۲۹هـ از جانب «ایتاخ» ترك، حکومت یمن به وی واگذار شد.[۵۴۴] پسر وی، «حسن بن هرثمه» هم معروف به «شار» بود.[۵۴۵] گزارش طبری (ج ۲، ص ۱۴۸۹، س ۲)، و نیز مدائنی، که اخلاف وی در سال ۱۰۷هـ به اسلام گرویدند، و در زمان گزارش، «شار غرجستان» را به عهده داشته اند، دقیق نیست، این گزارش بیشتر به «شار بامیان» مربوط می شود.[۵۴۶]

«بامیان» در کتاب هوان ـ چوآنگ (ج ۱، ص ۳۶ و بعد)، ذیل نام «فن ـ ین ـ نه» در چارچوب توضیح مربوط به طخارستان، به چشم می خورد. این زائر، از سلطان نشین «تو ـ هو ـ لو»، «کی ـ چی»[۵۴۷] (غزه) تا «فن ـ ین ـ نه» را به مدت شش روز طی کرده است. در دوران «عبدالله بن طاهر» (۱۲ ـ ۲۱۱هـ)، بامیان ظاهراً منطقهٔ کوچکی بوده است (و بنابر نوشتهٔ ابن خرداذبه[۵۴۸]، تنها ۵۰۰۰ درهم [خراج] می پرداخت). طبیعتاً مناسبات

---

۵۴۱. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۴۰، س ۱ و ۲.

۵۴۲. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۹، س ۱۱.

۵۴۳. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۹، س ۸ و بعد؛ ص ۲۹۰، س ۱۷.

۵۴۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۳۵، س ۱۲؛ ص ۱۳۳۷، س ۱۲؛ ص ۲۳۳.

۵۴۵. همان منبع، ص ۱۸۷۶، س ۴ و ۶، سال ۲۵۹هـ؛ ص ۱۸۷۷، س ۳. این ترکیب، از قسمت های مختلف کتاب طبری تنظیم شده است.

←

عصر سامانیان[۵۴۹] برای دوران گذشته معتبر نیست.

دزروئین [دز ـ رویان]

این نام به فارسی: «دِزروئین»، و به عربی: «مدینة الصفر»[۵۵۰] یا «مدینة الصفریّه»[۵۵۱] برابر نام «شارستان روئین» است.[۵۵۲] این نام به افسانه‌های جغرافیایی تعلق دارد که از بهرام چوبین نامگ، اخذ شده است و در آن اعمال بهرام با اسپندیات (اسفندیار) مقایسه شده است. در دوران قدیم‌تر، «دزروئین» با نام پایتخت قدیمی بخارا، «بیکند»، مشابه فرض می‌شده است.

→

۵۴۶. شجره‌نامهٔ شارِبامیان به صورت زیر است:

مساور
عامر
سَوْرَة
بِسْطام
مزاحم
ابوحرب محمّد

اسد الشیر
دختر

الحسن الشیر (سال ۱۷۶)
هرثمة شار بامیان (سال ۲۲۹ و ۲۳۳)
الحسن (سال ۲۵۹)

547. Kie - či.

۵۴۸. ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۳۷، س ۲.

۵۴۹. اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۲۸۰، س ۸ و بعد؛ مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۲۹۶، س ۴.

۵۵۰. مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۲، ص ۴۴.

۵۵۱. نرشخی: **تاریخ بخارا**، ص ۲۰، س ۴.

۵۵۲. رجوع کنید به مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۹، زیرنویس ۴.

فصل چهارم

ناحیهٔ شمال

حدود و سابقهٔ تاریخی

«کپکوه» = پهلوی: «کاف کوه» (در قفقاز)، و عربی: «قبق» یا «قبح» است.[1] «کُوست کپکوه» یعنی حدود قفقاز که به‌وسیلهٔ جغرافیدانان عرب «اپاختر» (= شمال)، - و برمبنای نام اصلی سرزمین آذربایجان - نامیده شده است. درتاریخ یعقوبی[2] ازآن به نام «الجبل» یاد شده است، و یادآوری می شود که «اسپاهپت» آن محل، عنوان «اسپاهپت آذربایجان» را داشته است. اما اصطلاح دیگری سبئوس برای این مکان به‌کار برده است، بدین‌صورت که اسپاهپت شمال را، کراراً «ایشخان‌مادی» نامیده است.

شرح این ناحیه، به‌وسیلهٔ جغرافیدانان ما کُلًا صحیح است، اما مؤلف اشتباه بزرگی مرتکب شده است، زیرا «اهمدان» (همدان) را از آن ناحیه جدا ساخته و جزء خراسان قرار داده است. چیزی که در اصل غیرممکن است، زیرا «اهمدان» به‌وسیلهٔ ری از خراسان جدا می شود. این اشتباه در کتاب خلاصه شدهٔ مؤلف، تصحیح شده است. دقیق‌ترین توضیح دربارهٔ «اپاختر» (جبال) از جانب اعراب، به‌وسیلهٔ یعقوبی[3] بیان شده

---

۱. رجوع کنید به: Hübschmann: **Arm. Gr.** I. 45.

۲. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. همان کتاب، ص ۲۰۱.

است که سرزمینهای زیر را جزء جبال می‌داند: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اسپهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبذان، مهرجانقذق، شهرزور، صامغان و آذربایجان. در اینجا البته ارمنستان و سرزمینهای قفقاز از قلم افتاده است. دینوری، اسپهان، قم و جبال و آذربایجان را در زمرهٔ شمال محسوب می‌دارد. ابن خردادبه[۴] شهرهای زیر را جزء «اپاختر» نام می‌برد: دمباوند، طبرستان، و نیز شهرهای رویان، آمل، ساریه، چالوس، لاریز (لاریجان)، شیرَز (شیرجان)، تمیش (طمیش)، دهستان (کلار)، گیلان، و «پذشخوارگر» (پذشخوار). اما در صفحهٔ ۲۰، س ۳ و بعد، متوجه می‌شود که در دوران پارس‌ها، سرزمینهای زیر دارای حوزهٔ مالیاتی واحدی بوده‌اند: جبال، آذربایجان، ری، همدان، ماه‌الکوفه و ماه‌البصره، طبرستان، دمباوند، ماسبذان، مهرجانقذق، حلوان و قومس (کمش). کلیهٔ این اظهارات از عدم صحت گسترده‌ای برخوردار است. ابن خردادبه در صفحه ۲۰ کتاب خود شهرهای زیر را هم جزء جبال یعنی ماد محسوب می‌دارد: ماسبذان، مهرجانقذق، ماه‌الکوفه (دینور)، ماه‌البصره (نهاوند)، همدان و قم.[۵] قابل توجه، اینکه در اینجا، اصفهان جزء جبال محسوب نشده است. برعکس سرزمینهای دوران پهلوی را که در اصل با جبال مشابه است، در صفحه ۵۷ همان کتاب چنین برشمرده است: ری، اسپهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجانقذق، ماسبذان، قزوین، زنجان، ببر، و تیلسان (طیلسان = طالش)، دیلم، در حالی که ابن فقیه[۶]، همدان، ماسبذان، مهرجانقذق (صیمره)، قم، ماه‌الکوفه، قرماسین (کرمانشاهان) را جزء جبال می‌داند.

تماس حوزهٔ علایق رومی‌ها و پارت‌ها در قفقاز

در قبل، ملاحظه شد که جغرافیدان ما [موسی خورنی] به احتمال زیاد حق داشته است که اسپهان را (که قم و کرج جزء آن است)، جزء نیمروج برشمارد، درمقابل اشتباهاً

۴. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۱۹.

۵. همچنین در کتاب ابن‌رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۶، س ۱۸؛ ص ۱۰۶، س و بعد.

۶. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۰۹، س ۱ و بعد.

«ماه»، ماسبذان، و مهرجانقذق را در زمرهٔ نواحی غربی محسوب کرده است. به نظر می‌رسد که ماسبذان و مهرجانقذق در دوران استیلای اعراب، جزء خوزستان بوده باشد، در حالی که «ماه» و همدان مسلماً در تمام اوقات توأماً جزء شمال محسوب می‌شده است. در اینجا، نمی‌تواند تنها مناسبات زمان اعراب، مورد توجه قرار گیرد. بعلاوه مسلم است که ابن‌رسته[۷]، جبال را ازتنگه حلوان، و یعقوبی[۸] آن را از «جلولاء» آغاز کرده است. اگر ما «ماه» و همدان را نیز جزء آن محسوب کنیم، تقریباً حدودی شبیه «اپاختر» خواهیم داشت، به استثنای ناحیهٔ اصلی قفقاز که در اینجا مراعات نشده است. تعیین دقیق وضع نواحی آن دوران از قلمرو ایران در این طرف، زمانی قابل حصول است که نظر انتقادی مشابهی به روابط سیاسی ایرانیان و اعراب و سرزمینهای قفقاز، بویژه به هون‌ها و خزرها افکنده شود، همان طوری که رعایت مطالب آنان در شرح خراسان نیز ضروری بود. اما یك چنین امری بسیار پیچیده است و حدود آن بیش از حد، خارج از چارچوب این تحقیق خواهد شد. بعدها موسی خورنی در کتاب تاریخ ارمنستان خود به توضیح بسیار مفصلی دربارهٔ ارمنستان و بویژه سرزمینهای همسایه آن پرداخته است که من نیز در اینجا به شرح اجمالی آن می‌پردازم. از تألیفات بویژه مهمی که برای مناسبات و شرایط قفقاز اهمیت دارد، اثر تاریخی «موسی کاتانکایتواکچی»[۹] و «لِوُند»[۱۰] است که بدون این دو اثر، چنین کوششی با نقصان روبرو خواهد بود و تاکنون من نیز در اختیار نداشته‌ام.[۱۱]

---

۷. ابن‌رسته: **الاعلاق النفیسه**، ص ۱۴۰، سطرهای ۱۰ و ۲۰.

۸. یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ۲۷۰، س ۹.

9. Kalankatvač'i.

10. Levond.

۱۱. پس از اینکه در این فاصله، موفق شدم به نوشتهٔ هر دو متن ذکر شده دست یابم، مطالب مورد نظر ـ حداقل دشوارترین بخش ـ یعنی توسعهٔ حوزهٔ قلمروی ایرانیان و اعراب در شرق قفقاز و تاریخ روابط آنان با ترکان و خزران، تا حدودی برایم حل شد، که می‌تواند به صورت مقاله‌ای دربارهٔ تاریخ و قوم‌شناسی تاریخی داغستان در این جا ارائه شود. در بعضی کتب به صورت «فرازمان» نیز نوشته می‌شود.

منشأ مشاجرات امپراتوری روم و ایران درمورد وظایف مراقبت و نگهبانی دروازه‌های خزر

«تیگران بزرگ» به منظور حفاظت مرزهای شمالی قلمرو خویش، امیرنشینی مرزی به نام «گوگَرن» (= گوکرك) برپا کرد. در زمان امپراتوری «نرون»، قلمرو پادشاهی ارمنستان، به صورت یك شهر رومی کوچکی، تحت حکمرانی یکی از خاندان اشکانیان درآمد. امپراتوری روم خود را موظف می‌دانست که به منظور تحکیم معبر قفقاز، از «داریال» (دروازه آلان‌ها)، در مقابل حملات آلان‌ها که مشکلات و مزاحمت‌های زیادی را فراهم کرده بودند، کمك هزینه‌هایی را متحمل شود. پس از آنکه شاپور دوم موفق شد در آلبانی و ایبری [ایبریا]، یك ایرانی را به جای حاکم رومی برگمارد، طبیعتاً ایرانیان نیز نگران استحکامات قفقاز بودند. [این امر] وظیفهٔ مهمی بود، زیرا در این زمان، به جای آلان‌ها، هون‌ها وارد عمل شده بودند. تأمین و امنیت مرزهای ایران به استحکام و بقای سدها و استحکامات آن بستگی داشت.

اما حتی، پس از قرارداد صلح ژوویان، و پس از تقسیم‌بندی بعدی ارمنستان، ایرانیان به عنوان جانشین واقعی اشکانیان، برپایهٔ قرارداد منعقده بین «نرون» و «ولوگز» [ولگاش] که وضع موجود ارمنستان تأیید شده بود، از رومی‌ها خواستار ادامهٔ پرداخت هزینه و کمك برای نگاهداری استحکامات قفقاز بودند. تقاضایی که زمانی فوری برآورده می‌شد و گاهی هم از پرداخت آن خودداری می‌شد. بدین ترتیب خطر جنگ پیوسته در آن مکان، نهفته بود.

هجوم هون‌ها به قفقاز

به طور یقین، اولین بار هون‌های قفقاز در سال ۳۹۵م در جنوب قفقاز ظاهر شدند، و آن هنگامی است که هون‌ها از جانب مدعی سلطنت ایبری به نام «فراسمانیوس»[۱۲] برای حملهٔ بزرگی به ایبری و ارمنستان به خدمت گرفته شدند.[۱۳] «پطروس ایبری»

12. Pharasmanios.

13. Sokrates h.e VI, I. «Liber Chalipharum bei Land»: **Anecdota Syr. I**, p. 8 = 108.

تذکره نویس، در این ارتباط، آنان را «هون‌های سفید»[۱۴] نامیده است. الیزه‌وارداپت و ادامه‌دهندهٔ آثار وی، برای هون‌های قفقاز نام «خیلندورك»[۱۵] (در زمان یزدگرد دوم ۵۷ ـ ۴۳۸م) را به کار برده است که در زمان بهرام پنجم (گور) (۳۹ ـ ۴۲۱م) نیز این نام به چشم می‌خورد، زیرا بزودی در چهارمین سال یزدگردی، صحبت از حملاتی است که هون‌های قفقاز در معبر «چور» (دربند) انجام می‌دادند، و حال به پایان رسیده است.[۱۶]

در سال ۴۴۸م، فرستادگان روم شرقی در محل قرارگاه آتیلا، در «پانون» از طریق فرستادهٔ روم غربی به نام «روملوس»[۱۷] مطلع شدند که امیر هون‌ها در نظر دارد به ایران لشکرکشی کند. البته هون‌ها به آن راه آشنا بودند، زیرا از مدتها قبل که گرسنگی سرزمین آنها را فراگرفته بود، و رومی‌ها بعلت جنگ موجود نمی‌خواستند باآنان به جنگ بپردازند، «وازیچ» و «کورزیچ» دو تن از رؤسای سلطنتی هون‌ها[۱۸] از بسیاری قبایل خواسته بودند تا به ماد حمله کنند ـ این دو تن کسانی بودند که یك بار نیز به روم آمده بودند تا اتحادی تسلیحاتی برقرار کنند. پس از آنکه مرغزارها را طی کردند و از دریا گذشتند، آن طور که نقل می‌شود، پس از ۱۵ روز از کوهی بالا رفتند و سپس سرزمین ماد را مورد تهاجم قرار دادند. همین که آنان مشغول قتل و غارت بودند، یك «شار» ایرانی آنان را غافلگیر کرد و در میان بارانی از نیزه‌ها، هون‌ها بسرعت به کوهها فرار کردند، و ایرانیان بخش عظیمی از غنایم آنان را به چنگ خود درآوردند[۱۹]، اما هون‌ها به منظور اطمینان ازتعقیب دشمن، به جای راه نخستین خود، از راه دیگری عبور کردند و آن راه،

---

14. Petrus der Iberer hrsg. u. übers. von Baabe, S. 5 = 15.

15. Խայլընդուրք *Xailĕndurk'*.

16. Elise, p.11.

17. Romulus.

۱۸. قبایل سلطنتی هون‌ها (*οἱ βασίλειοι Σκύθαι*) به وسیلهٔ پرسیکوس، در کتاب زیر نقل شده است:
Dindorf, Histor. Gr. min. D: fr. 1 p. 277, 4. 22. 28. fr. 11p. 324, 30. fr. 24 p. 328, 8.
مقایسهٔ نوشتهٔ پرسیکوس، زیرنویس ۴، ص ۸، با الیزه‌وارداپت، در پایان توجه را به این ضرورت جلب می‌کند که **Xailĕndurk'** نام قبیلهٔ شاهی هون‌ها بوده است، و نیز روشن می‌سازد که پس از انحلال آن قبیله، حکومت بزرگ هون‌ها نیز از بین رفته است.

19. Prisk. fr. 8 'Lei C. Müller, **FHG.** IV 90 a.

منطقهٔ منابع نفتی باکو بود، و موفق شدند پس از چند روزی به وطن خود بازگردند.[۲۰] ازاین داستان چنین نتیجه گرفته می شود که «شار» هون ها، که با افراد خود از ماد (آتروپاتن) به «پیتکران» و باکو عقب نشینیَ کردند، می بایستی از آنجا به پایین ترین قسمت داغستان روانه شده، و پس از آن از معبر دربند عبور کرده و آن طور که انتظار می رفت، از دروازهٔ آلان ها (داریال) به ایبری و آلبانی و از آنجا به آتروپاتن رسیده باشند.

نابودی برجهای مراقبت هون ها در سال ۴۵۱م

در سال ۴۵۱م، آلبانی ها در اثر موفقیت شورشیان ارمنی به رهبری «وردان مَمیکُن» تشویق به حمله علیه برج هون ها که در تصرف ایرانیان بود، شدند، و قلعه را تصرف کردند و آن را ویران ساختند، و آن مکان را آزاد ساختند، و این معبر را به «واهان»، که ازتخمهٔ شاهان آلبانی بود، سپردند. «وهان» سفیری به سرزمین هون ها گسیل داشت و باآنان و هم پیمانان هون ها اتحاد مستحکمی برقرار کرد. به طور کلی در زمان کوتاهی «وَسَكْ سیونی» [وزك سیونیکی] مُرتد، موفق شد از رفت و آمد ازمعبری که تهاجم هون ها ازآن آغاز می شد، جلوگیری به عمل آورد. این امر باعث شد که ایرانیان با لشکری عظیم که بیشتر آن از اقوام نواحی شرقی قفقاز بود، درمقابل حملهٔ هون ها، از برج «چور» دفاع کنند. حال هون ها با استفاده از اتحادی که با ارمنستان منعقد کرده بودند، به تهاجماتی علیه نواحی ایران دست زدند، و موفق شدند کلیهٔ بنای استحکامات «چور» را که:

آنها (ایرانیان) مدتها با دشواری های زیاد و با علاقه به بنای آن پرداخته بودند، دوباره ویران سازند.[۲۱] بدین طریق هون ها بسهولت توانستند قبایل داغستان را که نگهبانی مهم ترین معبر به آنها واگذار شده بود، بکلی از بین ببرند و عبور خود را بر آنان تحمیل کنند. هون ها پس از آنکه بسیاری از ایالات ایران را ویران کردند، با اسرای زیادی به سرزمین خود بازگشتند، و امیدی نیز نمی رفت که آن ایالات، بزودی دوباره

---

20. Prisk. 1.1.

۲۱. «الیزه»، ص ۶۰ ـ ۵۹، و نیز رجوع کنید به صفحات بعد همان کتاب.

ساخته شود[۲۲]، بدین طریق یزدگرد بدین طرز فکر قدیمی رسید که مناطق کوهستانی را برای حفاظت، دوباره به ارامنه واگذار کند. یزدگرد در شانزدهمین سال حکومت خود (۴ ـ ۴۵۳م)، کراراً علیه کوشنك‌ها لشکر کشید، و به کشیشان ارمنی که در «اپراشخر» تحت حمایت بودند، اجازه نداد که در عقاید مذهبی خود آزاد باشند، که این امر، خود بارها به آزار و شکنجه‌های جدیدی منجر شد. این وقایع، باعث شد که یکی از هون‌ها موسوم به «بیل» که از تخمهٔ پادشاه سرزمین «خیلندروك» بود، ودر سپاه او خدمت می‌کرد، فوق العاده به خشم آید، زیرا وی مخفیانه به مسیحیت تمایل داشت. او به پادشاه کوشنك متوسّل شد تا توجه او را دراین مورد جلب کند. وی همزمان گزارشی نیز دربارهٔ وضع داخلی حکومت ایران و فشارهایی که به مردم ایران وارد می‌شود، و همچنین دربارهٔ چگونگی جلوگیری از ورود به برج هون‌ها در سالهای قبل را به اطلاع [پادشاه سرزمین خیلندروك] رساند.[۲۳]

آخرین بار نام «خیلندروك» در شورش پادشاه آلبانی به نام «واچه»، پس از تاجگذاری پیروز (فیروز) (در سال ۶۰ ـ ۴۵۹م)[۲۴] در منابع برده شده است:[۲۵]

همین که افسران عالیرتبه ایرانی مشاهده کردند که با تهدید و محبّت نمی‌توانند پادشاه آلبانی را بر سر آشتی بیاورند، نیروی عظیمی به سرزمین خیلندروك روانه کردند ودروازهٔ آلان را بر روی سپاهیان هون‌ها گشودند.

ایرانیان باکمك آنان یك سال دیگر جنگ را ادامه دادند، به‌طوری که بخش عظیمی از این سرزمین ویران شد، تا اینکه سرانجام اقدام به مصالحه شد. پادشاه آلبانی از تاج و تخت دست برداشت و گوشه نشینی اختیار کرد و ایرانیان آزادی مذهب مسیحیت

---

۲۲. همان منبع، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۳. الیزه واردایت، ص ۱۱۰.

۲۴. این شورش در پنجمین سال سلطنت پیروز (۲ ـ ۴۶۱م) به پایان رسید.

۲۵. ابتدا در زمانهای بسیار گذشته نام «خیلندروك» همزمان با «ذنوب گلاك» و «اوختانِس ادسائی» با نامهای T'etalk' یا Hep't'at متداول روز شده بود که دوباره با گذشت زمان از بین رفت. رجوع کنید به: Mos. Kalank. I 10 (ed. Šahnazarean I S. 101), که از ص ۱۵۴ کتاب «الیزه واردایت» استنتاج کرده است و می گوید: ճարլսարճն Ի՛ղուանդրեայ, رجوع کنید به:
Stephan Orbelian, **Ilist. de la Siounie** trad. par Brosset p. 206.

را تضمین کردند و قلمرو آلبانی‌ها را به چنگ آوردند (سال ۲ ـ ۴۶۱م).

سابیرها

در این زمان در شمال قفقاز قوم جدیدی به نام «سابیرها» ظاهر شدند، که وسیله آوارها[۲۶] از محل خود رانده شدند و مجبور به مهاجرت شدند. سابیرها نیز اقوام دیگری مانند ساراگورها و اویغورها را که از حضور آنان جلوگیری می کردند[۲۷]، از محل خویش دور ساختند. اما ما درحدود صد سال بعد، اویغورها را در ولگا، در حدود استراخان (= هشترخان) امروزی، می یابیم. از جانب دیگر ساراگورها نیز که با قدرتی مافوق خود روبرو شدند، در جستجوی محل اسکان جدیدی برآمدند و در مسیر خود، اقوام دیگری[۲۸] را مورد حمله قرار دادند که پس از نبرد سخت و آشتی ناپذیری، بر آنان پیروز شدند. آنان بعدها هیأتی به بیزانس فرستادند تا اتحادی با روم شرقی برقرار کنند (در حدود سال ۴۶۳م).[۲۹] در همان سال هم هیأتی از ایران در بیزانس به چشم می خورد، که ضمن شکایات مختلف، از جمله این درخواست را داشت که رومی ها می بایستی در کمك هزینه نگاهداری دژ معروف[۳۰] دروازه خزر شرکت کنند و یا گروه نگهبانی برای آن تعیین نمایند، زیرا پرداخت مخارج و نگهبانی آن را که تنها به‌وسیلهٔ ایرانیان انجام می گرفت، عملی نادرست برمی شمردند. تا مادامی که در این مورد سهل انگاری شود، نه تنها نواحی ایران، بلکه حوزهٔ قلمرو روم نیز از جانب اقوام غیراسکان یافته مورد تهدید و ویرانی قرار خواهد گرفت.[۳۱] این درخواست از جانب رومی‌ها به علت بی اساس بودن آن، مورد قبول قرار نگرفت. در حدود سال ۴۶۶م، ساراگورها پس از انقیاد آکادرها (اکدرها،

---

26. *Ἄβυρεις*. (آوارهای اصلی)

۲۷. این اقوام عبارت بودند از: (*Οὔγωροι*) *Οὔρωγοι* ,*Σαράγουροι* .*Ουρόγουροι*

۲۸. از جمله این اقوام، *Ἀκάτιροι* را می توان نام برد.

29. Prisk. fr. 30 bei C. Müller, **FHG.** IV 104b - 105a.

30. *Ἰουροει παάχ*.

31. Prisk. fr. 31 bei C. Müller 1.1. p. 105a.

آکاتیر) و سایر قبایل دیگر، به قلمرو ایران لشکر کشیدند.[۳۲] ابتدا موفق شدند تا دروازه خزر پیشروی کنند، اما به علت مراقبت شدید ایرانیان، راه دیگری را انتخاب کردند که به جانب ایبری منتهی می شد و پس از ویرانی آن سرزمین، به قلمرو ارمنستان نفوذ کردند. چون ایرانیان قبلاً درمقابل جنگ طولانی با کیداری ها، و نیزدر مقابل این حمله اخیر به دفاع پرداخته بودند، با اعزام هیأتی به روم، خواسته های خود را درمورد کمکهای مالی برای نگهبانی دژ دروازه خزر، مجدداً تکرار کردند. هیأت اعزامی، رومی ها را متوجه این نکته کرد که به نفع امپراتوری روم است که ایرانیان، مسلح در مقابل این اقوام بربر به مقابله پردازند، و در نواحی فرهنگی قفقاز جنوبی به دفاع برخیزند، چه نواحی روم نیز ازاین ویرانیها در امان خواهد بود. رومی ها دوباره جواب رد دادند، و معتقد بودند که هرکس باید برای خویش بجنگد و مشکلات دژهای خود را حل کند. فرستادگان ایرانی بدون نتیجه به ایران بازگشتند.[۳۳]

برای تفاهم تاریخ روابط سیاسی بین ایران و روم در قفقاز، شناسایی صحیح دژ دروازهٔ خزر که همیشه نقش مهمی در مذاکرات سیاسی ایفا کرده است، فوق العاده اهمیت دارد، که البته دارای دشواریهای ویژهٔ خود بوده است، و مسأله آن طور که ساده و معمولی به نظر می رسید، نبود. ازاین رو همچنان باید به تحقیق بپردازیم. کوششهایی که تاکنون برای حل این مشکل انجام گرفته است، به علت اشتباهاتی که در حلّ کلی و همزمانی مسأله پیش می آمد، می بایست بدون نتیجه رضایت بخشی به کناری گذاشته شود و فقط اظهارات پریسکوس در این زمینه، قابل توجه است.

در بخش ۳۱ کتاب پریسکوس، صریحاً گفته شده است که دژ نامبرده شده [«ایوری پاکس»] که در دروازه های خزر قرار گرفته بود، نامی است که در دوران یونانیان و رومیان ـ بویژه در زمان نرون ـ همیشه به معبر «داریال» اطلاق می شده است؛ اصطلاحی که اساساً بحق وسیلهٔ پلینیوس مورد عتاب قرار گرفته است.[۳۴] در بخش ۳۷ کتاب، ساراگورها می بایستی در لشکرکشی خود علیه ایران، ابتدا به دروازه های خزر

32. Prisk. fr. 37.
33. Prisk. 1.1.
34. Plin. h. m. 6, 11 (12) § 30.

آمده باشند، وهمین که نگهبانان ایرانی را در حال مراقبت یافتند، از راه دیگری، راهی که به ایبری و سپس به ارمنستان منتهی می شد، حمله کردند. دراثر این حمله، ایرانیان که تاکنون درآن زمان با کیداری ها در جنگ بودند، از رومی ها درخواست پرداخت کمك مالی و یا گروهی برای مراقبت دژ مزبور را کردند. با دلیلی که پلینیوس ذکر می کند،[۳۵] واضح است که این دژ، درست در معبری می بایستی قرار گرفته باشد که ساراگورها از آن موفق شدند به ماوراء قفقاز حمله کنند، و شرایط نامساعد آن، حمله را ممکن ساخته بود. بنابراین اگر در این قسمت، بنابر اصطلاح متداول و معمول یونانیان، منظور از دروازه های خزر، معبر داریال یا دروازهٔ آلان باشد، پس بایستی دژ مزبور با معبر دربند شباهت داشته باشد که در اصل برای تسمیهٔ «دروازه خزر» به کار می رود، همچنانکه منظور ارمنی ها نیز از دروازه خزر، همیشه معبر «دربند» بوده است. این برداشت، دقیقاً مطابق وضع آن زمان بوده است و ما در کتاب الیزه‌وارداپت تحت نام «برج مراقبت هون ها»[۳۶] یا «برج مراقبت چور» باآن آشنا هستیم، که درواقع در زمان شورش «وردان» (۱ ـ ۴۵۰م) وسیله آلبانی ها به تصرف درآمد و ویران شد، و از آن زمان به بعد، دیگر کاملاً بنا نشد. ازاین‌رو ایرانیان ازرومیان به منظور بنای مجدد دژ، تقاضای کمك فوری می کردند. حال می توان متوجه شد که چگونه برای ساراگورها حمله به معبرمزبور آسان بوده است.

اصولاً و فی النفسه این موضوع به واقعیت نزدیك تر است که این معبر، که تا ایبری و ارمنستان تداوم داشته است، با دروازه های قفقاز، مشهور به «دروازه های خزر» ازطریق شمال ایبری و با «دروازه آلان» یا «داریال» مشابهت دارد. تنها برای عقیده اول، قدیمی ترین مطلب از «یوروج پهك»[۳۷]، در کتاب آگاثانجلوس، ص ۳۰ به چشم می خورد. در آنجا چنین آمده است:

---

۳۵. دلایل پلینیوس در مورد دژ مورد بحث به علّت هموار بودن ناحیهٔ مسطح مورد حمله به روشنی مشخص می شود.

۳۶. «برج مراقبت هون ها» (պահակ հոնաց).

37. Ἰουροειπαάχ.

در سال دیگر، درآغاز سال، خسرو اول پادشاه ارمنستان، شروع به جمع آوری سپاه کرد تا از سپاهیان «اَلْوَنْك» و «ویرْك» جلوگیری کند و دروازه های «آلان» و «یوروج پهك»[۳۸] را باز کند و لشکریان هون‌ها را از آنجا خارج سازد، و به نواحی ایران حمله کند.

از آنجا که به طور کلی، دو معبر به نام «دروازه های آلان ودربند» وجود داشته است که سراسر قفقاز را، شمال به جنوب قطع می کرده است، و برای سپاهیان بیشماری قابل عبور بوده است، این ضرورت ایجاب می کند که «یوروج - پهك» با معبر اخیر (دربند) بایستی مشابهت داشته باشد. معبر «دربند» را معمولاً ارامنهٔ آن «نگهبان» یا «گذرگاه چور»[۳۹] می نامیدند. اعراب آن را به نام محلی «الباب والابواب» (دربند) و «صول» (به فارسی: «چور») نام نهاده اند. مترجم یونانی کتاب آگاثانجلوس، برای کلمات ناقص اصل کتاب در این مورد عبارات دیگری را به کار برده است.[۴۰]

برداشت صحیح پریسکوس (بخش ۳۷ کتاب) بدین ترتیب خود بخود روشن می شود. ساراگورها از آغاز، حمله ای را به ایبری، که ثروت و درّه های پربرکت اش مورد توجه آنان بود، طرح کرده بودند، از این رو درابتدا کوشش می کردند از راه دیگری - از طریق دروازهٔ خزر (معبر داریال) آنجا را درهم شکنند.[۴۱] امّا پس از آنکه با مراقبت شدید

---

38. բանալ դըրունս Ալանաց եւ զՃորայ պահակին.

39. պահակ Ճորայ یا կապանն Ճորայ

موسی کاتانکایتواکچی آن را Ճող Č'ol و نیز «برج هون‌ها» Հոնաց պահակ نامیده است.

۴۰. به جای کلمات ناقص:

ἀνοῖξαι δὲ καὶ τὰς κλεισούρας τῶν Ἀλανῶν καὶ τοῦ λεγομέιου καὶζουάρου πύργου (Lagarde, Agarhangelus S.8, 63. Abh. d. Güit Ges. d. Wiss. Bd. 35,1888).

عبارت زیر را به کار برده است:

.. καὶ ⟨τὰς⟩ (sc. κλεισούρας) τοῦ λεγομένου Ζουράου πύργου.

ظاهراً ما در اینجا با تصحیح متن روبرو هستیم، بدین ترتیب که مترجم نام Ճեւրոյ պահակ را که ناقص (یا اشتباه) بوده است به صورت Ճորայ պահակ تصحیح کرده است. این تصحیح نشان می دهد که مترجم کنونی زبان یونانی ما که کتاب آگاثانجلوس را ترجمه کرده است، ابتدا از متن ارمنی استفاده کرده است.

۴۱. رجوع کنید به حملهٔ ناگهانی «وازیش‌ها و کورزیش‌ها» در پایان فصل سوم همین کتاب.

آن روبرو شدند، متوجه معبر دربند شدند و به اهداف خود بیشتر نایل آمدند. در مورد شرح لشکرکشی و حرکت سپاه از آلبانی، به‌وسیلهٔ پریسکوس و یا مفسّرین دیگر، کمتر صحبت شده است. برعکس باید بخش ۳۱ کتاب پریسکوس، که تاریخ رقابتهای صدساله ایران و روم در مورد نفوذ قفقاز است، بهتر و بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

بنا به نوشتهٔ «یوهانس لیدوز»[۴۲] در محل تابش خورشید، در هنگام طلوع، مکان باریکی از کوه قفقاز، جایی که دنبالهٔ کوه در دریای خزر، سر برکشیده است، برای بربرهای مقیم آنجا (ورك‌ها و ایبری‌ها)[۴۳]، به مثابهٔ دروازه هجوم به روم و ایران به کار می‌رفته است.[۴۴] بدون شك این توضیح به منبع همزمان «نرون» بازمی‌گردد، مانند گزارش و نوشتهٔ ژوسفوس فلاویوس [یوسف فلاوی][۴۵] که بصراحت این مطلب را آشکار می‌سازد، امّا بعداً کراراً در اینجا امتزاج هردو معبر قفقاز درمقابل یکدیگر به چشم می‌خورد. در آغاز این اوصاف، متوجه معبر دربند در دریای خزر می‌شود[۴۶]، امّا پس از شناسایی اصول حکومتی بین پارت‌ها و امپراتوری روم در دوران نرون، که متصرفات رومی‌ها به «آرتاکساتا»[۴۷] و «هارموزیکا»[۴۸] رسید، و مدت مدیدی نیز جزء قلمروی حاکمیت آنها محسوب می‌شد، رومی‌ها خود از معبر «داریال» نگاهداری می‌کردند.[۴۹]

---

۴۲. رجوع کنید به: Johannes Lydos περὶ ἀρχῶν 3, 51 - 53.

۴۳. رجوع کنید به:

Marquart: «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran», in: **ZDMG**, 49, S. 632.

۴۴. رجوع کنید به: یوهانس لیدوز، همان منبع.

45. Josephos Flavius: **Archeologia Judaica:** *ἰουδ. πολ*. 7, 7, 4 § 244 - 251.

46. Tacite, 6, 33.

۴۷. [آرتاکسات = Artaxata مقر سلاطین اشکانی ارمنستان بوده است. این شهر را آرتاکس، پادشاه ارمنستان به دستور آنیبال سردار کارتاژ در سال ۱۸۰ قبل از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا کرد که در سال ۵۰ میلادی رومی‌ها آن را خراب کردند. در نقشه‌های جدید محل بین قریه «تون» و «دده لو» مشهور است] م.

۴۸. [هارموزیکا = Harmozika، منطقهٔ شمالی ارمنستان] م.

49. Joh. Lydos, 1.1.; Mommsen, R. G. s, 393 f.

و نیز متن یونانی کتیبهٔ مسخیت در **مجلهٔ آسیایی**، سری ششم، ۱۳، ۹۳.

علاوه بر آن پادشاه آلبانی دستوراتی نیز از روم دریافت می داشت، اما نمی توان بروشنی دربارهٔ اینکه رومی ها از استحکامات معبر دربند ـ که عبور آلبانی ها از آن صورت می گرفت ـ نیز حفاظت می کردند، مطالبی ارائه داد.[۵۰]

آلبانی ها و ایرانیان در زمان شاپور دوم

در سال ۳۵۹م، پادشاه آلبانی را در محاصره معروف شهر «آمِد»، درکنار ایرانیان می یابیم.[۵۱] بدین ترتیب توجه گسترش ارضی ایران، تا «دربند» هم رسیده بود. در قرارداد

۵۰. از ترکیب قسمتی از کتاب کاسیوس دیئون، باکتاب خلاصه شدهٔ موسی خورنی (فصل دوم، بخش ۶۵، ص ۱۴۵) به طور کلی می توان چنین نتیجه گرفت که رومی ها در دورهٔ حکومت «سپتیموس سِوِروس» (Septimus Severus) به پادشاه ارمنستان، برای استحکامات معبر قفقاز بویژه معبر «چور» سالیانه وجهی می پرداخته اند، اما در زمان انعقاد صلح سال ۲۱۷م، تیریدات [تیرداد] شاه امیدوار بود که این پرداخت مجدداً تکرار شود (رجوع کنید به کاسیوس دیئون:
(Kass. Dion 78, 27, 4; Mommsen, R. G. 5,411 und Anm 1.
بنا برنوشتهٔ موسی خورنی (چاپ لانگلوا)، خسرو اول به منظور انتقام مرگ پدر خود؟ «ولرش» [ولرشك] ـ که به علت تعقیب خزیرك ها و باسیلك ها که از گذرگاه چور به ارمنستان نفوذ کرده بودند، به قتل رسید ـ با سپاهیان ارمنستان از کوههای عظیم عبور کرد و با شمشیر و ژوبین آن قوم نیرومند را شکست داد و «به نشانهٔ حاکمیت خود، ستونی با کتیبه ای به زبان هلنی برپا ساخت و بر روی آن تصریح شده بود که تحت انقیاد روم قرار دارد.» به این ستون مرزی باید در ارتباط با قسمت شمالی معبر چور (دربند) اندیشید. در این نکته شکی باقی نمی ماند که شرح جزئیات وقایع هر پادشاهی که در اینجا ارائه داده است ـ مانند اغلب چنین مواردی ـ کاملاً انتخابی است اما ممکن است که حرکت انتقامی علیه اقوام شمالی و بنای ستون مرزی در دوران «ولرش» [صورت ارمنی و لاگاز] (سال ۲۱۶ ـ ۱۹۷م)، پسر «سنتروك» اتفاق افتاده است، و حتی این حادثه احتمالاً مربوط به سال ۱۹۸م است. رجوع کنید به:
Albrecht Wirth, **Quaestiones Severianae** p. 34 - 38. Marquart, **Die Chronologie der altturkischen Inschriften** S. 92 f. ازاین رو ما شواهدی در دست داریم که از زمان شورش، معبر «چور»، یعنی در اصل «دروازهٔ خزر»، به عنوان مرز قلمرو رومی ها محسوب می شده است.

۵۱. رجوع کنید به: Ammian Marcellin. 18, 6, 22. 19, 2, 3.

صلح «ژوویان» ارمنستان، ایبری و آلبانی به رومی ها واگذار شد. این قرارداد صلح، که از نظر ارمنستان دوپهلو و مبهم تنظیم شده بود، به نظر می رسید حاوی ماده ویژه ای بود که رومی ها را موظّف می ساخت، همچنان سالیانه مبلغی به منظور حفاظت دروازه خزر بپردازند. این ماده موجب اعتراض دایم و باعث اغتشاشات شوم بعدی شده بود. در حالی که رومی ها در اثر جنگ، شرق و شمال را طلب می کردند، ایرانیان لازم دیدند که با سپاهیان خود برای حفاظت در مقابل تهاجمات بربرها، در معبر نامبرده، سدی بنا کنند.[۵۲] یوهانس لیدوز تحت نامهای فوق، دروازه خزر را استنباط می کند.[۵۳] درواقع شکل توافق یافتهٔ نام ایرانی دروازه خزر در اسکندرنامه، به زبان سریانی[۵۴] یافت می شود.

همین که ایرانیان در اثر عدم شرکت رومی ها در مخارج بنای دژ، خود را متضرر یافتند، دوباره روابط بین دو امپراتوری تیره شد، تئودوسیوس کبیر (اول)، «اسپوراکیوس» اول را به ایران گسیل داشت[۵۵] تا دربارهٔ نکات مورد مشاجره به مذاکره

---

۵۲. این سدّ را به زبان خود παρ«χ یا Βιριπαρ«χ می گفتند. رجوع کنید به: Joh. Lyd. I,I.

۵۳. از این رو است که این اسامی مجدداً به صورت زبان ارمنی: «ویروج پهرک» Wiiroj - pahrak* (پاسدار ویر) تفهیم می شود (رجوع کنید به:
Saint - Martin bei Lebeau, Hist. du Bas - Empire 6, 269 n. 1. 442 n. 4. 7, 397; (Hübschmann, **Arm. Gr.** I 2 S. 514. Tomaschek, Die alten Thraker II 17.

۵۴. کلمهٔ [illegible] برای Ivtrō - Palrag به کار برده شده است. تنها شکل ارمنی فرضی آن، Wīr (حالت اضافی Wiroj) است که درواقع معادل آن در زبان ایبری (کلمه ویرک Wirk [illegible] قبلی) وجود ندارد.

۵۵. دربارهٔ این هیأت نتوانستم مطلبی پیدا کنم، مانند این فرد Σποράκιος ὁ πρῶτος که کاملاً ناشناخته مانده است. «لیدوز» ظاهراً می خواهد با قراردادن جمله فرعی 6 xowtos اختلافی با نام سیاستمدار دوران تئودوسیوس دوم (صغیر) ـ عموی آناتولیوس و کنسول سال ۴۵۲م ـ اختلافی قائل شود. اما من گمان می کنم که منظور منبع مورد استفاده وی در این مورد، هیأت اعزامی به سرپرستی «استیلیخو» (Stilicho) در سال ۳۸۴م بوده است، که نتیجهٔ اصلی مذاکرات تقسیم ارمنستان بود. (رجوع کنید به:
Claudianus, de Laudibus Stilichonis I 51 ff. vgl. Oros. 7, 34, 8. Marcellinus comes Chron. a. 385. Cod. Theodos. 1.12 tit. 13 Leg. 6 a. 387)، و او خود این موضوع را با ←

بپردازد. او موفق شد با پول و سخنان فریبنده‌ای، ایرانیان را به صلح ترغیب کند، و این‌طور وانمود کرد که رومی‌ها با دلنوازی و مهربانی خواسته‌های آنان را برآورده خواهند کرد.[56] ظاهراً در این مذاکرات دیپلماسی، اهمیت مختلف اصطلاح «دروازه خزر» نقش مهمی بازی کرده است. طبیعتاً رومی‌ها زیر این نام، اصطلاح بسیار قدیمی «دروازه آلان» در شمال «هارموزیکا» را می‌پنداشتند، و تمایل زیاد داشتند برای نگهبانی

→

مذاکرات بعدی که مابین تئودوسیوس دوم و یزدگرد که گویا به وسیلهٔ اسپراکوس هدایت می‌شده است، طرح کرده است. کمی قبل از هیأت «استیلیخو»، آن‌طور که از داستان دوتن از شهدای ادسایی برمی‌آید، هجوم هون‌ها به بین النهرین و رومی‌ها صورت گرفته بود، که در نتیجه تا ادسا نیز پیشروی کرده بودند. تاکنون فقط ازروی اسنادی که تحقیق شده، این امر شناسایی شده است، آن‌هم از ترجمهٔ لاتینی مؤلف زیر: Surius: **Acta Sanctrom**, t. VI, 15. Nov., p. 342. در صفحه ۱۶ کتاب، بربرها به صورت: Hunni quidem Ephtalitae, Persarum Fnilimi et Solem habitabant Orienlem نامیده شده‌اند، نامی که «سنت مارتین» درکتاب زیر: Saint - Martin (bei Lebeau, Hist. du Bas - Empire t. 4, 251 n. 4. 252 n.3) به عنوان مطلبی غیرتاریخی، ازآن ایرادگرفته است. درمنابع اصلی از آنان باعناوین *λευκοὶ Οὖννοι* یاد شده است، مانند کتاب Vita Petius des Iberers S.5 و همان‌طور که مصحح پروکوپیوس بسادگی توانست عبارت *Οὖννοι οἱ Ἐφθαλῖται* را جایگزین کند.

پس از آن هجوم، یك هیأت ایرانی با هدایای زیاد و ظاهراً به منظور اعلام تاجگذاری پادشاه جدید، شاپور سوم (که بنابر محاسبه در ۱۸ اوت ۳۸۳م آغاز شد) و برای برطرف ساختن اختلافات، در بیزانس ظاهر می‌شود. به نظر می‌رسید که شاه جدید از موفقیت‌های رومی‌ها خرسند نبود. زیرا کمی پس از آن، ایرانیان با تقویت شارهای هون‌ها، بین النهرین را مورد تهاجم قرار داد و به طرف اِدِسا نفوذ کردند (Vita S.Samonae c.2). زمان این تهاجم برمبنای گزارشی تعیین می‌شود که «استیلیخو» درآن زمان اسقف ادسا بوده است که برحسب کتاب وقایع تاریخی ادسا (بندهای ۳۴ و ۳۶)، در سال ۳۷۹م بازنشسته شد و در ۲۳ آوریل ۳۸۷م وفات کرد. رجوع کنید به: Ludw. Hallier, **Untersuchungen über die Edessen** Chronik, S. 102 اما من تصور می‌کنم که بآسانی حوادث گزارش شده از افسانه‌ها، با این وقایع ترکیب شده است. در هر صورت امپراتور تصمیم می‌گیرد که «استیلیخو» جوان را برای خاتمه دادن به موارد مشاجره به دربار ایران گسیل دارد، هیأتی که با مهارت زیاد به موفقیت بزرگی نایل آمد. رجوع کنید به:

Lebeau - De Saint - Martin, Hist. du Bas - Empire t. 4, 251 - 254 . 261 - 267.

56. Joh - Lyd. I,I. 3,53.

این معبر که بربرهای قفقاز شمالی بسهولت ازآن می‌توانستند به ارمنستان روم حمله‌ور شوند، مبلغی بپردازند. ایرانیان به این مطلب، که براحتی قابل درك بود، نمی‌خواستند توجه کنند که درج عبارت متداول درزبان ارمنی[۵۷] یعنی «معبر دریای خزر» یا «دروازه دربند» در قرارداد، فقط یك اصطلاح ساده‌ای بیش نیست که آنان برای نگاهداری آن از رومی‌ها تقاضای کمك مالی می‌کنند، بلکه این معبر در وهلهٔ نخست برای امنیت خود ایرانیان، اهمیت بیشتر و بسزایی دارد. به این ترتیب این شرایط متغیّر و نامطمئن باقی ماند که در واقع، برای برقراری روابط حسنه، بیش از همه نیاز به حسن نیت دیپلماسی هردو طرف داشت،[۵۸] نکته‌ای که در آینده، برقرار شد. اما حال متوجه می‌شویم ـ همان‌طور که بعداً هم ذکر خواهد شد ـ که پریسکوس (در بخش ۳۱کتاب خود) اصطلاح متداول ارمنی ـ ایرانی فوق را پذیرفته است و آن دژ[۵۹] را به نام دروازه‌های خزر ذکر می‌کند.

علاوه بر آن رومی‌ها در زمان «مارکیانوس» (۷ ـ ۴۵۰م)، پس از ویرانی برج نگهبانی هون‌ها به‌وسیلهٔ آلبانی‌ها، برای تجدید بنای آن، مبلغی به ایرانیان پرداخته بودند، که «لِوُند»[۶۰] در کتاب خود مستقیماً بدان اشاره می‌کند، و در محل دیگر کتاب، توضیح خود را مفصل‌تر دنبال می‌کند. در این توضیح او می‌نویسد:

> **در دومین سال حکومت، در سال ۷۱۶م، سلیمان بن عبدالملك سپاهیان بیشماری گرد آورد، وفرماندهی آن را به مسلم (مسلمة بن عبدالملك) سپرد و او را به‌سوی دروازه‌های خزر گسیل داشت. همین که آنان سر رسیدند، با سپاهیان هون‌ها در شهر دربند به ستیز برخاستند، آنان را تعقیب و مغلوب کردند، و به آنجا نفوذ کردند و دیوار استحکامات دژ را ویران ساختند. هنگامی که مشغول تخریب دژ بودند، در آنجا سنگ عظیمی یافتند که بر روی آن چنین نقر شده بود: «مارکیانوس امپراتور خودمختار[۶۱] این شهر را بنا کرد، واین برج را، با گنجینه‌های پُروَزن[۶۲]**

---

57. Seb. 148. [Levond 64. 194. Thomas Acruni 3, 32 bei Brosset, Collection d'historiens armén. I 228.]

۵۸. همچنین رجوع کنید به: یسوع مناره نشین، فصل دوم همین کتاب، زیرنویس ۹۷.

59. *'Ιουροειπααχ*.

60. Levond, ed. Sahnazarean, p. 64.

←

آن.» بعدها پسران اسماعیل آن را ویران خواهند کرد، و از گنجینه‌های آن دوباره دژ را بنا خواهند کرد.

بنا به نوشتهٔ پروکوپیوس، انتهای قفقاز که در حدود شرق و جنوب به هردو معبر می‌رسد، محل سکونت اقوام هون‌هایی بوده است که به نواحی ایران و روم رفت و آمد داشتند.[۶۳]

در معاهدهٔ صلح بین خسرو اول و ژوستن (یوستینوس) در سال ۵۶۲م، هردو معبر قفقاز، که از آنجا ایرانیان، و گاهی نیز هون‌ها و آلان‌ها و سایر اقوام وحشی به امپراتوری روم حمله می کردند، «دروازه خزر»[۶۴] نامیده می شد.

→

61. ḱՆքՆակալ = αὐτοκράτωρ.

۶۲. [برای کلمهٔ «پُروزن» در متن آلمانی کلمه «تالِنت» (Talent) به صورت جمع به کار رفته است. «تالِنت» از اوزان عهد باستان است. هر «تالِنت» وزنی برابر ۳۶ کیلوگرم است.]م.

63. De bello Gottluco 4, 3 p. 469, 10 ff. ed. Bonn.
برای اطلاع بیشتر در مورد «دروازه خزر» در کتاب پروکوپیوس، رجوع کنید به: Prokop. **Pers.** 1,10 p.47, 21 - 48, 17.

۶۴. علاوه بر «دروازهٔ خزر» برای معبر دوم نام Χορουτζόν (خوروییکسن) به کار می بردند؛ برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Menander Prot. fr. 11 bei C. Müller, FHG. IV 212a. در اینجا ظاهراً منظور از کلمهٔ Χορουτζόν، همان معبر دربند است که هون‌ها از آن محل به تجاوز می‌پرداختند، در حالی که دروازه‌های خزر، دروازه‌های طبیعی هجوم آلانها بوده است. بهترین داوریها دربارهٔ دژ Ἰουροειπαάχ را «پاتکانیان» کرده است. او می نویسد که این اسامی، اشتباهی درریشه‌یابی این کلمات بویژه درعصر آلبانیان باستان بوده است. برای آگاهی بیشتر، رجوع کنید به:

Patkanean: **Essai d'une histoire des Sassanides** trad. Par Évariste Prudhomme Journ. As., 1866, 1. p. 133, m 2; Hübschmann, Arm. Gr. I 218 f; E. Gerland, «Die pers. Feldzüge des Kaisers Hérakleios.» Byz. Zs. III, 1894, S. 364 N. 2. Mommsen, **RG.** V 394; Albrecht Wirth. Quaest. Severianae p. 36 ss; Marquart, «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran». **ZDMG.** 40, 632 N.4.; Ǵ. Hoffmann, Auszüge aus syr. Akten Pers. Märtyrer 294 f.

این موارد کاملاً درست است، فقط بایستی قبول کنیم که Ἰουροειπαάχ պարհակ Իւրոյ

←

همین که در زمان آناستاسیوس [آناستاس] در سال ۵۰۵م هردو طرف آماده بودند که با صلحی دائمی به پرزیان ترین جنگ پایان دهند، خسرو اول از نمایندهٔ تام‌الاختیار آناستاسیوس به نام «سِلِر» دوباره خواستار پرداخت هزینه برای نگاهداری دروازه خزر شد. این مذاکره هنگامی به پایان رسید که امپراتور آناستاسیوس آمادگی خود را برای پرداخت این هزینه اعلام کرد. آن طور که به نظر می‌رسد، قبلاً یکی از سران قبایل هون به نام «آمبازوك»، که با امپراتور آناستاسیوس پیوند دوستی داشت، دروازه‌های خزر را در تصرف خود داشت. هنگامی که آمبازوك به سن پیری رسید، پیکی به نزد آناستاسیوس فرستاد و پیشنهاد کرد که درمقابل مبلغی پول، استحکامات و معبر را در اختیار رومی‌ها خواهد گذاشت. اما از آنجا که آناستاسیوس عادت نداشت بی تأمل و تحقیق دست به کاری بزند، پیش خود استدلال کرد، در محلی که مایحتاج زندگی کمیاب است و آن محل از مستملکات رومی‌ها بسیار دور است، نگاهداری سپاه هم بسیار مشکل و محال است.[65] البته برای امتناع از پذیرفتن چنین پیشنهادی، چند سال بعد بسختی ملامت شد. این امر به نفع ایرانیان بود، زیرا تقریباً استحکامات معبرهای قفقاز به منظور دفاع از حملات اقوام بربر به کار می‌رفت، و مسلماً به نفع روم نیز بوده است، و رومی‌ها بزودی متوجه این امر شدند. بزودی دشتهای شمال شرقی قفقاز، به تصرف «سابیرها» درآمد و در سال ۵۱۵م، آنان از معبر داریال به «پونت» نفوذ کردند. دیری نگذشت که آمبازوك فوت کرد و قباد پسر او را مغلوب کرد و گذرگاههای مهم را به تصرف خود درآورد.[66] در سال

→

پահակ Ճորայ نامهای مختلفی برای همان محل است، که اولی قدیمی تراست و پس از به‌وجود آمدن ادبیات ملی ارمنستان، بسرعت از بین رفت. بدین ترتیب این واقعیت عجیب گویای این امر است که نام اولی تنها یك بار در کتاب آگاثانجلوس به چشم خورده است. بنابراین در قرن ششم میلادی استعمال زنده و آشکار نام مزبور، منسوخ شد و بیشتر در ادبیات قدیمی به چشم می خورده است. بدین طریق اشکال Wīrō - Pahrag ، Βιρωπαραχ درکتاب یوهانس لیدوز و در ترجمهٔ سریانی ـ ایرانی اسکندرنامه، کوششی است که حدالامکان نام غیرقابل تفهیم را به نام نامفهوم ایبری (ارمنی: 'Wirk) مربوط سازد.

65. Prokopius: **Persicus I**, 10 p. 48, 17 - 49, 7.
66. Prokopius: **Persicus I**, 10 p, 49, 7 - 9.

۵۵۸م، سابیرها شکست سختی از آوارها و اقوامی که در جلگه‌های جنوبی قفقاز اسکان داشتند، خوردند. در سال ۵۷۵م آنان به‌وسیلهٔ رومی‌ها به جنوب «کر» و به نواحی رومی‌ها مهاجرت داده شدند.[۶۷]

در زمان خسرو اول، اولین بار ترکان در قفقاز ظاهر شدند ـ که البته نباید از آنها به عنوان خزرها یاد شود، زیرا ما در متون تاریخی، ابتدا از سال ۵۸۵م شاهد حضور خزرها می‌شویم.[۶۸] پسر خسرو به نام «هرمز چهارم» علیه آنها به نبرد سختی پرداخت، که متأسفانه سبئوس از آن گزارشی نداده است. در سال ۶۲۷م، هون‌ها در محاصرهٔ تفلیس، هراکلیوس (امپراتور روم) را یاری دادند و پس از تصرف دژ «چور» (دربند)، کلیهٔ سرنشینان آن را ازبین بردند.

بنابر گزارش سیف، دربند (باب‌الابواب) که وسیلهٔ خسرو انوشیروان به دژ مستحکمی تبدیل شده بود، در دوران استیلای اعراب، گویا زیر نظر فرمانده ایرانی «شهربراز» قرار داشته است، که احتمالاً یکی از اخلاف و هم‌نام سردار فاتح اورشلیم بوده است[۶۹]، که در واقع «فرخان» یا «خورهان» نیز نامیده می‌شد[۷۰] [او را «رومیزان» هم می‌گفتند و دارای لقب «شهروراز» بود]. فرماندهٔ سپاه ایران گویا قرارداد صلحی با اعراب منعقد کرد و استحکامات را به آنان واگذار کرد. تنها این قسمت گزارش «سیف» کاملاً کذب و فاقد ارزش تاریخی است. دربارهٔ نبرد اعراب در قفقاز بعدها توضیحات کاملی داده خواهد شد.

اتروپاتکان[۷۱]

«اَتْرَپَتَکَن»، به زبان پهلوی: «آتورپاتکان» [اثورپاتکان] و غیره است.[۷۲] این

۶۷. رجوع کنید به: مجلهٔ شرق‌شناسی اتریش (وین): **WZKM**, XII, 193.

۶۸. در این مورد رجوع کنید به:

Johannes von Ephesos bei Barhebraeus, **Chron. Syr.** ed. Bruns und Kirsch p. 95, 6 ff.; **WZKM**, XII, S. 198 ff.

۶۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۶۳ و ۲۶۶۵ و ۲۶۶۷ و ۲۶۷۱ ـ ۲۶۶۹.

۷۰. رجوع کنید به: نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۲۹۰ و بعد، زیرنویس ۸؛ ←

سرزمین در دوران استقلال سیاسی خود، دارای دو مقر بوده است، یکی به نام «گَنجَك»[۷۳] که به زبان ارمنی: «گنزك»[۷۴] در تخت سلیمان امروزی، با ارگی به نام «وِرا»[۷۵] برابر نام ایرانی باستان: «فراذه ـ اسپه»[۷۶] [خواستار اسب سفید]، و فارسی میانه: «فراه اسپ»[۷۷] واقع در دریای «چیچست»[۷۸] است. نام مقر دیگر در متن استرابون[۷۹] از قلم افتاده است. این هردو پایتخت در دوران اعراب، «الشیز» (به فارسی: چس) و «اردبل»، به فارسی: اردبیل، و ارمنی: «ارتویت»[۸۰] و بعدها «ارته‌ویل»[۸۱] نام داشته است. بدون شك نام اخیر مقر تابستانی بوده است، زیرا جزء سردترین درّه‌های ایران محسوب می‌شده است.[۸۲] جای تعجب است که مورّخان قدیمی ارمنستان، به‌هیچوجه نامی از «اردبیل» نبرده‌اند. دراثر بلاذری[۸۳] صریحاً به نام مقر مرزبان ذکر شده است.

→

مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۷، ص ۶۲۶ ـ ۶۲۲؛ و نیز:

Nöldeke: **Syrische Chronik,** 24 u.N.24; Hübschmann, **ZDMG**, 47, 622 - 626.

71. Atrapatakan.

72. Aturpatakan (Hübschman: **Arm. Gr. I,** S.23).

73. *Γάζακα* یا Gangak.

74. Ganźak (Hübschman: **Arm. Gr. I,** S.33).

75. Vera یا *Φραάσπα* (Ptol. ς 2 p. 393 *Φαράσπα*).

76. *Πράασπα* = *Frā-dah-aspa*.

77. * Frāhāsp.

78. Cēčast (= aw. Caečasta).

79. Strab. ια 13, 3 p. 523.

80. Artavel (Levond 131).

۸۱. Artvel (Joh. Kath.) رجوع کنید به کلیهٔ اسامی مشابه شهر «سغدیل»، «صغدیل» که وسیلهٔ خسروانوشیروان، مقابل تفلیس بنا شده است. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۳، ص ۱۴۱۴، س ۱۴؛ ص ۱۴۱۰، س ۴؛ ص ۱۴۱۶، س ۲؛ بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۹۵، س ۲؛ ابن خردادبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۲۲، س ۱۳؛ ص ۱۲۳، س ۱۰/۹. «سغد ـ بیل»، قدیمی‌تر آن «*Suγda-wēt* *»، آن‌طور که بلاذری منظور می‌دارد، ارتباطی با «سغد» ندارد.

۸۲. ابن فقیه: **البلدان**، ص ۲۰۹، س ۱۷؛ همچنین رجوع کنید به:

Anders. W. Fabricius, Theophanes.

۸۳. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۲۵، س ۱۹.

مرزهای این سرزمین کراراً در گذشت زمان تغییر یافته است. آتروپاتن در زمان حکومت «آرتابازن» (ارته‌بازن) در حدود ۲۲۰ ق.م، به بزرگترین حدود ارضی خود رسیده بود، به‌طوری که بر همهٔ نواحی دریای «پونت» (پونتوس = سیاه) در حدود «فازیز»[۸۴] (فازیس) تا «کولخیز» (کلیخید، گلشید) استیلا یافت، اما در حملهٔ آنتیوخوس کبیر، شرایط تغییر کرد.[۸۵] بویژه آرتابازن مجبور شد که درّهٔ «آراکس» و پایتخت آن «ارماویر» را دوباره تخلیه کند. از جانب آنتیوخوس سرداری به نام «آرتاکسیاس» به حکومت آنجا منصوب شد. پس از مدتی آرتاکسیاس حکومت مستقلی برای خود تشکیل داد و سرزمینهای دیگری[۸۶] را نیز از چنگ مادها خارج ساخت.

---

۸۴. البته نباید تحت عنوان «فازیز» در این جا قسمت جنوبی «قولارم آراخس» با محدودهٔ *Φασιανή*، (به ارمنی: باسکان = Bascan) درك شود. رجوع کنید به: Kiepert, A. G. § 83.

۸۵. رجوع کنید به:

Polyb. E 44, 8. 55; vgl. W. Fabricius, Theophanes von Mitylene 131.

۸۶. این سرزمینها عبارت بودند از: *Κασπιανή*, *Φαυνῖτις* und *Βασοροπέδα* (Strab. ια 14, 5 p. 528): سرزمین *Κασπιανή* مطابق استان «پیتکران» (P'aitakaran) ارمنستان است که در قسمت شرقی «اوتی» در «اراکس» قرار دارد و تا دریای خزر ادامه دارد و بعدها با آتروپاتن متحد شد (جغرافیای موسی خورنی، چاپ و نیز، ۱۸۶۵، ص ۶۰۹). ناحیهٔ *Φαυνῖτις* در ایالت «اپهونیك» (*Apahunik'*)، در استان «تاروبران» (Taruberan) است. (ترکیب تلفظ حروف از حلقوم (تلفظ با نفس تمام) کاملاً با قواعد زبان یونانی مطابقت می کند. رجوع کنید به:

Μαιφάτης (Justi, **Namenbuch** 188) = Māh - pāta, *Ξιφόδρης* Pherekyd. fr. 113 bei C. Müller, FHG. I 98, *Ξιφάρης* App. Mithr. 107 zu aw. xšlcipi چون برحسب قانون در همان کلمات (صرفنظر ازموانع حروف بی صدا) دو حرف ملفوظ با نفس تمام نمی توانند قرار بگیرند، در نتیجه جملات زیر به وجود می آید:

Πρηξάσπης, *Προέξης* Arr. 3, 28, 4 d. i. *Προ'έξης* → *Φρο'έξης* = *Frawaxša*, *Προτοθύης* Her. = *Frātaθuwah*, *Πραάτης* d. i. *Πρα'άτης* Prabates *Φραάτης* = *Frahāta* → Fradāta *Φραδάτης*

استان «تاروبران» در قسمت غربی دریاچه وان است که از «ارسنی» (Arcani) ـ در قسمت جنوبی فرات ـ عبور می کند (Mos. Xor. Geogr. ed. Soukry p. 31) در ترکیب عبارت Waspurakan = *ΒΑΣΟΠΟΡΑΚΑΝ* عبارت «کیپرت»، مدتهاست که *ΒΑΣΟΡΟΠΕΔΑΝ* (وسپورکان) را شناسایی کرده است.

وسیله «تیگران کبیر»، آتروپاتن دوباره صدمات زیادی متحمل شد. در جنگ «مهرداد» بزرگ علیه «اَرْتَوَزد اول» پادشاه ارمنستان، پادشاه آتروپاتن بدون شک به عنوان هم‌پیمان و خراجگزار پارت‌ها نبرد می کرد. پس از مرگ ارتوزد، تیگران (سال ۹۴ق.م) می بایستی برای گماشتن وی به منصبی، هفتاد ناحیهٔ حاصلخیز را به پارت‌ها واگذار کرده باشد، که ظاهراً با آتروپاتن متحد شده اند، زیرا این محل هیچگاه مستقیماً با ارمنستان هم‌مرز نبوده است. اما تیگران نه تنها منطقه‌های از دست‌رفته را دوباره به چنگ آورد[۸۷]، بلکه آتروپاتن و سایر مناطق دیگر را نیز به تصرف خویش درآورد. از جملهٔ «البك بزرگ»[۸۸] در استان «واسپورکان»، و تقریباً ناحیهٔ «باش قلعه»[۸۹] بود که در سال ۳۳ق.م، به‌وسیلهٔ انتونیوس دوباره تصرف شد.[۹۰] از چگونگی وضع جنگ بین رومی‌ها و پارت‌ها اطلاع بیشتری در دست نیست.

در قرارداد صلح سال ۲۹۸م، قلعهٔ «زنثه»[۹۱] در ناحیهٔ مرزی ماد (آتروپاتن) به عنوان مرز در برابر ارمنستان تعیین شد.[۹۲] قرارداد صلح ژوویان در سال ۳۶۳م مستقیماً تغییری بین مرز ارمنستان و آتروپاتن به‌وجود نیاورده بود، اما «ارشك» پادشاه ارمنستان را بی‌دفاع در مقابل ایران قرار داده بود.[۹۳] فوستوس بیزانسی حدس می‌زند که در این جنگ، «گنزك» مرز بین ایران و ارمنستان، در دست ارمنستان بوده است که «امرای سرحدی ارمنستان در آنجا مقیم بودند».[۹۴] تنها حکام فئودال ارمنستان، بویژه امرای

---

87. Strab. ια 14, 15 p. 532.
88. Ἀλβάκη → Gross - Albak.
89. Baš - Qal'a (C. F. Andreas in: **Pauly - Wissowa's Realencyklopädie** s. v. Ἀλουάκα.).
90. Kassios Dion 49, 44, 2. Strab. ια 13, 2 p. 528.; A. v. Gutschmid, **Gesch. Irans**
101. Fabricius a.a. O. 233.
91. Zintha.
92. Petr. Patric. fr. 14.
93. Ammien Marcellin: unde Postea contigit ut vivus caperctur idem Arsaces, et Armeniae maximum latus Medis conterminans et Artaxata inter dissensiones et turbamenta rapereni Parlni (Ammian. Marc. 25, 7, 12).
۹۴. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بند ۲۱، ص ۱۳۷؛ کتاب پنجم، بند ۱، ص ۱۹۸؛ بند ۵، ص ۲۰۰؛ بند ۶، ص ۲۰۳؛ بند ۳۴، ص ۲۳۵.

مرزنشین (بذخش) آلزنیك، نورشیرکان، ماهکرتون، نیهورکان، دَسْنْ و گوگرك از تصرف «ارشك» خارج شد و تحت انقیاد شاپور دوم درآمد. حتی اگر بعدها سردار ارمنی «موشل» موفق شده باشد که دوباره این مناطق را به تصرف خود درآورده باشد، با این وصف در اولین تقسیم قلمروی ارمنستان بین ایران و روم، همزمان اینجا و آنجا، بسیاری از ایالات، از ارمنستان جدا شده است.[95] این منشأ ایالت ایران ـ ارمنستان است که بعدها جزء قلمروی آذربایجان شد. این استان بعدها از شمال غربی به جنوب شرقی و سواحل دریاچهٔ ارومیه گسترش یافت. دو ایالت ازاین استان به نام «هیر» و «زروند»[96] ـ که کراراً از آن نام برده می شود، برای ایرانیان به مثابه دروازه هجوم به ارمنستان، در شورش معروف وردان و سایر درگیریهای ایران و ارمنستان بوده است. باوجود این نمی توان از این عنوانها، به این موضوع پی برد که آیا این دو شهر، به ارمنستان یا ایران تعلق داشته است. تنها در کتاب لازارفاربی[97] آمده است «ولرشك» (بلاش) و بویژه «هزار ووخت»[98]، «نیخوروشنسپدات»[99] را به ارمنستان فرستادند، تا با «واهان» سردستهٔ شورشیان به مذاکره بپردازد و به او توصیه کند:

ای دربردارنده غم و غصه که نزد تو سوارکاران آتروپاتکان ـ که نزدیك ارمنستان است ـ و سوارکاران «هیر» و «زروند» جمع شده اند.

از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که هردو ایالت درآن زمان به آتروپاتکان تعلق داشته است، و هردو تحت یك فرمانروا با عنوان «شهپ» (= کلمه ایرانی باستان «خشتره پاوه»[100] قرار داشته است.[101] این عنوان تنها در آتروپاتکان و در یکی از

---

۹۵. همان منبع، کتاب ششم، بند ۱، ص ۲۶۲.

۹۶. به عربی ـ فارسی «زرّاوند» شبیه نامی در نزدیکی سلماس (بنابر مسیربن‌مهلهل در کتاب معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۹۲۲، س ۱۵ و بعد). نام «هیر» در کتاب زیر به چشم می خورد:

Konstantinos Porphyrog. **de administrando imperio,** c. 44, p. 192,4.

97. Lazar P arp. p.553, ed. ven 1892 (Langlois II 353).

98. Hazaravuxt.

99. Nixor Wsnaspdat.

100. Šahap = ap. *xšaϑrapāwā*

101. Agathangelos, p. 597 = p.69, 2 Lagarde.

«شهپوان»های متعلق به آتروپاتکان[۱۰۲] ملاحظه شده است.[۱۰۳] ازآن بخوبی نتیجه گرفته می‌شود که این ناحیه قبلاً بخشی از آتروپاتن را تشکیل می‌داده است. سلماس که بدون شک جزء ایران ارمنستان محسوب می‌شد، قبل از استیلای ایران، جزء «کُرچیک»[۱۰۴] به شمار می‌رفته است.

آتروپاتکان بعدها از جانب شمال شرقی، وسیله ۱۲ ایالت استان «پیتکران» (عربی: بیلقان)، گسترش یافت. ابن خردادبه[۱۰۵] و ابن‌فقیه[۱۰۶]، این حدود استان آذربایجان را در جنوب تا «سییَر» («سِنه» امروزی)، پایتخت «اردلان» ذکر کرده‌اند. در اینجا مرزهای استانهای همدان، دینور (ماه) و آذربایجان باهم تلاقی می‌کرد، و کاملاً در نزدیکی آن رستاق «مایبهرج» (نگهبان ماه) قرار داشت که در اصل به «دینور» تعلق داشت، و در زمان خلیفه المهدی «مایَبْهَرج» به سییَر واگذار شد[۱۰۷]، که در مقابل شمال

102. Agathangelos, p. 650 = 83,97 Lagarde.

۱۰۳. اردوی پادشاه در «شهپوان»، در محل سنتی اردوگاه ارشک‌ها 'ի Ներքոյ Սիւնեաց եւ 'ի վերայ ասպարիսացն پایین «سیونک» Siunik' و بالای میدان مسابقات قرار داشت. فوستوس بیزانسی (کتاب چهارم، بند ۱۵، ص ۱۱۷) جمله فوق را به این صورت ترجمه کرده است: «در داخل استان «سیونیک» و در مزارع». این که در این جا نمی‌تواند از استان «سیونک» صحبتی باشد، روشن است. متن در مقابل اسم عام ասպարիսացն، مستلزم محلی در شهپوان است، که توسط موقعیت هردو محل، اردوگاه دقیق شاهی مشخص می‌شود. حتی حرف تعریف، در کلمه Սիւնիւացն به نظرمی‌رسدکه منوط به اسم عام باشد. نهایتاً می‌توان به این نتیجه رسید که منظور محلی است که «گنیل‌ها» درآن به قتل رسیدند. در کتاب فوستوس بیزانسی (ص ۱۱۹) در این ارتباط می‌خوانیم «که من گنیل‌ها را خارج ساختم، آنها را Սիւսին յորմ تا دیوار «Siusn» بردم، آنان را کشتم و به خاک سپردم». در صفحه ۱۲۰همان کتاب می‌خوانیم: «اما گنیل‌های جوان او را արքունի (eine Hs. սիւնսն) Սիւսն 'ի մասն بنزدیکی Siusn شاهی بردند و آنان به قلهٔ کوهی رسیدند که آن محل Lsin نام داشت و نزدیک حصار باغ وحش، روبروی چشمه‌های مقر شاهی «باغ شهدا»، در مقابل محل سنتی اردوگاه» بود. البته ساده‌تر این است که هردو محل اخیر Սիւնսն (جمع مفعول باواسطه) خوانده شود، زیرا کلمهٔ « Սիւնք » (نیزه) نام دیوار است. البته حالت مالکیت جمع کلمهٔ Սիւնեաց اشتباهی برای کلمهٔ « Սեանց » است.

چنین ترکیبی این فرض را به وجود می‌آورد که قرارگاه فوق، چندان دور از محل «بگوان» ←

شرقی شهر «ورثان»[۱۰۸] (به زبان ارمنی = «وردانکرت»[۱۰۹])، در ساحل شمال رود ارس، در محل تلاقی رود «کر»، ناحیهٔ مرزی را تشکیل می‌داده است.

مسلماً تا آغاز محاسبه زمانی ما، سلسلهٔ سلطنتی «آتروپات» در سرزمین ورثان حکومت می‌کردند. احتمالاً اردوان دوم نیز که بعدها (در حدود سال ۱۰م) به تاج و تخت اشکانیان فراخوانده شد، ممکن است قبلاً پادشاه ماد (آتروپاتن)[۱۱۰]، و از تخمهٔ آتروپات بوده باشد.[۱۱۱] آتروپاتن همچنان به صورت قلمرو جانبی اشکانیان باقی ماند. «گوتشمید»[۱۱۲] خاطرنشان می‌سازد که امپراتور مارکوس، ولوسیوس وِروس از سال

→

(Bagavan) در نزدیکی ویرانه‌های شهر «زرهاوان» (Zarehavan) قرار ندارد (فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بند ۵۷، ص ۱۷۶، و نیز کتاب پنجم، بند ۴۳، ص ۲۵۱). بنا به روایت موسی خورنی (ج ۲، ص ۲۰۹)، «شهیوان» جزء کوههای «سَلکاچ» (= گل) یا «سَلْکه» است که در ایالت «سَلْکتن» قرار دارد. رود ارسنی (مراد ـ چای) از اینجا سرچشمه گرفته و به جانب شمال منحرف می‌شود و به کوههای «نپت» سرازیر می‌گردد و در روستای «بگوان» (باغوان؟)، با رودخانهٔ «بگروان» یکی می‌شود (**جغرافیای موسی خورنی**، ص ۳۴). کوههای «نپت» که امروزه به نام «آلاداغ» معروف است، تنها می‌تواند همان «گراداگول داغ» باشد که در جنوب آن است. گویا ایالت «سلگتن»، و ایالت «آبویت» که جزء استان «تاروبران» است، با شهر «زریشت» که «گنیل» مقتول درآن مدفون است، هم‌مرز بوده باشد.

۱۰۴. Korčēk' (فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بند ۴۸، ص ۱۵۸)، همچنین رجوع کنید به:
Saint - Martin, Mémoircs sur l'Arménie I 179.

۱۰۵. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۱۹، س ۱۳ و بعد.

۱۰۶. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۲۸۰، س ۱۶ و بعد.

۱۰۷. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۱۰.

108. *Warϑān*.

109. *Wardanakert*.

110. (Joseph. *ἀρχ. ιη* § 48).

۱۱۱. رجوع کنید به:
Marquart: «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran», in: **ZDMG**. 49, 641.

۱۱۲. آلفرد گوتشمید: **تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان**، (کراتس ـ اتریش، ۱۹۷۳)، ص ۱۴۹. (ترجمهٔ فارسی این اثر را کیکاووس جهانداری به اتمام برده است).

۱۶۶م، اضافه بر القابی که قبلاً داشتند، یعنی القاب آرمنیاکوس و پارتیکوس ماکسیموس، لقب «مدیکوس» هم گرفتند[۱۱۳]، و از اینجا می توان استنتاج کرد که حکومت ماد در آن زمان، حکومتی مستقل بوده است.

طبری[۱۱۴] می نویسد پس از آنکه اردشیر بر اردوان پیروز شد، به همدان و سایر قسمت های ماد، آذربایجان، ارمنستان و موصل (آدیابن) لشکر کشید و همه را تحت انقیاد خود درآورد.[۱۱۵] اما در تسخیر ارمنستان با شکست روبرو شد، و کاملاً مشخص نیست که آذربایجان را هم تسخیر کرده باشد. در هر صورت، تا مادامی که همسایهٔ آتروپاتن، یعنی ارمنستان به تصرف در نیامده باشد و پادشاه اشکانی آن، که در پی انتقام خون اردوان بود، مغلوب نشده باشد، مناطق کوهستانی آتروپاتن نمی توانست سرزمین مطمئنی برای ساسانیان محسوب شود. پس از پیروزی بر اردوان، اردشیر به «هَتره» [الخضر]، در بین النهرین لشکر کشید، اما با شکست روبرو شد، ولی پس از آن متوجه آتروپاتن شد. در اینجا، پس از آنکه بخشی از پارت را به زور اسلحه و قسمتی را در اثر ترس مردم آنجا تصاحب کرد، به ارمنستان حمله ور شد، اما حملهٔ او به وسیلهٔ ارامنه و مادی های فراری و پسران اردوان با شکست روبرو شد.[۱۱۶]

چون امپراتور الکساندر سوروس، سرانجام خود را مجبور دید که برای حفاظت مرزهای امپراتوری به قوهٔ قهریه متوسّل شود، سه ستون لشکر از هم پیمانان خود ـ ارمنستان ـ را به ماد (در سال ۲۳۲م) گسیل کرد. بنابر تذکره نویسان، این سپاه که

---

۱۱۳. رجوع کنید به:

E. Napp, De rebus imperatore M. Aurelio Antonino in Oriente gestis p. 89 s8.

۱۱۴. طبری: **تاریخ طبری**، ص ۸۱۹، س ۷.

۱۱۵. شبیه آن درکتاب دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۴۴، س ۷، و ص ۴۵، س ۱۲ و بعد است که ارمنستان و آذربایجان ازقلم افتاده است. همچنین کتاب: **کارنامك اردشیر بابکان** بخش ۶، بند ۲، ص ۲۴=۲۴ ترجمه.

116. Kass. Dion epit. 80, 3; Zonar. 12, 15 p. 121 DIND.

همچنین رجوع کنید به توضیح نویسندهٔ ناشناسی قبل از آگاثانجلوس، ص ۲۹ و بعد.

Langlois: **Colletion des hist. armén.** I 111 - 121.

وسیلهٔ «یونیوس پالمتوس» هدایت می شد، با خوش شانسی روبرو بود. اما ازنظر مورخانی چون «هرودیان» و «زونار» موفقیت او تنها به قتل و غارت و سوزاندن تعدادی ازدهات محدود می شد. ولی به دلیل آنکه رومی ها ازشرایط نامساعد اقلیمی ارمنستان در رنج و عذاب بودند[۱۱۷]، دستور عقب نشینی صادر شد. آنان پس از ضایعات زیاد به انطاکیه وارد شدند. صلحنامهٔ ننگین و شرم آوری[۱۱۸] که در سال ۲۴۴م بین شاپور اول و فیلیپ آرب ـ قیصر جدید روم ـ امضاء شد؛ لشکرکشی پیروزمندانه «گردیانوس سوم» علیه شاپور اول را به پایان رساند. به موجب این معاهده، بین النهرین و ارمنستان به ایران تعلق گرفت.[۱۱۹] ارمنستان نیز بعدها، در سال ۲۵۲م، به تصرف شاپور درآمد. بدین وسیله آتروپاتکان آخرین حامی و پشتیبان خود را از دست داد، درنتیجه بخشی از حکومت ساسانیان شد.

مرزبان آتروپاتکان دارای عنوان «شَهَب»[۱۲۰] بود. این عنوان که از عصر هخامنشیان باقی است، مخصوص خاندان قدیمی ایرانی است که علاوه بر نواحی آتروپاتکان، در نواحی شمال غربی و نواحی مرزی هند به اشکال دیگری[۱۲۱] حکومت می کرده اند. در اواخر دوران حاکمیت ساسانیان، خوره (خرّه) ـ اورمزد (فرّخ هرمزد، مرگ ۶۳۰م) و پسرانش رستم و خورزاد (فرخزاد یا خرزاد)، «سپاهپت»های سرزمین آتروپاتکان بوده اند.[۱۲۲] رستم، برادر خود را با منصب «دریگ بذ»[۱۲۳] به «دوین» روانه

117. Aelii Lampridii Alex. Severus c. 58, 1. Zonar. 12, 15 p. 122. Herodian. 6, 5, 1. 5. 7. 6, 2. 3. 5.

۱۱۸. [فیلیپ به خاطر یاران خویش مبلغ پانصد هزار دینار به شاهنشاه ایران پرداخت و نیز متعهد شد که درآینده باج و خراج بپردازد]م.

۱۱۹. رجوع کنید به: Zonar, 12,19 p. 130 Dind.; Zosim. 332,4. Eugar. h. e. 5,7.

120. šahup (Lazar P‘arp. e. 78 p. 286 ed. Ven. 1793).

پارسی باستان: *xšaϑrapāvā*، همچنین رجوع کنید به: Hübschmann, Arm. Gr. I 208.

۱۲۱. این اشکال عبارت است از: *kṣatrapa* ، *čhatrapa* ، *mahākṣatrapa*، از این رو متوجه نام Σατραπεῖοι می شویم که در کتاب پولی بیوس (قسمت ۴۴، ص ۸، و قسمت ۵۵، ص ۲) به مثابه رعایای «آرتاباذنه» به چشم می خورد. در این مورد اشاره می شود که آنها مردمانی بودند به نام

←

ساخت تا «اسپت‌وَراز تیروچ جاویدان خسرو»[۱۲۴] متمرد و یاغی، پسر «سمبات خسرو شنوم» را که از جانب قباد دوم به مرزبانی ارمنستان ایران گمارده شده بود[۱۲۵]، دستگیر و از کار برکنار کند.[۱۲۶] همین که اعراب تیسفون را محاصره کردند، سپاهیان سرزمین ماد، تحت فرماندهی «رستم» گردهم آمدند و علیه اعراب لشکر کشیدند؛ در نتیجه اعراب آنجا را ترك کردند و دوباره به «جلولاء» آمدند. پس از شکست ایرانیان در ناحیهٔ «هرتیچان»[۱۲۷]، بقیهٔ سپاهیان بجاماندهٔ ایران از آتروپاتکان[۱۲۸]، در محلّی جمع شدند و «خره زاد» را به فرماندهی خویش برگزیدند، و بسرعت به سوی تیسفون روانه شدند، و کلیهٔ گنجینه‌های امپراتوری را به تصرف خویش درآوردند، ساکنان شهرها به دور شاه خود جمع شدند و با عجله او را به‌سوی آتروپاتکان هدایت کردند.[۱۲۹] در نبرد جلولاء و نهاوند، «فرخ‌زاد دریگ بذ» (به عربی: ذوالحاجبین)[۱۳۰] با لقب «بهمن جذویه» (به پهلوی: جاتگوب)[۱۳۱] فرماندهٔ کل سپاه ایرانیان[۱۳۲] بود. دومین لقب وی، به نظرمی‌رسد

→

σατράπης κατ' ἐξοχήν و به نظر می‌رسید که هنوز عنوان پادشاهی نداشته‌اند.

۱۲۲. سبئوس، قسمت ۹۹، ص ۱۰۱؛ رجوع کنید به **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان**، شماره ۴۹، ص ۶۳۸، زیرنویس ۶.

۱۲۳. این منصب را Theophyl. Sim. 3, 18, 12 بحق برابر کلمهٔ بیزانسی διαηγικιοδαοχ قرار داده است، زیرا «دریکپت» (= دریك بذ) رئیس تشکیلات دربار «دریگ» بوده است. اطلاعات بیشتر درباره «خرزاد» (= خورزاد) در قسمت‌های دیگر.

124. Aspet Waraz - Tiroč Ǧavitean - Xosrow.

۱۲۵. سبئوس، ص ۹۷.

۱۲۶. سبئوس، ص ۱۰۱.

۱۲۷. ناحیهٔ «حرثه» (= حیره) محلی است نزدیك قادسیه.

۱۲۸. شاید <ašxarkē> J - Atrpatakan در کتاب: Hübschmann: **Zur Geschichte Armenien und der ersten Kriege der Araber**, S. 14, بد فهمیده شده است.

۱۲۹. سبئوس، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۱۳۰. ظاهراً به همان ترتیبی است که «هوبشمن» در عبور از راه خطرناك پل چینوت اشاره می کند. رجوع کنید به: Hübschmann: **ZDMG**. 46, 324 f.

←

«مردانشاه» بوده باشد. پس از نبرد نهاوند:

امپراتور، امیری به نام «تؤما» رابه ارمنستان گسیل داشت. او نمی‌خواست قرارداد بین امپراتور و ایشخان مادی را نقض کند. وی ایشخان‌های مادی را با خود همراه ساخت، و به‌سوی امرای ماد رفت و دربارهٔ صلح با آنان به مذاکره پرداخت. از آنان هدایای بسیاری گرفت و قسم یاد کرد تئودوروس را به محل موردنظر[۱۳۳] بفرستد. این فرد البته تنها ایشخان (یونانی) ارمنستان بود».[۱۳۴]

ظاهراً منظور از ایشخان مادی، خره‌زاد (خوره‌زاد) اسپاهپت آذربایجان بوده است.

همین که یزدگرد سوم:

خود را به سپاه «تیتلك» (تتلچیك) که از سرزمین خود برای کمك به سوی او آمده بودند، تسلیم کرد، به وضع خویش استحکام بخشید،

آن‌طور که سبئوس می گوید:[۱۳۵]

امیر مادی که از او در فوق سخن گفتم، به سوی پادشاه خود به مشرق[۱۳۶] روانه بود؛ به تنهایی در محلی با اعراب به مذاکره پرداخت. او قسم یاد کرد، و به‌سوی صحرا روانه شد و در بندگی اعراب افتاد.

با این ترتیب او نیز مانند مرزبان خوزستان به نام هرمزان به مدینه فرستاده شد. حوادث فوق به‌وسیلهٔ حمزه[۱۳۷] و طبری[۱۳۸] به شکل دیگری بیان شده است.

←

۱۳۱. به پهلوی *ğālγōβ* رجوع کنید به: Hübschman: **ZDMG**, 46, 324 f.

۱۳۲. این امر که او امیر «گنزك» (آذربایجان) بود، در نقل قول طبری به آن اشاره شده است (طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۰۵۳).

۱۳۳. محل مورد نظر شهر *πυλά·τιον* بوده است.

۱۳۴. سبئوس، ص ۱۱۴.

۱۳۵. سبئوس، ص ۱۳۷.

۱۳۶. این مطلبی که در متن کنونی، صفحات بعد (ص ۱۱۶) از قلم افتاده است، گویا گزارش تسخیر آتروپاتکان است.

۱۳۷. حمزه: سنی ملوك‌الارض والانبیاء، ص ۶۳، س ۸ و بعد.

۱۳۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۹ ـ ۲۸۷۶.

در فتح آذربایجان بنابر گزارشهای سیف، دو برادر دیگر رستم، به نامهای «اسپندیاذ» و بهرام از قدرتمندان آذربایجان حضور داشتند.[۱۳۹]

«گنزك» در سال ۴۸۵م به عنران اسقف نشین نسطوری ها محسوب می شد[۱۴۰]، و آذربایجان قبل از سالهای ۵۴۴م، و در سال ۵۵۳م و نیز بعدها در سالهای ۵۷۷ و ۶۰۵م مقر اسقف نشین نسطوری‌ها بوده است.[۱۴۱] همچنین شهر «پیدان گوران»[۱۴۲] قبل از سال ۵۴۴م دوباره به عنوان مقراسقف نشین درآمده بود.[۱۴۳]

اَرْمَن

همان طوری که قبلاً ملاحظه شد، احتمالاً اردشیر به ارمنستان حمله کرده بود. بنابر گزارشهای منابع ارمنی، حتی خسرو اول پادشاه ارمنستان، تلفات زیادی به ایرانیان وارد آورد. ابتدا در سال ۲۵۲م ارمنستان به تصرف ایرانیان درآمد. اما پس از لشکرکشی قیصر روم «کروس»[۱۴۴] (کاروس) درسال ۲۸۲م به ارمنستان، به پادشاه قانونی آن «تردات» (= تیرداد) دوباره بازگردانده شد.[۱۴۵] نرسی در سال ۲۹۶م ارمنستان را به تصرف درآورد، اما بنابر معاهدهٔ صلح سال ۲۹۸م، می بایستی دوباره آنجا را تخلیه کند. در پی قرارداد صلح ژوویان در سال ۳۶۳م، نه تنها پنج ولایت «ارزون»[۱۴۶]، «مجك»[۱۴۷]،

---

۱۳۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵، س ۱۴؛ ص ۲۶۶۰، س ۱۰؛ ص ۲۶۶۱، س ۱۱ و بعد.
۱۴۰. مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۸، س ۴.
۱۴۱. همان مجله، ص ۴۰۲، س ۵؛ ص ۴۰۳، س ۱۱؛ ص ۴۰۴، س ۶؛ ص ۴۰۶، س ۱۴.
۱۴۲. [illegible] (Paidāngurān → P'aitakaran).
۱۴۳. همان مجله، ص ۴۰۲، س ۵، در سال ۵۵۳؛ ص ۴۰۳، س ۹. برعکس، جایی که شهر [illegible] ما بین ری ـ اردشیر و مزون (کذا) قرار دارد، گویا منظور محل دیگری در پارس یا نزدیکی آن بوده است.
144. Carus.
۱۴۵. رجوع کنید به: Marquart: **Untersuchungen zur Geschichte von Eran**, S. 52.
146. Arzanene.
147. Moxoene (Mokk').

«زابده»[۱۴۸]، «رحیمه»[۱۴۹] و «کاردو» یا «کاردون»[۱۵۰] به ایران بازگردانده شد، بلکه ارمنستان نیز به تصرف ایران درآمد. پس از جنگهای متمادی بین ایران و ارمنستان، آخرین بار «ارمن» در سال ۳۸۴م بین ایران و روم تقسیم شد که هر بخش، ابتدا دارای پادشاه منحصر به خود شد، اما بسیاری از ایالات، از بخشهای ایران و روم جدا شد، بدین ترتیب که تعدادی با نواحی ایران و بعضی با نواحی روم متحد شدند. ایبری و آلبانی مناطق سابق خود را مجدداً بازپس گرفتند. در سال ۳۸۹م دومین تقسیم صورت گرفت. ارشک (ارشاك) سوم به‌طور صوری از حق قلمرو خود چشم‌پوشی کرد، و سرزمین وی، جزء امپراتوری روم شد.[۱۵۱] این قلمرو تحت یك فرماندهی کل قرار گرفت، به‌طوری که ادارهٔ استانهای از دست‌رفته به شیوهٔ موجود، به پنج ساتراپ موروثی تقسیم شد. بخش ایران موقتاً دارای یك پادشاه بود، اما در سال ۴۲۶م پادشاه ارمنستان به نام «ارتشیس» (آرتاشس = اردشیر) برکنار شد[۱۵۲]، از آن به بعد کشور ارمنستان یکی از ایالات ایران به‌شمار آمد و یکی از نجبای بزرگ ایران به مرزبانی آن منصوب شد. این وضع تا سقوط امپراتوری ساسانیان باقی ماند، و کلیهٔ شورشهای ارامنه به‌وسیلهٔ ایرانیان سرکوب می‌شد. علت شورشها را، سختگیری بیش از حد مذهبی در مورد ارامنه ذکر کرده‌اند.[۱۵۳]

ارمنستان به عنوان قلمرو خلیفهٔ نسطوری‌ها، در مجمع عالی‌ترین مقامات کلیسایی سالهای ۴۳۰ و ۴۸۵م شرکت داشته است.[۱۵۴]

وَرجان [ورژن یا ورغن]

«وَرَجَن»، نام ایرانی سرزمین ایبری است که برابر نام پهلوی: ورجان، گرجان، و

---

148. Zabdicene (Bēϑ Zabdē).

149. Rehimene (Bēϑ Reḥīmē).

150. Corduene (Bēϑ Qardu).

151. Fáust. Byz. 6, 1; Laz. Pʿarp. c.5. 6 (Langlois, Coll. des hist, armén. II 262 -264). Prokopios, de aedif. 3, 1 p. 245/6.

152. Lazar c. 15. p. 45.

۱۵۳. رجوع کنید به: H. Gelzer: **Georgius Cypius**, p. XLVII - LXI.

۱۵۴. رجوع کنید به: **ZDMG**. 43, 396, 14. 397, 9; Mos. Xor. 3, 61 S.260.

عربی: «جُرزان» (به صورت مفرد: ورچ، ورج، گُرچ = عربی: الکُرْج)، ایرانی نو: گُرجستان، ارمنی: وِیرك (به صورت جمع) است.[۱۵۵]

در قرارداد صلح ۲۹۸م، تعیین شد که انتصاب پادشاه ایبری، می بایستی از جانب حکومت روم انجام پذیرد.[۱۵۶] امّا شاپور دوم از وضعی که پس از قرارداد صلح ژوویان پیش آمده بود، استفاده کرد، ساروماك[۱۵۷] را که از جانب رومی‌ها در آنجا بر مسند کار بود، برکنار ساخت، و «اسپاکوروس» را به سلطنت آنجا برگماشت و او مجبور بود که شاپور دوم را به عنوان فرمانروای کل به رسمیت شناسد.[۱۵۸] همین که ساروماك با کمك رومی‌ها در محل «کُر» ظاهر شد تا حکومت خویش را باز ستاند، به اسپاکوروس پیشنهاد تقسیم حکومت را کرد. در نتیجه ساروماك، قسمت غربی را در مقابل ارمنستان و لازیکا تصاحب کرد، و اسپاکوروس قسمت دیگر را در مقابل آلبانی و ایران به چنگ آورد.[۱۵۹] «موشل» سردار (= اسپراپت) ارمنی، گویا بعدها ایبری را تسخیر کرد و خاندان سلطنتی حاکم در آنجا را به صلیب کشید.[۱۶۰] اما مجدداً در سال ۳۷۴م، اسپاکوروس را به عنوان پادشاه ایبری می‌یابیم[۱۶۱]، و بعدها هم به تقسیم حکومت در ایبری برمی‌خوریم. احتمالاً اولین پادشاه مسیحی ایبری، به نام باکوریوس بود که حکومت را مشترکاً با برادران خود آرسیلیوس (ارمنی: آرزیول)، و بوسماریوس[۱۶۲] اداره می کرد. پس از مرگ باکوریوس،

---

۱۵۵. به زبان سریانی: ܓܘܪܙܢ ؛ همچنین رجوع کنید به: **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان**، شماره ۴۹، ص ۶۳۲ و بعد.

156. Petr. Patrikios, fr. 14.

157. Sauromak.

158. Ammienus Marecellinus: **Ammiani Marcellini rerum...**, 27,12,4.

۱۵۹. همان منبع، کتاب ۲۷، قسمت ۱۲، بند ۱۶ و بعد. سال ۳۶۸.

۱۶۰. خاندان سلطنتی حاکم درآنجا به نام *P'aravazeank'* از اخلاف *Φαρνάβαζος* بوده است، و زمان به صلیب کشیدن وی قبل از سال ۳۷۴م بود. رجوع کنید به: فوستوس بیزانسی، کتاب ۵، قسمت ۱۵، ص ۲۱۱.

۱۶۱. آمیانوس مارسلینوس: کتاب ۳۰، قسمت ۲، بند ۴.

162. **Petrus der Iberer**, Hrsg. von R. Raabe, p. 5 = 15; Koriun: **Leben des Mašt'oč**, (Venedig, 1833), p. 15.

برادران دیگر (آرسیلیوس و بوسماریوس) مشترکاً به حکومت ادامه دادند.[۱۶۳]

بعدها یك مرزبان ایرانی در شهر تفلیس مستقر شد، و ایبری‌ها علیه او بارها قیام کردند، به‌طوری که در سال ۴۸۲م تحت رهبری «وَخْتنگ»[۱۶۴] (وختانگ)، و نیز در سال ۵۷۱م[۱۶۵] دست به شورش زدند، اما تا حکومت خسرو دوم که قسمت اعظم ایبری تا شهر تفلیس به امپراتور ماریکیوس واگذار شد[۱۶۶]، ایبری تحت انقیاد حکومت ایران بوده است. همین که امپراتور هراکلیوس لشکرکشی معروف خود را به‌سوی ایران آغاز کرد، ایبری‌ها نیز به او ملحق شدند.[۱۶۷] پس از مرگ خسرو دوم، پسرش قباد دوم با هراکلیوس معاهدهٔ صلحی منعقد کرد و مرزهای ثابتی را مجدداً برقرار ساخت.[۱۶۸]

هنگام استیلای اعراب، «گورزان» تحت یك حوزهٔ کلیسایی قرار داشت.[۱۶۹] پایتخت قدیمی این سرزمین به نام «مِخیت»[۱۷۰] بود که بعدها به نام تفلیس نامیده شد، به زبان گرجی: «تبلیسی»[۱۷۱] ذکر شده است. «مِخیت» وسیله وختنگ گورگسرشاه[۱۷۲] در قرن پنجم میلادی بنا شد. استانهای این سرزمین در کتاب **جغرافیای موسی خورنی** (ص ۲۸) ذکر شده است. ایالت «گوگرك»[۱۷۳] و چند ایالت دیگر[۱۷۴] در اصل به ایبری تعلق داشته است که وسیلهٔ آرتاکسیاس و جانشینان او ضمیمهٔ ارمنستان

---

163. **Petrus der Iberer,** p. 8/9; → Koriun, p. 20.
164. Waxtang (Lebeau - Sant Martin: VII, 270 ss, 205 s).
165. Lebeau - Sant Martin, X 89 ss. 144.
166. Seb.p.45; → H. Gelzer, **Georgius Syprius,** p.LI.
167. Theophanes, p.309, 13; → Konst. Porphyrogeun. **De administrando imp.** c. 45 p. 198, ed. Bonn.
168. Seb. 96/7.

۱۶۹. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۲۰۱، س ۷.

170. Me'xēt'.

۱۷۱. به زبان گرجی: Tbilisi، و ارمنی: Տփխիս *Tpʻχis* → Տփղիս *Tpʻlis*

172. Waxt'ang Gurgansar.
173. *Γωγαρηνή* (Gugarkʻ).

۱۷۴. این ایالت عبارت است از: *Χορζηνή* و *παρόρεια τοῦ Παρυάδρου* (رجوع کنید به کتاب استرابون، کتاب ۱۴، فصل ۱۵، ص ۵۳۱).

بزرگ شد.[۱۷۵]

تیگران کبیر در «گوگرک» یك «بَدِیْشْخْ» (= بزرگ فرمدار) گمارد. در اواخر حکومت ارشك، بدیشخ گوگرك نقض پیمان کرد، و به شاپور دوم روی آورد.[۱۷۶]، اما بعدها به وسیلهٔ اسپراپت (= اسپاهبذ = اسپهبذ) موشل دستگیر و سرزده شد.[۱۷۷] ما بعدها نیز کنار ملکه ایبری، با بدیشخ دیگری از گوگرك، به نام «آشوشاج» (آشوشای)[۱۷۸] روبرو می شویم. در تقسیم قلمرو ارمنستان، ایالت «گوگرك» با ولایات «کلَرْجك» (کلارجك، کلارچك)، «ارَتهان»، «تَشیر»[۱۷۹] و دو ایالت دیگر[۱۸۰] دوباره به

---

۱۷۵. نام *Χορξηνή* درنوشتهٔ استرابون (کتاب ۱۴، فصل ۴، ص ۵۲۸) کنار نام *Καμβυσηνή*، به ارمنی: *K'ambēčan*، ایالتی از آلبانی است که در کنار رودخانه *Καμβύσης* یعنی «آلزانی» یا «یوری»، مابین «کُر» و «آلزن» قرار دارد. نام عربی آن «القمبیزان» است (بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۹۴، نسخهٔ قدیمی، ص ۲۰۳؛ ابن فقیه: **البلدان** نسخهٔ قدیمی، ص ۲۹۳، س ۱۰). «القمبیزان» به عنوان شمالی ترین و پربرفترین منطقهٔ ارمنستان ذکر شده است که می تواند منظور منطقهٔ «کلرجك» (*Klarǰk'*)، به ایبری: «کلرجت» (*Klarǰet'*)، و عربی: «قَلَرْجیت» (بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۰۲، نسخهٔ قدیمی)، قسمت شمالی «تیك» یا «تجك» (Tajk') باشد. درکتاب **جغرافیای بطلمیوس**، قسمت ۱۲، ص ۳۵۶ نام محل *Κο Ταρξηνή* برای *Κο Λαρξηνή* به کار رفته است. ازاین رو، استرابون ان را به صورت *Χο⟨λα⟩ρξηνή* ذکر کرده است. تحت نام *παρώρεια τοῦ Παρυάδρου*، البته می تواند منظورایالت «تیك» یا «تجك» (به نوشتهٔ گزنفون: *Τάοχοι*)، یا «آخالیخ» (Axale'ix) امروزی باشد (رجوع کنید به: Fabricius, Theophanes von Mitylene 143; Ueber Tajk' s. Saint - Martin, Mémoires I 74 ss که مانند استانهای «گوگرك» و «کلارچك» از مردم غیرارمنی اسکان یافته بود (رجوع کنید به: H. Hübschmann: **Arm. Gr. I**, S. 404 f. 519).

۱۷۶. فوستوس بیزانسی، قسمت چهارم، بند ۵۰، ص ۱۵۵.

۱۷۷. فوستوس بیزانسی، قسمت پنجم، بند ۱۵، ص ۲۲۱، قبل از سال ۳۷۴م.

178. Asusaj.

۱۷۹. کلرجك (Klarğk')، اَرتهان (Arthan)، تشیر (Tašir).

۱۸۰. این دو ایالت عبارت بود از: *Żoro-p'or, Kołba-p'or Cołap'or* (این هر دو شهر در کتاب فوستوس بیزانسی، قسمت سوم، بند ۱۲، ص ۲۹، و قسمت چهارم، بند ۵۰، ص ۱۵۹، به صورت امیرات ذکر شده است.

ایبری بازگردانده شد.

رَن [الوانك]

«رَن» یا صحیح تر آن، «ارّان» است که شکل فارسی شدهٔ نام «الوانك»[۱۸۱] ارمنی است، عربی آن الرّان، و گرجی: رنی است.[۱۸۲] موسی خورنی (ج ۲، بند ۸، ص ۷۷ و بعد) نامی را که بر «ارّان» گذارده است، از نام «سیسك» می داند که خود آن نام از «سیسکان» ارّان است که وسیلهٔ «ولرشك پارتی» (= تیرداد اول) برادر ولاگاز (= ولاکزاس) اول به ولایت آن ناحیه منصوب شد. قبایل دیگری مانند «اوتی» (اوئیتی - اودی)، گردمانچیك[۱۸۳] (گاردمان)، «کودیاچیك»[۱۸۴]، و امیرنشین «گرگراچیك»[۱۸۵] (گرگرچای) از اخلاف ارّان بوده اند. موسی خورنی بر این عقیده است که گرگرها در دشتهای پَرتَوه (عربی: بردعه) در محل رود «تِرتِر» می زیستند.

قبلاً در اثر منسوب به «آپولونیوس»، تحت شکل فارسی شده «الوانك»، قومی آلبانی ذکر شده است[۱۸۶]، و همچنین استرابون[۱۸۷] نیز از این نام، نامی آلبانیایی را درك

---

۱۸۱. یونانی این نام: Ἀλβανοί و سریانی آن: [illegible] است. رجوع کنید به:
G. Hoffmann: **Auszüge** 78, N. 717; Zacharias Rhetor, S. 109, 21; 253, 5; 254, 9.

۱۸۲. رجوع کنید به: Ğuanšēr bei Fr. Müller, **WZKM**. VIII 185 در آن آمده است: «بنابر نامگذاری آلبانی ها، «رانینك» همان «الوانك» است که سرزمین «رنی» نیز نامیده می شود، همان ارّان ایرانی است. مرزهای آن در جنوب شامل: ارس و کُر، در مغرب: آلزن، در شمال سلسله کوههای کران که تداوم سلسله جبال قفقاز است، و در مشرق شامل دریای خزر است».

183. Gardmančik.

184. Gowdeačik.

185. Gargaracik.

۱۸۶. نگاه کنید به نوشتهٔ استفانوس بیزانسی، تحت نام زیر:
Ἀριανία: ἔθνος προσεχὲς τοῖς Καδουσίοις· Ἀπολλόδωρος δευτέρῳ.
این توضیح از عبارت **περίοδος γῆς** ، که در Imben درج شده، اشتقاق یافته است، و همان طور که Diels im **Rhei. Mus.** 31, 8 ff روشن ساخته است، از اثر منسوب به «اسکیمنوس» (در حدود ۹۰ ق.م) مأخوذ است که قبل از استرابون تألیف شده است، و آپولونیوس معروف آتنی از آن اخذ

←

می کند. درنتیجه این فرض به‌وجود می آید که منظور ملّتی بزرگتر از ملّت «کادوسی‌ها» است.[188] البته این یادداشت، مانند شرح قدرت نظامی آتروپاتن[189]، از شرح حال پریپلوس آپولونید[190] استنتاج شده است که در حاشیه‌ای از اثر آپولونیوس رودیوس[191] بدان استناد شده است.[192]

در زمان تئوفان متیلن[193] (مورخ یونانی: مرگ ۳۵ـ۳۶ق.م) کمتر از ۲۶ زبان یا گویش مختلف در آلبانی گزارش نشده است.[194] حتی در قرن پنجم میلادی، آلبانی‌ها دارای زبان مخصوص به خود بوده اند که «ماشتوچ»[195] الفبای ویژهٔ آن را کشف کرده است.[196] موسی خورنی[197] فرض می کند که زبان گرگراچیك که در محدودهٔ پرتوه بوده است، و «ماشتوچ» برای آن الفبا کشف کرده است، «زبانی است با آوای حلقی، و

→

کرده است. قدر مسلم این است، که یادداشتهای موجود، خلاصه شده است، و بایستی قبل از نام ἔθνος ، نام قوم Ἀριανοί قرار گیرد. این که نام ایرانی «آلبانی» در اینجا موجود است، مؤلف زیر نیز با آن آشنایی دارد: Herm. Brunnhofer: **Vom Pontus bis zum Indus**, S. 151 البته تصور می کند، نخست از جانب یوداکروسینسکی (از پیروان مسلك یسوعی، که خاطرات وی در سال ۱۷۲۹م به ترکی، و در سال ۱۷۳۴م به چاپ رسیده است) ارائه شده است و موضوع ارتباط آلبانی‌های قفقاز با «افغان‌ها؟» که از جانب سنت‌مارتین (**کتاب خاطرات**، ج ۱، ص ۲۲۴) رد شده بود، گویا دوباره مورد استفاده قرار گرفته است. تحت این شرایط، نباید نظر «شاهنظریان» را در مورد اینکه او درمقدمهٔ اثر خود دربارهٔ کاتانکایتواکچی در جستجوی ارتباط آلبانی‌های ازبین رفته با آلبانی‌های اروپایی یا «شکیپتارها» است، بی‌مورد دانست.

187. Strab la 13, 4 p. 523.

188. Fabricus Theophanes: **Chronograpia,** ed. de Boor, (Leipzig, 1883), S.23.

189. Strab. ia. 13,2 p. 523 503.

190. Periplus Apollonides.

191. Apollonios Rhodios.

192. Fabricus Theophanes: **Chronographia,** S.13 f.

193. Thephanes Mitylene.

194. (Strab. ia 4, 6 p.503).

195. Mäšt'oč.

196. Koriun, p. 18.

۱۹۷. موسی خورنی: جغرافیای خلاصه شده، قسمت سوم، بند ۵۴، ص ۲۴۸.

وحشی و به‌طور کلی زبانی خام است».[۱۹۸]

در قرن دهم میلادی نیز جغرافیدانان عرب یادآور می‌شوند که در ناحیه بردعه (پرتوه)، زبان ویژه‌ای تکلّم می‌شده است که «ارّانی» نام داشته است، و اصطخری این زبان را «نرم» ذکر کرده است.[۱۹۹] آلبانی در تمام اوقات یك سرزمین فوق‌العاده مهم غیرآریایی بوده است و آداب و رسوم ساکنان آن که استرابون ذکر کرده است، مؤید این موضوع است. ازاین‌رو غیرقابل درك است که هنوز «گِلدنِر»[۲۰۰] بکرّات ارّان‌ها را[۲۰۱] با سرزمین «آریانم ویجو»[۲۰۲] اوستا یکسان قرار می‌دهد.

آلبانیای واقعی، یعنی سرزمین بین «کُر» و قفقاز، شامل ولایات ذیل است: «اِکْسنِی» (اخنی)، در نزدیك ایبری، کنار رودخانهٔ آلوان (= اغوان = اغوانك = آلوانك = آلبانوس)، «کمیچان» (کامبیچان)[۲۰۳] در کنار رود کُر، شهر «گوگاو»[۲۰۴] در کنار رودخانه آلوان، «بخِ»[۲۰۵] درنزدیکی قفقاز، در شرق ایالت «شکه»، (عربی: «شکّی» یا «شقی»)[۲۰۶] و «دیگرّو» (دیگارو) در کنار رود «دیگرّو»، و در شرق پایتخت قدیمی «کاولك» (کوالك) قرار داشت.[۲۰۷]

«کامبیچان» در دوران حکومت تیگران بزرگ به ارمنستان تعلق داشته است.[۲۰۸]

---

۱۹۸. رجوع کنید به: Saint Martin, I.I. I 215s.

۱۹۹. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۹۲، س ۲؛ ابن‌حوقل: **المسالك و الممالك**، ص ۲۵۰، س ۱۷؛ مقدسی: **احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم**، ص ۳۷۸، س ۱۸.

200. Karl Geldner: **Grundriss der Iran. Phill.** II, S.38.

۲۰۱. البته اگر *Ἀριανία* یعنی اران = آلبانی باشد.

202. *Airjanəm waēγ̌ō.*

203. K'ambēčan.

204. Gevgaw

205. Bix.

۲۰۶. بلاذری: **فتوح‌البلدان**، ص ۱۹۴؛ نسخهٔ قدیمی ۲۰۳، س ۸؛ مسعودی: **مروج‌الذهب**، ج ۲، ص ۶۸: «شکین» و غیره.

207. Plin. 6, 29 Cabalaca, Ptol. **Χαβάλα** .→ عربی: قَبَلَة

208. Strab. ia 4, 1 p. 501. 14, 4 p. 528.

سرزمین کامبیچان، «پاتیکران» بعدی، قبلاً یکی از استانهای آتروپاتن را تشکیل می‌داده است، که وسیلهٔ آرتاکسیاس از آن جدا شد و در زمان تئوفان به آلبانی تعلق گرفت.[۲۰۹] به نظر می‌رسد که آنجا دوباره به تصرف ارمنی‌ها درآمده باشد. آلبانی‌ها به عنوان هم‌پیمان شاپور دوم، ایالت مختلف ارمنستان از جمله «اوتی»، «شکشین»، «گردمانه‌زور»، «کلت» و غیره را به تصرف درآوردند که «موشل» آنها را دوباره از ارمنستان جدا ساخت.[۲۱۰] پس از تقسیم قلمرو ارمنستان، پادشاه آلبانی، ۱۲ ولایت از «آریاخ» (در قره‌باغ امروزی) و ۸ ایالت از «اوتی» (در قسمت شرقی گوگرک و قسمت شمالی آریاخ) را به تصرف خویش درآورد.[۲۱۱] در قرن دوم و سوم میلادی پادشاه ارمنستان، مقر زمستانی خود را در شهر «خلخال» در «اوتی» قرار داد.[۲۱۲] در قرن پنجم میلادی، برعکس این شهر مقر زمستانی پادشاه آلبانی بود.[۲۱۳] از زمانی که در شهر پرتوه وسیلهٔ قباد اول دژ مرزی مستحکمی به نام «پیروز قواذ» [قباد]، علیه حملات هون‌ها بنا شد، پایتخت قدیمی، کوالك، از رونق افتاد، و محل جدید مورد توجه قرار گرفت.

پادشاه آلبانی در سال ۳۵۹م به عنوان هم‌پیمان شاپور دوم در محاصره شهر آمِد شرکت داشت.[۲۱۴] بعدها پادشاه آلبانی به نام «اورنیر»[۲۱۵] در کنار شاپور علیه پادشاه ارمنستان به نام «پاپ» قرار گرفت[۲۱۶]، اما بعدها نقشه‌های شاپور را برای موشل فاش ساخت. به علت این امر، آلبانی‌ها به انجام خدمات در سپاه ایران موظف شدند و به طور کلی آلبانی‌ها در سرنوشت ارمنستان و در شورشهای علیه ایران اغلب شرکت و یا دخالت داشته‌اند. در پنجمین سال حکومت پیروز (۲ ـ ۴۶۱م) پادشاه آلبانی به نام

209. Strab ia 4.5 p. 502.

۲۱۰. فوستوس بیزانسی: کتاب پنجم، بخش ۱۳، ص ۲۱۰.

۲۱۱. همان مؤلف، کتاب پنجم، ص ۶۰۹.

212. Asinius Quadratus, fr. 6 bei C.Müller, in: **FHG** 660; Agathang. p. 37.

۲۱۳. الیزه وارداپت، ص ۵۷؛ لازارفاربی، بخش ۳۰، ص ۱۱۰.

۲۱۴. آمیانوس، کتاب ۱۸، قسمت ۶، بند ۱۹.

215. Urnair.

۲۱۶. فوستوس بیزانسی، کتاب ۵، قسمت ۴، ص ۱۹۲ و بعدها؛ ص ۱۹۹ و بعدها.

«وچیه»[۲۱۷] پس از سالیان دراز شورش علیه حاکمیت ایران، مجبور به مصالحه شد، به طوری که او کشور را به ایرانیان واگذار کرد، و خود گوشه‌نشینی اختیار کرد.[۲۱۸] از آن تاریخ به بعد هیچ اطلاعی از سلطنت در آلبانی در دست نیست. با وجود این در سال ۵ ـ ۵۵۴م «زاخاریاس رِتور» گزارش می‌دهد که حاکم ارّان، یکی از سران تحت انقیاد ایران بوده است.[۲۱۹] پس از سقوط سلسلهٔ قدیمی، گویا در پایان قرن ششم میلادی، یك مهران از خانوادهٔ برادران «وَشْتَم» و «بَندُو» که از کشتار دسته‌جمعی نجات یافته بود، سلسلهٔ جدیدی در آلبانی تشکیل داد.[۲۲۰]

در دورهٔ شاهانی که خسرو انوشیروان در قفقاز منصوب کرده بود، می‌توان از شاه «لیران» با عنوان «لیرانشاه» نام برد.[۲۲۱] اما همین نام درکتاب ابن‌خردادبه[۲۲۲] و ابن‌فقیه[۲۲۳] به صورت «ایرانشاه» آمده است. در کتاب مسعودی[۲۲۴] (نسخهٔ خطی) اسامی به «الایران»، «الابران» (که باید الایران خوانده شود)، «لابدان»، «لایران»، «لابران» تغییر می‌یابد. در کتاب اصطخری[۲۲۵] به اشکال «الیران»، «النیران»، «الکیرا»، «اللنیران»، «الران»، «البرانشاه» به چشم می‌خورد. سرزمین این سلطان مابین «شروان»، و «مغان» قرار داشت که در مفهوم کلی، کاملاً مطابق سرزمین «ارّان» است. در اثر موسی کاتانکایتواکچی نیز نام «اران شهیك»[۲۲۶] (اران شاهك) با «اران شهیك»[۲۲۷] جابجا شده

۲۱۷. همان منبع، ص ۲۰۰.
۲۱۸. الیزه واردایت، ص ۱۵۳.
۲۱۹. در کتابی موسوم به: **Kirchengeschichte des Zacharias Rhetor**, S. 253, 7.
220. Brosset, **Hist. de la Géorgie, Additions et éelaircissements** p. 474.
۲۲۱. بلاذری: فتوح‌البلدان، نسخه قدیمی، ص ۱۹۶.
۲۲۲. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۱۲۴، س ۲، کد (الف).
۲۲۳. ابن فقیه در کتاب یاقوت، ج ۱، ص ۴۳۹.
۲۲۴. مسعودی: مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۵ و بعد؛ ص ۶۹.
۲۲۵. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۸۶، س ۱ و ۲؛ ص ۱۸۷، س ۱ و ۶؛ ص ۸ ـ ۱۸، س ۱ (کتابشناسی جغرافیایی، ج ۴، ص ۴۰۳)؛ ص ۱۹۱ و بعد؛ ص ۱۹۱ و ص ۱۹۳، س ۱ و ۵.
226. Eranšahik.
227. Aranšahik.

است.[۲۲۸] ارّان به مفهوم وسیع تر یعنی استان غربی، این نام به طور کلی در محدودهٔ خود دقیقاً آلبانی قدیم را دربرمی گیرد و در شمال تا معبر چور (دربند) می رسیده است.[۲۲۹] ارّان به مفهوم محدودتر، از امیرات «ارانشاه» بود، پس از جدایی امیرات شَروان، قَبَلَه، شَکی، مُغان و غیره در اصل ناحیهٔ مابین «کُر» و «اراکس» [ارس]، یعنی استانهای ارسخ و اوتی، به پایتخت پرتوه محدود شد.[۲۳۰]

در دوران مسعودی (۳۳۲هـ) پس از فوت شروانشاه یعنی علی بن الهیثم، ایرانشاه محمد بن یزید حکومت وی را به غصب گرفت. معروف بود که محمد، مانند سامانیان، از نسل بهرام چوبین است.[۲۳۱]

بلاسکان

بلاسکان که در نزد بسیاری از محققان[۲۳۲] «دشت بلاسکان» نامیده شده است، به الوانك تعلق داشته است. این نام به عربی: «بلاسجان»[۲۳۳] است که نام قبیله یا قوم

۲۲۸. رجوع کنید به: Hübschmann, **Arm. Gr.** I, S. 39.

۲۲۹. دربارهٔ مرز اران رجوع کنید به اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۱۹۰، س ۹ و بعد؛ ص ۱۸۷، س ۲؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۴۴، س ۱۴ (الباب به ارّان تعلق داشت)، **یعقوبی: کتاب البلدان**، ص ۳۶۴، س ۷ و ۸، س ۱۵ و ۱۶؛ ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۲۳، س ۱۱، احتیاج به توضیح بیشتر دارد.

۲۳۰. رجوع کنید به:
M. C. d'Ohsson, Des peuples du Caucase ou voyage d'Abou -ei - Cassim (Paris, 1828), p. 155.

۲۳۱. بنابر نوشتهٔ مؤلف فوق که با نوشتهٔ کاتانکایتواکچی مطابقت دارد، امیران بعدی آلبانی از [سلسلهٔ] مهران، و از خاندان برادران «بندو» و «وستم» بوده اند. در واقع شجره نامهٔ سامانیان نیز در کتاب بیرونی، ص ۳۹ و ابن اثیر: **الکامل**، ج ۷، ص ۱۹۲ به بهرام چوبین می رسد، در حالی که آنها در کتاب مقدسی: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ص ۳۳۸، س ۱۰، از نسل بهرام گور هستند.

۲۳۲. الیزه واردایت، ص ۵۸، ۱۰۴؛ کوریون (ونیز)، ص ۱۹، س ۸؛ موسی خورنی: **جغرافیای موسی خورنی**، (چاپ ونیز)، ص ۲۵۸

۲۳۳. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۲۰۳، س ۹؛ ص ۳۲۹، س ۴.

«بلاس ایچک»[۲۳۴] از آن است.

دشتهای بلاسکان در مسیر «برزند»، در میانی ترین انشعابات چشمهٔ «بلغاروچای»، در ۱۴ فرسنگی اردبیل در جهت «ورثان»[۲۳۵] قرار دارد.[۲۳۶] بنابر نوشتهٔ «کوریون»، بلاسکان به پادشاهی آلبانی تعلق داشته است، و در زمان قیام «وردانیر»، پادشاه بلاسکان یکی از هون‌ها به نام «هران» بوده است.

عنوان «براسکان‌شاه» نیز بایستی به آن مربوط باشد، زیرا ابن‌خردادبه[۲۳۷] پس از نام «الان‌شاه»، از «براسکان» یاد می کند و با عبارت اضافی دیگر یعنی «به آذربایجان» را آورده است.[۲۳۸]

سیسَکان (= سیسگان)

این نام به عربی «سیسَجان» است. بلاذری[۲۳۹] از ساکنان آن به نام «السِیاسیجون» و ابن‌فقیه[۲۴۰]: «السِیاسِیکون» و نیز بلاذری[۲۴۱] و ابن‌فقیه[۲۴۲]: «سیاسیجیّه»، و مسعودی[۲۴۳]: السیاسجه، نام می‌برند. نام اصلی ارمنی آن «سی ـ اُونیک»[۲۴۴] است.

---

۲۳۴. بلاس ایچک (Balas - ičk)، فقط در حالت مالکیت: بلاسچچ Balasčač است. رجوع کنید به فوستوس بیزانسی، ص ۱۵، س ۱۷؛ اتراپاتیچک Atrapatičk (در حالت مالکیت: اترپاتچچ Atrapatčač)، مانند «آتروپاتکان» در کتاب فوستوس بیزانسی، ص ۱۸۹ و ۲۰۸ است. رجوع کنید به: **مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان**، ش ۴۹، ص ۶۶۵.

235. Wargān (Wardanakert).

۲۳۶. ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۲۱، س ۸.

۲۳۷. همان منبع، ص ۱۷، س ۸.

۲۳۸. «براسکان» شکل ایرانی شده Բաղասական است.

۲۳۹. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۹۴، س ۱۶؛ ص ۱۹۷، س ۳.

۲۴۰. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۲۶۱، س ۱۲.

۲۴۱. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۹۵، س ۱۰.

۲۴۲. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۲۸۸، س ۱۲.

۲۴۳. مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۲، ص ۷۵.

←

سیسکان یا سی اونیك (سیونیك)، نهمین استان ارمنستان بزرگ بود که در قسمت شمالی از آراکس تا دریاچه «سِوانگ»[۲۴۵] امتداد داشته است. سیسکان از شمال به ایالت گوگَرك، از مشرق به ارسخ، از جنوب به واسپورکان و آتروپاتکان، و از غرب به آرارات (ایرارات) محدود بود.[۲۴۶] سیسکان دارای ۱۲ ولایت بود، و احتمالاً در دوران قدیم‌تر بخشی از ارسخ نیز محسوب می‌شده است، زیرا در هردو ایالت، ولایتی به نام «هَبَنْد» وجود داشته است[۲۴۷] که ظاهراً یك «واحد» را تشکیل می‌داده‌اند. همچنین در ارسخ ولایتی به نام «سیسکان کوتك» (سیسکان کوچك)[۲۴۸] می‌یابیم.

سیسکان از امیرنشین ویژه‌ای تحت یك سلسله مستقل تشکیل شده بود. موسی خورنی[۲۴۹]، آن سلسله را از «سیسك» پسر «گِلام» (نامگذاری آن از دریای «گِلاکُونی» است)، پسر آماسیه می‌داند. به نظر او «ولرشك» [صورت ارمنی ولاگاز] در قسمت شرق،

---

۲۴۴. سی ـ اونیك (Si - unik) با مختومه unı ـ، یعنی ریشه‌ای از Si است، در حالی که شکل ایرانی آن از ریشهٔ Sie و میان سیلاب akān‍ـ ساخته شده است.

245. Sewangasee.

246. Sant - Martin: **Memoires sur l'Armenie** I. 142 ss.

۲۴۷. هَبَند (Haband) خَپَن امروزی = Xapan= **Խափան** است.

248. Siakan -i kotak = **Սիսական կոտակ**.

درمنابع: **جغرافیای موسی خورنی**، متن جغرافیای چاپ سوکری، ص ۳۳؛ **متن جغرافیا در کتاب موسی** [خورنی]، (ونیز، ۱۸۶۲)، ص ۶۰۹، به صورت «سیسکان استان» است، و در متن **جغرافیای سنت‌مارتین و یادداشتهای تاریخی و جغرافیای ارمنستان**، ص ۳۶۴، به صورت «سیسکان کرتك» است. ص ۶۰۴ متن جغرافیا در اثر موسی [خورنی]، زیرنویس ۴ = ص ۳۵۸ کتاب **متن جغرافیای سنت‌مارتین**، (زیر نام الوانك)، «سیسکان رستاك» [ق] یا «به صورت *Sisakan-rotstak* و *Ěstisakann Raotasta* ذکر شده است. درنسخهٔ سنت‌مارتین و دو نسخهٔ خطی **متن جغرافیا** در اثر موسی [خورنی]، ص ۶۰۹، زیرنویس ۸، ایالت دوازدهم نیز «سیئونیك» نامیده می‌شود که در کتاب **متن جغرافیای سوکری**، و نسخهٔ **متن جغرافیا** اثر موسی [خورنی]، «کواسکان» یا «کوسکان» است که سیسکان نوشته می‌شود. رجوع کنید به:

Stéphannos Orbelian, **Hist. de la Siounie**, trad. par Brosset II 4 N. 3.

۲۴۹. موسی خورنی: **تاریخ ارمنستان**، (ونیز) ج ۱، بخش ۱۷، ص ۲۸.

در مرزهای ارمنی زبان، والی قبیله سیسك[۲۵۰] را مقرر داشت. ازسیسك نیز «ارّان» كه نامگذاری آن از «ارن» (الوانك) است، اشتقاق یافته است.[۲۵۱] به نظر می رسد این امر به خویشاوندی نزدیك قومی هردو سرزمین منجر شده باشد، و در واقع به یكی از نقل قولهای استفانوس (قرن هشتم میلادی) بازمی گردد، كه زبان سیونی مانند «ارسخایی» با زبان آراراتی (ایرارتی) متفاوت است.[۲۵۲] زبان «ارسخ» با زبانی كه بعدها به آلبانی ها تعلق گرفت، مشابه است. حتی نویسنده ای موسوم به «زاخاریاس رتور» برای سرزمین سیسگان زبان ویژه ای نقل می كند.[۲۵۳]

امیران «سیونیك»، خراجگزاران قابل اعتمادی برای پادشاهان ارمنستان نبوده اند. چنانچه «پیسك» (پیساك)، اهل سیونیك و خزانه دار تیران شاه، نقش مؤثری در

---

۲۵۰. همان مؤلف، ج ۲، بخش ۸، ص ۷۷.

۲۵۱. رجوع كنید به: De Lagarde, Ges. Abh. 155. Beiträge zur baktr. Lexikographie 59, 22 ff. Armen. Stud. Nr. 1995 مؤلف فوق در توضیح به نام «سیسكان» اشاره می كند كه این نام، ازنام ارمنی Si - unik است و در كلمهٔ Si، نام واقعی سرزمین ملاحظه می شود. او با این ترتیب سی ـ سكان Si - Sakan را به صورت «سی ـ سك ها» جدا می سازد و آن را با سرزمین Σακασηνη استرابون یكسان می داند. رجوع كنید به: Strab. ß 1,14 p. 73. ια 7,2 p.528, Sacasani plin. h. n. 6,29, ΣακαΠηνή ptol. E 12 p. 509. 8,4p. 511. 14,4 p. 357, Σακεσῖναι Arrian. ἀναβ. γ8,4. كه بنابر استرابون، بایستی وسیله «سك ها» اشغال و نامیده شده باشد. نویسندگان یونانی و لاتینی بدون چون و چرا آن را به شكل Σισακάνη تحمیل كرده اند، مانند «لاگارد» كه اگر تشابه موضوعی اثبات می شد، خود وی آن را شروع نمی كرد. همزمان مایلم به این موضوع اشاره كنم كه نبایستی به نفع لاگارد به این موضوع رجوع كرد، زیرا در بندهش، بخش ۳۱، بند ۳۷ (وست: متن پهلوی، ج۱، ص ۱۳۹) واژه «دستان»، پدر «رستم»، سگان سیه و نیمروز به چشم می خورده است. نتیجتاً «سگان ـ سیه» شكل دیگر «سگستان» می شود، زیرا Sagānsīh تنها شكل اشتباهی «كان سیه» (كتاب مینوی خرد، بخش ۲۷، بند ۴۴)، و «كیان سیه» (Kajānsīh) (كتاب بندهش، بخش های ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۴، بندهای ۲۱، ۶ و ۷) است، و آن دریای «كاسوه» Kāsavaa اوستا، در سگستان است (وندیداد، ۱۸،۰ و در زامیادیشت، بخش ۶۶، ص ۹۲) و یا برداشتی است از كلمهٔ (پیشان سیه = دشت پیشان سیه)، محلی كه «سام» تا روز قیامت (بندهش، كتاب ۲۹، بخش ۷ و مینوی خرد، كتاب ۶۲،

←

جنگ بین تیران‌شاه و نرسی پادشاه ایران داشته است.[254] همچنین «اندوک»، اهل سیونیک که پدرزن ارشک‌شاه بود، مسبب و آغازگر جنگ بین ارشک‌شاه با شاپور دوم بود.[255] خیانت «وزک» [وسک] سیونی معروف است. او به عنوان مرزبان ارمنستان به ملّت و همکیشان خویش خیانت کرد (سال ۴۵۱م)، و به علت نقش دوگانه‌ای که داشت،

اوستا Pēšānsīh (dašl - i Pēšāoisīh) «پیشینانه» بخش ۲۰) در آن خفته است که همان دریای «پیشینانه» است، (آبان‌یشت، بند ۳۷) که «کرساسپه» (Keresāspa) در پشت آن قربانی می‌شود. تشابه «سیسکان» و « Σακασηνη » تنها از نظر لسانی است، از نظر موضوعی هم نمی‌توان به آن صحّه گذاشت. همان‌طور که ملاحظه کردیم، «سیسکان» از آراکس [ارس] تا دریای سوانگ می‌رسید، اما بنابر نوشتهٔ استرابون Σακασηνή در نزدیکی «کُر» و همسایه آلبانی بود. این امر کاملاً شامل ولایت «شکشین»، (در نسخهٔ متن جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۱۰، و در متن جغرافیای سوکری، ص ۳۳ و ۶۰۶ تحت ولایات آلبانی محسوب می‌شود) و یا «شکشین» (Šikašēn) (که درست آن در کتاب فوستوس بیزانسی، بخش ۵، بند۱۳، ص ۲۱۰، و کتاب کاتانکایتواکچی، ج۱، ص ۲۹۶، وج ۲، ص ۳۶ است) ایالت «اوتی» است. هم در نزد فوستوس بیزانسی و هم در تاریخ ارمنستان، ولایات «گرمان» و «شیکشین» و «اوتی» واقعی (متن جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۰۶، زیرنویس ۴) به صورت «اوت‌روستاک» (Ut - rustak)، یا «اُت‌رستاک» (Ot - rostak) باهم ذکر شده است. تحت نام یونانی Ὠτηνή, Οὐιτία ، ابتدا نام واقعی «اوتی»، درک می‌شود. بدین ترتیب وجه تشابهی بین Sakašēn و Σακασηνή به‌وجود می‌آید. رجوع کنید: Fabricius, Theophanes v. Mitylene 144f نام این منطقه به نام «اراتوس تنز» (Eratosthenes) معروف بود، و شاید مانند یادداشتهایی دربارهٔ مستعمرات ایونی‌ها در «اوتیه» (رجوع کنید به: Kunze, Symbolae Strabonianae 47.64) از مورخین اسکندر مانند «مدیوس» و «کرسیلوس» سرچشمه گرفته باشد. منبع مستقیم استرابون در اینجا Poseidomios است که به تنهایی اثبات این ادعا را، مبنی براینکه قفقاز از جانب سکاها به صورت مستعمره درآمده است، برعهده دارد (استرابون، کتاب ۸، فصل ۴، ص ۵۱۱). رجوع کنید به: Hübschmann: **Arm. Gr.** I,S. 213, N.1.

252. Hünschmann: **arm. Gr.I,** S. 518 f.

253. Zacharias Rhetor: **Kirchengeschichte des Zacharias Rhetor,** S. 253, 8.
و نیز رجوع کنید به «گلزر»، ص ۳۸۱.

۲۵۴. فوستوس بیزانسی، کتاب سوم، بخش ۲۰، ص ۴۹ و بعد.

۲۵۵. همان منبع، کتاب چهارم، بخش ۲، ص ۱۳۳.

در ۴۵۲م ازکار برکنار شد. همزمان، دامادهای وی به نام «وَرز ـ ولان»[۲۵۶] و «گدیهُن»[۲۵۷] (مرگ: ۴۸۳م) نیز به عنوان خائن محسوب شدند.[۲۵۸]

پروکوپیوس نیز از اقوام دیگری[۲۵۹] به عنوان ملت ویژه ای، در کنار اقوام ایرانی ـ ارمنی در سپاه ایران یاد می کند.[۲۶۰] در چهل و یکمین سال حکومت خسرو اول (۵۷۱م)، قبل از قیام «واهان مامیکونیان»[۲۶۱]:

> شخصی به نام «وهان»، امیر سیونیک که در ارمنستان بود، از خسرو پادشاه ایران طلب می کرد که دیوان محاسبات استان سیونیک از «دوین» به شهر «پیتکران» انتقال داده شود، تا او شهری را برای مرکز خزاین آتروپاتکان ایجاد کند[۲۶۲]، تا اینکه اسامی ارمنی در آن به کار برده نشود، و فرمان به اجرا درآمد.[۲۶۳]

از آن وقت، یعنی جدایی سیسکان از ارمنستان و ارتباط نزدیك آن با آتروپاتکان، تاریخگذاری شد. علاوه بر آن، ما در ارتش ایران با امیران آنجا روبرو می شویم، و خسرو انوشیروان در دژهایی که در قفقاز بنا کرده بود، مردمی از سیسکان را در آنجا اسکان داد.[۲۶۴] ابتدا پس از سقوط امپراتوری ایران، و به حکومت رسیدن مسلمانان،

---

256. Warazan - walan.

257. Gedihon.

258. Brosset: **Histoire de la Siounie** II 17.

۲۵۹. پروکوپیوس: تاریخ ایرانیان، ج ۱، قسمت ۱۵، ص ۷۴، س ۸. این اقوام عبارت بودند از: **Σουνῖται, οἳ δὴ Ἀλβανοῖς**

۲۶۰. حتی «زَاخاریاس رتور» در سالهای ۵ ـ ۵۵۴م، بعد از نام ارمنستان، «گورزان» و ارّان، سرزمین سیسکان را به عنوان قوم مسیحی منحصر به خود ذکر می کند (**تاریخ کلیسای زاخاریاس رتور**، ص ۲۵۲، س ۸؛ گلزر، همان منبع، ص ۳۸۱).

261. Wahan Mamikonean.

۲۶۲. **Ատրպատականի շահրմար է** در مورد اصطلاح «شهرمر» [مار] (Šahrmar) رجوع کنید به کتاب «ولرز» تحت نام «مار»: **Vullers: Liber rationum, computatio** و نیز به خوارزمی: **مفاتیح العلوم**، چاپ «ولتن»، ص ۱۱۸، س ۱، عبارت: «شهر همار دفیرِه ای کتابة البلد للخراج».

۲۶۳. سبئوس، بخش ۲۶.

۲۶۴. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۱۹۴، س ۱۶؛ ص ۱۹۵، س ۱۰.

قسمت‌هایی که درحوزهٔ مالیاتی آتروپاتکان قرار داشت، دوباره با ارمنستان متحد شد.[۲۶۵]

ارّی

«ارّی» به فارسی «ری»، ایرانی قدیم: «رگا»، اوستایی: «رگه»[۲۶۶] نام دارد. علاوه بر آن در زمان قدیم نام قوم یا قبیلهٔ «رجیش»[۲۶۷] با کلمهٔ «راجیش»[۲۶۸] ساخته می‌شد که در زبان ایرانی میانه به صورت «راجی ـ ایك»، «راژیگ» با سیلاب «ایك» تداوم یافت.[۲۶۹] این صفت ابتدا عبارت «آنچه که از ری نشأت یافته» را مشخص می‌سازد که ارمنی آن «رژیك»[۲۷۰]، ایرانی نو: «رازی» است.[۲۷۱]

«رگا» در یسنا (بند ۹، س ۱۸) به صورت صفت کلمهٔ «زرثوش تریش»[۲۷۲] است، در حالی که در جای دیگر به صورت پنج سلسله مراتب («رَدّ» به مفهوم ارباب، سَرْوَر) به چشم می‌خورد.[۲۷۳] این پنج رَدّ، عبارت است از: نمانیه (به فارسی: کَدْخُداه)، وِیس (عربی ـ فارسی: دهقان)، زَنتومَه (= زنتو) (رئیس قبیله)، دَهیُومه (پهلوی: دهیو = شَتَرْداران[۲۷۴]، و عربی: ملوك الطوایف) و زرثوشتره[۲۷۵] یعنی نمایندهٔ زردتشت، و پیشوای

---

265. Seb. 152. Hübschmann, **Zur** Geschichte Armeniens und der ersten Kriege der **Araber** S. 43.

۲۶۶. ***Raya*** ← ***Raya*** ← ***Raj***، رجوع کنید به: مجلهٔ آسیایی، سال ۹، شمارهٔ ۱۸.

۲۶۷. Rağiš رجوع کنید به مجلهٔ آسیایی، سال ۹، شماره ۱۸، اشتقاق کنار حالت فاعلی «رگا» قرار دارد.

۲۶۸. Rāğiš، رجوع کنید به فارسی قدیم اسامی: Margawa, Mār gaja, Pātiš (h) *uvariš*, Naisāja ap. ✻ = *Νησαῖοι ἵπποι*.

۲۶۹. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۲۸، زیرنویس ۱، ص ۶۶۴؛ همچنین رجوع کنید به: Hübschmann: **Indogermanischen Forschungen Anzeigen,** S.40.

270. ražik (Hübschmann: **Ind. Forsch.** 8, **Anzeiger** S. 45. f).

۲۷۱. به زبان سریانی: ܪܐܙܝܩ

272. ***zaraϑuštriš***

۲۷۳. برای وضوح بیان، رجوع کنید به: اصطخری: **مسالك و ممالك**، ص ۱۸۶، س ب؛ در مورد وضع «لکز» رجوع کنید به: مسعودی، **مروج‌الذهب**، ص ۱۵۳، ۱۵۶ و ۲۴۰.

274. ***šaϑrdārān***

275. ***zaraϑuštra***

عالی مذهبی هر سرزمین. در رگا این تقسیم بندی فقط دارای چهار مرتبه بوده است، به‌طوری که پیشوای عالی مذهبی، همزمان مقام امیری کشور را نیز در اختیار داشت.[۲۷۶] لذا امیران به تنهایی نمی توانستند طبقه ای را تشکیل دهند. ازاین رو، «رگا» در وندیداد، کتاب اول، بند ۱۶، بحق به عنوان «ثری زنتو»[۲۷۷] (سه طبقه مالك) ذکر شده است. در اینجا شرایط فرضی سیاسی و اجتماعی بیش از حد در ماورای گزارشهای تاریخی ما نهفته است که در تمام موارد، از تفکر ناموفق «اشپیگل» است که هر اصطلاح اوستا را با نام بنیانگذار پادشاهی آتروپاتن ترکیب می کند و آن را با یك نوع مقام عالی مغ مربوط می‌سازد. گاه به آن نیز قناعت نمی کند و سعی دارد که حتی این سلسله تصوّری نگاهبانان آتش را با گزارشهای بسیار متأخرتر به‌هم مربوط سازد تا بدین وسیله یك تداوم تاریخی به‌وجود آورده باشد. نه تنها «آتراپاوه»[۲۷۸] اسمی است عام با مفهوم «نگهبان آتش»[۲۷۹]، بلکه اسم خاص با مفهوم «از آتش محافظت شده» (آتروپاته، اوستا: آتره ـ پاته)[۲۸۰] نیز معنی می‌دهد. این گزارش هر طوری که باشد، «اشپیگل» توانسته

۲۷۶. تقریباً مسلم است که از آن صفت **zuraθuštriš** نیز چنین حاصل می شود که «رگا» نمی تواند محل تولد زرتشت باشد؛ برای مثال درکتاب **شهرستانهای ایران**، ص ۶۰، جایی وجود دارد که بدون شك گزارش مربوط به تأسیس و بنای «ری» از قلم افتاده است.

277. **θrizañtu.**

278. **'Ατροπάτης.**

۲۷۹. «آتراپاوه» مترادف با کلمهٔ اوستایی *ātrawaxša* یا *āθrawan* و یا بهتر با کلمه «پارسیك» (frāta - dāra = «نگهبان آتش») است که برروی سکه‌های اصطخر مشاهده شده است. در کتاب Spiegel, **Eran. Altertumskunde** III 565 کلمه **'Ατροπάτης** برابر کلمهٔ اوستایی ***Ataro-pātar*** (نگهبان آتش) قرار داده شده است، ما تنها در این اسم، یك اسم عام می شناسیم، لذا بایستی تا حدودی انتظار داشته باشیم که ***ātrpāwā*** در حالت مالکیت: **ātr pāwnah* است، که **ātrpān* مانند **אחשדרפן** برابر **xsaθra-pān-* از کلمه *xsaθra-pāwnah* است.

البته کلمهٔ **ātrawaxša** در سلسله مراتب مغها، مقام عالی محسوب نمی شود. نام **āθrawan** به طور کلی نام روحانی درآیین مزدیسنا است.

280. (***ātr-pāta**, aw. ***Ataro-pāta***).

است با استفاده از سیلاب «اکان» ـ که نام شهر آتروپاتکان ازآن اشتقاق یافته است ـ آذربایجان را نشان دهد.[۲۸۱] در تفسیر پارسیک[۲۸۲] وندیداد، کتاب اول، بند ۱، کلمهٔ «رگام ثریزَنتُم»[۲۸۳] متن در حقیقت به صورت «راک ـ سی ـ تخمک ـ آتروپاتکان»[۲۸۴] نوشته شده است، در حالی که منظور از آن، «ری» بوده است، اگرچه پس از آن، «ری» همراه با توضیح دیگری ذکر می شود. بنا بر نظر این مفسّر (اشپیگل) با این ترتیب «رگا» (ری) مانند «ایرانویج»[۲۸۵] در آتروپاتکان قرار داشت. تنها این شیوهٔ برداشت در تقسیم بندی کشور به چهار سپاهبت در زمان خسرو اول، این فرض را به وجود می آورد که «ری» جزء «قسمت شمال (کوست اپاختر) بوده است که نسبت به سرزمین اصلی، حتی کوچک تر از آتروپاتکان است. اما در زمان قدیم «ری» با «آتروپاتنه» هیچ ارتباط سیاسی نداشته است، بلکه پس از مدتها تشکیل آن، امیرنشین آتروپاتنه به سلوکیان و قبل از آن به پارتها تعلق داشته است. امّا به نسبت کمتری قابل قبول است که در خاندان «مس مغان» دماوند [دنباوند]، اثراتی از حکام مذهبی زرتشتی که در «رگا» بودند، مشاهده شود، و از زمانی که من ظهور این امیرنشین را مشخص کردم، تصور می کنم منشأ تاریخی آن را نیز

---

۲۸۱. همچنین رجوع کنید به: نولدکه: **تاریخ اردشیر پاپکان**، ص ۵۰، زیرنویس ۳.

۲۸۲. لذا من تفسیر تألیف شده اوستا را به زبان ایرانی میانه که در زمان ساسانیان به وجود آمده «پارسیک ـ دین» (به زبان ارمنی: պարսկական) یا «زند» می نامم، در اختلاف با «پهلویک ـ دین» که در زمان اشکانیان تألیف شده و به زبان آتروپاتیَ (در واقع پهلوی اصلی است و اشتباهاً کلدانی ـ پهلوی نامیده شده) است، زبان کتابت عصر پارت هاست. رجوع کنید به کتاب الیزه وارداپت، ص ۱۱۲، مسعودی: **کتاب التنبیه والاشراف**، ص ۹۲، س ۲ـ۴ (ترجمه: Par Carra De Vaux p. 133) توجه حمدالله مستوفی در مورد اینکه زبان پهلوی قدیم که در نیمهٔ اول قرن هشتم میلادی در آذربایجان وجود داشته است Quatremère, Journal des Savans 1810 p. 413; vgl. Olshausen, Parthava und Pahlav, Māda und Māh S.43 زمانی می تواند صحت داشته باشد که زبان پهلوی واقعی را به زبان کتابت آتروپاتی ـ که از پارت ها اشتقاق یافته است ـ ارتباط داد. قابل توجه است که مسعودی، در کتاب التنبیه، ص ۷۸، س ۷، کلمهٔ «آذریه» را در یک دم «فهلویه» و «درّیه» می نامد، ظاهراً باید به آنها به صورت زبانهای کتابت باستان نگریست.

283. *Rayām θrizantūm*

284. Rak - i sē - tōxmak - Aturpātakān

285. Airjanəm waēǰō

به اثبات رسانده ام.[۲۸۶]

استان «ری»[۲۸۷] جزء تقسیم بندی ساتراپ سلوکی ـ اشکانی بوده است که از «دادودان»[۲۸۸] در ایالت «پیشخور»[۲۸۹] تا دروازه های خزر گسترش داشته است. در عصر خلفا، ری شامل ۱۷ رستاق بود که خوار، دماوند، ویمَه و شَلَمبه [شَلَنْبَة] نیز جزء آن محسوب می شد.[۲۹۰]

پایتخت، به وسیلهٔ «سلوکوس نیکاتور»، «ایروپوس»[۲۹۱] نامیده شده است، در کتاب جغرافیای بطلمیوس[۲۹۲] به صورت «پیروپوم»[۲۹۳] درآمده است.[۲۹۴]

ری، مقر خاندان مهران بود و هنگام استیلای اعراب، بنابر گزارش سیف، «سیاوخش»، یکی از نوه های بهرام چوبین، از آن به دفاع پرداخت[۲۹۵]، اما گویا شخصی موسوم به «زینبی بن قوله» ـ که به او خیانت کرد، و ازجانب اعراب به مرزبانی منصوب شد ـ باعث سقوط خاندان «مهران» شد. به نظر دیگری «سیاوخش» در سال ۱۳هـ به‌وسیلهٔ رستم کشته شد[۲۹۶]، و بنابر گزارش مناسب تری، موضوع به این صورت نقل شده است: پس از اتحاد دیلم با اهالی ری، و ازهم گسیختگی آنان به‌وسیلهٔ اعراب، [سیاوخش] کوشش کرد از ارك خود دفاع کند، اما مجبور شد تسلیم فرماندهٔ اعراب به

---

۲۸۶. رجوع کنید به مجلهٔ شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۱ و بعد، و صفحات بعد این کتاب.
۲۸۷. به یونانی: *Ῥαζήχ , Ῥαζικηνή*، و سریانی: *Bēϑ Rāziqājē* برابر ساتراپ Media به چشم می خورد.

288. Dādūdān.

۲۸۹. Pišxūr برابر مرز شرقی *Μηδία ἡ ἄνω* .
۲۹۰. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۷۴، ص ۱۶.

291. *Εὔρωπός*

۲۹۲. بطلمیوس، کتاب ۶، بند ۱۱۳.

293. Pyropum.

۲۹۴. به این صورت که *ΠΥΡΩΓΟΝ* [ایروگون] به جای *ΕΥΡΩΓΟΝ* [گیروگون] به کار رفته است.
۲۹۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۰۳ و بعد.
۲۹۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۱۶۳، س ۱۲ ـ ۹.

نام «الفرّخان»[۲۹۷]، پسر «الزینبدی» (عربی: الزینبی) شود. فرّخان، در سالهای ۶۴ و ۶۸هـ در جنگهای خوارج نقش مهمی ایفا کرده است. طبری[۲۹۸] عضو دیگر این خاندان را «شهرام» نامیده است.

ری در سالهای ۴۸۵ و ۴۹۹م[۲۹۹] به عنوان مرکزی برای اسقف‌نشین سوریه شرقی ذکر شده است و در سال ۵۵۳م همچنین برای ناحیهٔ «بیث رازیقایه»[۳۰۰] نیز آمده است.

گِلان [گیلان]

«گِلان» به فارسی: گیلان، و عربی: «الجیل» (ساکنین گیلان)، «جیلان» (سرزمین گیلان) است.[۳۰۱] در کنار آن نام قوم «گیل»، «گی»، و پهلوی: «گِلَك» [گیلگ] هم به چشم می‌خورد.[۳۰۲]

گیلان سرزمین ساحلی، در قسمت سفلای سفیدرود و سرزمین کوهستانی دیلم قرار دارد، ازاین‌رو، «گِل» [گیل] و دیلم اغلب کنار هم نامیده می‌شود. سفیدرود در نزد یونانیان از زمان سفر اکتشافی «پاتروکلس»[۳۰۳] به نام «آماردوس»[۳۰۴] نامیده می‌شد، که بدون شك این نام برمبنای قوم «آماردها» [ماردها، فرس قدیم: «مرده» یا «آمرده»] که در سواحل جنوبی دریای خزر اقامت داشتند، بود، که گویا قبلاً، در جهت غرب و تا سواحل

۲۹۷. بلاذری: فتوح‌البلدان، ص ۳۱۷، س ۱۹ و بعد؛ ابن قتیبه: عیون‌الاخبار، ص ۲۱۱.
۲۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۰۰، س ۲.
۲۹۹. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۸، س ۱۲؛ ص ۳۹۹، س ۲؛ ص ۴۰۰، س ۱؛ ص ۴۰۱، س ۴.
۳۰۰. بیث رازیقایه *Bēϑ Rāzīqājē*
۳۰۱. به زبان سریانی:
۳۰۲. رجوع کنید به: Hübschmann: **Arm. Gr.** I,S. 34 f.
۳۰۳. پاتروکلس (Patrokles) از سرداران سلوکوس بود که از راه دریا، سفری به هند کرد و سیاحت‌نامه‌یی نوشت. [اطلاعات جغرافیایی او مورد استفادهٔ «پلینی» و استرابون قرار گرفت]م.
304. Amardos.

این رودخانه پراکنده شده بودند.[۳۰۵] سبئوس[۳۰۶] آنها را به نام «گِل»[۳۰۷]، یعنی بنابر نام ساکنان ناحیهٔ دماغهٔ رود نامیده است. پلینیوس[۳۰۸] «گلن‌ها» را با «کادوسی‌ها» یکسان می‌پنداشت، و همین نظر را نیز سبئوس دنبال کرده است.[۳۰۹] اظهارات جالبی هم دربارهٔ آداب و رسوم آنان در کتاب سریانی: کتاب قوانین سرزمینها، اثر «کورتن» وجود دارد.[۳۱۰] آیا آنان در آن زمان کاملاً تحت انقیاد ساسانیان بوده‌اند، بحق باید بدان شك کرد، برعکس آنان مانند دیلمیان، سکاهای سجستان، خیون‌ها و کادشیان هرات، و جنگجویان زاول [زابل] به عنوان مزدور[۳۱۱] در خدمت ساسانیان بوده‌اند.

امروزه، اخلاف گیل‌ها به نوعی لهجهٔ مازندرانی، نزدیك به لهجهٔ ایرانی به نام «گیلکی» تکلّم می کنند. اینکه آیا این لهجه، شاخه‌ای از زبانهای ایرانی بوده است، باید بدان شك کرد. از گیلان و آمل در سال ۵۵۳م، به عنوان اسقف نشین نسطوریان یاد شده است.[۳۱۲]

---

305. S. C. F. Andreas, Art. Amardos in **Pauly - Wissowa's RE.**

۳۰۶. سبئوس، ص ۱۴۷.

۳۰۷. به جای Գաղայ ، Գեղայ خوانده شود.

308. Polinus: **Naturalis Historia**, 6, 48.

309. Claud. Mamertini genethl. Maximiani e. 17 (Panegyr. lat. rec. Baehrens p. 114,28). Elišē Wardapet S. 90 = Langlois, Collection des hist. armén. II 221 a. Seb. 57 - 61.

310. Curetun: **Buch der Gesetze der Länder; Spicil, Syr.** p. 2, 26 ff = 19/20.

۳۱۱. سبئوس، ص ۱۴۸. متن عبارت است از:

Քանզի ոչ էւս նուաճեցան 'ի ծառայութիւն կեթրուս եւ Ակիւթեայ որ են գետք Գիլումք.

این کلمات ظاهراً ضایع شده است، و بایستی چنین می بود:

... կեթոււ Ակիւթեայ որ են Գիղք եւ Գիլումք

ղ

«آنها که به انقیاد در نیامدند» کلمهٔ **կեթրուս** متن از **կեթոււ** تشکیل شده است که در آن حرف **թ** وسیلهٔ حرف **ղ** تصحیح شده بود. در کتاب تاریخ ارمنستان موسی خورنی، ص ۴۱، س ۳، نام **Καδούσιοι** ارائه شده است، و در کتاب جغرافیای بطلمیوس، قسمت ششم، بند ۲، ص ۳۹۱، س ۹ **Կադուշ** *Kadus* یعنی **Կադուսուշ** دوباره به کار رفته است.

۳۱۲. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۱۲.

شَنچان

تا حدودی برای این نام، کلمهٔ «لارچان»[۳۱۳] به کار می‌رود که برابر کلمهٔ فارسی «لارجان»، و عربی «اللارِز» (درّه رودخانه لار) است. «شیرچان»[۳۱۴] برابر نام فارسی «شیرجان»، و عربی «الشِهز»[۳۱۵] است که می تواند علاوه بر آمل، رویان و طبرستان، به «زریچان»[۳۱۶] ذکر شده هم، بازگردد. مطمئناً این نام تنها یك تغییر شکل است و چنین نتیجه می شود که تعداد استانهای ذکر شده، بیش از حد بوده است. در چاپ جدید کتاب «خلاصه شدهٔ موسی خورنی» برای آن، کلمهٔ «موکان»، به عربی «موقان»[۳۱۷] منظور شده است که در زمانهای گذشته دارای امیرنشین مستقلی بوده است.[۳۱۸]

دْلمونْك

«دیلم»، دقیق تر آن «دِلْوم»، و به فارسی «دیلم»، و جمع آن «دیلمان»، و به عربی «الدَیْلَم» است.[۳۱۹]

سرزمین دیلم در عهد باستان بیش از حد به سمت شرق گسترش یافته بود. در دوران اعراب، چالوس ۲۰ فرسنگ از آمل و ۸ فرسنگ از ری، پایگاه مرزی اعراب در مقابل دیلم بوده است.[۳۲۰] علاوه بر آن، ناحیهٔ مسیر میانی سپیدرود (امروزه

---

313. *Laričan* Լառճան
314. Շերճան

۳۱۵. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۶ ـ ۶۶۵.

۳۱۶. *Zrēčan* Զրեճան درکتاب سبئوس، ص ۵۹ (نسخهٔ خطی).

317. Theophane: **Chronographia**, p. 363, 30. ***Βουκανία***, lat. Mochi Mela 3, 39, Hekataios 3, 39, Hekataios, fr. 170 *Μύκοι* دشتهای امروزی «مغان» در قسمت سفلای رود ارس قرار دارد (مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۳).

۳۱۸. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۵، ۶۸ و بعد؛ اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۸۸، اولین ملحقات.

۳۱۹. به یونانی: *Δελυμαῖοι*

۳۲۰. Ptol ς 2 p. 391 ***Δελυμαῖς*** Plut. Poinp. 36, → Polyb. E 44,9 به جای کلمهٔ
←

«طارم» عربی: الطَرْم) که از کوههای طالقان جاری است، دیلم را نیز دربرمی گرفت.

در کارنامهٔ اردشیر بابکان، فرض بر این است که دیلم تابع آخرین سلاطین اشکانیان بوده است و یا حداقل نیروی سپاه وی را تأمین می کرده است.[۳۲۱] بنابر نامهٔ تنسر موبد موبدان اردشیر، برعکس دیلمان و نیز گیلان و رویان به قلمرو ماه گشنسب، پادشاه پذشخوارگر[۳۲۲]، تعلق داشت، که مورد احترام اردشیر بود.[۳۲۳] قبایل دیلم کم و بیش آگاه بودند که از طریق پادشاه بزرگ، استقلال به دست آورده اند. به نظر می رسد که نخست در زمان قباد اول یا خسرو انوشیروان، دیلم نیز مانند پذشخوارگر (طبرستان) به حد وسیعی به امپراتوری وابسته شده باشد. «خرزاد بن نرسی بن جاماسپ»: فاتح یمن، قبلاً والی دیلم بوده است[۳۲۴]، و عنوان «وهریچ» (عربی: وَهْرِز) را داشته است ومعمولاً

→

'Ελυμαίοι ، باید **'Ελυμαΐς:** خوانده شود. رجوع کنید به: Olshausen, Hermes XV 321 -330، و نیز آلفرد فن گوتشمید: تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، (اتریش ۱۹۷۳)، ص ۶۶، زیرنویس ۲؛ و نیز Marquart: **Assiaka des Klesias**, S. 615, N. 383.

Δολομῖται Prokop. de bell. Gotth. 4, 14 p. 520, 7 ff., *Διλιμνῖται* Agath. 3, 17 p. 267, 29—3, 22 p. 276, 27 ed. Dindorf, Theophyl. Sim. 4, 4, 17. 3, 1, τὸ *Διλιμαῖνὸν ἔθνος* Theophan. Byz. bei Dindorf, Hist. Gr. min. I 448, 23. Hübschmann, Arm. Gr. I 34 f.

و نیز: نولدکه: **کارنامك اردشیر**، کتاب ۴۷، زیرنویس ۲؛ همان مؤلف: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۴۷۹، زیرنویس ۱.

۳۲۱. رجوع کنید به: نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۴۷، و همچنین به: Prokop: **de bell. Goth.** 4. 14, p. 24.

۳۲۲. پذشخوارگر: ناحیهٔ کوهستانی پذشخوار (طبرستان) است.

۳۲۳. **مجلهٔ آسیایی**، (۱۸۹۴)، شماره ۱؛ ص ۲۰۵؛ مسعودی: **التنبیه والاشراف**، ص ۹۹، س ۲ و بعدها؛ ص ۱۰۰، س ۱۱.

۳۲۴. مسعودی: **التنبیه والاشراف**، ص ۲۶۰، س ۱۲؛ حمزه: **سنی الملوك الارض والانبیاء**، ص ۱۳۸، نسخهٔ قدیمی.

با این نام خود را ظاهر می ساخت.[۳۲۵] ما در کتاب فوستوس بیزانسی[۳۲۶] با نام «وهریچ» روبرو می شویم (که «وهریچ وهریچان»، وهریچ پسر وهریچ، خوانده می شود). علاوه بر آن با نام یك افسر عالیرتبهٔ ایرانی به نام «بوئس»[۳۲۷]، با عنوان «اوریایت سس»[۳۲۸] ـ که در زمان قباد[۳۲۹]، علیه گرگین پادشاه ایبری فرستاده شده بود ـ نیز برخورد می کنیم. پس از مرگ «وستم» [وستهم] (۶ ـ ۵۹۵م)، «شهر ـ وهریچ» با «سمبات باگراتونی» مرزبان گورکان علیه باقیماندهٔ سپاهیان وی که از اهالی ارمنستان و دیلم تشکیل شده بود، به جنگ پرداخت.[۳۳۰] این وضع دلالت براین دارد که «شهر ـ وهریچ» همزمان حاکم یکی از نواحی جنوبی دریای خزر نیز بوده است، آن‌هم در ناحیهٔ پرشورش دیلم و بدین ترتیب مشخص می شود که «شهر ـ وهریچ» اسم نیست، بلکه عنوان «سرزمین ـ وهریچ» است.[۳۳۱]

ظهیرالدین مرعشی اشاره ای به «خرزاد بن نرسی» نمی کند، اما به جای آن از پیروز بن نرسی یاد می کند که پدرش «نرسی بن جاماسپ»، فاتح دربند، به والیگری رسید، و آخرین بار گیلان را به انقیاد درآورد.[۳۳۲] بنابر نوشتهٔ مرعشی، سپاهپت طبرستان از اخلاف او بوده است.

دیلمیان پس از سقوط سمبات، مرزبان گورکان، و شهر وهریچ ـ که در زوال وی مؤثر بود ـ به قیام وستم پیوستند.[۳۳۳] عُروة بن زیدالخیل طائی، پس ازغلبه بر همدان، به ری و «دستابه» (دشت پای) [دستبی] روانه شد. دیلمیان مهیای جنگ شدند، و اهالی ری

۳۲۵. در کتاب دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۶۵، س ۱۲، لقب «الکامجار» (خوشبخت) را به کار برده است. مترجم اشتباهاً عبارت «وَهْرِز کامکار» را به صورت اصل و نسب واقعی به کار برده است.

۳۲۶. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بخش ۳۰، ص ۱۴۷ و بعد.

327. ***Βόης***

328. ***Οὐαρίζης***

۳۲۹. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بخش ۳۰، ص ۱۴۷.

۳۳۰. سبئوس، کتاب ۶۱ و ۶۲.

۳۳۱. رجوع کنید به: Hübschmann: **Arm. Gr.** I, 59 f. 78.

۳۳۲. ظهیرالدین مرعشی: **تاریخ رویان و طبرستان**، ص ۳۸.

۳۳۳. سبئوس، کتاب ۵۷.

نیز ایشان را یاری کردند. پس از جنگ سختی، عُروه بر آنان پیروز شد.[۳۳۴] بنابه روایت «سیف»، درآن زمان پادشاه دیلمیان به نام «موتا» یا «مورثا»[۳۳۵] بود، و او محل نبرد را «واج روذ» نامیده است. بعدها در دیلم، سلطان نشین ویژه ای تحت سلسله «جستان» بنا شد که مقر آن در رودبار، که چندان از محل تلاقی «شاهرود» و «سپیدرود» دور نیست، بوده است.[۳۳۶] ابن حوقل[۳۳۷] مقر سلطان را «الطرم» یا «طارم» امروزی نامیده است.

دماوند

«دمباوند»، دقیقاً شکل «دُومباوند»، و عربی «دُنْباوَنْد» است که با نام «دیمباوند» در کتاب موسی خورنی (ص ۶۲) مطابقت دارد. علاوه بر آن اشکال عربی آن به صورت «دَماوَند»، و «دَبَاوَند» نیز وجود دارد. پهلوی آن «دوباهْوَند»[۳۳۸] است.

به مناسبت نام کوه دمباوند، شهر نیز به همین اسم نامیده شده است، که بعدها جزء ری درآمد.[۳۳۹] در دوران گذشته، ناحیهٔ مستقلی بود که مرکز آن «شَلَمبه» نام داشت.

بنابر کتاب کارنامهٔ اردشیر بابکان، از دماوند همانند ری، آخرین سپاه کمکی برای اردوان اشکانی، گسیل شد[۳۴۰]، در حالی که نامهٔ تنسر، دماوند را جزء قلمرو ماه گشنسپ محسوب می دارد.[۳۴۱]

در دوران اعراب، دماوند دارای امیرنشین مستقلی بود، که امیران آن دارای عنوان

---

۳۳۴. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۷، س ۴ و بعد.

۳۳۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵۰، س ۱۲؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۷۲، س ۱۸.

۳۳۶. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۰۴، س ۱۱؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۰۵، س ۱۵ الف، سال ۱۸۹هـ؛ ص ۱۵۲۸، س ۶، سال ۲۵۰هـ؛ ص ۱۶۸۶، س ۱، سال ۲۵۳هـ؛ ص ۱۸۸۰، س ۷، سال ۲۵۹هـ؛ ص ۲۲۱۶، س ۱۰، سال ۲۸۹هـ.

۳۳۷. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۲۶۸، س ۲.

۳۳۸. پهلوی آن: *Dubāhwand* کارنامك، کتاب چهارم، بند ۱۴، ص ۲۴، و نیز:
Hübschmann, **Arm. Gr.** I 37.

۳۳۹. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۲۷۴، س ۱۶.

۳۴۰. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۷.

۳۴۱. مجلهٔ آسیایی، (۱۸۹۴)، ش ۱، ص ۲۰۵، س ۱۴؛ ص ۵۰۸.

«المَصْمُغان» [= مس ـ مغان] بوده اند. شهرهای «ویمه» و «شلمبه»[۳۴۲] و خوار[۳۴۳]، لاریجان (عربی: اللارز) و شیرجان (عربی: الشِّرز)[۳۴۴]، جزء دمباوند محسوب می شد. اولین اطلاق مطمئن اصطلاح «مس ـ مغان»، در سال ۱۳۱هـ به چشم می خورد، و آن زمانی است که ابومسلم وی را به مطاوعت دعوت کرد، و چون او خودداری کرد، ابومسلم «موسی بن کعب» را علیه او گسیل داشت، اما موسی بن کعب، اقدامی علیه او انجام نداد.[۳۴۵] ابتدا در زمان منصور بود که دژهای «مس ـ مغان» به تصرف درآمد؛ آخرین امیر ـ که برادرش اپرویز [پرویز] در کنار اعراب می جنگید ـ هردو دختر مس‌مغان را در صخره های کوهستانی «اوستوناوند»[۳۴۶] زندانی کرد.[۳۴۷] زمان دقیق این امیرنشین تاکنون ناشناخته است، زیرا «مس ـ مغان مردانشاه» که بنابر سیف در یك قرارداد احتمالی با «سُوید بن مقرن» [المزنی] در زمان عمر نام برده می شود، به طور یقین به زمان یزید بن مهلّب و سال ۹۸هـ تعلق دارد. اما گمان می کنم خاندان «باو» که از مغ ها بود، پدر «ماهگوندات» (آناستازیوس) بود که در سال ۶۲۸م شهید نامیده شد. این خاندان از اهالی «ده ورزنین» در ناحیهٔ ری بود[۳۴۸]، و احتمال می رود که با سلسلهٔ باوند ـ که در سال

---

۳۴۲. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۰۹، س ۱؛ ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۱۱۸، س ۱۵، و نیز رجوع کنید به ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۷۴، س ۱۶.

۳۴۳. استان قدیمی پارتی *Χοαρηνή* است.

۳۴۴. سیف در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۰۶، س ۵.

۳۴۵. ابن اثیر: الکامل، ج ۵، ص ۳۰۴، س ۶ و بعدها.

346. Ustūnāwand.

۳۴۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۷، در سال ۱۴۱هـ. البته نقل قولها در مورد این وقایع و بویژه ترتیب زمانی (تاریخی) بسیار مغشوش است. بنابر یاقوت (معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۴، س ۱۲) و ابن فقیه (کتاب البلدان، ص ۳۱۱، س ۲ و ص ۳۱۴، س ۶ و بعد)، ابتدا خالد بن برمك قصرهای مس ـ مغان را ـ که والیگری وی به وسیلهٔ سکه هایی در سالهای ۱۱۹ ـ ۱۱۷هـ در حوزهٔ طبرستان تعیین و مشخص شده است ـ به تصرف درآورد، دقیق تر آنکه حکومت وی پنج سال طول کشید (ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۱۱، س ۲ و بعد). [در یك مقایسه زمانی] سال ۱۱۹ـ۱۱۵هـ طبری = ۱۵۲ ـ ۱۴۸هـ = ۶۹ ـ ۷۶۵م است.

۳۴۸. رجوع کنید به: **Acta Anastasii Persae** ed. Usener p. 26, 5 ff. 56, 20 ff.

۱۶۸هـ در همان ناحیه[۳۴۹] به چشم می خورد ـ در ارتباط بوده باشد و نیز می تواند بآسانی از «باو» مغ الهام و نشأت گرفته باشد.[۳۵۰] اولین فردی که ازسلسلهٔ «باوند» درتاریخ به چشم می خورد، «شَروین بن سرخاب»[۳۵۱] است. ابتدا ازجانب اعراب با واگذاری ناحیهٔ البرز، تیول گذار آنها شد، و احتمالاً عنوان قدیمی «پذشخوارگر ـ شاه» را دریافت کرد، و اخلاف او تا زمان بیرونی نیز حکومت می کردند.[۳۵۲] بنابر گزارش یعقوبی[۳۵۳]، او حتی عنوان پادشاه طخارستان را نیز به خود گرفت. کوههای شروین در مرز کومش [قومس] به نام او نامیده شده است.[۳۵۴] درسال ۲۰۱هـ / ۱۷ ـ ۸۱۶م حاکم طخارستان، عبدالله بن خردادبه، پدر مورخ و جغرافیدان معروف خردادبه، لاریجان و شیرجان را به

---

۳۴۹. در سال ۲۰۱هـ، اللاریز والشیریز به امیرنشین «شروین» تعلق داشت.

۳۵۰. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۳، ص ۱۲۹۵، س ۵؛ ظهیرالدین مرعشی: **تاریخ رویان و طبرستان**، ص ۲۰۵، س ۱۴ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به **مجلهٔ شرق شناسی آلمان**، شماره ۴۹، ص ۶۶۶ و بعد. «باو» یکی از نامهای اصیل مغ است و آواشناسی اوستایی آن Bāñhe (**کتاب یشت**، فصل ۱۳، ص ۱۲۴). آواشناسی دیگر نام اخیر Bōhak است که:

(۱) قهرمانی از اصفهان بود که باشش پسر و کلیه سپاهیانش به اردشیر پیوست (**کارنامك**، بخش ۴، بند ۳، ص ۲۲ (= ص ۱۹ ترجمه)؛ نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها**، ص ۴۶، س ۲).

(۲) پسر هوبخت، موبد موبدان در زمان شاپور دوم.

(۳) بابك پسر فریدون، از اسلاف آتروپات مهر اسند (**بندهش**، بخش ۳۳، بند ۳ـ۱؛ وست: **متن پهلوی**، ج ۱، ص ۱۴۵. شکل دیگر این نام به صورت زیر است: Bāwē, Asṭabēd → magister officiorum der Perser a. 814. Sel. (502/3) Ps. Josua Styl. ed. Wright c. 59, شاید به کلمه *Bóης*، در اثر پروکوپیوس، **ایرانیان**، ج ۱، کتاب ۱۲، ص ۵۸، س ۵ بازمی گردد.

۳۵۱. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۳، ص ۵۱۹، س ۱۱، سال ۱۶۷هـ / ۴ ـ ۷۸۳م؛ ص ۷۰۵، س ۴، سال ۱۸۹هـ = ۵ـ۸۰۴م.

۳۵۲. بیرونی: **آثارالباقیه**، (چاپ زاخائو)، ص ۵۰، زیرنویس ۷.

۳۵۳. یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص ۴۷۹، س ۱۰؛ ص ۵۱۴، س ۱۶.

۳۵۴. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۳، ص ۱۲۷۵؛ نسخهٔ قدیمی، ص ۱۲۸۴، س ۷؛ ص ۱۲۸۷، س ۸؛ ص ۱۲۹۵، س ۵؛ بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۳۹، س ۷ = ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۰۹، س ۴؛ همان منبع، ص ۳۰۵، س ۱۹ و بعد.

تصرف درآورد و جزء متصرفات سرزمینهای اسلامی ساخت. او همچنین نواحی کوهستانی طبرستان را تسخیر کرد، و پسر شروین به نام «شهریار» را مجبور به تسلیم ساخت.[۳۵۵] پس از مرگ شهریار(۲۱۰هـ / ۶ـ۸۲۵م) «مازیار بن قارن» برسر حکومت پدر با شاپور پسر شهریار به نزاع پرداخت، و در ارتباط با «موسی بن حفص بن عمرالعلاء»، کوه شروین را متصرف شد و پسران شهریار را به اسارت گرفت و آنان را به قتل رساند.[۳۵۶] تنها یکی از پسران شهریار، به نام «قارن» که در دربار «مازیار» نگاهداری می شد[۳۵۷]، بعدها با اعراب ارتباط برقرار کرد، و پس از سقوط مازیار، متصرفات پدری خود را دوباره به دست آورد.

از گفته های فوق روشن می شود، آنچه که با کشف «اشپیگل» در ارتباط با امیرنشین مغ که از قدیم در زمان ساسانیان اهمیت داشته است، این است که «اشپیگل» آن را با امیرنشین آتروپاتن که وسیلهٔ ایرانیان ایجاد شده بود، درهم کرده است. می توان در جستجوی این استدلال بود که هیربت[بد] عالی، تنسر، در دربار پادشاه «ری» ـ همسایه طبرستان ـ مقام قابل اعتمادی را دارا بوده است. اما اینکه تنسر فقط امیر مغ در ری بوده است، دلیلی در این مورد وجود ندارد.

مسعودی کراراً می نویسد:

تنسر... از اعقاب ملوك الطوایف[۳۵۸] بود، و مُلك پدرش که در سرزمین فارس بود بدو رسید و از آن گذشته...[۳۵۹]

اصطلاح «رگه زرثوشتریش»[۳۶۰] و شرایط سیاسی ذکر شده در کتاب یسنا (کتاب ۹، بند۱۸) همان طور که قبلاً یادآور شدیم، برای ما از نظر تاریخی، زمان غیرحصولی است.

---

۳۵۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۱۴، س ۱۹ و بعد.

۳۵۶. طبری: تاریخ طبری، ص ۱۰۹۳، س ۸؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۹، س ۸ = ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۹، س ۳ و بعد؛ همان منبع، ص ۳۰۵، س ۱۶.

۳۵۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۵، س ۷؛ ص ۱۲۹۶، س ۱۷ و بعد؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۵، س ۱۶ و بعد.

358. *Šaθrdārān*.

۳۵۹. مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۱۰۰، س ۵ ـ ۴.

360. *Raya zaraθuštriš*.

تپرستان

«تپرستان» دقیقاً مطابق نام «تپورستان»[۳۶۱] موجود بر روی سکه‌هاست.[۳۶۲] چینی‌ها این نام را «ثو ـ په ـ سی ـ تان»[۳۶۳] یا «ثو ـ په ـ سه ـ تان»[۳۶۴] می‌نامند.

تپورها مانند کاسی‌ها (کاسیین‌ها) و ماردها (آماردها) و غیره قبلاً قوم کاملاً گسترده‌ای پیش از آریائی‌ها بوده‌اند که وسیلهٔ اقوام مهاجر ایرانی به نواحی کوهستانی عقب رانده شدند.[۳۶۵] بعدها به کسب فرهنگ ایرانی و دین مزدیسنی پرداختند.[۳۶۶] زمان اسکان آن شاخه از قومی که نام طبرستان از آن گرفته شده است، در زمان اسکندر و در کوههای شمالی سمنان قابل تصور است.[۳۶۷] ابتدا پس از آنکه «فردات» (فرهاد) شاه اول بر ماردها یا آماردها در حدود آمل پیروز شد، و شهر خاراکس را ضمیمه آن کرد، منطقه آنجا برای ورود و گسترش آنان آماده شد. ممکن است که طبرستان واقعی بعدها جزء قلمرو «گودرز» (اشکانی) در هیرکان درآمده باشد.

در کتاب کارنامهٔ اردشیر بابکان، این فرض وجود دارد، «پتشخوارگر» (پذشخوارگر) که بعدها مشابه طبرستان قلمداد می‌شود، از بخشهایی بوده که موظّف به تهیه سپاه برای اردوان اشکانی بوده است.[۳۶۸] نامهٔ تنسر تأکید می‌کند که در پایان حاکمیت اشکانیان، پتشخوارگر و طبرستان و گیلان و دیلمان، رویان و دماوند زیر حکومت «ماه گشنسب» شاه[۳۶۹] قرار داشت که بعدها به مطاوعت اردشیر درآمد، و از جانب اردشیر، سلطان نشین او مورد تأیید قرار گرفت. پدر وی نیز گویا همان مقام را دارا

---

361. *Τάπυροι, Τάπουροι.*
362. [illegible] *Tapurstān*
363. tho - pa - sse - tan
364. tho - pa - sa - tan. Abel Rmusat: **Nouveaux mél. asiat.** I 254.
365. J. Marquart: **Die Untersuchungen zur Gesch. von Eran** II, 28 Anm.

۳۶۶. «گُرگسار» **λυκόμορφοι** فردوسی. درباره آداب و رسوم «تپورها» رجوع کنید به: Strab. [illegible] 9, 1 p. 515. 11, 8 p. 520.

367. J. Marquart: **Die Untersuchungen zur Gesch. von Eran** II, Hefte II.

۳۶۸. استرابون، کتاب ۱۴، بند ۴، ص ۲۴ = ۲۱ ترجمه؛ نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۴۷.

۳۶۹. در کتاب محمد بن اسفندیار: **تاریخ طبرستان**، ص ۷ و ۸۴ و بعد، «جسّنفشاه» ذکر شده است.

بود، و اخلاف «ماه گشنسب» تا دوران کواذ (قباد) اول در حکومت خویش، مورد تأیید بوده اند.[۳۷۰]

پس از به حکومت رسیدن دوبارهٔ وی، کواذ کوشش کرد منطقهٔ کوهستانی طبرستان را تحت نفوذ گسترده خویش درآورد، و پسر بزرگ خود «کاووس» (فارسی: کیوس) را، آن‌طور که گفته می‌شود، به‌علت هجوم ترکان (هیاطله) به خراسان و طبرستان[۳۷۱]، به عنوان شاهزاده حاکم ناحیهٔ کوهستانی «پتشخوارگر» (پتشخوارشاه)[۳۷۲] منصوب کرد. این شاهزاده به احتمال زیاد، پسر خواهر همسر قباد بود که پس از خلع او از سلطنت در سال ۴۹۶م، با فداکاری، وی را در فرار کمك کرد. کاووس تحت نفوذ فکری مزدك بود. درکتاب «بلوشه»[۳۷۳] از وی به‌عنوان پایه‌گذار [آیین] «زندیق» یا «مزدك» یاد می‌شود. بعدها از ارتباط خود با مزدکیان، برای دستیابی به تاج و تخت استفاده کرد.[۳۷۴] مزدکیان در اثر طرحهای مغان و قباد، که در نظر داشت به تاج و تخت خسرو دست یابد، در حدود اواخر سال ۵۲۸ و آغاز سال ۵۲۹م قلع و قمع شدند، و با آنان ـ و یا بزودی پس از به حکومت رسیدن خسرو در سال ۲ـ۵۳۱م ـ همچنین کاووس[۳۷۵] ـ که احتمالاً کوشش می‌کرد علیه خسرو شورش کند ـ اعدام شد.[۳۷۶]

---

۳۷۰. مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۹۹، س ۲؛ ص ۱۰۲، س ۱۱؛ «محمد بن حسن اسفندیار»، در: مجلهٔ آسیایی، (۱۸۸۴)، شماره ۱، ص ۲۰۵، س ۱ و ۱۳؛ ص ۲۰۶، س ۴ و بعد؛ ص ۲۴۹، س ۱۷ و بعد = ص ۵۰۷ ترجمه و بعد؛ و ص ۵۰۷. در ص ۲۰۵، س ۵، به جای عبارت «تا عهد کسری فیروز»، عبارت «تا عهد قباد فیروز» خوانده شود.

۳۷۱. مجلهٔ آسیایی، (۱۸۹۴)، ش ۱، ص ۵۵۵.

۳۷۲. «پتشخوار» یا «پتشخوارگر» «پذشخوارگر» (کوههایی که قبل از خوار قرار دارد)، ترجمه نام *Παραχοάθρας* است، نام سلسله جبال البرز است که استرابون (کتاب ۸، بند ۱، ص ۵۱۱) به کار برده است، و با نام «پاتشهووریش» ارتباطی ندارد.

۳۷۳. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۶۰.

374. Théophane: **Chronographia,** I, ed. de Boor, (Leipzig 1883), S. 170, 1 ff.

۳۷۵. ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۲۰۴، س ۱۰ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به: Joannes Malas (ed. Oxon), p. 472, 8.

←

بدین ترتیب از طبرستان، تا قیام «وستهم» که بعدها مناطق آمل، رویان، زریچان (شیرجان) بدان پیوست، صحبتی درمیان نیست.[۳۷۷] برای سرکوبی قیام، «سمبات باگراتونی» مرزبان گرگان، مأموریت یافت، و او موفق شد که شورشیان را در طبرستان نابود سازد (سال ۷ ـ ۵۹۶م).[۳۷۸]

اولین کوشش برای تصرف این سرزمین، به‌وسیلهٔ «سعید بن العاصی»، امیر کوفه در سال ۳۰هـ انجام گرفت. او «تمیشه» [طمیشه] در مرز گرگان، و «نامیه» [نامنه][۳۷۹] و نواحی ساحلی طبرستان مانند رویان و دمباوند[۳۸۰] را به تصرف درآورد. در دوران برخوردهای داخلی در زمان معاویه، اهالی «البرز» دوباره دست به اقدامات زدند و

→

۳۷۶. پروکوپیوس (بخش اول، بند ۲۱، ص ۱۱۰، س ۲) گزارش می‌دهد که کاووس پس از مرگ قباد، بزودی ادعای تاج و تخت کرد، اما بیشتر درباره او گزارش نمی‌دهد. تئوفانس از این شاهزاده با عنوان «پتشوارشاه» **Φθασουαρσάν Patašwāršāh** یاد می‌کند، اما او را سومین پسر دختر پادشاه Σαμβίκη می‌داند. مرعشی و پروکوپیوس (تاریخ ایران، کتاب ۱، بند ۱۱، ص۵۰، س ۱۵؛ کتاب ۲، بند ۹، ص ۱۰۳، س ۱۹ و بعد) کاووس را صریحاً به عنوان مسن ترین پسر قباد محسوب می‌کنند. اما از آنجا که خسرو سومین پسر قباد بنابر گزارشهای منابع عربی ـ فارسی به‌سوی هیاطله گریخت (طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۸۸۳، س ۱۴؛ دینوری: **اخبارالطوّال**، ص ۶۷، س ۷ و بعد؛ یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ج ۱، ص ۱۸۵، س ۱۵ و بعد)، لذا کاووس نمی‌تواند پسر خواهرزاده قباد، از دختر خواهر وی پیروزدخت، پادشاه هیاطله باشد، که پس از خلع قباد و فرار او به جانب هیاطله، با او ازدواج کرد (یسوع مناره نشین، بند ۲۵؛ پروکوپیوس: **ایران**، کتاب ۱، بند ۶، ص ۳۲، س ۷). بنابراین چنین نتیجه می‌شود که کاووس قبل از فرار قباد متولد شده است، با این ترتیب پسر زنی بود که در فرار به او کمك کرد (پروکوپیوس، همان منبع، کتاب ۱، بند ۱۶، ص ۳۱) و بنابر گزارش طبری (ج ۱، ص ۸۸۷، س ۱). بنابر گزارش نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۱۴۴. خواهر وی بود. ازدواج خواهر برای مؤلف گزارش خصمانه علیه مزدکیان آنقدر تحریك آمیز نبود، ازاین رو خواهر را بجای «دختر قباد» ذکر می‌کند.

۳۷۷. سبئوس، کتاب ۵۹.

۳۷۸. نگاه کنید به صفحات قبل.

۳۷۹. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۸۳۶، س ۱۷؛ ص ۲۸۳۷، س ۱۴؛ بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۳۵، س ۲؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۰۵، س ۱۶.

۳۸۰. بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۳۳۵، س ۲؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۰۵، س ۱۶.

حملاتی را به نواحی مسلمانان آغاز کردند. از این‌رو، پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، «مَصْقَلَه بن هُبَیره» را به طبرستان گسیل داشت، امّا کلیهٔ سپاه وی منهزم شد.[۳۸۱] بعدها طبرستان را در تصرف امیرانی می‌یابیم که عنوان «سپاهپت خراسان» داشته‌اند. برای اولین بار، در گزارش مطمئنی دربارهٔ شورش «قطری بن الفجاء» خوارجی در سال ۷۸ ـ ۹هـ[۳۸۲] و سپس در سال ۸۳هـ[۳۸۳] از سپاهپت طبرستان ذکری به میان آمده است. سکه‌های این امیرنشین، ابتدا با «سال ۶۰» عصر طبرستان آغاز می‌شود، که مطابق سال ۹۲هـ = ۷۱۰م بوده است. از این امیران ما چهار سکه می‌شناسیم که به ترتیب عبارت بودند از:

خورشید اول: سالهای ۶۰، ۶۱، ۶۴ طبرستانی
فرّخان: سالهای ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶ طبرستانی
داذ ـ بورژ ـ مهر[۳۸۴]: سال ۸۷ طبرستانی
خورشید دوم: سالهای ۱۰۸ ـ ۸۹، ۱۱۱ و ۱۱۴ طبرستانی[۳۸۵]

در روایات بعدی از خورشید اول اطلاعات زیادی به دست نیامده است، و

---

۳۸۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۰، س ۴ و بعد.
۳۸۲. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۹، س ۱۴، ۱۷، ۱۹ و همچنین: ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۴۵.
۳۸۳. ابن اثیر: الکامل، ج ۴، ص ۳۹۵.
384. *Dāδ-bụrž-miϑrē* = Dāž-burž-mihr
۳۸۵. Mordtmann, SB der bair. Akad. 1871, S. 30. 30 این مؤلف گمان می کند که تاریخ ۱۱۴ طبری بر روی یکی از سکه‌های خورشید درست خوانده نشده است. وی مایل است چهار و شصت (۶۴) را به جای چهارده و صد (۱۱۴) بخواند. نگاه کنید به صفحات بعد همین کتاب. طبری (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۰، س ۳، سال ۱۳۷ هـ / ۵ ـ ۷۵۴م) خورشید دوم را اشتباهاً «ونداد هرمزد بن الفرّخان» می نامد که او را با «ونداذ هرمزد» نامی که سی سال بعد ظاهر می‌شود، عوضی گرفته است. در این مورد فرض می کند که او ابتدا پس از سقوط «سنباد منصور» به کار گماشته شد. یعقوبی (کتاب البلدان، ص ۳۰۳، س ۱۲ و بعد) در اثر همین اشتباه، وی را «قارن» می نامد. چینی‌ها وی را «هو ـ لو ـ هان» می نامیدند، که در لحظهٔ اول، انسان تلفظ «فرّخان» را در نظر می‌آورد. فرّخان در سال ۷۴۶م هیأتی به دربار چین فرستاد. رجوع کنید به: Abel Remusat, **Nouveaux mél. asiat.** I 254.

بدین طریق از نام «داذ ـ بورژ ـ مهر»، نام مشابه پدر بزرگی استنباط می شود که در اختلاف بانام نوه، به صورت نام خلاصه شدهٔ «داذبویه»[۳۸۶] ظاهر می شود. فرّخان به احتمال زیاد، اسپاهپتی بود که یزید بن مهلّب با او به جنگ پرداخت، و او را مجبور به تسلیم کرد (سال ۹۸هـ / ۷ ـ ۷۱۶م)[۳۸۷]، اما بنابر گزارش سیف، این فرد در دورهٔ زمامداری عُمر از کار برکنار شد.[۳۸۸] مسکوکات فرّخان به طور کلی ابتدا با سال ۸۰ طبری = ۱۰۲هـ = ۷۲۰م آغاز می شود. چون تنها آخرین سکه خورشید اول، در سال ۶۴ طبری = ۹۶هـ تاریخگذاری شده است، لذا یك فاصلهٔ ۵ ساله ای به وجود می آید، ازاین رو می توانیم فرض کنیم که فرّخان در سال ۶۵ طبری = ۹۷هـ (۷۱۵/۷۱۶م) پس از خورشید اول روی کار آمده است. همزمان با مس ـ مغان، اسپاهپت طبرستان، احتمالاً بیهوده از ابومسلم خواستار انقیاد وی شده است.[۳۸۹] طبرستان در دوران حکومت منصور، به وسیلهٔ «ابوالخضیب» به تصرف درآمد، باوجود آن، شورشهای مجددی به وقوع پیوست. ابوالخضیب به عنوان حاکم عربی در آمل مستقر شد، اسپاهپت به دیلم گریخت، و پس از یکسال در آنجا وفات یافت.[۳۹۰] طبری سال تصرف طبرستان را سال ۱۰۸ طبری = ۱۴۱هـ = ۹ ـ ۷۵۸م ذکر می کند که با ردیفی پی در پی از سکه های خورشید دوم به پایان می رسد.[۳۹۱] پس از دو سال، اسپاهپت بازمی گردد و مسلمانانی را که در سرزمین وی بودند، به قتل می رساند. در واقع دوباره سکه هایی از سال ۱۱۱ طبری = ۱۶۴هـ = ۲ ـ ۷۶۱م وجود دارد. این بار شورش به وسیلهٔ «خازم بن خزیمه» فرو نشانده شد و اواخر سال

---

۳۸۶. رجوع کنید به کتاب حمزه، ص ۲۳۹ که بعدها به صورت «دابویه» درآمد.
۳۸۷. نام همان فرد در گزارشهای موجود نامیده نشده است.
۳۸۸. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۶۵۹، س ۹ و بعد.
۳۸۹. ابن اثیر: **الکامل**، ج ۴، ص ۳۰۴، س ۶ و بعد.
۳۹۰. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۳، ص ۱۳۷، س ۸. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۱۰، س ۲۰.
۳۹۱. بنابر گزارش «توآنگ ـ شو»، «هوسی ـ لو» (Hoci - lo)، پسر اسپاهپت «هو ـ لو ـ هان» (Hu -lo - han) در سال ۷۵۴م (۸+۷۴۶)، خود به عنوان سفیر به دربار چین آمد. پس از بازگشت به پایتخت، سیاه جامگان (عباسیان) قلمرو وی را به مطاوعت خویش درآورده بودند.

۱۴۳ یا ۱۴۴هـ به والیگری منصوب شد.[۳۹۲] بعدها اسپاهپت، چند بار کوشش می کند تا

---

۳۹۲. حمزه (ص ۲۳۹) و دینوری (ص ۳۸۱) تصرف طبرستان را در سال ۱۶۴هـ ذکر می کنند. بنابر سکه هایی که از سال ۱۱۱ طبری = ۱۴۴هـ به دست آمده است، اشتباه بودن هردو تاریخی که به‌وسیلهٔ طبری در کتاب خود (ج ۲، ص ۱۳۹، س ۶ و ص ۱۴۰، س ۱۲) برای دومین تصرف ذکر کرده است، به اثبات رسیده است. گزارشهای مشابه درباره این اتفاقات بسیار مغشوش است، و من بایستی بررسی انتقادی خود را در سایر محل ها حفظ کنم. برعکس، فهرست والیان طبرستان که در کتاب ابن فقیه موجود است، با سکه ها توافق کامل دارد، ازاین رو بایستی توجه داشت که این فهرست، ردیف کاملی از وقایع تاریخی را ارائه می‌دهد. بنابراین نه تنها سالهای واقعی، بلکه نامهای حکومت والیان و دوره های فترت را نیز در برمی گیرد. اگر اخراج حاکمی، به مفهوم سرکوب شورشی باشد، ازروز انتصاب، او والی محسوب می شد. ما جدولی به صورت زیر به دست خواهیم آورد:

عصر طبرستان	تاریخ میلادی	تاریخ هجری	سکه های امیران	وقایع و والیان
۱۰۸	۷۵۸	۱۴۱	خورشید دوم	والی: ابوالخضیب، فاتح طبرستان
۱۰۹	۷۵۹	۱۴۲	—	ابوالخضیب (یکسال و شش ماه) ابوالعباس طوسی
۱۱۰	۷۶۰	۱۴۳	—	خازم بن خزیمه (۲ سال)
۱۱۱	۷۶۱	۱۴۴	خورشید دوم	خازم بن خزیمه برخورشید پیروز شد
۱۱۲	۷۶۲	۱۴۵	—	روح بن حاتم (۲ سال و ۶ ماه)
۱۱۳	۷۶۳	۱۴۶	—	روح بن حاتم
۱۱۴	۷۶۴	۱۴۷	خورشید دوم	روح بن حاتم
۱۱۵	۷۶۵	۱۴۸	—	خالدبن برمك (۵سال) پیروزی برخورشید
۱۱۶	۷۶۶	۱۴۹	—	خالد بن برمك
۱۱۷	۷۶۷	۱۵۰		خالد بن برمك
۱۱۸	۷۶۸	۱۵۱	خالد	خالد بن برمك
۱۱۹	۷۶۹	۱۵۲	خالد	خالد بن برمك
۱۲۰	۷۷۰	۱۵۳	خالد	عمر بن العلاء

سرزمین خود را مجدداً به دست آورد، اما مغلوب «خالد بن برمك» شد و پس از آن خود را مسموم کرد.[۳۹۳] برمبنای این موضوع، سکه های خورشید به تاریخ ۱۱۴ طبری = ۱۴۷هـ = ۵ ـ ۷۶۴م مربوط می شود.

درمورد منشأ این سلسلهٔ شگفت انگیز با عناوین منحصر به خود، که مورد توجه چینی ها هم بوده است، بعدها چیز دیگری نتوانست مورد بررسی قرار گیرد. گزارشهایی که از گیلان سرچشمه گرفته است[۳۹۴]، فقط با عنوان «جیلجیلان» است که این امیران داشته اند.[۳۹۵] این نکته که کوشش می شود استقرار آنان را به دورهٔ آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم برسانند[۳۹۶]، کاملاً قابل درك است.[۳۹۷] حتی محدودهٔ سکه های مکشوفه که با حوزهٔ یزدگرد (۳۲هـ / ۶۵۲م) تطابقی نداشت و با سال ۳۰هـ / ۶۵۱م آغاز می شد، چنین تصوّر یا برداشتی را به وجود می آورد. اما شایان توجه است که بعدها در طبرستان یك سلسله «پادوسپان» (پاذگوسپان)، یعنی «فرماندار کل» در مقابل فرمانده کل نظامی خراسان، و یك سلسله از «استاندار» بازمی یابیم. ازاین رو به نظر می رسد که در زمان معینی، کلیهٔ سلسله مراتب اداری ساسانیان، در طبرستان تقلید می شده است. این موضوع بیشتر مناسب زمانی است که پیروز پسر یزدگرد سوم کوشش می کرد، قلمرو پدری خود را با کمك چینی ها بازستاند، و قلمرو ایران را مانند طخارستان به صورت خراجگزاران چینی تشکیل دهد (مابین سالهای ۷۹ ـ ۶۵۶م).

---

۳۹۳. ابن فقیه: **کتاب البلدان**، ص ۳۱۴، س ۱ و بعد؛ ص ۳۱۱، س ۲.

۳۹۴. حمزه: **سنی الملوك الارض**، ص ۲۳۹؛ طبری (چاپ زوتنبرگ)، ج ۳، ص ۴۹۲ و بعد؛ ظهیرالدین مرعشی: **تاریخ رویان و طبرستان**، ص ۳۸، س ۱۴ و بعد.

۳۹۵. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۶۵۹؛ ابن خرداذبه: **المسالك و الممالك**، ص ۱۱۹، س ۳ و ۴؛ مسعودی: **مروج الذهب**، ج ۱، ص ۳۵۹، س ۶؛ طبری: **تاریخ طبری**، ج ۳، ص ۱۱۹۸، س ۱۱.

۳۹۶. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۸۷۵، س ۱۶ و بعد، سال ۳۱هـ. رجوع کنید به یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ص ۲۷۷، س ۴؛ ابن فقیه: **کتاب البلدان**.

۳۹۷. گفتار طبری در ج ۱، ص ۲۸۷۵، س ۱ که با بلاذری، **فتوح البلدان**، ص ۳۱۰، مطابقت دارد (رجوع کنید به **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص ۱۷۳، س ۸ و بعد)، تنها یك مرزبان از طبرستان را می شناسد که دارای عنوان «اسپاهپت» نبوده است.

در سال ۱۶۷هـ / ۴ ـ ۷۸۳م، با «ونداذ ـ هرمزد» [بنداد ـ هرمز] سلسلهٔ جدیدی در طبرستان ظاهر می شود که به خاندان قارن بازمی گشت.[۳۹۸] در سال ۱۶۹هـ «موسی الهادی»، ونداذ هرمزد را بخشید، و هارون الرشید در سال ۱۸۹هـ / ۵ ـ ۸۰۴م وی را به‌طور صوری، اسپاهپت خراسان نامید.[۳۹۹] مقر این امیر، نزدیك دمباوند[۴۰۰] ـ احتمالاً در «فریم»[۴۰۱] ـ بوده است. ناحیهٔ اصلی او به نام «کوه ونداذ ـ هرمزد»، و ناحیهٔ برادرش «ونداسپگان» (کوه ونداسپگان)[۴۰۲] نام دارد که محل اصلی آن «مُوزْن»[۴۰۳] است. نوه او به مازیار بن قارن (در واقع ماه یزدیار) معروف بود[۴۰۴]، که عموی خود را به قتل رساند، تا حکومت پدری خود را دوباره متحد سازد، اما او شخصاً راضی نشد که قلمرو خاندان شروین را نیز به تصرف خود درآورد.[۴۰۵] بعدها او به اسلام گروید و از طرف مأمون به مقام اسپاهپت طبرستان منصوب شد.[۴۰۶] علاوه بر آن به مثابه صاحب سلطان نشین شروین، عنوان «پذشخوارگر شاه»[۴۰۷] را که قبلاً این سلطان نشین دارا بود، از آن خود ساخت. پایان این امیرنشین، در سال ۲۲۵هـ شناسایی شده است.

---

۳۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹ و بعد؛ ص ۱۲۹۵، س ۵؛ همچنین رجوع کنید به: یعقوبی تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳۹۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۰۵ و بعد، ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۴، س ۳ و بعد.

۴۰۰. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۱، س ۹.

۴۰۱. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۰۵، س ۱۲؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۸۹۰؛ ابن اثیر: الکامل، ج ۹، ص ۳۹ و ۱۸۷. بنابر گزارش «توانگ ـ شنو»، «فریم» ظاهراً با نام «پو ـ لی»، مقر اسپاهپت مشابه است.

۴۰۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۵، س ۴.

۴۰۳. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۱، س ۸؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۲۱، س ۱۳.

۴۰۴. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۳۴، س ۱۴؛ ص ۳۳۹، س ۷ و بعد.

۴۰۵. نگاه کنید به صفحات قبل.

۴۰۶. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۹، س ۳؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۹، س ۶ و بعد.

۴۰۷. به جای عبارت «بشوارخرشاذ»، عبارت: «بیشوارجرشاه»، یا «بذشوارجرشاه» خوانده شود. همچنین رجوع کنید به: طبری؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۸، س ۱۱.

این سلسلهٔ قارن را، وقایع نگاران محلی به طرز قابل درکی به «سوخرا» [سوفرا] وزیر کواذ[۴۰۸] [قباد] رجعت می‌دهند، که پسران وی پس از اعدام «کاووس»، از انوشیروان حکومت طبرستان را به دست آورده بودند.[۴۰۹] این توصیف از کتاب **بهرام چوبین نامگ** است که قارن هنگام فرار بهرام چوبین از نهاوند به خراسان در سال ۵۹۰م، حاکم خراسان، قومش (کمش) و گرگان بود، که قومس حاکم‌نشین این ایالات بود، و حکمرانی او از جانب هرمز نیز گویا تأیید شده بود.[۴۱۰] این اظهارات تاکنون قابل کنترل نبوده است. شبیه همین داستان نیز، داستان مربوط به «قارن» است که درسال ۳۲هـ[۴۱۱] در قهستان علیه اعراب سر به شورش برداشت، و نیروی سپاه عظیمی از بادغیس و قهستان گرد آورد، اما به‌وسیلهٔ «عبدالله بن کاظم سلمی» منهزم شد.[۴۱۲] از وضع او، ذکر بیشتری نشده است.

پایتخت قدیمی طبرستان، ساری بوده است که به عربی «سارية» نامیده می‌شود. همان‌طور که ظهیرالدین مرعشی[۴۱۳] و ریشه‌یابی موجود در منبع مورد استفاده او، **کتاب محمد بن الحسن** نشان می‌دهد، «ساری» از کلمه «ساروی»[۴۱۴] تشکیل شده است، که

---

۴۰۸. طبری، همان منبع، ج ۱، ص ۸۷۸، س ۳؛ نولدکه: **تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان**، ص ۱۲۰، زیرنویس ۳.

۴۰۹. ظهیرالدین مرعشی: **تاریخ رویان و طبرستان**، ص ۲۰۴، س ۱۷.

۴۱۰. دینوری: **فتوح البلدان**، ص ۹۹، س ۳ و ۱۰. در نقل قولهای طبری (اثر زوتنبرگ)، ج ۲، ص ۲۹۷. و **مجمل التواریخ**، و **مجلهٔ آسیایی**، ج ۱۱ (۱۸۴۱)، ص ۲۶۴ و ۲۷۴ نام «قارن» با «کاووس» برادر انوشیروان درهم شده است. او به حکومت طبرستان و کلیهٔ حدود مرزی دست یافت.

۴۱۱. اما بخوبی ممکن است که این حادثه مربوط به دومین دورهٔ والیگری «قیس بن هیثم» در سال ۴۲هـ باشد.

۴۱۲. طبری: **تاریخ طبری**، ج ۱، ص ۲۹۰۴، س ۹؛ ص ۲۹۰۵، س ۲ و بعد؛ همان منبع، ج ۲، ص ۱۷۰. همچنین رجوع کنید به: بلاذری: **فتوح البلدان**، ص ۴۰۸، س ۱۵.

۴۱۳. ظهیرالدین مرعشی: **تاریخ رویان و مازندران**، ص ۳۰، س ۳.

۴۱۴. در مازندرانی معمولاً «او» به «ی» تبدیل می‌شود. رجوع کنید به:

S. Geiger: **Grundriss der iran. Philologie** I 2, S. 350, § 109.

شکل قدیمی تر آن، «ساروك»[415] یا «سربوك»[416] بوده است. در این کلمه ـ که می باید مفهوم اسم عام داشته باشد ـ به طور معمول حرف «واو» ضمه منظور می شود، و در اغلب نقاط این تغییر مشاهده می شود: گاهی در فارس، زمانی در همدان و یا در ناحیهٔ شوشتر خوزستان[417]؛ همچنین در قلعه «کرخه دی بیث سلوخ»[418]، در گرمکان و «سبوگ» یا «سربوی»[419]، اما معروفترین آنها، قلعهٔ قدیمی «ساروق» یا «سارای» است که در زمان «طهمورث» در اصفهان بنا شد[420]، و نیز سرانجام «شهر اوق» در سگستان هم نام «ساروق»[421] داشته است.

در حالی که آمل مقر حکمران عرب بود[422]، ساری پس از استیلای اعراب، همچنان مقر اسپاهپت باقی ماند. طبرستان بنابر نوشتهٔ بلاذری دارای ۸ ناحیه بوده است: ساریه (ساری)، آمل با ۴ رستاق (اُرَم خواست علیا، اُرَم خواست سفلا، مِهروان، اَصْبَهْبذان)، نامیه، تمیش، رویان با شهر چالوس، لاریز (لاریجان)، شِرِز (شیرجان)، پذشخوارگر.[423] ابن رسته[424] برعکس از ۱۴ بخش نام می برد که عبارت است از: آمل،

415. ✱Sārūk.

416. ✱Sarbāk.

۴۱۷. «ساروق»، فارسی نو: «سارو» (قلعهٔ واقع در همدان به همین نام)، به صورت «سارَوَق» خوانده می شود. همچنین رجوع کنید به یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۹، س ۱۸؛ ج ۴، ص ۹۸۳، س ۳، ۹ و ۱۴؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۴. در بندهش (کتاب ۲۹، بند ۱۴)، به جای کلمه پهلوی «سروباك»، بایستی «ساربوك» خوانده شود. همچنین در کتاب الفهرست، ج ۱۲، ص ۲۱، به کلمه ناشناخته «اسان»، بایستی «سارو» خوانده شود.

۴۱۸. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۲، س ۱.

۴۱۹. نگاه کنید به مبحث «گرمکان»، پاورقی ۶۹ کتاب حاضر.

۴۲۰. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۲، س ۱؛ حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۳۰، س ۳؛ ص ۱۹۷ و بعد؛ الفهرست: ص ۲۴۰، س ۱۶، ۲۷؛ ص ۲۴۱، س ۱۴.

۴۲۱. مسعودی: کتاب اخبار زمان و من اباده...، ج ۸، ص ۴۲، زیرنویس الف.

۴۲۲. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۲، س ۱۶؛ ص ۳۰۴، س ۱۵.

۴۲۳. همان منبع، ص ۳۰۳، س ۹، ۱۱، ۱۶. شهرها به این صورت تقسیم شده است: کور طبرستان ثمان کورسارية و آمل ـ و من رساتیق آمل اُرم خواست الاعلی اُرم خواست الاسفل والمِهْروان

←

ساریه (ساری)، مامَطیر، تُرُنجه، روْبست، میله، هزارجریب، مهروان، تمیش [طمیش]، تمّار، ناتل، چالوس، رویان و کلار.

رُوَن [رویان]

«رون»، که صحیح تر آن «رَوَین» است، به فارسی «رویان»، و عربی: «الرویان» نوشته می شود. در اصل، ناحیهٔ منحصر بخودی بود که در دوران قدیم، جزء سلطان نشین دیلم بوده است.[۴۲۵] این شهر در زمان «سعید بن العاصی» درسال ۳۰هـ و نیز «یزید بن مهلّب» در سال ۹۸هـ[۴۲۶]، مانند دماوند، قلمرو مستقلی بوده است که «عمر بن العلاء» آن را ضمیمه طبرستان کرد.[۴۲۷]

اَمْل

«اَمُل» به عربی ـ فارسی «آمُل» نام دارد، آن طور که سبئوس (ص ۵۹) نوشته است، به صورت ناحیه ای مستقل، در کنار نام طبرستان آمده است، و از شواهد امر چنین برمی آید که هرسه نام، تپرستان، رویان و آمل از کتاب سبئوس اخذ شده است.

آمُل در زمان اسکندر مقر ماردها و غیرماردها (= آماردها) بوده است[۴۲۸]، و به نام

←

والاصْبَهْبَذان و نامیة و طمیش... (و من کور طبرستان ایضاالرویان) ـ و من مدن الرویان شالُوس والارز والشرّز و بَذَشَوارْجَر ـ «مهروان» و «اصبهبذان» هردو از شهرهای ساحلی است (ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۴، س ۱۲؛ ص ۳۱۰، س ۷)؛ به احتمال زیاد جزء آمل محسوب می شده است.

۴۲۴. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۴۹، س ۱۴ و بعد.

۴۲۵. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۴، س ۱۸ و بعد؛ ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۰، س ۱۱ و بعد.

۴۲۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۵، س ۲؛ ص ۳۳۸، س ۶.

۴۲۷. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۰، س ۱۴.

۴۲۸. بر مبنای نقدی بر هیأت اکتشافی اسکندر و فره داته، به چاپ این ریشه یابی اقدام کردم که قبلاً آندریاس در نشریهٔ: Pauly - Wissowa's **RE** ذیل کلمهٔ «آماردی» بر مبنای تجزیه و تحلیل

←

آنان نیز نامیده شد، و بعدها نام فارسی جدید «آمُل»، به جای نام فارسی قدیم «آمارده» به خود گرفت. اسکندر علیه آنان از شهر «زادراکارته»[۴۲۹] (زدره کرته)، پایتخت هیرکان، لشکر کشید و برآنان پیروز شد و آنان را تحت فرمان ساتراپ تپورها به نام «واته فرداته»[۴۳۰] (وته فره ده ته) قرار داد.[۴۳۱] ساتراپ مزبور نافرمانی را آغاز کرد. به دستور اسکندر، ساتراپی این ناحیه به «فَرَتَه فرنس»[۴۳۲]، که ساتراپ هیرکان و پارت بود، محول شد، تا واته فرداته را دستگیر و به نزد وی بیاورد.[۴۳۳] ماردها و تپورها بعدها جزء ساتراپ پارت درآمدند. فره داته اول (فرهاد)، پادشاه پارت ها در حدود سال ۱۷۶م ماردها را تحت انقیاد خود درآورد و آنان را به خاراکس (احتمالاً خوار کنونی) در ناحیهٔ ری، نزدیك دروازه های خزر[۴۳۴] کوچانید.[۴۳۵]

از آمل در سال ۵۵۳م و گیلان به عنوان اسقف‌نشین نسطوریان یاد شده

→ گزارشهای پاتروکلیس انجام داده است. در اینجا نیز بایستی کلمهٔ «آماردی» در اثر زیر جستجو شود: Amardi des Mela, in: **Scythico Amardi et Pestici et iam ad fretum Derbices,** 3, 30. 42. البته به نظر می‌رسد که با نام *Ἄπαρνοι* ترکیب شده باشد. پلینیوس (کتاب ششم، بند ۴۷) محل ماردها را در قسمت شرقی مرغاب (Margiana) شناسایی کرده است: ab huius (Margianes) cxcelsis per iuga Caucasi Protenditur ad Bactros usque gens Mardorum fera, sui iuris. بنابراین، «شهر آمل» در «آمودریا» ذکر شده است، اگرچه دیگر ازآن صحبتی به میان نرفته است. مایل نیستم نه در مورد رود Máoool, که به Máooos (Arrian, avaf. 6 6, 6 vgl. Dionys. xEolny. 732 ff) و Máoyos, Maryāb مـی‌ریزد. نه دربارهٔ حوزهٔ سرزمین «ماردیانه» در نقشه Castorius Segm. XII 2 صحبت کنم.

429. Zadrakarta

430. Wātafradāta

431. Arrrian. **ἀναβ. γ** 24, 1 - 3. Curt. 6, 5, 11 - 21.

432. Phrataphernes

433. Arr. **δ** 18, 2. Cuit. 8, 3, 17.

434. Justin 41, 5. 9. Isidor von Charax § 7. → Tomaschek, **Zur hist. Topographie von Persia** I 79.

۴۳۵. بطلمیوس نیز درقسمت شرقی دیلم (***Δελυμαῖς***) تنهاناحیه ***Τάπουροι*** را می شناسد،(کتاب دوم، ص ۳۹۲، س ۱).

است.[۴۳۶]

پایان تفسیر مارکوارت بر متن جغرافیای موسی خورنی.

---

۴۳۶. مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۲، س ۱۲.

کتابشناسی

۱. منابع و مآخذ مؤلف

۱. چاپ اصلاح شده و کامل جغرافیای موسی خورنی به وسیلهٔ سوکری.

۲. چاپ اصلاح شده و خلاصه جغرافیای موسی خورنی به وسیلهٔ سوکری.

3. **Text der Geographie** bei J. Saint - Martin, **Mémoires histoiques et géographiques sur l'Arménie** t. II (1819) 368 - 375.
4. **Text der Geographie** bei Soukry, **Géographie de Moïse de Corène** p. 37 f. 40 -44.
5. **Text der Geographie in der Ausgabe der Werke des Moses,** Venedig 1862, p. 611 - 614.
6. Faustos von Byzanz, **Geschichte Armeniens,** Venedig 1832.
7. **The Kârnâmē î Artakhshîr î Pâpakân** ed. and transl. by Darab.
8. **Lazar P'arbec'i,** Venedig 1793.
9. **Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden.** Aus der arabischen **Chronik des Tabari** übers. von Th. Nöldeke.
10. A. v. Gutschmid, **Gesch. Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden.** Tübingen 1888.
11. Die von Guidi herausgegebene **Syrische Chronik,** übers. und kommentiert von Th. Nöldeke. Wien 1893. **SBWA.** Bd. 128, 9.
12. **The Chronicle of Joshua the Stylite,** with a translation and notes by W. Wright. Cambridge 1882.
13. Moses Xorenac'i, **Gesch. Armenien;** Venedig 1862.
14. Sebeōs, **Gesch. des Kaisers Heraklios.** St. Petersburg 1879.
15. **Liste géographique des villes de l'Iran.** Par E. Blochet. Recueil de t'raveaux

relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes t. XVII, 1895, p. 165 - 176.

16. **Annales quos scripsit Abu Djafar at - Tabari** ed. M.J. de Goeje. Leiden.
17. Abū Hanifa ad Dinawari, **al Achbār at - tiwāl** ed. Vladimir Guirgass. Leiden.

۲. منابع به زبان فارسی و عربی (افزودهٔ مترجم)

ابن حوقل، ابوالقاسم بن حوقل نصیبی: **المسالک و الممالک**، چاپ اول، ناشر میخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۸۸۳).

ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله: **المسالک و الممالک**، ناشر میخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۸۸۹).

ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر: **الاعلاق النفیسه**، ناشرمیخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۸۹۱).

ابن فقیه: **البلدان**، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس، مشهد.

ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن ابی‌یعقوب اسحاق: **الفهرست**، ناشر رودیگر و مولر، (لایپزیک، ۱۸۷۲ ـ ۱۸۷۱).

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی: **(مسالک و ممالک)، المسالک و الممالک**، ناشر میخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۸۷۰).

بکری، عبدالله بن عبدالعزیز: **المعجم ما استعجم من اسماءالبلاد و مواضع**، (قاهره، ۱۹۴۵).

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: **فتوح البلدان**، ناشر میخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۸۶۶).

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد: **آثارالباقیه عن القرون الخالیه**، ناشر زاخائو،(لایپزیک،۱۹۲۳).

حمزه بن الحسن اصفهانی: **کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء**، (لایپزیک، ۱۹۴۴).

خوارزمی، ابوعبدالله محمد: **مفاتیح العلوم**، (قاهره، ۱۳۴۲).

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: **اخبارالطوال**، (لیدن، ۱۸۸۰).

قدامة ابن جعفر، ابوالفرج: **کتاب الخراج**، ناشر دخویه، (لیدن، ۱۸۸۹).

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر: **تاریخ الرسل والملوک**، ناشر دخویه و دیگران، (لیدن، ۱۹۰۱ ـ ۱۸۷۹).

عوفی، نظام‌الدین محمد: **مقدمه‌ای درباره جوامع الحکایات و لوامع الروایات از سدیدالدین محمد عوفی**، (لندن، ۱۹۲۹).

ظهیرالدین بن نصیر مرعشی: **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، نشرمتن فارسی از برنارد درن، (سنت‌پطرزبورگ، ۱۸۵۰).

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین: **مروج الذهب و معادن الجواهر**، (پاریس ۱۸۷۷ ـ ۱۸۶۱).
ـــــــــــــــــ: **کتاب التنبیه والاشراف**، ناشر دخویه، (لیدن،۱۸۹۴).
ـــــــــــــــــ: **اخبارالزمان و من اباده**، به کوشش صلاوی (قاهره، ۱۹۳۸).
مقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر: **احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم**، ناشر میخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۹۰۶).
یاقوت (الرومیه)، شهاب الدین ابوعبدالله یعقوب بن عبدالله الحموی: **معجم البلدان**، (قاهره ۱۹۰۵ـ۷).
یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب... بن واضح الکاتب: **تاریخ**، ناشر مارتیوس تئودور هوتسما، (لیدن، ۱۸۸۳).
ـــــــــــــــــ: **کتاب البلدان**، ناشر میخاییل یان‌دخویه، (لیدن، ۱۸۹۱).

۳. منابع و مآخذ به زبانهای اروپایی (افزودهٔ مترجم)

Agathangelos: in: **Collection des hisoires anciens et moderes de l'Arménes**, I, II, éd. Langlos (Paris 1869).
Andreas, C.F. in: **Pauly, Wissowa's Realencyklopädie,** s.v.
Antioch, Johanes: **Geographi Graeci,** bei Müller (Paris 1855 - 1861).
Arrien: **Partica.**
Beal, S.: **Ancien chinese travellers to the West. II,** (London 1871).
Blochet, E.: **Liste géographique de Villes de l'Iran** (Paris 1895).
Bonnet, M. (ed): **Acta Thoma, Graece Partim cum novis codicilus contulit** (Mendelssohn 1883).
Brosset, M.F.: **Collection d'histoirs armén** (St. Petersburg 1868).
__________ : **Histoire de la Siounie II** (St. Petersburg 1849).
Budge, **Alexander Roman,**
Chavannes, «Voyageurs chinois chez le Khitans et les Joutchen», in: **Journ. As.** (1897), I.
Claudianus: **Mamertisius Panegrius de sexto consulattu Honorii Augusti** (Zürich 1843).
Cunnigham, A.: **The ancient geography of India** (London 1871).
Cureton. W.: **Spicilegium Syriacum** (London - Rivingston 1855).
Darmesteter, J.: **Le Zand - Avesta** (Paris 1892 - 93).
De Bello: **Vandidad.**
Deguignes, J.: **Geschichte der Hunnen und Türken,** überst: Dähnert (Griefswald

1770).

Eliše Wardapet: **Geschichte Wartam und des armenischen Krieg** (Venedig 1828).

Eusebius: **Chronica Armenorum**, ed. Ąucher.

Fabricius, W. **Theophanes von Mitylene und Quintus Delius als Quellen der Geographie des Strabon,** (Strassburg 1888).

Fastus Byzance: **Histoire de l'Armenie**, éd. Langlos, Vol. 1, (Paris 1869).

Ferdosi: Shahname - i - ed. Mohl. Bd. Vi, 1810, 1870.

Flauvius Arrianus: **Periplus maris Erythraei** (Teubner 1903).

Geiger, W.: **Jatkari Zariran** (Leipzig 1909).

Gelzer, H.: **Georgius Cyprius Descrption orbis Romani** (Teubner 1890).

Gerland, E.: «Die persischen Feldzüges des Kaisers Heraclios« in: **Byz. Zeitschrfit** III (1894).

Gutschmid, A. v.: **Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander den Grossen bis zum Untergang der Arsakieden** (Tübingen 1888).

Herodotus: **Geschichte,** über. Adolf Schöll (Stuttgart 1828/32).

________: **Herodoti Historiae,** Rec. C. Hude (Oxnii 1927).

Hirth, Fr.: «Chinese equivalents of letter 'v' in foreign name», in: **Journal of the Chinabranch of the Royal Soc.** Vol. XXI (1886).

________: «Über Wolga - Hunnen und Hiung - nu», in: **SBMA,** (1899), Bd, Heft .II

Hoei - li: **Vie et Voyages de Hioun - thsang,** Trad. par Stanisles, (o.j).

Hoffmann, G.: **Auszüge aus syrichen Akten persischen Märtyrer** (Leipzig 1880).

Horn, P.: **Grundriss der neupersischen Etymologie,** Nr. 708, (Hildesheim 1919).

Howoth, H.: «The Sabiri and the Saraguri», in: **JRAS** (1892).

Hüan - cuang: **Mémoires sur les occidentales,** trad. Stan Julien.

Hübschmann, H.: **Armenische Grammatik I, I. Teil Armeinsche Etymologie,** (Leipzig 1895).

Hui - Lanchi: **Histoire de la vie de Hiouen - Thang et de ses voyages dans l'Inde,** (Paris 1853).

Isidor von Characeni Parthicae: **Geographi Graeci Minores,** E. codibus recogn... cmullerus, Vol. 1 - 2, (Parisius, 1855).

Josua Stylites: **Chronik,** (Leipzig 1876).

Justi, F.: **Bundahesch,** (Leipzig 1868).

Koriun,: **Leben des Matoc,** (Venedig 1833).

Land,N (Hrsg.): **Anecdota Syrica I,** (Oxford 1862).

Lazar Parbec'i, (Venedig 1793).

Longpérier, A.: **Médailles des rois perses,** (Paris 1853).

Marcellin, A.: **Ammien Marcellini rerum gestarum libiri qui supersume,** (Teulsner -

Leipzig, 1874/75).

Marquart, J.: «Geschichte und Sage von Ērān», in: **ZDMG**, 49.

__________: »Historische Glossen zu den alltürkischen Inschriften», in: **WZKM**, XII.

__________: Die Untersuchungen zur Geschcihte von Ērān», in: **ZDMG**, 49.

Moise de Chorene: **Histoire de l'Armenie,** (Moskau, 1893).

Nöldeke, Th.: **Geschichte des Artachšir - i pâpakan, ein Beitrag zu der Kunde der indogermanischen Sprachen, Bd. IV,** (Göttingen, 1878).

__________: **Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari,** (Leiden, 1879).

__________: **Syrische Chronik,** (Leipzig, 1898).

D'Ohsson, M.C. : **Des peuples du Caucase on Voyage d'Abou - el - Cassim,** (Paris, 1828).

Orbelian, S.: **Histoire de la Siunie,** trad. par. M.Brosset, (Petersburg, 1864).

Parker, K.A.: **A Thousend Years of the Tatars,** (Shanghai, 1895).

Patkanean, Kh.: «Essai d'une histoire des Sassanides», trad. par Évariste Pruhhomme, in: **Journal Asiatique,** (1866).

Periplus: **Mar Erythri.**

Plinius: **Naturalis historia.**

Ptolemaei, C.: **Caludii Ptolemaei Geographia,** Ed. Carolus Fridricus Augustus Nobbe, (Lipsia, 1898).

Procope de Césarée: **Historia Arcaner,** Ed. J. Haury, (Berlin, 1904).

Prokopius: **Persicus,** (Teubner, 1864).

Reinand, J.T.: **Mémoire Géographique, historique et Scientifique sur l'Inde,** (Paris, 1861).

Saleman: «Mittelpersische Studien», in: **Bulleten de l'Academie** des St. Petersburg, 1886), t. XXXI.

Schlegel: **Die Chinesischen Inschrift auf dem uigurischen Denkmal von Kara Balghassun,** (Leipzig, 1900).

Saint - Martin, J.: **Mémoire historiques et Géographiques sur l'Armenie,** (Paris 1818 - 1819).

Stephani Byzantii: **Ethnicorum quae supersunt,** (Berolini, 1849).

Théophane: **Chronographia,** éd. de Boor, (Leipzig 1883).

Theophylacte Simocatta: **Historia,** éd. de Boor, (Leipzig 1887).

Thomma Arcotoum: **Pathmouthium tann Ardzrouneac,** Hrsg. Khrowlie Patkanean, (Petersburg, 1887).

Tomaschek, W.: **Zur historische Topographie von Persien,** I.II, (Wien 1883).

Visdelou, C.: **Histoire de la Tatarie Supplement à la Bibliothéque oirent. d' Herbelot,** (Maestricht 1780).

West, E.W.: **Pahalvi Text, I - V.,** (London 1880 - 1897).

فهرست اعلام

۱. نام کسان

آ

الف

ب

ت

پ

ث

ج

چ

ن

۲. نام جایها

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

ك

گ

ل

م

ن

۳. اقوام و قبایل و تمدنها و خاندان

۲۹۰۰ ریال